

روشی جدید آشنائی با احکام و مسائل شرعی

گفتگو با می فقہی

مطابق فتاویٰ

مرجع عالیقدر حضرت آیت اللہ العظمیٰ

سید محمد سعید طباطبائی حکیم (مدظلہ)

نکاح شری

سید عبدالحکیم

چاپ ششم
۱۳۸۸ هـ - ش - ۱۴۳۱ هـ ق



نام کتاب گفتگوهای فقهی
تألیف سید عبد الهادی حکیم
چاپخانه ستاره
تیراژ ۳۰۰۰ نسخه
ناشر دار الهلال
ISBN 978-964-8276-87-9

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

بسمه تعالی

کتاب «گفتگوهای فقهی» ترجمه
کتاب «حواریات فقهیه» که مطابق
فتاویٰ حضرت آیت الله العظمی
آقای سید محمد سعید طباطبائی
حکیم «مد ظلّه» می باشد.



پیشگفتار مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار مایل بودم احکام شرعی را به روش و بیانی که برای همگان - مخصوصاً جوانان - قابل استفاده باشد، ارائه نمایم. لذا برای رسیدن به این هدف نهایت سعی و تلاش خویش را بر آن نهادم که روش نگارش این کتاب پیرامون (گفتگوهای فقهی) به صورت ساده و روان باشد تا در میان روش‌های معمول در نگارش، روش پسندیده و نمونه‌ای در جهت ایجاد ارتباط بین کتاب و خواننده باشد.

بدین جهت سعی کرده‌ام تا آنجا که در توان دارم مشکل درک عبارات فقهی را برای تمامی خوانندگان عزیز که متخصص در این علم نیستند و می‌خواهند احکام شرعی مربوط به امور مختلف فردی و اجتماعی خود را بدانند حلّ نمایم و مسائل مورد نیاز ایشان را به ساده‌ترین زبان بیان کنم.

در این کتاب برای بیان احکام شرعی روشی را انتخاب کرده‌ام که خواننده را به شوق می‌آورد بطوریکه وقتی شروع به خواندن می‌کند با کمال میل و رغبت به مطالعه خود ادامه خواهد داد چون در می‌یابد که براحتی می‌تواند احکام مورد نیاز خویش را بیاموزد و از تعالیم دین مبین و جاودانی اسلام آگاه گردد و به ارزش و اهمیت آنها پی ببرد.

این کتاب سرچشمه زلالی است برای تشنگان آگاهی به احکام جاودانی اسلام راستین (تشیع).

چگونگی نگارش کتاب:

مطالب این کتاب در واقع گفتگوهای دوستانه‌ای است که بین یک پدر با فرزندش مطرح گردیده و برای هر یک از ابواب فقهی بخش مستقلی قرار داده‌ایم که تحت این عناوین مطرح می‌شوند:

گفتگو در باره احکام تقلید، طهارت، نجاست، جنابت، حیض، نفاس، استحاضه، میت، وضو، غسل، تیمم، جبیره، نماز، روزه، حج، زکات، خمس، تجارت، ذبح، شکار، ازدواج، طلاق، وصیت، ارث، وقف و امر به معروف و نهی از منکر.

در پایان: دو جلسه قرار داده‌ایم که در آنها به گفتگو در باره مسائل متفرقه و احکام متنوع و گوناگون پرداخته‌ایم.

در این کتاب، احکامی را بیان نموده‌ایم که از اهمیت بیشتری برخوردارند و مورد نیاز مبرم مکلفین می‌باشند، لذا کسانی که مایلند اطلاعات بیشتری بدست آورند لازم است به کتب مفصل فقهی و رساله‌های عملیه مراجعه فرمایند.

در ضمن بیان احکام، این مطلب را نیز در نظر داشته‌ام که: در قلب نورانی خوانندگان ارتباط و وابستگی عمیق بین «علم فقه» و «علم اخلاق» - بین ظاهر عمل و روح آن - را نمایان تر جلوه گر سازم، تا از این رهگذر به هدف مقدس الهی شریعت اسلامی که همان نیکبختی انسان در دنیا و آخرت است رهنمون شویم. امیدوارم به این هدف خویش رسیده باشم.

احکام شرعی این کتاب را از بیانات و کتب مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی سید محمد سعید طباطبائی حکیم» «دام ظلّه العالی» جمع آوری و تنظیم نموده‌ام، و لذا احکامی که در این کتاب ذکر شده‌اند همگی مطابق با فتاوی معظّم له می‌باشند.

از تمامی کسانی که مرا در انجام این کار یاری نموده‌اند صمیمانه سپاسگزارم. و از درگاه ایزد متعال می‌خواهم که مرا از «ابرار و اصحاب یمین»

(نیکان و یاران حق) قرار دهد تا از کسانی باشیم که در روز حساب، نامه اعمالم موجب سرافرازی و افتخارم باشد و از مصادیق این آیه مبارکه باشیم که:

﴿أَوْتِي كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرءُ وَاكِتَابِي﴾

«نامه اعمالش را به دست راستش دهند، با کمال خرسندی و سرافرازی می گوید: بیایید نامه مرا بخوانید» (۱).

واز درگاه ایزد منان مسئلت می نمایم عمل مرا به عنوان یک عمل خالصانه برای خودش قرار دهد تا در آن روزی مرا سود بخشد که نه مال سودی برایم دارد و نه اولاد و تنها (در آن روز) آنکسی سود می برد که با اخلاص و قلبی سلیم (قلبی که از هر گونه شرک و شک پاک باشد) به درگاه خدا آید. (۲)

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ (۳)

﴿عَفْوَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (۴)

پروردگارا! ما را بر آنچه که از روی فراموشی یا به خطا مرتکب شده ایم مورد مؤاخذه قرار مده.

پروردگارا! ما آمرزش تو را می خواهیم، و می دانیم که سرانجام بازگشت همه به سوی تو است (پس ما را ببخش و بیامرز)

خدا را در آغاز و انجام، ظاهراً و باطناً سپاس می گویم.

والحمد لله رب العالمين

مؤلف کتاب

(۱) سوره حاقه، آیه ۱۹.

(۲) اشاره به آیات ۸۸ و ۸۹ از سوره «شعراء».

(۳) سوره بقره: آیه ۲۸۶

(۴) سوره بقره: آیه ۲۸۵

پیشگفتار

بلوغ یا بهار زندگی

من نوجوانی هستم که امروز پانزده سالگی خود را تمام کردم. هنگامی که صبح از خواب برخاستم به این نکته توجهی نداشتم که امروز برای من چه روز مهمی است، روزی است که می‌تواند با شگفتی و افتخار و غرور توأم با شادکامی و محبت، وبا لذتِ درک مطالب جدید همراه باشد.

امروز روزی است که من از مرحله کودکی گذشته‌ام و در آستانه دنیای جدید «بلوغ» که دنیای زیبای رشد و جوانی است) قرار گرفتم.

هنوز کارهایم تمام نشده بود تا برای صبحانه حاضر شوم، که ناگاه چشمم به سیمای پدرم افتاد، سیمای او را با آنچه همه روزه مشاهده می‌کردم متفاوت بود (چون در حالت خوشروئی و آرامش، غرق در اندیشه و تفکر بود و نگاه وی آنچنان عمیق بود که نظر آدمی را به خود جلب میکرد)، همین نگاه پر نفوذ او بود که مرا بر آن داشت تا دریابم که موضوع مهمی مربوط به من ذهن او را این چنین مشغول کرده است. در نتیجه همین افکار بود که چشمانش بیش از معمول پر فروغ گشته بود، (گوئیا بافق بی کران زندگی می‌اندیشید که اینگونه او را در فکر فرو برده بود)؛ لباسش بسته بودند ولی همچون شکوفه‌ای زیبا آندو را جمع کرده بود تا گل سخن را بشکفاند، گویا آماده گفتن سخنی حیاتی و سرنوشت ساز است.

اول مردد بود، (شاید در اینکه از کجا آغاز کند تردید داشت)، می‌خواست سخنی را به زبان آورد ولی از گفتنش باز می‌ماند. این حالت تفکر و تردید، برآستی برایم عجیب و بی سابقه بود که از پدرم می‌دیدم. انگشتانش را بطور هماهنگ بر میز می‌نواخت و ضرب گرفته بود، پیوستگی ضرباتش که با اندیشه او همراه بود از این

امر خبر می داد که: قلب پدر سرشار از چکیده‌های حکمت و معرفت است، قلب پدر قلبی است که اینک لبریز گشته تا این پسر تشنه کام خود را با عشق و محبتش سیراب کند. آری، بالاخره این قلب رثوف و پر مهر، این گنجینه محبت و معرفت لبریز گردید و آن لبهای گل افشان را به حرکت درآورد و به محض آنکه در طرف دیگر میز صبحانه در مقابلش نشستم با چشمانی سرشار از شادی و متانت و لطف، سخن خود را چنین آغاز کرد:

پسرم! تو امروز با دوران گذشته عمر خود (دوره کودکی) وداع کردی و به دنیای جدیدی که آغاز گشته یعنی دوره بلوغ گام گذارده‌ای (که از زیباترین و مهمترین دوران زندگی هر فرد بوده و بسیار سرنوشت ساز می‌باشد؛ چون در این دوران است که می‌توانی با نشاط و نیروی جوانی و درک حقائق و شناخت صحیح نیازها و با شیوه‌های مناسب ارضای غرائز و نیازهای معنوی و مادی، سرنوشت خود را بسازی و کاخ زندگی را بر پایه‌های محکم و استوار برپا کنی).

بهمین مناسبت تو امروز از دیدگاه شریعت اسلامی یک مرد شده‌ای، مردی که لیاقت و شایستگی آنرا دارد که خداوند او را مخاطب خویش قرار دهد و راه و رسم زندگی و شئون معنوی و مادی آن (تکالیف شرعی) را به او بفرماید.

امروز خداوند این شایستگی را نصیب تو فرموده و بدین ترتیب تو را مشمول فضل و رحمتش ساخته و مورد خطاب خویش قرار داده و راه سعادت و کمال را به وسیله احکام شرعی (که همان بایدها و نبایدهای خدای حکیم و مهربانند) نشان داده است.

پدرم (که می‌دید سراپا شور و شوق گشته‌ام و با گوش جان سخنانش را می‌شنوم) چنین سخن را آغاز کرد:

تا دیروز از نظر خدای متعال کودکی بودی که هنوز به مرحله مردانگی نرسیده، و شریعت الهی تو را آماده امر و نهی نمی‌دانست، از این رو تو را به حال

خودت وا گذاشته بود (تا رشد کنی و به بلوغ برسی) ...

اما امروز همه چیز دگرگون گشته ... تو امروز مردی هستی همانند سایر مردان. خداوند تو را بعنوان مردی می شناسد که لایق خطاب (امر و نهی) او هستی و می توانی به فراگیری و اجرای احکام الهی پایبند شوی. وقتی در مسیر رشد و تکامل خویش با سلامتی به این مرحله رسیدی و بالغ شدی، آنگاه خدای مهربان مرحمت فرموده و تو را مخاطب خویش قرار داده تا بوسیله او امر و نواهی را خوشبختی و کمال را به تو نشان دهد. از اینجهت رهین منت او هستی (که اینچنین ترا به خلعت هدایت آراست).

(از گفته های پدر لذت می بردم و دلم می خواست معنای تمامی الفاظی را که می گوید بفهمم تا به جان بپذیرم، لذا تا این جمله آخر را بر زبان آورد گفتم):

بیخشید پدر جان! من مقصودتان را نمی فهمم، خداوند چگونه مرا بوسیله «امر و نهی» رهین لطف و رحمتش قرار میدهد با آنکه امر و نهی می کند (و انجام امور که امر فرموده و ترک کارهایی که نهی فرموده بسیار سخت است)؟! آیا امر کردن لطف است؟ چگونه ممکن است امر کردن لطف باشد؟!!

پدرم (با آهنگی که همچون سروش محبت به دلم می نشست) گفت: نور چشمم! بگذار تا موضوع را به کمک یک مثال برایت روشن کنم تا بفهمی «به چه دلیل امر خداوند لطفی است بر تو».

تو اکنون دانش آموزی هستی که در مدرسه درس می خوانی و با همکلاسی های: در یک کلاس قرار دارید، ولی با این حال از جهت هوش، انضباط، کوشش و استعداد با یکدیگر فرق دارید؛ برخی از شما افرادی باهوش و با ذکاوتند، و برخی دیگر با انضباط و مواظب رفتار خویش هستند و گروهی پر تلاش، متدین و فهمیده هستند، و بدین گونه، افرادی دیگر با امتیازاتی خاص در بین شما دیده می شوند.

حالا تصوّر کن، هنگامی که شما در صف ایستاده‌اید و منتظر شنیدن موضوعی جدید هستید که به زودی شما را شگفت‌زده خواهد کرد؛ در این هنگام آقای مدیر از کنار تان عبور کرده و از تمامی شما دیدار می‌نماید تا اینکه چشمانش به چشمان تو می‌افتد، و لحظه‌ای درنگ می‌کند، با خرسندی و رضایت به تو می‌نگرد سپس با تبسم مژده‌قبولی و انتقال تو را به مرحله‌ای بالاتر که مدتها در آرزویش بودی می‌دهد و لذا در ضمن قدردانی که از تو می‌نماید شایستگی کامل تو را برای رسیدن به این مرحله تازه تبریک می‌گوید و تو را از میان همه همکلاسی‌هایت برتر می‌داند بدین مناسبت به تو رو می‌کند و بدینسان لیاقت کامل تو را برای شروع مرحله جدید تایید می‌نماید و به تو فرمان می‌دهد که نظارت بعضی از امور کلاس و دانش آموزان را بر عهده گیری. این فرمان مسلماً نشانگر اذعان به لیاقت خواهد بود؛ چون تو را بر دیگر دوستان ترجیح داده، و این، خود امتیازی برای تو به شمار می‌آید.

آیا در آن هنگام که آقای مدیر در میان تمامی شاگردان خطابش را تنها متوجه تو می‌سازد احساس غرور و سرافرازی خاصی نمی‌کنی و به خاطر آن فرمان احساس اعتماد به نفس نمی‌نمائی؟ قطعاً آنقدر این احساس در تو قوی است که حاضری امر سرپرستی را به بهترین نحو احسن انجام دهی.

تمامی اینها در صورتی است که فرمان دهنده «مدیر مدرسه» باشد، در اینجا مدیر مدرسه‌ات تو را مفتخر ساخته و به تو امر نموده است؛ حال اگر «مدیر کل اداره آموزش و پرورش» به تو امر کند چه احساسی خواهی داشت؟! بالاتر از آن، اگر «بازرس کل اداره» تو را از دیگران ممتاز بدانند و به تو چنین امری نماید چه احساسی خواهی داشت؟

بدین گونه بود که پدرم مقامات تربیتی و آموزشی را ذکر می‌کرد و بالا می‌رفت و اهمّیت امر آنها را به من خاطر نشان می‌ساخت؛ و من با هر رتبه‌ای که بالا می‌رفت آنچه که پیش از این از نظرم پنهان بود اندک اندک برایم آشکار می‌گشت

گویا تازه از خوابی عمیق برخاسته‌ام.

در چنین حالی بودم که به محض آنکه پدرم به امر نمودن « خدای
مهربان و تکلیف او به من» رسید، من چنان شادمان شدم که از خود بی خود
گشته و با کمال تعجب پرسیدم: خدا؟! آیا واقعاً خداوند به من خطاب
می‌کند؟! به من امر می‌کند ... به من؟!

- آری فرزندم! خداوند به خود تو خطاب می‌فرماید، خداوند تو را که پسر
پانزده ساله‌ای شده‌ای به اطاعت از او امر و نواھیش مکلف می‌فرماید.

- آیا من شایسته این همه احترام و تقدیر هستم که آفریدگار تمام جهان مرا
مفتخر و قرین شرف می‌سازد و برایم چنین ارج و احترامی قائل می‌شود و به انجام
وظایفم مکلف می‌سازد ... آن خدائی که مالک آسمانها و زمین است، این همه لطف
می‌فرماید و به من امر و نهی می‌کند ... امروز چه روز شیرینی است و امسال - که سال
رسیدن من به سن بلوغ است - چه سال زیبایی است! بلوغ چه پر فروغ و نورانی
است!

- فرزندم! بر تو واجب است، تمام کارهایی را که آفریدگارت تو را به آنها امر
نموده و بدان سبب تو را مفتخر نموده است اطاعت نمائی.

- پدر جان! نه تنها اطاعت می‌کنم بلکه با شور و شوق یک عاشق، نهایت
سعی خود را خواهم کرد تا تمامی کارهایم مطابق تکالیف دوست داشتنی خدای
محبوبم باشد. ولی ...

- ولی چه؟

- ولی این تکالیفی که خداوند مرا بدانها فرمان داده چه هستند؟

تعریف احکام پنجگانه:

احکام شرعی بر پنج گونه‌اند:

- | | | |
|------------|-----------|------------|
| ۱- واجبات | ۲- محرمات | ۳- مستحبات |
| ۴- مکروهات | ۵- مباحات | |

(یعنی: احکامی که خداوند فرموده است یا واجب است یا حرام، یا مستحب، یا مکروه، یا مباح).

- واجبات به چه اموری گفته می‌شود؟ محرمات و مستحبات و مکروهات و مباحات یعنی چه؟

- هر آنچه که انجامش بر تو حتمی و لازم باشد (بطوری که ترک آن مستلزم مجازات باشد) آن امر از واجبات است مانند: نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر... و امور بسیار دیگر.

و هر آنچه که ترکش بر تو حتمی باشد (بطوری که انجام آن مستوجب عقوبت است) آن عمل از محرمات است، مانند: شرابخواری، زنا، دزدی، اسراف و زیاده روی، دروغگوئی، غیبت و امور بسیار دیگر.

و هر عملی که انجامش نیکو باشد بدون آنکه الزامی در انجام آن باشد آن عمل از مستحبات است، مانند: صدقه دادن به فقیر، نظافت، خوش اخلاقی، برآورده ساختن نیاز افراد مؤمن و محتاج، نماز جماعت، استعمال عطر، و امور بسیار دیگر.

و هر عملی که ترک و دوری از آن بهتر باشد، بدون آنکه الزامی در ترکش باشد، آن عمل از مکروهات است، مانند: بخل ورزیدن، تأخیر در ازدواج، زیاد کردن مهریه، بد اخلاقی، رد کردن مؤمنی که درخواست وام دارد (البته در صورت توانائی در انجام خواسته‌اش) و...

اما هر عملی که تو در انجام یا ترک آنها آزادی و اجازه انتخاب داری که آن را انجام بدهی یا ترک کنی، آن عمل از مباحات است، مانند: خوردن و نوشیدن، خوابیدن، نشستن، سفر، گردش و...

روش شناخت احکام دینی

- من چگونه می‌توانم واجبات را از مستحبات، و امور حرام را از مکروهات تشخیص بدهم؟ چطور می‌توانم بفهمم که این عمل واجب است تا آن را انجام دهم و همیشه بدان ملتزم باشم یا آن عمل حرام است تا از آن دوری کنم و بپرهیزم. چطور می‌توانم اعمال واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح را بشناسم تا...

پدرم با تبسم سخنی را قطع کرد و با لطف و مهربانی رو به من نمود و خواست چیزی بگوید اما از تصمیمش منصرف گشت و ترجیح داد اندکی درنگ کند، سپس سرش را بزرگ افکند و در تفکری ژرف فرو رفت.

برای مدتی سکوتی عمیق و سنگین حکم فرما شد و من در میان این سکوت نتوانستم حدس بزنم در ذهن پدرم چه می‌گذرد، جز آنکه می‌دیدم حالت تفکر و اندیشه همانند ابری غلیظ به آرامی از پیشانی او می‌گذرد و بر رخسارش پراکنده می‌شود تا دیگر قسمت‌های صورتش را بپوشاند و نتیجه آن افکار را همچون سخن به لبهایش برساند، آنگاه دو لبش با صدای خفیفی باز شد، صدائی که در آن نرمی و عطف بسیار موج می‌زد:

اگر به کتابهای علوم فقه اسلامی که احکام اسلام را بیان کرده‌اند مراجعه کنی و به مطالعه آنها بپردازی، بزودی واجبات را از امور حرام، و مستحبات را از مکروهات تشخیص خواهی داد. وقتی ارکان و اجزاء این کتب را مطالعه کنی درخواهی یافت که بعضی از واجبات شرایطی دارد، و بعضی دیگر،

حرکات خاصی دارند که واجب است آنها را انجام دهی، پاره‌ای از واجبات دارای ویژگی‌هایی هستند که نمی‌توانی از آنها چشم‌پوشی ... و خلاصه: به کمک مطالعه کتب فقهی است که می‌توانی از شرایط و خصوصیات واجبات و ... با خبر شوی.

به کتب فقه اسلامی مراجعه کن تا آنچه را که در مورد احکام دین می‌خواهی پیدا کنی. در نتیجه مطالعه این کتب ارزنده به این حقیقت پی خواهی برد که: علم فقه اسلامی دانشی است بسیار گسترده و عمیق که صدها جلد کتاب در مورد آن نوشته شده و دانشمندان فقیه به طور دقیق و عمیق مسائل و نظریات مربوط به احکام را مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌اند؛ پژوهش و دقت و ژرف‌نگری که آنان در مسائل احکام دینی نموده‌اند نظیرش در سایر علوم انسانی کمتر به چشم می‌خورد.

- آیا بر من لازم است که به تمامی این کتابها مراجعه کنم و از مطالب آنها اطلاع یابم تا آنچه را که بر من واجب است انجام دهم، بشناسم؟

- نه جانم، نه تنها لازم نیست به تمامی آنها مراجعه کنی بلکه اگر مختصرترین و آسان‌فهم‌ترین آنها را بخوانی کافی است.

هرگاه یکی از کتابهای فقهی را ملاحظه می‌کنی درمی‌یابی که: تمامی احکام اسلامی به دو بخش کلی تقسیم شده‌اند: بخشی ویژه «عبادات» و بخشی دیگر مخصوص «معاملات».

- عبادات چیست؟ و معاملات یعنی چه؟

- اندکی شکیبا باش (کمی مهلت بده)، به کتب فقه اسلامی مراجعه کن، بتدریج هر آنچه را که در صدد فهم و شناختش هستی خواهی یافت.

در اثر این سخنان پدر، به امید آنکه به مطالعه کتب فقه اسلامی بپردازم، به سوی کتابخانه رهسپار شدم و گویا شوق و نیازم نیز به همراه می‌دوید (ومرا به

مطالعه این کتب حریص تر می نمود). لذا وقتی چشمم به آن کتابها افتاد چنان سرور و شور و شغف مرا فرا گرفته بود که در پوست خود نمی گنجیدم.

وقتی کتب فقه اسلامی را در برابر خویش دیدم به خود گفتم: «بالاخره به آرزو و هدفم رسیدم. بزودی این کتابها را خواهم خواند و پاسخ کامل تمامی پرسشهایم را در آنها پیدا خواهم کرد و سرانجام آسوده خاطر خواهم گشت».

با این خیال خوش و در حالی که مشتاق خواندن آن کتب بودم یکی از کتب فقهی را برداشتم و شتابان به سوی اتاقم برگشتم، و خوشنود از آنچه که بدست آورده‌ام با عجله تمام در اتاق را باز کردم و بی درنگ داخل شدم و فوراً کتاب را گشودم.

هنوز خواندن کتاب را آغاز نکرده بودم که در همان لحظات نخستین، خطوطی از حیرت و شگفتی بر چهره‌ام نقش بست و خیلی زود آن شور و شوق به هیجان و سردرگمی مبدل گشت، تا بالاخره به صورت دردی سوزان و حسرتی دردناک به طور پابرجا باقی ماند. به خود فشار آوردم و سعی بسیار کردم که مطالب کتاب را بخوانم، ولی دیدم از آنچه می خوانم هیچ نمی فهمم، با خود می اندیشیدم که: عاقبت چه خواهد شد؟ چگونه می توانم خود را از این حیرت و سرگردانی - حیرت خاصی که برایم ناشناخته و بی سابقه است - نجات دهم؟

به هر حال خود را نباختم و به خویش گفتم: همچنان به مطالعه‌ام ادامه می دهم و نهایت سعی خود را می کنم تا بالاخره مطالب را، خوب بفهمم، اگر نفهمیدم دوباره می خوانم و دوباره در فهمیدن مطالب کتاب تلاش می کنم، شاید در نتیجه این تلاش پی گیر بهره ای بپریم و از این کتابها استفاده نمایم.

زمان بسیار به سختی و کندی می گذشت، و من در میان این مدت بار و فشار سنگین و شکننده‌ای را (در اثر نفهمیدن مطالب کتاب) بر سینه‌ام احساس می کردم، و این حال ناخوشایند را همچنان به همراه داشتم گویا داشت مرا خفه می کرد؛

در عین این حال کتاب در برابرم باز بود و من چندین بار به خواندن و تکرار آن می‌پرداختم، ولی هرچه مطالب آن را می‌خواندم و تکرار می‌کردم چیزی را درک نمی‌کردم!

- اندک اندک ابرهای سیاه ناامیدی پیرامون مرا فرا گرفت، و این ابرها بتدریج همچون مه غلیظ به غم و اندوه مبدل گشت و در برابر چشمانم ظاهر می‌گردید. اینک باید اعتراف کنم که: بسیار خواندم اما هیچ مطلبی درک نکردم.

بررسی مشکلات:

(وقتی خوب فکر کردم دیدم من در مطالعه کتب فقهی سه مشکل اساسی دارم که موجب شده‌اند مطالب آنها را درک نکنم).

۱- عدم اطلاع از معنای صحیح لغات و عبارات فقهی: به هنگام مطالعه کتب فقهی خودم را در مقابل واژه‌ها و کلماتی می‌دیدم که کاملاً برایم بیگانه بودند و تا آن زمان به گوشم نرسیده بودند... مثلاً: نمی‌دانستم معنای کلمات «نِصَاب، بَیِّنَه، مَوْوَنَه، اَرَش، مسافت، ملفقه، حَوْل، دِرْهَمِ بَغْلِي، اَبِق و ذِمِّي» چیست. (و آن کتب فقهی پر بود از اینگونه کلمات).

۲- عدم اطلاع از اصطلاحات ویژه فقهی: علاوه بر کلمات مزبور، مفردات و ترکیباتی در برابر چشمانم رژه می‌رفتند که ظاهراً از اصطلاحات ویژه علمی هستند که تا آن زمان نخوانده بودم (و اطلاعی از آن اصطلاحات نداشتم)؛ مثلاً: نمی‌دانستم مقصود از اصطلاحات «علم اجمالی»، «شبهه محصوره»، «حکم تکلیفی»، «حکم وضعی»، «شبهه موضوعیه»، «أَحْوَط لَزوماً»، «تجزی در اجتهاد»، «صِدْقُ عُرْفِي»، «مَنَاط»، و «مَشَقَّتْ نَوْعِيَه» چیست؟

۳- سبک نگارش کتب فقهی: علاوه بر «بیگانگی لغات» و «مجهول بودن اصطلاحات ویژه فقهی» مشکل سوم من این بود که: سبک نگارش کتب فقهی

سبک خاصی بود که من تاکنون از آن بی خبر بودم.

در آن کتب جملات و قضایایی مطرح شده‌اند که در زندگی کنونی اصلاً وجود ندارند و یا اصلاً واقع نمی‌شوند! نمی‌دانم چرا چنین مسائلی مطرح شده‌اند! گذشته از آن، در کتب فقهی برای تحقیق عمیق و وسیع هر مسأله، در هر مبحث تقسیمات و فروعات بسیاری ذکر شده و بطور بسیار دقیق و گسترده به بررسی مطالب پرداخته شده؛ چون بطور دقیق جوانب مختلف هر مسئله مورد بررسی قرار گرفته لذا گهگاه قضایایی ذکر شده که احتمال وقوع آنها بسیار بعید به نظر می‌رسد. چنین اموری مرا به شگفتی و سرگردانی عجیبی فرو بردند.

در نتیجه مشکلات فوق‌الذکر بود که نتوانستم از کتب فقهی استفاده نمایم، بعنوان مثال من نتوانستم معنای این جملات را بفهمم:

«اذا علم البلوغ والتعلق ولم يعلم السابق منهما لم تجب الزكاة، سواء أعلم تاريخ التعلق و جهل تاريخ البلوغ، ام علم تاريخ البلوغ و جهل تاريخ التعلق او جهل التاريخين. وكذا الحكم في المجنون اذا كان جنونه سابقاً وطراً العقل، اما اذا كان عقله سابقاً وطراً الجنون، فان علم تاريخ التعلق وجبت الزكاة دون بقية الصور».

وهمچنین جمله: «الظن بالركعات كاليقين، اما الظن بالأفعال فكونه كذلك على اشكال، فالاحوط فيما اذا ظن بفعل الجزء في المحل ان يمضى ويعيد الصلاة، وفيما اذا ظن بعدم الفعل بعد تجاوز المحل أن يرجع يتداركه ويعيد ايضاً».

و جمله: «الاقوى ان التيمم رافع للحدث رفعا ناقصا لا يجزى مع الاختيار، لكن لا تجب فيه نية الرفع ولا نية الاستباحة للصلاة مثلاً».

و جمله: «اذا توضأ في حال ضيق الوقت عن الوضوء، فان قصد امر الصلاة الادائي بطل، وان قصد امر غاية اخرى ولو الكون على الطهارة صح».

و جمله: «يكفى في استمرار القصد بقاء قصد نوع السفر، وان عُد من الشخص الخاص».

وجملهُ: «فلو احدث بالاصغر اثناء الغسل اتمه وتوضاً، ولكن لا يترك الاستئناف بقصد ما عليه من التمام او الاتمام، ويتوضاً».

وجملهُ: «مناطق الجهر والإخفات، الصدق العرفي والمشقة النوعية».

از اینگونه جملات بسیار بودند که خواندم و معنایشان را نفهمیدم، و این وضع آنقدر برایم ناگوار بود که دچار سرگیجه شدم بطوری که گویا دنیا در نظرم می چرخید و...

می بینی! چه حالی دارم و چقدر برایم مشکل شده تا حلال و حرام خدا را بشناسم تا از آنها پیروی کنم!؟

سرم را به آسمان بلند کردم و در حالی که در چشمانم اشکی سوزان حلقه زده بود و با سوز دل سرازیر می شد، گفتم:

خدای من! من می دانم که تو مرا مکلف فرموده ای و وظائفی را برایم مقرر ساخته ای، ولیکن نمی دانم مرا به چه وظائفی مکلف کرده ای.

پروردگارا! من چگونه می توانم آنچه را که تو از من می خواهی بدانم تا انجامش دهم؟

بار الها! مرا به درک و فهم آنچه که می خوانم کمک فرما.

پروردگارا! نویسندگان کتابهای فقهی را یاری فرما تا سخنانشان در بیان احکام دینی گویا و رسا باشد، تا (وقتی به آنها مراجعه می کنم بخوبی بفهمم و بتوانم) تکالیف خود را عمل نمایم و آنچه را که می خواهی انجام شود محقق سازم.

در شب همان روز بر سر سفره شام منتظر پدرم بودم تا بیاید و پس از صرف غذا این مشکل خود (یعنی نفهمیدن مطالب کتب فقهی) را با او در میان بگذارم.

وقتی شب فرا رسید، در ابتدا چشمانم خسته و نگران بودند، پلکهایم فرو افتاده به نظر می رسیدند، اما دیری نپائید که چشمانم همانند نقره درخشید، چون

«اندوه نفهمیدن معانی جملات» با «اصرار من بر فهم آنها» بهم آمیختند و خواب و خستگی را از یادم بردند.

سفره شام را برای ما گسترده و آماده کردند و پدرم نیز آمد و بر سر سفره نشست، آنگاه قلب من شروع به تپیدن کرد، گونه‌هایم سرخ شدند، گوشه‌هایم داغ شدند، درجه حرارت گوشه‌هایم آنقدر زیاد شد که گویا تب شدید و ناگهانی آندو را شعله‌ور ساخته است.

چون در آن هنگام در ذهن خود کلمات و جملاتی را مرور می‌کردم که بیانگر ناتوانی و عجز من از درک و فهم مطالبی است که خوانده‌ام لذا احساس سختی، خجالت، حیرت، دستپاچگی و تردید سراپایم را فرا گرفته بود و مرا به شدت می‌آزرد.

به هر حال، شجاعتی بخرج دادم و عزم خود را جزم کردم تا بتوانم به نقص خویش در فهم مطالب اعتراف نمایم؛ بدین ترتیب توانستم این کلمات را به زبان آورم و به پدرم بگویم:

من به کتب فقهی مراجعه کردم ولی فهم آنها برایم خیلی مشکل بود (ولذا نتوانستم به معانی و مطالب آنها پی ببرم) مطالب آن کتابها همچون مرکبی چموش برایم رام نشدند و آغوش خود را برایم نگشودند...

هنوز سخنانم تمام نشده بود که دیدم: چشمان پدرم در گرداب خاطرات گذشته دور غوطه‌ور شده؛ پس از مدتی چشمانش - همانند کسی که از سفری طولانی و خسته کننده بازگشته است - با نگاهی عمیق و پراحساس به سوی من برگشت و چنان به چشمانم خیره شد که دریافتم می‌خواهد با آن چشمان نافذ و پویا مطلب مهم یا راز تأثیر انگیزی را با من در میان بگذارد؛ اما در همین هنگام لبانش با صدائی خفیف که با اندوهی عمیق آمیخته بود گشوده شد و گفت:

- من هم وقتی در سن و سال تو بودم مانند همین وضعی که برای تو پیش

آمده برایم پیش آمد. چون من نیز مانند تو به کتب فقهی مراجعه کردم و به مطالعه آنها پرداختم ولی چیز مهمی از آنها نفهمیدم. دقیقاً مثل تو... البتّه من شجاعت تو را نداشتم که به عجز خودم از فهم آن کتابها اعتراف کنم.

سرآغاز فرخنده صمیمیت و گفتگوی فقهی با پدر:

تربیت محافظه کارانه و حیای شدید من مانعی بود میان من و پدرم؛ لذا نمی توانستم از پدرم درباره بعضی از مسائل - مانند خصوصیات مرحله بلوغ و مردانگی - سؤالاتی بکنم.

نمی دانستم که ممکن است بلوغ بوسیله نشانه هائی - غیر از سنّ و سال تعیین شده (که یک علامت زمانی است) - نیز معلوم شود... تا آنکه بالاخره ناچار شدم و سخن پدرم را قطع کرده و گفتم:

آیا بلوغ بوسیله امری دیگر - غیر از رسیدن به سنّ و سال معین - معلوم می شود؟

- آری! بلوغ در پسران وقتی محقق و آشکار می شود که یکی از این سه علامت دیده شود:

علائم بلوغ:

علامت اوّل این است که: پانزده سال قمری از عمرش کامل شود. شمارش این سالها باید به تاریخ هجری قمری باشد (نه شمسی).

علامت دوّم این است که: منی از او خارج شود، چه به وسیله تماس جنسی یا محتلم شدن شبانه یا اموری دیگر.

علامت سوّم این است که: موی زیر بر روی گونه ها یا بر بالای آلت تناسلی

(عانه) بروید. اینکه گفتم «موی زبر» که مانند موی سر است، به منظور آنست که موهای نرمی را که معمولاً اکثر نقاط بدن - مانند دستها - را می پوشاند استثناء کنم.

- عانه یعنی چه؟

- عانه منطقه ای است که در پائین شکم و بالای محل اتصال آلت تناسلی با دیواره شکم واقع شده است.

- این علامتهای سه گانه بلوغ در پسران است؛ در مورد دختران چه علائمی است؟

- بلوغ در دختران وقتی محقق می شود که نه سال قمری از عمرشان کامل شده باشد.

سر آغاز گفتگوی سازنده:

(وقتی دیدم پدر آگاه و مهربانم «علائم بلوغ» را با جملاتی ساده و رسا و بطور کاملاً واضح برایم بیان کرد، این فکر به خاطر رسید که از او خواهش کنم تا به همین ترتیب جلساتی را داشته باشیم و در مورد احکام دینی با هم به گفتگو بپردازیم، لذا با کمال ادب که حاکی از التماس و خواهش قلبی من بود گفتم):

پدر جان! حالا که من سهل انگاری و سستی و ناتوانی خود را از فهم کتب فقهی برای شما بیان نمودم اجازه بدهید تا پیشنهادی برای شما داشته باشم. اجازه بدهید - با توجه به نیاز مبرمی که احساس می کنم - به شما پیشنهاد کنم جلساتی با هم داشته باشیم تا در آنها به شرح و بیان مطالبی که دانستن آن برایم مشکل است بپردازیم. آن اموری که فهم و آگاهی از آنها بر من واجب است و باید آنها را به خوبی بشناسم تا بدین ترتیب حکم شرعی خود را به طور صحیح - همانطوری که خدای متعال بر من قرار داده و بدان امر فرموده - بدانم و با شؤن خود تطبیق نمایم و انجام بدهم.

(پدر در کمال لطف و بزرگواری گفت): هر طور که تو بخواهی. (قبول می‌کنم و امیدوارم این نشستها و گفتگوهای ما برایت فایده کامل داشته باشد).

(با خوشحالی تمام که سراپای وجودم را فرا گرفته بود گفتم):

اگر جلسات ما بصورت گفتگو و سؤال و جواب باشد خیلی بهتر و مفیدتر خواهد بود.

(با همان لطف و متانت خاصش گفت): باز هم هر طور که تو دوست داشته باشی.

(من که آن همه حیرت و سردرگمی و احساس حقارت در اثر نفهمیدن مطالب کتب فقهی را کشیده بودم قدر این قبول کریمانه پدر را می‌فهمیدم و به همین مناسبت آن را بعنوان یک موهبت الهی برای خودم بشمار می‌آوردم که باید با تمام وجودم از خدا سپاسگزار باشم و قدر و ارزش این نعمت الهی را بدانم؛ لذا در حالی که قلب و جانم از این پاسخهای موافق پدر نازنینم سرشار از شکر و سپاس بود مشتاقانه پرسیدم):

جلسه اول خود را با چه موضوعی آغاز کنیم؟

(با بیانی که حاکی از محبت و توجه بود گفت):

با احکام تقلید شروع خواهیم کرد، زیرا که احکام تقلید اساس تمامی احکام و مسائلی است که در صدد فهم و بیانشان هستیم.

(در حالی که از فرط خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم با جان و دل گفتم):

قبول است، موافقم.

گفتگو درباره «احکام تقلید»

معنای تقلید:

پدرم گفتگوی خود را درباره تقلید این چنین آغاز نمود:

بگذار نخست «معنای تقلید» را برایت توضیح بدهم تا مطالب بعدی را بهتر

بفهمی.

تقلید: آنست که تو به یک عالم مجتهد مراجعه کنی تا بر طبق فتوایش (احکامی را که بطور مستدلّ از منابع شرعی بدست آورده) عمل نمائی و بدین ترتیب هر عملی را که به نظر او واجب است انجام دهی، و هر کاری را که به نظر او حرام است ترک نمائی، بدون آنکه دلیل احکام و جوب و حرمت را از او جویا شوی (یعنی در این پیروی خود دلیلی از مجتهد نخواهی). بدین سبب «پیروی از فتاوی مجتهد» را «تقلید» می‌نامند که گویا تو اعمال خودت را همچون گردنبندی بر گردن او قرار داده‌ای و مسئولیت اعمال خودت را در برابر خداوند بر دوش او نهاده‌ای تا (از جهت انتساب این احکام به خدا) مسئول اعمال تو در برابر خدا باشد.

دلیل وجوب تقلید:

- پدر جان! چرا ما باید تقلید کنیم؟

- از مطالب گذشته دانستی که: شارع مقدس امرها و نهی‌هایی به تو فرموده، در مورد اعمالی که واجب‌اند به تو امر فرموده است لذا بر تو واجب است که آن کارها را انجام دهی، و همچنین از کارهای ناروا (حرام) تو را نهی فرموده و بر حذر داشته است از این جهت باید از انجام آنها خودداری نمایی.

اینک این سؤال مطرح می‌شود که: «به چه کارهایی تو را امر فرموده و از چه

کارهایی نهی نموده است؟»

چون بعضی از اوامر و نواهی خدا را خودت می‌توانی از آموزشهای خانوادگی و رفتارهای پدر و مادر و سایر خویشان که به احکام دینی پایبند هستند بفهمی (یعنی: می‌توانی بعضی از احکام را از طریق تربیت خانوادگی و مواظبت همه جانبه خویشانت که ملتزم به اصول و احکام شرعی هستند تشخیص بدهی)، ولیکن از این طریق فقط بعضی از احکام را خواهی دانست و بسیاری از امور واجب و حرام همچنان برایت نامعلوم و مبهم باقی خواهند ماند.

آنگاه پدرم افزود: تو به خوبی می‌دانی که در احکام اسلامی، تمامی جنبه‌های گوناگون زندگی در نظر گرفته شده؛ بدین مناسبت به منظور تأمین سعادت و سلامتی و رفاه انسان برای هر موضوعی در زندگی حکمی شایسته و مناسب قرار داده شده است. پس: چون وقتی تو سرگرم فعالیت‌های گوناگون روزمره خودت هستی نمی‌توانی حکم شرعی مربوط به کارهای خودت را بدانی؛ زیرا نمی‌توانی بدانی این عملی را که - مثلاً - اکنون می‌خواهی انجام بدهی شارع مقدس آنرا حلال دانسته، لذا مجاز هستی انجام دهی، یا تحریم فرموده و باید از آن دوری کنی و پرهیز نمایی. آیا گمان می‌کنی می‌توانی در مورد هر موضوع کوچک و بزرگ به منابع و ادله شرعی آن مراجعه کنی تا حکم خدا را از آنها استخراج نمایی؟!!

قطعاً نه؛ بدلیل اینکه: احکام دینی بسیار زیاد و فراگیرند، و تو تاکنون در خانواده فقط از چند حکم مشهور - مانند وجوب نماز و روزه و حرمت دروغ و غیبت ... - با خبر شده‌ای؛ و خودت نیز مجتهد نیستی و نمی‌توانی به منابع دینی مراجعه کنی؛ لذا ناچار باید به «فردی که هم قدرت علمی استنباط احکام را دارد و هم از جهت تقوی و درستکاری شایستگی بیان احکام الهی را دارد» مراجعه کنی تا احکام شرعی مربوط به خودت را از او که مجتهد جامع الشرائط و امین دین خداست بپرسی).

- پدر جان! چرا نمی‌توانم به منابع شرعی رجوع کنم و خودم احکام

شرعی مربوط به خویش را از ادله فقهی استخراج نمایم؟

- ای نور چشمم! به چند دلیل نمی توانی چنین کار خطیری را به طور صحیح و کامل انجام بدهی:

۱- بدلیل اینکه فاصله بین زمان تو با زمان شریعت اسلامی بسیار زیاد است و اکنون بیش از چهارده قرن است که از زمان شریعت اسلامی می گذرد و لذا آگاه شدن از متون فقهی مستلزم تبخّر بسیار در علوم مختلف می باشد.

۲- علاوه بر آن در طول این مدّت بسیاری از نصوص شرعی و احادیث مربوط به احکام، در اثر عوامل گوناگون از بین رفته اند و لذا برای یافتن اینگونه احکام شرعی به قواعد و اصولی نیاز است که فقط یک مجتهد دانا از آنها ونحوه استفاده از آنها آگاه است.

۳- نحوه بیان و روش کلام و روشهای تعبیر و بیان معانی در زمانهای مختلف متفاوتند بطوری که نحوه بیان و روش کلام در زمان صدر اسلام با سبک بیان امروزی بسیار متفاوت است به طوری که زبان و ادبیات امروز عرب با زبان و ادبیات قرن اوّل هجری فرق بسیاری دارد؛ بنابراین برای درک آیات قرآنی و احادیث شریف باید از این تغییرات - که در علوم تاریخ زبان و ادبیات عرب بیان شده اند - کاملاً با خبر بود تا بتوان بطور کامل و صحیح به معنا و مقصود عبارات آنها پی برد.

۴- وجود جاعلان حدیث: افراد خیانت پیشه ای بوده اند که با انگیزه های شیطانی خود احادیث بسیاری را جعل نموده اند و آن دروغها را در میان احادیث صحیح جا داده اند بطوری که تشخیص احادیث صحیح و استخراج حکم شرعی از آنها نیاز به تخصص دارد و کار بسیار دشواری است که حتی برای متخصصین نیز خیلی زحمت دارد.

۵- مورد اعتماد بودن ناقلان احادیث هم یکی از مشکلاتی است که باید بر مشکلات فوق الذکر افزود. چون یک مجتهد موقعی که می خواهد احکام شرعی را

از احادیث استخراج نماید، نخست باید به صحیح و معتبر بودن آن احادیث قطع و یقین داشته باشد؛ و برای حصول این یقین باید به بررسی دقیق سلسله سند هر یک از آن احادیث پردازد و در مورد هر یک از افرادی که در آن سلسله ذکر شده به تحقیق پردازد و ببیند آیا آن راوی از افراد صادق و مورد اعتماد است یا خیر.

این امر آنقدر اهمّیت دارد که فقها و محدّثین اساساً یک علم مستقلّ به نام «علم رجال» را برای تحقیق و مطالعه در مورد «رجال اسناد روایات» وضع کرده‌اند. و همین امر، دشواری و پیچیدگی تحقیق و استخراج احکام شرعی از احادیث را بخوبی نشان می‌دهد.

از همه اینها بگذریم، فرض کنیم تو توانستی بصورتی بر تمامی این مشکلات فائق شوی، یعنی: توانستی

اولاً: از «راستگویی و دقّت در نقل و صحّت در ضبط ناقلان حدیث در مورد آنچه که نقل کرده‌اند» با خبر شوی.

وثانیاً: توانستی این «مشکل دوری زمان» را نیز حلّ نمائی و بخوبی به مطالعه هر یک از اخبار و وقایع پرداخته و از دلالت آنها بر معانیشان پی ببری.

با تمام اینها آیا خواهی توانست دانش عمیق و گسترده (فقه) را که چندین رشته فرعی دارد بزودی بیاموزی و دریابی؟! و حال آنکه آموختن این دانش به کسب مقدمات طولانی و تحقیق‌ها و بررسی‌های عمیق نیاز دارد.

تازه، پس از کسب این دانش هم رسیدن به مقصود نهائی، قطعی نیست و ممکن است به آنچه که در صدد شناخت و فهمش هستی بررسی و ممکن است نرسی.

(چنانکه بسیاری از طلاب علوم دینی هستند که سالها این علوم را خوانده‌اند ولیکن هنوز قادر به استنباط احکام از منابع وادله آنها نیستند؛ زیرا برای استنباط و اجتهاد علاوه بر همه این امور و مقدمات قوه و نیرویی لازم است که شخص بتواند

به واسطه آن قوه، احکام و مسائل فقهی را از قواعد و ضوابط اصولی که در نزدش هست استنباط نماید. در واقع، نکته مهم و عمده در باب استنباط، داشتن همین قوه و ملکه است. به همین جهت است که می‌بینیم افراد بسیاری در کسب علوم فقهی سعی وافر و کوشش بسیار می‌نمایند ولی به سبب آنکه لایق قوه و ملکه مزبور (اجتهاد) نیستند چندان کاری از پیش نمی‌برند. بنابر این: علاوه بر کسب مقدمات و تحصیل علوم، اساسی‌ترین و عمده‌ترین اسباب در استنباط احکام الهی، وجود همین قوه و ملکه است.

اگرچه سعی و کوشش بسیار و ممارست و تمرین در مقدمات و تحصیل علوم دینی در تحصیل این قوه سهم بسزائی دارد، اما با تمام اینها این ملکه یک امانت الهی است که فقط در ید قدرت حق تعالی قرار دارد و او به هر کس از بندگان که بخواهد - مطابق حکمت و مصلحت - اعطا می‌فرماید.

خلاصه: استنباط احکام، کار بسیار خطیری است که علاوه بر تقوی و تزکیه نفس به تخصص و مهارت بسیار نیاز دارد).

- پس چه باید کرد؟

- باید به متخصصین این علم (فقیه) مراجعه کنی و احکام شرعی مربوط به خودت را از آنان فراگیری؛ به بیان دیگر: باید از ایشان تقلید کنی.

باید این نکته را به خاطر داشته باشی که: «تقلید» فقط در علم فقه نیست بلکه در هر علمی چنین است که افراد ناآگاه به متخصصین مراجعه می‌کنند. تمدن جدید نیز در تمامی علوم اصل «تخصص در علوم» را مبنا قرار داده است به طوری که هر علمی رجال و متخصصین مخصوص به خود را دارد، لذا هر گاه در امری از امور هر یک از علوم نیازی (سؤال یا اشکالی) پیدا شود، فقط به متخصصین آن علم مراجعه می‌شود.

پدرم در ادامه سخنانش بذکر مثالی در این مورد پرداخت و چنین گفت:

بگذار مثالی از علم پزشکی برایت بزنم: اگر تو بیمار شوی - که امیدوارم خداوند همواره تو را سلامت بدارد - چه خواهی کرد؟

- به پزشک مراجعه خواهیم کرد و حال بیماری خویش را برایش توضیح خواهیم داد تا بتواند بیماری را بطور صحیح تشخیص دهد و داروئی که مناسب حال من است برایم تجویز نماید.

- چرا خودت در مورد خویش طبابت نمی‌کنی و به معالجه و تجویز دارو نمی‌پردازی؟

- چون پزشک نیستم.

- همین مطلب در مورد علم فقه (احکام الهی) نیز صدق می‌کند. یعنی: وقتی انسان به تکلیف می‌رسد برای آگاه شدن از وظائف و تکالیفش باید به متخصص فن - فقیه - مراجعه کند. لذا تو که امروز بلفظ الهی مکلف شده‌ای و خیلی مشتاق هستی تکالیف خود را بدانی، باید به فقیه - که متخصص در شناخت امر ونهی الهی است - مراجعه کنی و مشکل شرعی خودت را برایش بیان نمائی. همانطور که برای شناخت یک امر پزشکی یا بیان و علاج وضع بیماری خودت به یک پزشک متخصص نیاز داری، برای آگاه شدن از احکام شرعی نیز مراجعه به یک متخصص (فقیه) نیاز داری؛ تا وضع خودت را برایش توضیح دهی و او احکام شرعی مورد نیاز تو را برایت بیان نماید.

بنابر این: همانطوری که تو به پیروی و تقلید از یک پزشک - البته در حدود دانش و تخصصی که دارد - نیاز داری، به تقلید و پیروی از یک فقیه مجتهد که در مورد احکام شرعی تخصص دارد نیز نیازمندی. همانطور که وقتی به پزشکی نیازمندی شدی تحقیق می‌کنی تا نزد یک پزشک حاذق و دانا و با تجربه که در رشته تخصصیش در مراتب عالی است بروی، مخصوصاً اگر بیماریت وخیم و خطرناک باشد تحقیق و جستجوی بیشتری در این زمینه می‌کنی تا بوسیله بهترین دکتر معاینه

و معالجه شوی؛ همچنین در تقلید از مجتهد نیز ملزم هستی تحقیق کنی و به دنبال مجتهدی بروی که در استنباط احکام شرعیّه عالم و برجسته باشد تا بتوانی از او تقلید کنی یعنی حکم شرعی مربوط به خودت را از او بگیری، و هرگاه امور و وقایع زندگی ایجاب کرد حکم مسئله‌ای را از او بپرسی و بتوانی براحتی به او رجوع کنی و بارانمایی و توضیحات او از وظایف باخبر شوی خلاصه: همانطوری که وقت بیماری سعی می‌کنی نزد بهترین پزشک بروی، در مورد احکام شرعی - که رعایت آنها بهداشت روح و جسم را به ارمغان می‌آورد - نیز باید کوشش و تحقیق کنی تا مجتهدی را که از تمامی جهات شایسته‌ترین است بشناسی و از او تقلید کنی.

راههای شناخت مجتهد:

- پدر جان! چگونه می‌توانم بفهمم که این مرد مجتهد است؟ یا او اعلمترین مجتهد و فاضل‌ترین ایشان است؟ یعنی: چگونه می‌توانم بفهمم اولاً این فرد «مجتهد» است، ثانیاً «اعلم» است.

پدرم در پاسخ گفت: بگذار از تو سؤال کنم چگونه می‌فهمی که یک دکتر پزشک فاضلی است یا دانشمندترین و با تجربه‌ترین پزشک در رشته تخصصی خود می‌باشد و لذا به او مراجعه می‌کنی و جسم خود را به او تسلیم می‌نمایی تا با تن تو هر آنچه را که برای معالجات مناسب می‌داند انجام دهد؟

گفتم: این مطلب را از دو طریق میتوانم بفهمم:

۱- از کارشناسان و کسانی که در امور پزشکی آگاهی، شناخت، دزایت و خبرگی و تجربه دارند می‌پرسم.

۲- چنین دکتری را از شهرتش در بین مردم و معروف بودن نامش در محافل علمی می‌شناسم، یعنی در نتیجه شهرتی که او در میان مردم پیدا کرده و نام وی در محافل علمی در خصوص این رشته پزشکی معروف شده است می‌توانم به مقام

علمی و میزان تجربه او پی ببرم.

- بسیار عالی! دقیقاً طرق شناخت «مجتهد» یا «مجتهد اعلم» نیز چنین است.

به این بیان که: شما از دو راه میتوانی یک «مجتهد» یا «مجتهد اعلم» را بشناسی:

۱- از شخصی که صداقت و تقوی و نیز قدرت شناخت علمی مجتهد را دارد می‌پرسی. یعنی: از کسی که مورد اعتماد توست و شایستگی اداء یک چنین امانتی را دارد و به خوبی از آراء علماء آگاه است و در شناخت میزان و سطح علمی دانشمندان و مراتب علمی مجتهدین «خبره» است سؤال می‌کنی تا «مجتهد» و «مجتهد اعلم» را به تو معرفی نماید، زیرا فقط چنین فردی شایستگی آن را دارد که از او بپرسی چه کسی «مجتهد» یا «مجتهد اعلم» است.

۲- شیوع و شهرت و انتشار بین مردم: یعنی: اگر «اجتهاد» یا «اعلم بودن کسی در اجتهاد» در میان مردم مشهور و منتشر شده باشد به طوری که آن شهرت گسترده و فراگیر باشد و انتشار نام او «اجتهاد» یا «اعلم بودن او در اجتهاد» را تأکید نماید و برای ایجاد قطع و یقین کند، همین شهرت برای شناخت «مجتهد» و «مجتهد اعلم» کافی است.

شروط لازم در مجتهد مقلد:

- آیا غیر از شرط اجتهاد، شروطی دیگر در کسی که بر ما واجب است

پس از بلوغ از او تقلید کنیم لازم و معتبر است؟

- آری! کسی که می‌خواهی از او تقلید کنی باید واجد این شرایط نیز باشد: باید [بنابر احتیاط واجب: مرد باشد، حلال زاده باشد]، عاقل و مؤمن باشد. باید در مرتبه‌ای عالی از تقوی و عدالت باشد بطوری که از وقوع در هر گناهی مصون باشد، و اگر احیاناً و بندرت مرتکب گناهی شود فوراً اقدام به توبه و انابه کند.

- من الآن تا حدودی به مقام مردان خدا پی بردم و معنای تقلید و بعضی

از احکام آنرا قهמידم، حالا چکار باید بکنم؟ اکنون بر من واجب است چه کاری انجام بدهم؟

موارد تقلید از مجتهد:

- باید از «مجتهد اعلم» تقلید کنی و در مورد تمامی احکام مربوط به شئون زندگی از فتاوی او تقلید کنی. یعنی: در «عبادات» مختلفت: در احکام وضو، غسل، تیمم، نماز و روزه و حج و خمس و زکات و جز اینها به پیروی از فتاوی او ملتزم باشی؛ و نیز در مورد «معاملات» یعنی: در احکام خرید و فروش، حواله، ازدواج، زراعت، اجاره و رهن، وصیت و هبه و وقف و... هم از او تقلید کنی.

در ادامه سخنان پدرم گفتم: و امر به معروف و نهی از منکر، ایمان به خدا و انبیاء و پیروانش ...

- نه! هرگز! «ایمان به خدا و توحیدش و نبوت پیامبر ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و امامت دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و معاد و...» اینها همه اموری هستند که تقلید در آنها جایز نیست؛ زیرا این امور از اصول دینند و تقلید در اصول دین جایز نیست بلکه بر هر مسلمانی واجب است به این امور اعتقاد قطعی و بدون شک و تردید داشته باشد به طوری که هیچ شک و شبهه و ایرادی برایش نماند تا با ایمان قاطع به خداوند برسد. بنابر این تو باید با سعی خویش و بوسیله خرد و اندیشه‌ای که خدا به تو عطا کرده به تحقیق پردازی تا در نتیجه این پژوهش و تلاش به یقین بررسی و متقاعد شوی و ایمانت راسخ گردد و هرگز نلغزد.

- بسیار خوب؛ آیا من می‌توانم با وجود مجتهد اعلم، از مجتهدی دیگر

که اعلم نیست تقلید کنم؟

- نه! اجازه نداری چنین کاری بکنی [البته در مسائلی که مورد نیاز توست و اختلاف بین فتاوی مجتهد اعلم با فتاوی مجتهد مقلدت وجود داشته باشد].

راههای آگاهی از آراء مرجع تقلید:

- وقتی به پزشک مراجعه می‌کنم می‌توانم نظر او را در مورد وضع سلامتی خودم بدانم، اما چطور می‌توانم در مسائل شرعی نظر فتوای مجتهدی را که از او تقلید می‌کنم بدانم؟ چگونه می‌توانم به فتاوايش دسترسی پیدا کنم تا بر طبق آنها عمل نمایم؟ آیا باید در مورد هر مسئله‌ای به او مراجعه کنم؟
- به چند طریق می‌توانی از فتاوی مرجع تقلیدت مطلع شوی:

۱- راه اول آنست که خودت مستقیماً از او بپرسی.

۲- از کسی که «از فتاوی او آگاه است و در نقل آن فتاوا و اطلاع صحیح از آنها و امین بودن در جواب، قابل اعتماد می‌باشد» بپرسی.

۳- به کتابهای فقهی او رجوع کنی، مثلاً به کتاب «رساله عملیه‌ای که بوسیله او امضاء شده» مراجعه کنی.

به منظور شوخی و مزاح، به پدرم گفتم: یا بوسیله سؤال از شما...

پدرم با مهربانی و متانت تبسمی نمود و خود را جابجا کرد و در حالی که با چشمانش تمام شدن وقت و ادامه گفتگو را در جلسه‌ای دیگر اشاره می‌کرد، گفتم: در جلسه آینده گفتگوی خود را با ذکر «احکام نماز» آغاز می‌کنیم.

پدرم گفت: با بیان احکام نماز آغاز می‌کنیم... سپس افزود: البته باید به این نکته توجه داشت: چون نماز مستلزم طهارت انسان از هر گونه ناپاکی است؛ بدین مناسبت: پس از ذکر احکام مربوط به «طهارت» به بیان «احکام نماز» خواهیم پرداخت.

- چه چیزهایی طهارت انسان را از بین می‌برد؟

- اموری که طهارت انسان را از بین می‌برند بر دو قسمند:

۱- امور مادی که وقتی واقع می‌شوند با حواس درک می‌شوند،

مانند: نجاسات.

۲- امور معنوی که با حواس ادراک نمی‌شوند، وقتی واقع می‌شوند بواسطه یکی از عواملش - مانند «جنابت یا حیض یا استحاضه یا نفاس یا مسّ میت یا خارج شدن بول (پیشاب) یا مدفوع یا باد از مخرج یا خواب» - واقع می‌شوند و با حواس ظاهری درک نمی‌شوند.

هر گاه یکی از این امور واقع شود لازم است آن ناپاکی را بوسیله «وضو» یا «غسل» یا «تیمّم» برطرف کرد.

فهرست مطالب جلسه آینده: ساختار بحث اقتضا می‌کند که برای ورود به بحث درباره نماز گفتگوی خودمان را با ذکر «نجاسات» آغاز کنیم نخست نجاسات را بیان کرده، سپس به تعریف «مطهرات» یعنی پاک کننده‌ها می‌پردازیم تا پاکی بدن را از تمامی اموری که سبب سلب طهارتش می‌شود و پاکیش را خدشه‌دار می‌کند تضمین نمائیم.

پس از آن، در مورد «موجبات وضو یا تیمّم» گفتگو خواهیم کرد. موجبات وضو یا تیمّم یعنی: اموری که اگر واقع شوند برای نماز خواندن واجب است وضو گرفت یا تیمّم کرد، چه آن حدّث در اثر بول (پیشاب) پیدا شود یا مدفوع یا خارج شدن باد از مخرج یا خوابیدن یا استحاضه قلیله یا اموری جز اینها.

بحث را از سر می‌گیریم و در جوانب مختلف موضوع گفتگو می‌کنیم؛ در اینکه: اگر چیزی حادث شد، خواه آن حدّث که واقع شده جنابت باشد یا حیض یا استحاضه یا نفاس یا مسّ میت یا مرگ، در حالی که از مسیر خود هرچه که مانع نماز که موجب تقرب به خداوند است می‌گردد رفع می‌کنیم و پس از آن به حضور در بارگاه الهی می‌ایستیم و تکبیر گویان و تهلیل گویان و حمد و ثنا و شکر گویان با عشق و یاد او و دعاء و درخواست از او می‌خواهیم که ما را از کسانی قرار دهد که درختان شوق و عشق او در بوستان دلشان استوار و سرفراز گشته و گرمی محبتش تمامی پهنه

قلبشان را فرا گرفته است.

پس از نماز، به بحث در مورد اعمالی که مانند نماز مستلزم طهارتند می‌پردازیم، اموری مانند: روزه و حج. سپس بحث خود را با ذکر احکام خمس و زکات و بیع و شرکت و... ادامه می‌دهیم.

- بنابراین این در مرحلهٔ اوّل بحث خود را با ذکر «احکام نجاسات» شروع می‌کنیم.

- بله، فردا، نخست بحث خود را با این مبحث آغاز می‌کنیم. ان شاء الله.

- ان شاء الله. اگر خدا بخواهد.

گفتگو درباره «احکام نجاسات»

پدرم در حالی که نور اراده‌ای قوی از چشمانش می‌درخشید گفتگوی خود را با این عبارات آغاز کرد:

بگذار برایت یک قاعده کلی که اثر بسیاری در زندگی‌ت دارد بیان کنم؛ آن قاعده کلی این است: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ». هر چیزی برای تو پاک است. هر چیزی... دریاها، قطرات باران، رودها، جویبارها، درختان، صحراها، کوهها، خیابانها، ساختمانها، خانه‌ها، دستگاهها و وسائل مختلف زندگی، آلات و ابزار، لباسهای مختلف، برادران مسلمانان و... همه چیز پاک است؛ هر چیزی پاک است مگر آنکه...

- مگر آنکه چه؟

- مگر آنچه که طبیعتاً و ذاتاً نجس باشد که اصطلاحاً می‌گویند: «بِعَيْنِهِ نَجَسٌ است» یا «نجس عین است» یعنی: ذاتاً و بخودی خود نجس است. (وقابل پاک شدن نیست)

- چه چیزهایی ذاتاً نجس هستند؟

- ده چیز ذاتاً نجس‌اند؛ اکنون آنان را یک‌یک برایت می‌شمارم:

۱- «مدفوع آدمی و هر حیوانی که حرام گوشت است و خون جهنده دارد» نجس است.

۲- «بول (پیشاب) آدمی» و «بول هر حیوانی که خوردن گوشتش حرام باشد و خون جهنده داشته باشد» نجس است.

- اگر خون جهنده نداشته باشد فقط حرام گوشت باشد چه حکمی

دارد؟

- اگر جثه‌اش گوشت داشته باشد [بنابر احتیاط واجب: بولش نجس است]؛ ولی اگر بدنش گوشت نداشته باشد بولش پاک است. بنابر این: فضله حیوانات کوچک - مانند: پشه و مگس - که گوشت ندارند پاک است.

- «خون جهنده» یعنی چه؟

- این واژه اصطلاحی است که در این گفتگو بسیار تکرار خواهد شد، بدین جهت خوب است معنای آن را همین جا توضیح دهیم. وقتی می‌گوئیم: «این حیوان خون جهنده دارد» معنایش این است که: وقتی این حیوان را ذبح کنند، چون سرخرگ (شریان) دارد خونسش با فشار از آن سرخرگ خارج می‌شود.

و وقتی می‌گوئیم: «این حیوان خون جهنده ندارد»؛ یعنی: وقتی آن را ذبح کنند چون سرخرگ ندارد لذا خونسش به آرامی از بدنش جاری می‌شود.

۳- «مردار حیوانی که خون جهنده دارد، اگرچه حلال گوشت باشد» نجس است.

نه تنها مردار اینگونه حیوانات نجس است بلکه هر یک از اجزاء مردار نیز نجس است. و همچنین اجزاء زنده مردار که از او قطع شده نیز نجس می‌باشد. بنابر این اگر خود حیوان زنده باشد و عضوی از او را قطع کنند، آن عضو قطع شده - مانند مردار - نجس است.

- مردار (میته) چیست؟ به چه چیزی «میته» می‌گویند؟

- هر حیوانی که بدون رعایت احکام اسلامی ذبح شود، آن حیوان از نظر شرعی میته (مردار) است. یعنی: نجس است و لذا خوردن گوشتش نیز حرام می‌باشد.

- مثلاً؟

- هر حیوانی که در اثر بیماری یا حادثه‌ای دیگر بمیرد، یا به روش غیر اسلامی آن را ذبح نمایند، تمامی اینگونه حیوانات مردارند.

۴- «منی آدمی» و «منی حیوانی که دارای خون جهنده است و حرام گوشت می‌باشد» نجس است.

۵- «خونی که از بدن انسان خارج شده» و نیز «خونی که از جسد هر حیوانی که دارای خون جهنده است خارج شده» نجس می‌باشد.

- اگر حیوانی خون جهنده نداشته باشد چطور؟ آیا خون آن نیز

نجس است؟

- خون اینگونه حیوانات پاک است، مانند: ماهی، و خون کک و شپش.

۶- «سگ»؛ تمامی اجزاء و اعضاء بدن سگ - زنده باشد یا مرده - نجس است.

۷- «خوک»؛ تمامی اجزاء و اعضاء بدن خوک - چه زنده باشد چه مرده - نجس است.

- «سگ دریائی» و «خوک دریایی» چطور؟

- هر دو پاک هستند.

۸- «شراب و سایر مشروبات الکلی مست کننده» نجس است.

۹- [کافری که منکر ادیان الهی است، بنابر احتیاط واجب: نجس است]. اما اهل کتاب، یعنی: پیروان ادیان الهی غیر از اسلام - مانند: یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان - همگی پاک می‌باشند.

۱۰- «عرق شتری که نجاستخوار است» نجس است [بنابر احتیاط واجب: نه تنها شتر نجاستخوار بلکه هر حیوانی که نجاستخوار باشد عرقش نجس است].

- حیوان نجاستخوار یعنی چه؟

- یعنی: حیوانی که از مدفوع آدمی تغذیه می‌کند. (به حیوانی که معمولاً از مدفوع آدمی تغذیه می‌کند «حیوان نجاستخوار» گفته می‌شود و عرق چنین حیوانی نجس است).

این موارد دهگانه همگی ذاتاً و بخودی خود نجس می‌باشند، و لذا هر چیزی که با آنها تماس پیدا کند در صورتی که تر باشد نجاست به آن منتقل شده و نجس می‌گردد.

- اگر چیزی تر و مرطوب نباشد و با این اشیاء ذاتاً نجس تماس پیدا کند

چطور؟

- اگر چیزی خشک باشد و به شیء نجس بخورد، در این صورت نجاست به آن منتقل نمی‌شود و همچنان پاک خواهد ماند، بدلیل اینکه: نجاست هیچگاه در حالت خشک بودن منتقل نمی‌شود. مثلاً: اگر خون از بدن انسان خارج شود و پس از مدتی خشک شود، در این صورت اگر با لباس خشک تماس پیدا می‌کند، آن لباس نجس نمی‌گردد.

- آیا بول یا مدفوع حیواناتی که حلال گوشت هستند - مانند: گاو، گوسفند،

مرغ و انواع مختلف پرندگان و گنجشکان و سار - پاک است یا نجس؟

- پاک است.

- مدفوع و فضلات خفّاش چطور؟

- پاک است.

- پَر، پشم شتر و پشم گوسفند، ناخنها، شاخها، استخوانها، دندانها،

منقارها، و چنگالهای مردار چطور؟ پاک هستند یا نجس؟

- تمامی اینها پاک می‌باشند.

- گوشتی که برای خوردن می‌خریم معمولاً خونی روی آن دیده می‌شود، آیا این خون پاک است؟

- آری، این خون پاک است؛ بطور کلی «هر خونی که پس از ذبح در حیوان حلال گوشت که بطریق شرعی ذبح شده باقی مانده باشد پاک است».

- **فضله‌های موش صحرائی و موش معمولی چطور؟**
- نجس است.

اگر در مورد مطالبی که برای توضیح دادم اندکی می‌اندیشیدی قطعاً خودت می‌توانستی به این پرسش پاسخ دهی. آری، خودت می‌توانستی به آن پاسخ دهی. زیرا: موش صحرائی و موش خانگی دارای خون جهنده هستند، یعنی چون سرخرگ دارند لذا به هنگام ذبح خون آنها می‌جهد و فوران می‌کند و قبلاً گفته بودم که بول و مدفوع حیواناتی که دارای خون جهنده‌اند نجس است.

چهار قاعده مهم در باب طهارت:

آن برق‌نگاهی که در ابتدای این گفتگو در چشمان پدرم دیده بودم دوباره به چشمانش بازگشت و از این حالتش دریافتم که در صدد است مطالب مهمتری را به من بگوید، آنگاه با نگاهی دلنشین گفت:

گفتگوی خود را با قاعده کُلِّ شَيْءٍ لِّكَ طَاهِرٌ؛ هر چیزی برای تو پاک می‌باشد مگر آنکه یقین کنی نجس است شروع کردیم که آثار بسیاری در زندگی دارد؛ اکنون این بحث را با بیان چهار قاعده کلی دیگر که در زندگی انسان سهم بسزائی دارند به پایان می‌بریم:

قاعده اول:

هر چیزی که در زمان گذشته پاک بوده، و پس از مدتی شکّ کنی «آیا تاکنون بر پاکی سابقش باقی مانده و پاک است یا نه، نجس شده» چنین چیزی پاک است.
-برایم مثالی بزنید تا این قاعده را بهتر بفهمم.

-بعنوان مثال: «ملافه خوابت» را در نظر بگیر، اگر ملافات در گذشته - مثلاً تا دیروز صبح - پاک بوده ولی هم اکنون شکّ می کنی که «آیا از دیروز تاکنون به نجاستی برخورد کرده و نجس شده است یا همچنان بر طهارت سابقش باقی است؟» باید بگوئی: «ملافه ام پاک است».

قاعده دوم:

هر چیزی که در گذشته نجس بوده، سپس شکّ می کنی که «آیا بعداً آن را پاک کرده ای یا نه و همچنان بر نجاستش باقی است؟» چنین چیزی نجس می باشد.
-برایم مثالی بزنید.

-بعنوان مثال: یک ساعت پیش دستت نجس شده بود و به نجاستش یقین داشتی، اکنون شکّ می کنی که «آیا دستت را شسته ای و پاک کرده ای یا نه، پاک نکرده ای و همچنان بر نجاستش باقی است؟» در اینجا باید بگوئی: «دستم نجس است».

قاعده سوم:

هر چیزی که وضعیت سابق آن را نمی دانی، یعنی نمی دانی که آیا پاک بوده یا نجس؛ این چیز در حال حاضر پاک است.
-مثالی برایم بفرما.

-مثلاً این کاسه آب را در نظر بگیر. اگر حالت سابق آن را ندانی، یعنی: ندانی که پاک بوده است یا نجس؛ این کاسه آب در حال حاضر برای تو پاک است و لذا باید بگوئی: «این کاسه آب پاک است».

قاعده چهارم:

هر چیزی که شک می‌کنی «آیا نجاستی با آن شیء تماس پیدا کرده و نجس شده است یا نه؟» در چنین صورتی بر تو واجب نیست که در مورد پاکی یا نجاستش جستجو و تحقیق و مو شکافی کنی، بلکه باید بگوئی «پاک است» و هیچ نیازی به جستجو و تحقیق نداری حتی اگر جستجو و تحقیق برایت آسان باشد.

- لطفاً مثالی برایم بنویس.

- مثلاً: لباست قبلاً پاک بوده و یقین به پاکی آن داشته‌ای ولی اکنون شک می‌کنی که «آیا بول به آن رسیده و نجس شده یا همچنان بر طهارت سابقش باقی است و پاک می‌باشد؟» در این هنگام باید بگوئی «لباسم پاک است» و بر تو واجب نیست که لباست را به دقت بررسی کنی و به جستجوی اثر بول در آن پردازد حتی اگر این جستجو برایت آسان باشد نیز به آن نیازی نداری بلکه باید لباست را پاک بدانی.

گفتگو درباره «پاک کننده‌ها»

پیش از آنکه پدرم در این جلسه گفتگوی ما حضور یابد در اندیشه‌ای ژرف فرو رفته بودم و در فکر آن بودم که معلومات و آگاهی‌های نظری خود؛ یعنی معلوماتی را که در گفتگوی پیشین در مورد احکام نجاسات بدست آورده بودم با واقعیت‌های زندگی روزمره خودم تطبیق دهم و سعی داشتم تصوّرات غلط خود را که در مورد نجاسات داشتم تصحیح کنم چون خیلی چیزها را نجس می‌دانستم که در واقع از نظر شرعی پاک می‌باشند و از پاک بودن آنها آگاهی نداشتم و لذا دچار خطاهای بسیاری می‌شدم که نزدیک بود مرا به بیماری و سواس مبتلا کنند.

اکنون که این معلومات و اطلاعات مفید را بدست آورده‌ام بسیار خرسندم و با کمال شور و شوق و رغبت در انتظار شروع جلسه امروز نشسته بودم و خیلی مایل بودم بدانم: «وقتی چیزی نجس می‌شود چگونه می‌توان آن را پاک کرد و نجاستش را از بین برد».

از این رو وقتی پدرم آمد و حاضر شد، فوراً گفتگوی خود را با این سؤال آغاز کردم: شما دیروز به من گفتید که: «چیزهایی که پاک هستند اگر با اشیاء نجس تماس پیدا کنند طهارتشان را از دست داده و نجس می‌شوند»؛ حالا می‌خواهم بدانم چگونه می‌توان نجاستشان را از بین برده و آن اشیاء را دو مرتبه پاک نمود؟

- «آب» تنها چیزی است که اکثر اوقات بوسیله آن چیزهائی را که نجس شده‌اند پاک می‌کنیم؛ بدین ترتیب که: یا چیز نجس شده را داخل آب می‌کنیم یا بوسیله آب می‌شوئیم. مثلاً: اگر ظرفی نجس شده باشد آنرا در آب «کُر» فرو

می‌بریم، یا اگز پارچه‌ای نجس شده باشد آن را بوسیله آب می‌شوئیم و پاک می‌سازیم. بهمین مناسبت الآن بحث خود را با «مطهرات» یعنی چیزهایی که بوسیله آنها می‌توان اشیاء نجس شده را پاک کرد آغاز می‌کنیم.

پاک کنندهٔ اوّل: «آب» است.

آنگاه پدرم افزود: (از نظر شرعی) آب بر دو قسم است: «آب مطلق» و «آب مضاف».

- آب مطلق چیست؟

- آب مطلق آبی است که ما آنرا می‌نوشیم، حیوانات می‌نوشند و کشتزارها را نیز بوسیله آن آبیاری می‌کنیم. آب تمامی اقیانوسها، دریاها و رودها و چاهها و جوی‌ها و باران، آب مطلق است. آب لوله کشی شهری، یعنی: آبی که بوسیله لوله کشی با منبعهای آب که در شهرها و روستاهای بزرگ نصب می‌شوند متصل است و بطور آب مطلق باقی مانده - اگرچه با اندکی خاک یا شن آمیخته شده باشند ولی همچنان بطور آب مطلق باقی مانده است - به ما می‌رسد.

- آب مضاف چیست؟

- آب مضاف را به راحتی می‌توان با افزودن لفظی دیگر به کلمهٔ «آب» هرگاه از آن سخن می‌گوئیم بشناسی، مثلاً می‌گوئیم: آبِ گل (گلاب)، آبِ انار، آبِ انگور، آبِ هویج، آبِ هندوانه، آبِ رختشویخانه‌ها.

همانطوری که از این مثالها معلوم می‌شود در اینجا که گفتگوی ما در مورد مطهرات است آب مضاف مورد نظر ما نیست؛ زیرا ما در مورد آبی بحث می‌کنیم که میتوانیم بوسیله آن چیزهای نجس شده را پاک کنیم، و میتوان آنرا نوشید. پس ما در مورد «آب مطلق» بحث می‌کنیم نه آبِ انار یا انگور مثلاً.

حالا که فهمیدی آب بر دو قسم است: آب مطلق و آب مضاف. و معنای هر دو را بخوبی دانستی، حالا باید مطالبی را در مورد «آب مطلق» بدانی:

از نظر شرعی «آب مطلق» بر دو قسم است: «آب کثیر» و «آب قلیل».

- آب کثیر چیست؟

- آب کثیر یعنی آبی که وزن آن حداقل تقریباً حدود ۴۶۵ کیلوگرم باشد و حجم آن در مکعب به ۲۷ و جب برسد [هر جب تقریباً ۲۵ سانتی متر است]. این اندازه مقدار کَر است؛ یعنی: اگر آب به این مقدار باشد، آن آب را «آب کَر» می‌گویند، چه آن آب جاری باشد یا راکد. وبدیهی است: آب دریاها، رودها، نهرهای کوچک، کانالهای بزرگ، چشمه‌ها، چاهها همگی آب کثیر می‌باشند.

همچنین آب لوله کشی شهری یعنی آبی که در لوله‌ها جاری است تا از منابع بزرگ آب که در نقاط مختلف شهر نصب می‌شوند به خانه‌هایمان برسد آب کثیر است.

همچنین منبعهای آبی که در پشت بام منازل می‌گذاریم در صورتی که حجم و یا وزن آب آنها به اندازه حجم و یا وزن آب کَر باشد آب آنها آب کثیر است.

همچنین آب منبع‌های کوچک، مادامی که آب جاری از به آنها متصل باشد، آب کثیر است و بدیهی است که تمامی این آبها آب کثیر می‌باشند.

- آب قلیل چیست؟

- آب قلیل آبی است که وزن و یا حجم آن کمتر از وزن و یا حجمی باشد که در آب کثیر گفتیم؛ یعنی: آبی که مقدارش کمتر از مقدار کَر باشد - البته بشرط آنکه از آب باران به هنگام باریدن نباشد - «آب قلیل» نامیده می‌شود؛ مثلاً آبی که در داخل ظرفها یا بطری‌ها و کاسه‌ها و جز اینها می‌باشد و مقدارش کمتر از مقدار کَر است، چنین آبی را «آب قلیل» گویند.

تا اینجا معنای آب مضاف و آب مطلق و اقسام دوگانه آن (آب کثیر، آب قلیل) را توضیح دادم، اکنون «حکم هر یک از اینها را به هنگام ملاقات با نجاست» خواهم گفت.

- حکم آب مضاف چیست؟

- آب مضاف به محض تماس با نجاست، نجس می‌شود، چه مقدار آن زیاد باشد یا کم باشد، مانند: چائی. یعنی: اگر چائی با یکی از نجاسات دهگانه تماس پیدا کند نجس خواهد شد.

مایعات دیگر مانند: شیر، نفت، داروهای محلول مانند: شربت‌ها و سوسپانسیون همگی حکم آب مضاف را دارند یعنی به محض آنکه با نجاست تماس پیدا کردند نجس می‌شوند.

- حکم آب قلیل چیست؟

- آب قلیل نیز به محض تماس با نجاست نجس می‌شود.

- حکم آب کثیر چیست؟

- آب کثیر به سبب تماس با نجاست نجس نمی‌شود، آب کثیر مانند: آب جاری، آب کزّ و غیر اینها که قبلاً گفتیم.

آب کثیر فقط وقتی در اثر ملاقات با نجاست نجس می‌شود که رنگش یا طعمش یا بویش تغییر کند.

و همچنین هر ...

- هر چی؟

- هر آب قلیلی که به آب کثیر متصل شود، آب کثیر می‌گردد. بنابر این: اگر یک منبع کوچک آب داشته باشیم مادامی که آب لوله کشی شهری در آن جاری باشد آب داخل این منبع کوچک، آب کثیر می‌باشد.

مثال دیگر: اگر در ظرفی کوچک که می‌خواهیم در آن ظروف یا لباسهای خود را بشوئیم مقداری آب در آن باشد، وقتی آب شهری را - که متصل به کزّ است - داخل آن ظرف باز کنیم، آب این ظرف متصل به آب لوله کشی شهری می‌شود و در

نتیجه آب کثیر می‌گردد. و همچنین حکم سایر موارد مشابه را که در زندگی بسیار واقع می‌شوند می‌توان از این دو مثال بدست آورد.

- اگر چند قطره خون در منبع آب راکدی که حجمش به مقدار کرّ رسیده است بریزد، آیا نجس می‌شود؟

- نجس نمی‌شود مگر آنکه تعداد قطرات خون آنقدر زیاد باشد که رنگ آب کرّ را تغییر دهد و رنگ آب در اثر خون به زردی گراید.

- اگر چند قطره خون در یک ظرف کوچک آب بریزد چطور؟

- آب ظرف نجس می‌شود حتی اگر مقدار خون، یک قطره باشد.

- حالا اگر آب لوله کشی شهری را به این ظرف باز کنیم چطور؟

- آب ظرف پاک می‌گردد.

- اگر آب آفتابه را بر چیز نجس بریزیم، آیا آب داخل آفتابه

نجس می‌شود؟

- نه، چون نجاست بطور عمودی از آبی که از آفتابه ریخته می‌شود بالا نمی‌رود، بنابر این نه آن آبی که ریخته می‌شود نجس می‌شود نه آب آفتابه.

- آب باران چگونه اشیاء نجس شده را پاک می‌کند؟ یعنی اگر چیزی

بوسیله بول یا خون نجس شود آب باران چگونه آن را پاک می‌کند؟

- وقتی قطرات باران بطور مستقیم بر چیز نجس شده ببارد، آن را پاک می‌کند، چه آن چیز نجس شده زمین باشد یا آب یا لباس و فرش باشد؛ بعد از نفوذ آب در آن چیز یا ظرف و یا چیزی که شبیه آنهاست به شرطی که عرفاً بر آنچه که می‌بارد «باران» صدق کند، آن شیء پاک می‌شود، پس: اگر چند قطره باران بطور متناوب ببارد یا بطور مستقیم بر شیء نجس شده ببارد و یا در آن نفوذ نکند، آن چیز پاک نمی‌شود.

- چگونه اشیاء نجس شده را باید با آب قلیل یا کثیر پاک کنیم؟

- هر چیزی را که نجس شده باشد بوسیله یک بار شستن آن با آب - چه آب قلیل باشد یا کثیر - پاک می‌کنیم.

البته غیر از شش موردی که شستن آنها با آب قلیل یا کثیر فرق دارد و آنها عبارتند از:

۱- اگر چیزی با پول نجس شده باشد، برای پاک کردن آن با آب قلیل باید دو بار شسته شود.

۲- ظرفی که سگ از آن می‌نوشد برای پاک کردنش باید نخست آن را با خاکِ مخلوط با آب بشوئیم و سپس با آب قلیل دو بار آن را بشوئیم، و اگر با آب کثیر بخواییم بشوئیم یک بار کافی است.

۳- ظرفی که سگ آن را لیسیده و یا آب دهانش در آن افتاده است. [احتیاط واجب است که: نخست با خاکِ مخلوط با آب شسته شود و سپس با آب قلیل دو بار شستشو شود] و با آب کثیر یک بار کافی است.

۴- ظرفی که خوک آن را لیسیده باشد باید با آب قلیل هفت بار شسته شود، و با آب کثیر یک شستن کافی است.

۵- ظرفی که با مُردن موش صحرائی در آن نجس شده باشد [احتیاط واجب است که: با آب قلیل هفت بار شسته شود]، ولی با آب کثیر یک بار شستن کافی است.

۶- داخل ظرفی که در آن آب و چیزهایی مانند آن جمع می‌شود، اگر چنین ظرفی با غیر از آنچه که ذکر شد (سگ و خوک و موش صحرائی) نجس شود، با آب قلیل سه بار باید شسته شود، ولی با آب کثیر یک بار شستن کافی است.

- تمامی این کارها در مورد نحوه پاک کردنِ داخلِ ظرف است که با عین نجاست تماس داشته اما خارج این ظرفها را چگونه باید پاک کرد و چند

بار باید شست؟

- بیرون این ظرفها با یک بار شستن پاک می‌گردد، حتی با آب قلیل. همچنین ظرفی که آب در آن جمع نمی‌شود (مانند: آبکش پر سوراخ) نیز با یک بار شستن پاک می‌شود.

- چگونه کف دستم را که نجس شده است پاک کنم در حالی که فقط آب قلیل دارم؟ (چند بار باید بر آن آب بریزم؟).

- بر آن آب بریز، همینکه آب بر دستت جاری شد و فرو ریزد، دستت پاک شده است، یعنی: با یک بار شستن پاک می‌شود منتهی باید به مقداری آب بریزی که آب از دستت جاری شود و فرو ریزد، آنگاه دستت پاک می‌شود.

پاک کننده دَوْم: «خورشید» است.

- خورشید چه چیزهایی را پاک می‌کند؟

- زمین و تمامی چیزهایی را که بر روی زمین ثابتند پاک می‌کند، مانند: ساختمانها، دیوارها، درها، چوبها، میخهای ساختمان، درختان و برگهای آنها، گیاهان و میوه‌ها قبل از چیدن، و هر آنچه که غیر منقول است.

- چگونه خورشید اشیاء ثابت را پاک می‌کند؟

- با تابیدن بر آنها تا وقتی که بر اثر اشعه خورشید خشک شوند، البته این در صورتی است که عین نجاست از بین رفته باشد. مثلاً: اگر دیواری بوسیله خون یا بول نجس شده باشد، باید ابتدا عین نجاست از بین برود تا وقتی خورشید بر آن می‌تابد و خشک می‌کند آن را پاک گرداند.

- اگر زمینی که نجس شده خشک شده باشد و بخواهیم با خورشید آن را

پاک کنیم چه باید کرد؟

- باید اول بر آن آب بریزیم و عین نجاست را از بین ببریم، آنگاه وقتی

خورشید بر آن تابید و آن را خشک کرد پاک می شود.

- اگر زمین با بول نجس شود و خورشید بر آن بتابد تا خشک گردد، آیا زمین بدین ترتیب پاک می شود؟

- آری، زمین پاک می شود.

- اگر سنگ ریزه، خاک و گِل و سنگهایی که جزئی از زمین شمرده میشوند با بول نجس شوند، سپس با تابش خورشید خشک شوند، آیا پاک می شوند؟

- آری، پاک می شوند.

- آیا میخی که در زمین و یا در قسمتی از ساختمان کوبیده شده مانند خود ساختمان بوسیله خورشید پاک می شود؟

- آری، حکم آن حکم زمین است؛ یعنی: آن هم بوسیله تابش خورشید بعد از آنکه خشک شد پاک می گردد.

پاک کننده سوّم: «زایل شدن عین نجاست از بدن حیوان» است.

- برایم مثالی بزنید.

- مثلاً: اگر منقار مرغی بوسیله خون نجس شده باشد، بمجّرد آنکه خون از منقار مرغ زایل شود پاک می گردد؛ و همچنین اگر دهان گربه بوسیله خون نجس شده باشد، بمجّرد آنکه خون از دهانش زایل شود دهانش پاک می شود.

سؤالی که مانده از شما پیرسم اینست که: چگونه داخل بدن انسان - مانند داخل دهان - تطهیر می شود؟

- داخل دهان و بینی و گوش و چشم همگی پاکند حتی با وجود خون در آنها. زیرا وقتی که خون از بدن خارج شود نجس است نه در داخل بدن.

- آیا سرنگ (سوزن پزشکی) هنگامی که داخل بدن حیوان یا انسان

تزریق می‌شود و با خون داخل بدن تماس پیدا کرده یا آلوده می‌شود نجس می‌گردد؟

- نه، اگر وقتی که سوزن از داخل بدن خارج می‌شود به خون آغشته نباشد نجس نمی‌باشد. بنا بر این: برخورد خون داخل بدن با سرنگ موجب نجاست آن نمی‌گردد.

پاک کننده چهارم: «زمین» است.

هر چیزی که «زمین» نامیده شود پاک کننده است، مانند: سنگ و شن و خاک و گچ و سیمان و غیر اینها ...

در پاک کنندگی زمین شرط است که «خشک» و [پاک] باشد.

- چگونه بدانم که زمین پاک است؟

- تا وقتی که ندانی نجس شده است پاک است. چنانچه قبلاً گفتم: قاعده کلی آن است که: «هر چیزی پاک است مگر آنکه یقین کنی نجس شده است»، بنا بر این: وقتی در مورد زمینی ندانی نجس شده است، باید بگوئی پاک است. بهمین دلیل چنین زمینی پاک و پاک کننده است.

- زمین چه چیزهایی را پاک می‌کند؟

- کف پا و کفش باره رفتن بر روی زمین، البته پس از آنکه عین نجاستی که از زمین به پا یا کفش چسبیده شده از آندو زایل شود، و به شرط آنکه نجاست به سبب راه رفتن واقع شده باشد. یعنی: هنگام راه رفتن، نجاست از زمین به پا یا کفش چسبیده باشد.

پاک کننده پنجم: «تبعیت» است.

- لطفاً بر این مثال از «تبعیت» بزنید (تا معنای آن را بهتر بفهمم).

- مثلاً: کافر وقتی اسلام آورد به محض مسلمان شدن پاک می‌گردد

وبه تبعیت از او کودک صغیرش که اکنون در حکم فرزند مسلمان است نیز پاک می‌شود.

مثالی دیگر: «شراب» وقتی به سرکه تبدیل شود پاک می‌شود و به «تبعیت از آن» ظرفی که شراب در آن بوده و اینک سرکه شده نیز پاک می‌شود.

مثال سوّم: مُرده را باید سه غسل داد:

۱- با آب سدر

۲- با آب کافور

۳- با آب خالص.

و جایز است او را با لباس غسل داد. میّت هنگامی که غسلهای سه گانه اش داده شود پاک می‌گردد و به «تبعیت از آن» دست غسل دهنده و سکوئی که میّت بر آن غسل داده شده و همچنین لباسی که با آن غسل داده شده نیز همگی پاک می‌شوند.

مثال چهارم: لباسی که نجس شده اگر - مثلاً - با آب قلیل آنرا بشوئی پاک می‌شود و به «تبعیت از آن» دستی که با آن لباس را شسته‌ای نیز پاک می‌شود.

پاک کننده ششم: «اسلام» است.

- اسلام چگونه پاک می‌سازد؟ و چه کسی را پاک می‌کند؟

- اسلام کافر را پس از آنکه مسلمان شد پاک می‌گرداند؛ بنابر این: کافری که مسلمان شده، خودش پاک می‌شود و به تبعیت از او مو و ناخنها و سایر اجزای بدنش نیز پاک می‌شوند.

پاک کننده هفتم: «انتقال» است.

- لطفاً برایم مثالی بزنید تا معنای پاک کننده بودن انتقال را بفهمم.

- بعنوان مثال: خون انسان، خونی است که پشه و شپش و کک از آن تغذیه می‌کنند. وقتی هر یک از این حیوانات خون انسان را بمکد جزئی از آن حیوان

می‌گردد، سپس اگر این حیوان کشته شود و آن خون بدنش یا لباسش را خونی و رنگین کند آن خون پاک است.

پاک کننده هشتم: «استحاله» است.

- استحاله یعنی چه؟

- استحاله یعنی: دگرگونی و تغییر یک چیز به چیزی دیگر که با آن فرق دارد، بنابراین: تحوّل هر چیز به چیز دیگر را استحاله می‌گویند.

- لطفاً برایم مثالی بزنید.

- مثلاً: چوبی نجس شده است، حالا اگر آن را بسوزانیم وقتی سوخت و تبدیل به خاکستر شد، آن خاکستر پاک می‌باشد. ولذا فضولات حیوان اگر نجس باشد هنگامی که بعنوان سوخت برای آتش بکار برده شود، خاکسترش در تنور پاک است.

پاک کننده نهم: خارج شدن خون بمقدار معمولی از حیوان ذبح شده حلال گوشت، بلکه «حیوانی که حلال گوشت نیست و نجس العین هم نمی‌باشد چنین حیوانی پس از ذبح شدن بطریق شرعی و پس از خارج شدن خون بمقدار طبیعی از بدنش پاک می‌باشد؛ یعنی: در این صورت که خون از بدن حیوان بطور طبیعی خارج شده هر چقدر خون داخل بدن حیوان باقی مانده باشد پاک است و حکم به پاک بودنش می‌کنیم.

پاک کننده دهم: «دگرگونی و تغییر شراب به سرکه» است.

و آن در صورتی است که سرکه در هنگام درست شدن، در مرحله‌ای حیواناً کوتاه به شراب تبدیل شده و نجس می‌گردد، سپس بعد از آن به سرکه تبدیل می‌شود و در نتیجه پاک می‌گردد.

پاک کننده یازدهم: «استبراء حیوان نجاستخوار» است.

اگر حیوان نجاستخوار بمدّت طولانی از خوردن مدفوع نجس (سیرگین) باز

داشته شود بطوری که از چیزی دیگر تغذیه کند، فضولاتش که به سبب خوردن مدفوع نجس بود پاک می‌گردد.

- می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم که در معاشرت با دوستانم به پاسخ آن نیاز دارم.

- بپرس جانم.

- وقتی یقین دارم ظرفی که متعلق به یکی از دوستانم است نجس شده بود سپس او را نمی‌بینم و او از من جدا می‌شود و بعد از مدتی باز می‌گردد و با همان ظرف که نجس شده بود مانند یک چیز پاک رفتار می‌کند؛ آیا من می‌توانم بدون آنکه از او بپرسم: «آن را پاک کرده است یا نه» آن چیز را پاک بدانم و یقین کنم او آنرا تطهیر کرده است؟

- اگر دوست نجاست آن شیء را می‌دانسته و تو نیز احتمال بدهی که او در این زمانی که نبوده آنرا پاک کرده است، در اینصورت می‌توانی آن ظرف را پاک بدانی و مثل یک چیز پاک با آن رفتار نمائی، یعنی: می‌توانی بوسیله آن بخوری و بیاشامی.

[آری، اگر لباس و چیزی مانند آن باشد، احتیاط واجب است که: با آن نماز نخوانی تا آنکه پاک بودنش را از او بپرسی].

گفتگو درباره احکام جنابت

پدرم امروز بر خلاف معمول پیش از من در جلسه گفتگو حاضر شده بود. هنگامی که وارد شدم ابتدا پدرم متوجه آمدن من نشد، ساکت بود و می‌اندیشید، سرش را پائین انداخته بود، چشمانش را به سوی قلبش دوخته بود چنانکه معلوم بود به احساسات خود آزادی نفوذ داده و آنها را در خارج از دیوارهای اطاقی که از سفیدی و عصمت سؤالات کودکانه من نقره گون گشته بودرها ساخته است.

به مجرد اینکه با من برخورد کرد آن اطمینان و وقار زیبا و آرام به چشمانش بازگشت و در حالی که با چشمانی مهربان به من نگاه می‌کرد گفت: گفتگوی خود را با مقدمه‌ای که ما را به مضمون بحث امروزمان که درباره جنابت است خواهد رساند شروع می‌کنم...

سپس افزود: در بحث مربوط به احکام نجاست، از «نجاسات» با تو سخن گفتم، آن چیزهایی که از بدن ما و اشیاء، طهارت اولیه‌ای را که دارند سلب می‌کند. سپس درباره مطهّرات (پاک کننده‌ها) برایت گفتم همان چیزهایی که طهارت اولیه را بار دیگر به بدن ما و اشیاء بازمی‌گردانند. حالا اگر نجاسات را در نظر بگیری به این نکته پی خواهی برد که: نجاسات اشیاء مادی هستند که بر بدن عارض می‌شوند، چه از خود بدن و چه از غیر آن باشند.

ولیکن غیر از این امور مادی، اموری معنوی نیز وجود دارند که با حواس پنجگانه قابل درک نیستند و اگر حادث شوند طهارت را از انسان سلب می‌کنند و پس از وقوع آن، انسان نیاز به چیزی دارد که طهارتش را به او بازگرداند.

اینگونه «حَدَث» بر دو قسم می‌باشد: «حدث اکبر» و «حدث اصغر».

«حَدَّثَ اكْبِر» مانند: جنابت، حیض، نفاس، استحاضه بهر دو نوعش (استحاضه قلیله وكثیره)، مَسَّ مِیَّت و مرگ.

«حَدَّثَ اصْفَر» مانند: بول (پیشاب)، غائط (مدفوع)، بادی که از مخرج انسان خارج می شود، خواب و استحاضه قلیله و جز اینها.

حدث اکبر به دو طریق زایل می شود: یا «غسل» آنرا پاک می کند یا «تیمم» آن را می زداید.

حدث اصغر نیز به دو طریق زایل می گردد: یا «وضو» آنرا از بین می برد یا «تیمم» آن را پاک می گرداند.

ما در گفتگوهای آینده این امور را یک به یک مورد بحث قرار خواهیم داد. امروز با سخن در مورد «احکام جنابت» بحث را آغاز می کنیم.

به پدرم گفتم: جنابت با چه چیزی تحقق می یابد؟

پدرم گفت: جنابت بوسیله یکی از این دو امر واقع می شود:

۱- خارج شدن منی.

۲- تماس جنسی.

عامل اول جنابت: خارج شدن منی است، چه از طریق عمل جنسی خارج شود، چه در اثر احتلام شبانه، یا با استمناء.

- صفات و علائم منی چیست؟

- منی مایعی است لزج (چسبنده) و غلیظ که بوی خمیر ترشیده یا شکوفه خرما دارد و به رنگ شیر است و گاهی اوقات مایل به زردی یا سبزی می باشد. وقتی شهوت جنسی مرد به اوج خود برسد منی از او خارج می شود و خروجش همراه با جهش است و بدنبال آن سُستی در سراسر بدن حاصل می شود.

- اگر شک کنیم که «این مایع لزجی که از من خارج شده منی است یا

چیزی غیر از آن» چه باید کرد؟ حکمش چیست؟

- این نشانه‌های سه گانه را که برایت می‌گویم وقتی هر سه نشانه با هم جمع شود، آن مایع منی می‌باشد. این علامات عبارتند از: شهوت، خروج همراه با جهش، سُستی یا فتور بدن.

اگر انسان خوابیده باشد، «شهوت» و «جهش» کافی است.

در مورد شخص بیمار «شهوت» کفایت می‌کند. یعنی اگر شخص بیمار فقط با به اوج رسیدن شهوت از او مایعی خارج شود بدون آنکه خروجش همراه با جهش باشد و فتوری در بدنش حاصل شود، آن مایع منی می‌باشد.

- اگر برای شخصی که در خواب نیست یک یا دو علامت از این علائم

تحقق یابد و مایعی از او خارج شود آیا آن مایع را باید منی بدانند یا نه؟

- باید بگوئی «این مایع منی نیست»؛ البته اگر مریض باشد - چنانچه قبلاً گفتم - باید آنرا منی بدانند.

عامل دَوَم جنابت: «تماس جنسی» هر چند که منجر به انزال منی نشود.

در تحقق یافتن «تماس جنسی» دخول ختنه گاه (حَسْفَه) در قُبُل کفایت می‌کند.

[بنابر احتیاط واجب: با دخول ختنه گاه در دُبُر نیز تماس جنسی واقع می‌شود].

- اگر منی خارج شود، یا تماس جنسی بر قرار گردد تکلیف چیست

وانسان چه باید بکند؟

- در این صورت برای فاعل و مفعول جنابت واقع شده است. و در این مورد

یعنی در تحقق جنابت فرقی بین فرد کبیر و صغیر (نابالغ)، عاقل و مجنون نیست.

- وقتی جنابت واقع شد چه باید کرد؟

- پس از وقوع جنابت، بر تو واجب است که غسل انجام دهی تا عباداتی که با طهارت نیاز دارد بجا آوری، مثلاً: نماز بخوانی یا در حجّ خود طواف کنی. زیرا نماز و طواف حجّ وقتی صحیح است که غسل کرده باشی و دیگر در حال جنابت نباشی. در گفتگوی مربوط به «احکام غسل» برای توضیح خواهم داد که چگونه باید غسل کنی. سخن ما در اینجا فعلاً در مورد اموری است که موجب می‌شوند غسل بر ما واجب شود.

این را بدان و همیشه بخاطر داشته باش: تا زمانی که جنب هستی چهار کار بر تو حرام است:

۱- دست زدن به نوشته قرآن کریم. یعنی: نباید به آیاتی که در قرآن کریم نوشته شده‌اند دست بزنی.

[بنابر احتیاط واجب: نه تنها نباید به آیاتی که در قرآن کریم نوشته شده‌اند دست بزنی بلکه حتّی به آیات قرآنی که در سایر کُتُب نوشته شده‌اند نیز نباید دست بزنی].

۲- [بنابر احتیاط واجب: دست زدن به لفظ جلاله «الله» و اسماء و صفات خداوند مثل «الخالق» حرام است].

ولی دست زدن به آنچه که از قرآن کریم و اسماء الهی بر اسکناس‌ها نوشته شده جایز است.

۳- خواندن آیه سجده از سوره‌های چهارگانه عزائم^(۱). و آن سوره‌ها عبارتند

(۱) چهار سوره قرآن کریم را «سُور عزائم» می‌نامند؛ بمناسبت اینک: در هر یک از آنها آیه‌ای هست که سجده واجب دارد. شماره آن آیات و نام و شماره سوره‌های عزائم بترتیب از این قرار می‌باشد:

اول: آیه ۱۶ از سوره «الم تنزیل یا سجده» که سی و دومین سوره قرآن مجید است.

دوم: آیه ۳۸ از سوره «فصلت» که سوره چهل و یکم است.

از: «سجده، فضّلت، نجم و علق».

۴- داخل شدن در مساجد، چه بمنظور قرار دادن چیزی باشد یا برای توقف در مساجد باشد.

برای شخص جنب جایز است از مسجد عبور کند البتّه باید به این صورت عبور کند که از یک در مسجد داخل شود و از در دیگر خارج شود.

عبور از مساجد برای شخص جنب جایز است بجز «مسجد الحرام» در مکه و «مسجد النبی» در مدینه که به هیچ نحو و عنوانی جایز نیست فرد جنب وارد آن دو مسجد شود یا از آن دو عبور کند.

[بنابر احتیاط واجب: در مراقد مقدّسه ائمه معصومین علیهم السلام نیز جایز نیست فرد جنب توقف نماید].

- آیا صحن و رواق مشاهد مشرفه ملحق به مشهد است؟ یعنی در صحن و رواق مشاهد مقدّسه نیز توقف جایز نیست؟

- نه، صحن و رواق جزء مشهد شمرده نمی شود.

- قبل از آنکه بحث خود را در مورد احکام جنابت به پایان برسانیم مایلیم از شما سؤالی بکنم ولی خجالت می کشم.

- نور چشمم! هر چه می خواهی بدون خجالت پرس، زیرا: چنانکه اولیاء دین صلوات الله علیهم اجمعین فرموده اند: «لأحیاء فی الدّین»؛ یعنی: در فراگیری احکام دین نباید خجالت کشید. من همیشه این مطلب را می گویم در آموختن تعالیم دینی نباید حیاء و خجالت انسان را از کسب و آگاهی محروم سازد. آنچه که

سوّم: آخرین آیه از سوره «نجم» که پنجاه و سوّمین سوره است.

چهارم: آخرین آیه از سوره «علق» که نود و ششمین سوره است.

خواندن هر یک از این آیات که سجده واجب دارند بر شخص جنب حرام است.

باید از آن خجالت کشید و حیاء کرد، جهالت و تجاوز به حقوق خدا و مردم است.

- گاهی پس از تحریک جنسی قطره‌ای لُزج که مایعی سفید و شفاف است مشاهده می‌کنم که از مجرای بول خارج می‌شود.

- آری، این مایع پاک است و لباسها و بدن را نجس نمی‌کند و وقتی خارج شد غسل بر تو واجب نمی‌شود.

مایع دیگری هم وجود دارد که گاهی بعد از بول خارج میشود، آنهم پاک است و هنگامی که خارج شد بر تو غسل واجب نمی‌شود^(۱).

- استمناء حکمش چیست؟

- استمناء حرام است. واجب است از آن بپرهیزی، چنانچه تحقیقات پزشکی هشدار میدهند: «استمناء به سلامتی تن و روان - هر دو - ضرر می‌رساند». این موضوع پزشکان را بر آن داشته است که مردم را راهنمایی و ارشاد کنند و آنان را از ضررهای استمناء آگاه سازند و بر ترک و دوری از آن ترغیب نمایند.

(۱) آبی که گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن با زن از انسان خارج می‌شود و به آن «مَدی» می‌گویند پاک است.

و نیز آبی که گاهی بعد از انزال منی از انسان بیرون می‌آید و به آن «وَدی» گفته می‌شود پاک است. و همچنین آبی که گاهی اوقات بعد از بول بیرون می‌آید و به آن «وَدی» می‌گویند پاک است.

گفتگو درباره احکام حیض

امروز وقتی پدرم آمد و در جایگاهی که برایش در اتاق گفتگو آماده شده بود نشست، بر لبانش لبخندی دلپذیر شکفته بود و این حالت او مرا وادار کرد که حدس بزنم در نظر دارد امروز موضوعی را مطرح کند که برابم عادی نیست.

پدرم بر صندلی خود نشست و گفت: امروز درباره «احکام حیض» با تو سخن خواهم گفت.

من تا امروز نمی دانستم معنای «حیض» چیست؛ گرچه بیادم می آید که این لفظ را قبلاً شنیده‌ام... ولی آنچه که حس کنجکاوی مرا برای شناختن معنای آن تحریک کرد آن بود که می شنیدم خانمها با شرم و خجالت از آن نام می برند و در این مورد با نجوا و آهسته و با عجله با یکدیگر صحبت می کنند گویی در معنای این کلمه چیزی هست که از آن شرم دارند و خجالت می کشند.

بهمین سبب به مجرد اینکه یقین کردم بحث ما درباره احکام حیض شروع شده است خجالت کشیدم و سعی کردم خجالت خود را کنترل نمایم، لذا از خود پرسیدم: «چرا این خجالت بی جا خودش را بر من تحمیل می کند تا همیشه سبب مزاحمت گردد؟» این سؤال بر ذهنم فشار می آورد... بطوری که این حالت ادامه یافت و این سؤال در ذهنم پایدار گشت که «چرا خجالت خودش را بر من تحمیل نموده و مرا مجبور کرده است همیشه با من باشد و خجالت بکشم».

این اندیشه مرا احاطه کرد و اسیر خود ساخت... چرا خجالت؟ برای چه؟ اگر «حیض» موضوعی است که واقعاً خجالت آور است، پس چطور پدرم امروز از آن صحبت خواهد کرد؟!

از طرفی: چرا پدرم آن را با من مطرح کرده و می‌خواهد در موردش صحبت کند، موضوعی شرم آور که بهتر است هیچکس در مورد آن سخن نگوید؟! آنگاه این نکته به ذهنم خطور کرد که: اصلاً موضوع گفتگوهای ما بطور کامل پیرامون «احکام شرعی» می‌چرخد، پس حتماً «حیض» هم باید یکی از مسائلی باشد که در فقه اسلامی موضوع بحث قرار گرفته است. اگر مطلب چنین باشد، پس چه معنا دارد از گفتگو درباره چیزی خجالت بکشم که قرآن کریم آن را ذکر نموده و نبی اکرم ﷺ آن را بیان فرموده و امامان معصوم علیهم‌السلام برای اصحاب خود درباره احکام آن سخن گفته‌اند؟!

از طرفی دیگر: چه معنا دارد از موضوعی خجالت بکشیم که واجب است احکامش را بدانیم تا انجام دهیم؟!

با صدای پدرم به خود آمدم که می‌گفت: سبب حیض خارج شدن خون حیض است. حیض خونی است که زنها به آن عادت دارند و آن را می‌شناسند چون حیض خونی است که غالباً در هر ماه تقریباً در زمانهای منظم و در طول چند روز از رَحِم آنها خارج می‌شود.

علامتهای خون حیض اینست که: «سرخ» یا «مایل به سیاه» است، «گرم» است و معمولاً «با سوزش خارج می‌شود».

- آیا خارج شدن خون حیض یک حالت بیماری برای زن است یا حالتی طبیعی است؟

- حیض حالتی طبیعی برای زن است و بهمین جهت هر خونی که زن ببیند و دارای شرائطی باشد که خواهم گفت، آن خون حیض است.

شرائط حیض:

- خون حیض چه شرائطی دارد؟

- شرائط حیض عبارتند از:

۱- خون بیش از ده روز ادامه پیدا نکند.

۲- زمان بین خروج خون و قطع شدن خون حیض قبلی کمتر از ده روز نباشد.

۳- خروج خون کمتر از سه روز نباشد. بنابر این: مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی شود، لذا اگر از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

- آیا شرط است که این سه روز، پی در پی وبدون انقطاع باشد؟

- پی در پی بودن در این سه روز شرط نیست.

بله، شرط است که خون سه روز در خلال این ده روز که حدًا کثیر مدّت حیض است باشد. یعنی مثلاً: اگر خون یک روز کامل خارج شود سپس دو روز قطع شود بعد در روز دیگر برگردد سپس دو روز قطع شود و در روز سوم بطور کامل خون بازگردد و خارج شود، در این صورت این خون در این ایّام سه گانه حیض می باشد.

- آیا مقصود از «روز» یک روز کامل یعنی ۲۴ ساعت است؟

- آری، وجود خون در روز بدون شب یا برعکس (وجود خون در شب بدون روز) کافی نیست.

- اگر خون بیش از ده روز ادامه یافت حکمش چگونه است؟

- قسمتی از آن حیض نیست؛ احکامش در آینده بیان خواهد شد.

- اگر زمان پاکی وانقطاع خون - یعنی فاصله بین خروج خون جدید و قطع

خون قبلی - کمتر از ده روز باشد حکمش چیست؟

- این بدین معناست که خون دومی حیض نیست.

- چه وقت زن باید خود را «حائض» بداند؟

۱- اگر زن برای اولین بار خون ببیند و آن خون کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، آن خون حیض است.

۲- اگر زن بار دوم، بعد از زمان پاکی که بیش ده روز از خونِ اوّل گذشته است خون ببیند، در این صورت اگر سه روز خون ببیند در این حال حیض است، و اما اگر خون را در سه روز نبیند - هر چند بطور متفرّقه و متناوب باشد - در این صورت «استحاضه» است، چه آن خون در وقتِ عادتِ معینش باشد یا در وقت معینش نباشد.

- «عادت ماهانه» چگونه برای زن ایجاد می‌شود؟

- وقتی زن عادت ماهانه پیدا می‌کند یکی از این حالات سه‌گانه را دارد:

یا «دارای عادت و قتیّه و عددیّه» است.

یا «دارای عادت و قتیّه فقط».

یا «دارای عادت عددیّه فقط» می‌باشد.

توضیح: اگر خونِ مرتبه دوم با خون مرتبه اوّل از جهت «زمان شروع» و «تعداد روزها» یکی باشد، در این حالت این زن «دارای عادت و قتیّه و عددیّه» می‌باشد.

اما اگر خونِ مرتبه دوم با خون مرتبه اوّل از جهت «زمان شروع» یکی باشد ولی از جهت «تعداد روزها» فرق داشته باشد، در این صورت «دارای عادت و قتیّه» است فقط.

مثلاً: اگر زن برای نخستین مرتبه در اوّل ماه و برای مدّت هفت روز خون ببیند و برای دومین مرتبه هم در اوّل ماهِ دوم خون ببیند و بمدّت همان هفت روز

خون ببیند، این زن «دارای عادت وقتیّه و عددیّه» است یعنی: عادت ماهانه اش هم از جهت وقت و هم از جهت تعداد روزها معین است و همیشه اول هر ماه و بمدّت هفت روز خون می بیند. ولی اگر در دومین مرتبه در اول ماه خون ببیند اما بمدّت هفت روز نباشد، این زن «دارای عادت وقتیّه است» فقط. یعنی: عادت ماهانه اش فقط از جهت وقت معین است ولی از جهت تعداد روزها معین نیست لذا همیشه عادت ماهانه اش در اول هر ماه شروع می شود ولی تعداد روزهای آن معلوم نیست. حکم زنی که «دارای عادت وقتیّه فقط» است این است که: در اول هر ماه وقتی خون می بیند «حائض» است، البته اگر خون برای سه روز ادامه داشته باشد اگرچه بصورت متناوب در ضمن ده روز باشد.

- اگر خون مرتبه دوم با خون مرتبه اول، فقط از جهت تعداد روزها یکی باشد نه از جهت زمان، چه نام دارد؟

- اگر خون مرتبه دوم با خون مرتبه اول، فقط از جهت «تعداد روزها» یکی باشد ولی از جهت «زمان شروع» فرق داشته باشد، در این صورت این زن «دارای عادت عددیّه فقط» می باشد. مثلاً: اگر زن برای اولین مرتبه از روز پنجم ماه تا روز دهم خون ببیند ولی برای دومین مرتبه از روز دوازدهم تا هفدهم خون ببیند، این زن «دارای عادت عددیّه فقط» می باشد، یعنی: شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه است ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نیست. لذا این زن عادت ماهانه اش فقط از جهت تعداد روزها معین است نه از جهت وقت شروع. حکم زنی که دارای عادت عددیّه فقط است:

- آیا زنی که «دارای عادت عددیّه فقط» می باشد حکم خاصی دارد؟

- بله، «دارای عادت عددیّه فقط»، وقتی بعد از زمان پاکی به مدت ده روز یا بیشتر خون دید و خون بیش از ده روز ادامه یافت، در این صورت وی فقط به مقدار عادت ماهانه خودش حائض است و ایام زائد بر آن «استحاضه» است؛ و نیز می تواند

مدّت یک روز یا دو روز یا سه روز را به مقدار عادت ماهانه‌اش اضافه کند تا ده روز تکمیل شود و ایام زائده بر ده روز را استحاضه قرار بدهد.

- اگر زنی خون دیده باشد ولی عادت معینی پیدا نکرده باشد چگونه حائض می‌گردد و چه باید بکند؟

- اگر بمدّت ده روز یا بیشتر از حیض پاک شود و بعد از آن خون ببیند و این خون سه روز - اگر چه بطور متناوب - ادامه یابد، در این صورت باید خود را حائض بداند.

- حکم «زنی را که خون از او خارج می‌شود و خونش را می‌بیند و لذا می‌داند حائض است» دانستم، اما اگر زن حائض باشد ولی خون در ظاهر قطع شود و خارج نشود و خود زن احتمال بدهد هنوز خون در باطنش موجود است، حکمش چیست و چه باید بکند؟

- بر او واجب است فحوص و جستجو کند تا بفهمد آیا واقعاً خون حیض در باطنش باقی است یا نه - البته اگر در شب این احتمال و شک در او پیدا شود جایز است فحوص و جستجو را تا روز به تأخیر بیندازد.

- چگونه باید فحوص و بررسی کند؟

- باید پنبه‌ای در موضع خروج خون داخل کند و مدّتی (چند لحظه) آنرا بگذارد بماند، سپس آنرا خارج کند؛ اگر پنبه سفید و پاک بود، در این صورت او پاک است و بر او واجب است غسل کند و عباداتش - مانند نماز و روزه را مثلاً - بجا بیاورد، و اگر پنبه آغشته به خون بود وی همچنان حائض است.

- آیا زن در تمامی دوران عمرش حیض می‌شود؟

- خیر، زن در دو مرحله حیض نمی‌بیند. دختر قبل از رسیدن به سنّ نه سالگی (که زمان بلوغش است) خون حیض نمی‌بیند. و همچنین زن وقتی به پنجاه سالگی برسد - و از قبیله قریش (سیّده) نباشد - دیگر خون حیض نمی‌بیند در این

صورت که خون حیض قطع می‌شود او را «یائسه» می‌نامند.

- اگر زن از قبیله قریش (سیده) باشد چگونه؟

- زن قرشیّه در شصت سالگی یائسه می‌شود. یعنی: زنی که از قبیله قریش است خون حیض با شرائطی که گفته شد تا سنّ شصت سالگی از او خارج می‌شود و حیض می‌گردد، و وقتی به سنّ شصت سالگی رسید دیگر حیض نمی‌شود و «یائسه» می‌گردد.

احکام زن حائض:

- وقتی زن بداند حائض است چه کارهایی را باید انجام بدهد و چه اموری را باید ترک کند؟

- بر حائض این امور مترتب است:

- ۱- نماز نمازهای او صحیح نیست چه واجب و چه مستحب.
- ۲- نمازهایی که در زمان حیض از او فوت شده را قضا نمی‌کند.
- ۳- روزه او صحیح نمی‌باشد.
- ۴- بر او واجب است قضای تمامی روزه‌های واجبی را که در زمان حیض از او فوت شده بجا آورد.
- ۵- طواف در حجّ واجب صحیح و قبول نیست. [بنا بر احتیاط واجب: در حجّ مستحبّی نیز طواف صحیح نیست].
- ۶- طلاق دادن زن در حاض حیض صحیح نیست مگر در حالات خاصّه.
- ۷- آمیزش جنسی با حائض حرام است.

۸- تمامی اموری که بر شخص جُنُب حرام است بر حائض نیز حرام می‌باشد. به «گفتگو درباره احکام جنابت» مراجعه کن.

۹- بر زن واجب است پس از آنکه مدّت حیض تمام شد برای نماز غسل کند. بزودی در گفتگوی آینده برایت توضیح خواهم داد که چگونه باید غسل کند.

گفتگو درباره «احکام نفاس»

پدرم گفت: امروز درباره «احکام نفاس» با تو سخن خواهم گفت.

- نفاس چیست؟

- «نفاس» خونی است که زن بهنگام وضع حمل (زائیدن) یا پس از آن می‌بیند، البته در صورتی که بداند سبب آن خون وضع حمل است. زن را در حال نفاس «نفساء» می‌نامند.

- نفاس چند روز ادامه می‌یابد؟

- حداکثر مدّت نفاس ده روز است. حکم کسی را که خونش بیش از ده روز ادامه یابد بزودی خواهم گفت.

- حداقل مدّت نفاس چقدر است؟

- برای اقلّ نفاس حدّ معینی نیست، ممکن است خون نفاس یک دقیقه باشد - و به اندازه یک لحظه - باشد.

- آیا زنان در نفاس مختلفند؟

- بله، مختلفند. سه قسم آنان را برایت بیان می‌کنم.
قسم اول: زنی است که خونش از ده روز تجاوز نمی‌کند.

- حکمش چیست؟

- تمامی مدّت زمان خروج خون بعنوان «نفاس» محسوب می‌شود.

قسم دوم: زنی است که خونش از ده روز تجاوز می‌کند و در حیض عادت ماهانه معینی دارد؛ مثلاً عادت ماهانه‌اش در حیض پنج روز از هر ماه می‌باشد.

- حکمش چیست؟

- مدت عادتش «نفاس» بحساب می‌آید [و بنا بر احتیاط واجب خونی که در روزهای بعد تا پایان روز دهم را نفاس قرار می‌دهد].

- ایام باقی مانده چه حکمی دارد؟

- آن ایام «استحاضه» شمرده می‌شود.

قسم سوم: زنی است که بیش از ده روز خون ریزی دارد، و در حیض عادت ماهانه معینی ندارد.

- حکمش چیست؟

- حکمش این است که: ده روز را بعنوان «نفاس» قرار بدهد، سپس در ایام بعد از ده روز [بین «اموری که بر زن نفاس واجب است ترک کند» و «اموری که بر زن مستحاضه واجب است انجام بدهد» جمع نماید تا هجده روز]؛ و اگر خون بیش از هجده روز ادامه یابد باید فقط به احکام «استحاضه» عمل کند.

- اگر زن نفساء در حیض دارای عادت معینی باشد و پس از وضع حمل مدت خون دیدنش بیش از مدت ایام عادت ماهانه‌اش باشد و او نداند که آیا این خونریزی او قبل از ده روز قطع خواهد شد یا تا بعد از مدت عادت ماهانه ادامه خواهد یافت، چه باید بکند؟

- او می‌تواند عبادتش را تا پایان ده روز ترک کند، آنگاه اگر خون قطع شد تمام آن مدت را بعنوان «نفاس» در نظر بگیرد، و اگر خون از روز دهم تجاوز کرد و ادامه داشت باید غسل کند و اعمال مستحاضه را بجا بیاورد. و نیز می‌توان در ایام عادت ماهانه‌اش عبادت را ترک کند [و یک روز به آن اضافه کند و ایام باقی را

«استحاضه» قرار بدهد یا دو روز را به آن ایام عادتش اضافه کند و ایام باقی را «استحاضه» قرار بدهد یا ایام بیشتری را به ایام عادتش اضافه کند تا ده روز کامل شود].

- اگر خونریزی در روز اول قطع شود، سپس دوباره شروع شود و بار دیگر در روز دهم - مثلاً - یا هر روزی قبل از روز دهم قطع گردد، حکمش چیست؟

- حکم این زن در مدت قطع خون، حکم زن پاک است.

- اگر خونریزی قطع شود، سپس ادامه یابد و دو مرتبه قطع شود و همینطور این وضع (خون دیدن و قطع آن) ادامه یابد ولیکن در مجموع از ده روز تجاوز نکند، حکمش چیست؟

- تمامی روزهایی که خون دیده «نفاس» است؛ ولیکن در روزهایی که خون قطع شده پاک است.

- اگر زن نساء دوره نفاس را تمام کند، سپس بعد از آن خون ببیند، حکمش چیست؟

- هر خونی که نساء بعد از اتمام نفاس تا مدت ده روز متصل به آن ببیند آن خون «استحاضه» است؛ و در این استحاضه بودن تفاوتی نیست بین اینکه آن خون صفات و شروط حیض را دارد یا ندارد؛ و نیز فرقی نمی‌کند آن خون در مدت ایام عادت ماهانه اش باشد یا نباشد در تمامی این صورت‌ها آن خون «استحاضه» است؛ ولیکن اگر بعد از ده روز پاکی، خون ببیند و آن خون شروط و صفات حیض را داشته باشد، آن خون حیض است.

شرایط واحکام نفساء:

- چه احکامی بر نفساء مترتب است؟

- تمامی احکامی که بر «حائض» مترتب است، از واجبات یا محرمات یا مستحبات یا مکروهات، همگی بر «نفساء» نیز مترتب می‌باشد. به گفتگو درباره احکام حیض مراجعه کن.

گفتگو درباره «احکام استحاضه»

پدرم در جلسه معمول خود حاضر شد و در جای مخصوصش نشست و وقتی گفتگوی امروز خود را آغاز کرد از آن بعنوان «استحاضه» نام برد.

تا کلمه «استحاضه» از لبان پدرم خارج شد و ساختار لفظی آن بعنوان موضوع سخن مشخص گردید، شگفت زده شدم زیرا حروف اصلی این کلمه همان حروف کلمه «حیض» است که از آن ساخته شده یا مشتق گردیده است. وقتی این اندیشه بر من مستولی شد، رشته‌ای از خون سرخ - در اثر شرم و حیا - در ذهنم درخشید و صورتی از هیأت زن در ذهنم نقش بست، آنگاه گفتم:

- آیا استحاضه مختص زنان است؟

- آری.

گفتم: آیا استحاضه همان جاری شدن خون است؟

گفت: آری، ولی ...

- ولی چه؟

- ولی شرط است که خون حیض و نفاس و زخم و چرک (دُمَل) و همچنین خون ازاله بکارت نباشد.

گفتم: معنای این سخن شما این است که: «استحاضه» هر خونی است که حیض و نفاس و زخم و چرک و خون ازاله بکارت نباشد؟

گفت: آری.

گفتم: اینها خونهای متعددی هستند. چگونه می‌توان هر یک از آنها را از

یکدیگر تشخیص داد؟.

گفت: بعضی از این خونها نشانه آمادگی زن برای حمل و باروری و جوانیشان است. مگر نمی دانی وقتی زن پیر می شود و خون حیض از او قطع می گردد دیگر حامله نمی شود و نمی زاید.

گفتم: خون زخمها و چرکها و نفاس معمولاً معلوم است و می توان آنها را تشخیص داد، ولی زن چگونه می فهمد این خون، خون استحاضه است و خون حیض نیست؟

گفت: آیا اوصاف و علائم خون حیض را به یاد می آوری؟

گفتم: آری، حیض خونی است که قرمز یا سیاه باشد، و توأم با سوزش و حرارت خارج می شود.

پدرم گفت: غالباً «اوصاف خون استحاضه» با «اوصاف خون حیض» متفاوت است. چون خون استحاضه خونی است که غالباً مایل به زردی است، رقیق است و بدون سوزش و حرارت خارج می شود.

گفتم: چگونه زن تشخیص می دهد که این خون «خون ازاله بکارت» نیست، اگر آن روز استحاضه با ازدواج مصادف و همزمان باشد؟

گفت: خونی که در اثر ازاله بکارت خارج می شود ظاهر پنبه را آغشته می کند و مانند هلالی از خون فقط روی پنبه را گرفته و نفوذ نمی کند، در حالی که خون استحاضه در پنبه فرو می رود و چه بسا بیشتر شده و از پنبه به خارج تجاوز می کند. - بنابراین: خون استحاضه گاهی اوقات پنبه را با رنگین کردن فرا می گیرد.

- آری، و گاهی هم دربر نمی گیرد. برای آنکه این مطلب را بهتر بفهمی باید اقسام استحاضه را برایت توضیح بدهم.

اقسام استحاضه:

استحاضه بر سه قسم است:

استحاضه کثیره: اگر خون پنبه‌ای را که زن با خود برمی‌دارد آلوده کند و در آن نفوذ نماید و پنبه را فرا بگیرد و آنقدر زیاد باشد که از پنبه تجاوز کرده به خارج از آن بریزد، در این صورت استحاضه کثیره است.

استحاضه متوسطه: اگر خون پنبه را آغشته کند و در آن نفوذ کند ولی به خارج از آن نریزد، استحاضه متوسطه است.

استحاضه قلیله: اگر خون فقط روی پنبه را آلوده کند ولی در اثر قلتش در آن فرو نرود، در اینحالت استحاضه قلیله است.

- حکم هر یک از این اقسام چیست؟

حکم استحاضه کثیره:

- در استحاضه کثیره بر زن واجب است که سه غسل کند: یک غسل برای نماز صبح، یک غسل برای نماز ظهر و عصر - البته اگر آندو را با هم جمع کند و پی در پی بخواند، یک غسل برای نماز مغرب و عشاء البته در صورتی که آن دو را جمع کند.

- اگر بین آندو (نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء) فاصله بیندازد، چه

باید بکند؟

- آنگاه باید برای هر نماز یک غسل بکند.

حکم استحاضه متوسطه:

- در استحاضه متوسطه بر زن واجب است که برای هر نماز وضو بگیرد

و هر روز فقط یک بار غسل کند.

- برایم مثالی بزنید.

- بعنوان مثال: زن قبل از نماز صبح دریافت که مستحاضه است، آنگاه خودش را با گذاشتن پنبه و بررسی مقدار نفوذ خون در پنبه آزمایش کرد و فهمید استحاضه اش متوسطه است، در آن حالت باید برای نماز صبح غسل کند بدون وضو، و این غسل برای تمامی نمازهای آن روزش کافی است و باید برای نمازهای بعدی فقط یک وضو بگیرد. در روز دوم نیز باید صبح غسل کند و برای هر نماز وضو بگیرد ... و همینطور باید این برنامه را در روزهایی که در استحاضه متوسطه است ادامه دهد.

حکم استحاضه قلیله:

در استحاضه قلیله بر زن واجب است برای هر نماز واجب یا مستحب فقط وضو بگیرد.

- شما به من گفتید که خون استحاضه مایل به زردی است، آیا اگر مایعی که خارج شده «زرد» باشد و نتوان آن را «خون» نامید، حکمش فرق می‌کند؟
- آری، زیرا اگر آن مایع خون نباشد، در این صورت حکمش این است که برای هر نماز وضو بگیرد اگر چه مقدارش بسیار باشد.

- آیا استحاضه زن از یک قسم به قسمی دیگر تبدیل می‌شود؟

- آری، گاهی اوقات استحاضه قلیله به کثیره تبدیل می‌شود، و گاهی کثیره به متوسطه و همینطور ...

بلکه گاهی اوقات رنگ خون بیرون زده از «مایل به زردی» تغییر می‌یابد و برعکس، بلکه گاهی بیشتر از آن اتفاق می‌افتد بطوریکه گاهی ممکن است برای «زن مستحاضه» مدتی خون خارج نشود.

- اگر گاهی اوقات برای زن پیش می‌آید که خون خارج نمی‌شود، در آن صورت حکمش چیست؟

- اگر در آن مدّت زمانی که خروج خون قطع شده برای طهارت - غسل یا وضو - و نماز وقت و فرصت داشته باشد، بر این زن واجب است که در آن مدّت انتظار کشیده تطهیر کند و نماز بجا بیاورد.

- زن چگونه می‌تواند بفهمد که خون خارج نمی‌شود یا استحاضه‌اش از قسمی به قسمی دیگر تغییر می‌یابد؟

- بوسیله آزمایش و گذاردن پنبه در فرج. وقتی پنبه را برمی‌دارد و بررسی می‌کند، اگر پنبه پاک باشد برای زن زمان پاکی است، و اگر پنبه را آغشته دید باید ببیند کدامیک از آن اقسام سه‌گانه است.

- اگر پنبه را آغشته به خون خارج نماید، آیا بر او واجب است پنبه را برای نماز عوض کند؟

- آری، واجب است پنبه را عوض کند، ولی اگر حکم مستحاضه «جمع بین دو نماز» باشد، تغییر پنبه برای نماز دوّم واجب نیست، و بر مستحاضه واجب است بعد از غسل یا وضو تا آنجا که می‌تواند و برایش میسر است از خروج خون جلوگیری کند.

- معنای این سخن شما این است که: بعد از غسل یا وضو برای نماز خواندن باید عجله کند؟
- آری.

احکام مستحاضه:

- چه احکامی بر استحاضه مترتب است؟

- این امور بر استحاضه مترتب‌اند:

اول: بر مستحاضه واجب است بعد از قطع شدن خون تطهیر نماید، بدین

ترتیب که: اگر استحاضه اش قلیله بوده باید وضو بگیرد، اگر استحاضه اش متوسطه یا کثیره بوده باید غسل کند.

دوم: بر مستحاضه به اقسام سه گانه اش دست زدن به نوشته قرآن کریم حرام است.

سوم: [بنا بر احتیاط واجب: داخل شدن در کعبه شریفه بر مستحاضه حرام است].

چهارم: احکامی که بر «حائض» مترتب است بر «مستحاضه» مترتب نمی باشد. بنا بر این:

آمیزش جنسی جایز است.

طلاق صحیح است.

دخول در مساجد و توقّف در آنها و برداشتن چیزی از آنها یا گذاشتن چیزی در آنها بر او حرام نیست.

خواندن آیات سجده بر او جایز است. ولیکن افضل این است که: به واجباتی که در گذشته ذکر شد اقدام کند، یعنی: قبل از دخول در مساجد و خواندن آیه سجده غسل کند و وضو بگیرد.

پنجم: روزه به جمیع اقسامش از مستحاضه صحیح است و در صحّت روزه اش شرط نیست که قبل از طلوع فجر (قبل از اذان صبح) غسل کند.

گفتگو درباره «احکام موت»

از شما چه پنهان آن لحظه‌ای که پدرم گفتگوی خود را درباره «مرگ» آغاز کرد متشنج و پریشان بودم؛ اعصابم ناآرام، ترسیده و نگران بودم.

با شدت و تندی غریبی به چهره پدر وزیر و بم صدایش دقیق شده بودم، در حالی که او به آرامی و احتیاط از مرگ سخن می‌گفت، صدایش حکایت از نوائی درونی و دقیق و حساب شده داشت، نوائی اصیل و روحانی.

همچنین از شما چه پنهان، هر وقت پدرم کلمه «موت» - همان کلمه ترسناک و اسرار آمیز و مبهم - را به زبان می‌آورد، حس می‌کردم ضربان قلبم بطور غیر طبیعی سریع می‌گردد - این وضع غیر عادی در اثر شدت ترس از آنچه که بگوשמ می‌رسید بود - این سریع شدن ضربان، رنگ گوش و صورت را - بی اختیار - تغییر می‌داد و به زردی پر رنگ تبدیل می‌نمود، و روی پیشانی و بینی‌ام را قطراتی از عرق گرم و تب‌آلود و وحشت می‌پوشاند.

و آنگاه که زیر وبم و طنین صدای پدرم را پوششی خاکستری از غمی گرم و رقیق پوشاند و او در حال بازگو کردن تفصیل و جزئیات در مورد «مرگ» و «مرده» بود که تارهای ترس و نگرانی‌ام کم‌کم رو به افزایش نهاد تا آنکه ترس درونی‌ام را فاش نمود و مرا رسوا ساخت، سپس این ترس بیشتر و بیشتر شد و پس از آن رسوائی و فاش کردن ترسم روزنه اعتراف بر من تنگ گردید و نتوانستم برای رهائی از این ترس جانکاه آنرا به پدرم اظهار کنم و بدان اعتراف نمایم.

هنگامی که پدرم علائم ترس و وحشت را بر چین و شکن چهره‌ام و چشمان از حدقه درآمده‌ام دید، پرسید: آیا می‌ترسی؟!

- چطور ترسم؟! -

- از «مرگ» می ترسی یا از «مُرده»؟

- چون ترسم از مُرده بیشتر بود تا از مرگ، گفتم: از «مُرده».

چیزی که امروز بدان اعتراف کردم ترس و وحشت آوری بود. در طولِ عمر خود «شخص محتضر و نزدیک به مرگ» یا «مُرده» ندیده بودم، بلکه تا امروز هرگز نشنیده بودم که وقتی در برابرم شخص محتضر یا مُرده قرار دارد وظائفی دارم و کارهای مهمی را باید انجام دهم.

تا امروز وقتی جنازه‌ای را مشاهده می‌کردم که بر دوش دیگران حمل می‌شود حالت افسردگی آزار دهنده و تنگی نفس دردناکی به من دست می‌داد بطوری که چشمانم را از دیدن جنازه برمی‌گرفتم ورشته حافظه‌ام را قطع می‌کردم تا مرا بدنبال خود به افکار و خیالات آزار دهنده و وحشتناک نکشاند.

- «آری از میّت می ترسم». بمنظور آنکه خودم را راحت کنم و نظر و وضع خویش را تثبیت کنم این جمله را تکرار کردم.

- آیا از «مُرده» بیشتر از «مرگ» و «عالم پس از مرگ» می ترسی؟

پدرم این جمله را گفت و ادامه داد: آیا از کسی می ترسی که قبل از لحظه مرگ، مانند تو زنده بود، می خورد و می آشامید، می خندید و می گریست، تفریح می کرد، برای خود رؤیا و خیالاتی داشت، می خوابید و ... ، بعد .. بعد حالتی بر او هجوم برد که اگر بر هر زنده‌ای یورش می برد او را بر زمین می افکند و از پای درمی آورد؟!.

چرا بیشتر واقع بین نیستی که اینطور از مرگ می ترسی؟ آیا تا کنون از خودت پُر سیده‌ای: «آن همه اُمّت‌های گذشته و نسل‌های پس از آنها کجا رفتند؟» (روزی که خانه‌هایشان به قبر تبدیل شد و اموالشان به ارث برده شد، آنها به کجا رفتند؟)

آنان آثار و بازماندگانشان را نمی‌شناسند، اهمیتی نمی‌دهند چه کسی بر آنها می‌گیرد، اگر کسی آنان را فرا خواند جوابی نمی‌دهند. چه بسیار مردمی بودند که رفتند و...

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاعْبِهِنَّ كَذَلِكَ وَأَوْزِنْنَاهَا قَوْماً آخِرِينَ﴾ [سوره دخان، آیات ۲۵ تا ۲۸].

اقوام بسیاری بودند که باغها و چشمه سارها و کشتزارها و منزلهای عالی و جاه و مقامهای والا داشتند و همه را رها کردند و رفتند؛ و نعمتهایی را که شادمانه در آن غرق بودند، از همه آنها چشم پوشیدند و رفتند. ما اینچنین تمامی آن نعمتها را از آن اقوام به ارث به اقوام دیگر واگذار کردیم.

در میان اقوام گذشته که از دنیا رفته‌اند پیشینیان تو نیز هستند؛ حالا بین از میان مردمانی که مردند و از این دنیا به دنیای دیگر رحلت کردند آنانکه تو می‌شناسی کجایند؟ پدران پیشین تو کجایند؟ اجداد و نیاکانت که همگی در گذشته‌اند کجایند؟ هر یک از افراد آباء و اجداد و فامیل خویش را در نظر بگیر و بین اکنون در کجاست.

آنان از خانه خود بر روی زمین به خانه‌ای در زیر زمین نقل مکان کردند، این دنیای وسیع را گذاشتند و به مکانی تنگ رفتند، خانواده و فامیل را رها کردند و تنها در قبر آر میدند، نور خورشید زندگی را ترک کردند و اکنون در ظلمت آرامگاهشان سر می‌برند. امیدوارم خداوند رحیم به رحمت و اسعاهش آرامگاه همه مؤمنین را منور و معطر بفرماید و قبرشان را باغی از باغهای بهشت قرار بدهد.

آنگاه پدرم این ابیات را خواند:

كُلْنَا فِي غَفْلَةٍ وَالْمَوْتُ يَغْدُوا وَيَرْوَحُ

نُحِ عَلَى نَفْسِكَ يَا مَسْكِينُ إِنَّ كُنْتَ تَسْوُحُ

لَسْتُ بِالْبَاقِي وَلَوْ عَمَّرْتَ مَا عَمَّرَ نُوْحُ

ترجمه:

همه ما در غفلتیم و از هر جهت در غفلت بسر می‌بریم و حال آنکه مرگ همواره به سراغ همه می‌آید و کار خودش را می‌کند و می‌رود.

ای بیچاره! اگر نوحه وزاری می‌کنی بر حال زارِ خودت گریه وزاری کن! زیرا اگر به اندازه عمرِ نوح هم عمر کنی، باقی و جاودان نیستی و سرانجام از این دنیا خواهی رفت.

سکوتی سنگین و متراکم بر صورت پدرم حکمفرما شد، در آن زمان دقیقه‌ها با سنگینی و به‌کندی و آرامی می‌گذشتند، مثل کسی که تصوّرات و خیالات خویش را در ذهنش بررسی و مرور می‌کند یا اشیاءِ پراکنده به این سو و آن سو را در خاطره‌اش جمع آوری می‌کند به تفکّر پرداخته بود، تا آنکه بالاخره صدای پدرم رشته این سکوت را قطع کرد و مرا به خود آورد که دیدم با تمام احترام و خضوع و خشوع این سخنان را بر زبان می‌آورد:

درود و صلوات خدا بر تو باد یا امیر المؤمنین! که در آن روز عظیم، لحظاتی قبل از شهادت چنین فرمودی:

«من تا دیروز همراه شما بودم و امروز مایه عبرت برای شما هستم، و فردا از شما جدا خواهم شد تا آرامش و اطمینان من شما را پند و اندرز دهد و خاموشی و سکوت من، سکون و آرامش بدنم که در گذشته آنهمه جوشش و تحرّک داشت شما را پند دهد، زیرا اینها (آرامش و سکون) برای فردی که پند پذیر است پند آموزتر است از سخنان بلیغ و کلمات حکیمانه.

و سلام خدا بر تو! آن روزی که فرمودی:

«بدانید و آگاه باشید! این پوست نازک و لطیف آدمی تحمل آتش غضب الهی (دوزخ) را ندارد؛ پس به خودتان رحم کنید زیرا آن را در سختیها و مصائب دنیا آزموده‌اید (و به خوبی به عجز آن پی برده‌اید؛ بعنوان مثال): آیا ندیده‌اید وقتی خار

به پای کسی فرو می‌رود چگونه بی تاب می‌شود و ناله سر می‌دهد؟ و هنگامی که به زمین می‌خورد چگونه خونین می‌شود؟ و وقتی عضوی از بدنش به آتش نزدیک می‌شود چطور او را می‌سوزاند؟

پس با آنکه این عذابهای ناچیز دنیوی و سختی‌های بسیار آن و عجز آدمی را دیده‌اید، چگونه می‌توانید طبقات آتش دوزخ را تحمل کنید؟! آنگاه که آتش از همه سو شما را فرا گرفته و همنشین شیطان شده‌اید چه می‌کنید؟!

آیا می‌دانید: مالک دوزخ وقتی بر آتش خشم گیرد زبانه‌های آتش (همچون کوهی عظیم و انبوه گشته) چه غوغائی برپا می‌کنند؟!

پدرم افزود: اکنون که مکلف شده‌ای، حق داری از «مرگ» و از «هُولِ وهراسِ امور بعد از مرگ» بترسی. اما نه ترس اَبْلَهانه، بلکه این ترس تو باید از بیهودگی و حسرت باشد، ترس عارفانه باشد. ترس تو نباید از امور ناچیز دنیوی و مَوهُومَاتِ و خرافات باشد بلکه باید به مبنای زندگی بیندیشی و آن را توحیدی کنی و بدانی در بارگاه الهی «مبنای افکار و روح زندگی و نیت انسان» مهم است، باید از هر گونه مبنای شرک آلود و غیر الهی که زندگی را جهنم می‌سازد بدور باشی تا سراسر زندگانی خویش را از نشاط و سرور بهشتی که لذت معنوی جاودانه است سرشار سازی.

ترس از بیهوده زیستن، با مَوهُومَاتِ کفر آمیز و شرک آلود زندگی کردن؛ این ترس است که انسان را به اندیشه و امید می‌دارد، انسان را به سوی کمال متوجه می‌سازد، به انسان امید می‌بخشد - امید به رحمت خدا.

خداوند به انسان با ایمان چنین نوید داده:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾،

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾

ترجمه: «آگاه باشید! همانا دوستان خدا هیچ ترس و وحشتی بر آنها نیست و

هرگز غم و اندوه آنان را فرامی‌گیرد»،

«همانا نیکوکاران در نعمتهای الهی عوطه‌ور خواهند بود».

بدیهی است این «ترسی که با رجا و امید به رحمت حق همراه است و انسان را در سیر کمال و هدف خلقت قرار می‌دهد» با «ترسی که زائیده خرافات و موهومات است و آدمی را بیچاره و زبون می‌سازد» فرق اساسی دارد. انسان مؤمن باید همواره از این ترس پرهیزد و بدان ترس بیندیشد و ترتیب اثر بدهد؛ زیرا این ترس ترس از محرومیت از رحمت حق و کمال مطلوب، از بطلت و بیهودگی است. برای هشدار به افراد پند پذیر و آگاه ساختن مردم از معنا و حقیقت «معاد» و «قیامت» است که خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَرَوْنها تَذَهَلْ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ ما هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ سوره حج، آیه ۲.

«وقتی هنگامه آن روز عظیم را مشاهده کنید (از شدت ترس و وحشت) هر زن شیرده طفل خود را از هول و وحشتش فراموش می‌کند، و هر زن آبستن بارِ رحم خود را می‌افکند؛ و (هرگاه) مردم را از وحشت آن روز بیخود و مست بنگری در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خدا سخت است» (و مردم از هراس عذاب سخت جهنم چنان مضطرب و سراسیمه می‌گردند که همچون مستان مدهوش به نظر می‌رسند).

اکنون با توجه به این آیه تکان دهنده که برآستی هر فردی را به اندیشه وامی‌دارد، باید جسد مرده یا فرد محترض که در حال جان دادن است برایت یک هشدار و تنبیه باشد و تو را به یاد روز مرگ خودت که پایان کار تو است بیندازد، تا در صدد اصلاح نفس خویش برآئی نه آنکه برایت ترسناک و وحشت آور باشد و از آن فرار کنی که فرار از مرگ سودی ندارد.

آنگاه شروع به اندیشیدن در مورد ترسهای خود کردم، فکر می‌کردم که باید

ترسهای خود را از نو بررسی کنم، از چیزی بترسم که باید ترسید و از ترسهای خرافی که افراد خرافاتی دچار آن هستند پرهیز کنم و از آنچه که نباید ترسید ترس و واهمه به خود راه ندهم...

پدرم رشته افکارم را قطع کرد و در حالیکه سخنانش را توأم با تأکید بیان می‌کرد چنین گفت: اگر بطور اتفاقی در کنار فرد مؤمنی که در حال جان دادن است حاضر بودی، ترس خود را به کناری بگذار و نخست «او را رو به قبله قرار بده»، زیرا این کار مستحبّ است.

احکام محتضر:

- چطور او را رو به قبله کنم؟

- او را بر پشت قرار بده و بطور عادی بخوابان و کف پاهایش را رو به قبله بگذار.

- معنای این جمله شما این است که «پاهایش را به سوی قبله دراز کند»؟

- دقیقاً همینطور است. چه فرد مُحتضر، یعنی کسی که در حال جان دادن است مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک فرقی نمی‌کند باید او را رو به قبله کرد. و نیز مستحبّ است شهادتین و اعتراف به «رسالت پیامبر اکرم ﷺ» و «امامت امامان معصومین علیهم السلام» را به او تلقین کنی.

و سپس سوره «الصافات» را در کنارش بخوانی تا جان دادن برایش آسان شود.

مکروه است شخص جنب یا حائض بر سر مُحتضر حاضر شود، و نیز مکروه است در حین جان دادن به محتضر دست زده شود بلکه باید کاملاً آزاد و

راحت باشد.

- اگر مرده بود، چه باید کرد؟

- وقتی مُرد، واجب است او را رو به قبله کنی.

مستحبّ است چشمانش را ببندی، دهانش را ببندی، دستانش را بطور راست و کشیده در کنار پهلویش و همچنین ساقهای پایش را بطور کشیده قرار بدهی و با پارچه‌ای روی بدن او را بپوشانی، قرآن در کنار او بخوانی.

اگر در شب مُرده بود، آن مکانی را که در آنجا جان داده با چراغ روشن کنی؛ مؤمنین را از فوت او با خبر کنی تا بر جنازه‌اش حاضر شوند.

مستحبّ است در تجهیز او یعنی در کفن و دفن او عجله کنی، مگر آنکه در مُردنش شک و تردید داشته باشی.

- اگر در مُردنش شک داشته باشیم چه باید بکنم؟

- در این صورت، واجب است تجهیز (کفن و دفن) او را به تأخیر بیندازی تا آنکه از فوتش مطمئن شوی، وقتی مطمئن شدی واجب است او را غسل دهی، چه مرد باشد یا زن، بچه باشد یا بزرگ. نحوه غسل دادن میّت و اینکه چه کسی باید او را غسل بدهد بزودی خواهم گفت.

- آیا جنین سقط شده را هم باید غسل داد؟

- حتی بچه سقط شده را اگر خلقتش کامل شده و اعضای بدنش نمو کرده باشد باید غسل داد [بنا بر احتیاط واجب: اگر چهار ماهش تمام شده باشد هر چند خلقتش تمام نشده باشد باید غسل داد و حنوط کرد و کفن و دفن نمود.] ولیکن نماز میّت خواندن بر او واجب نیست.

کیفیت غسل میت:

- چگونه مرده را باید غسل بدهم؟

- او را باید سه غسل بدهی.

بخاطر داشته باش: باید مرد را مرد غسل بدهد و زن را فقط زن باید غسل بدهد، مگر در زن و شوهر و بچه‌ای که سه ساله یا کمتر است.

آری، مرده را باید سه غسل بدهی:

اول: با آب سدر.

دوم: با آب کافور.

سوم: با آب خالص.

بدین ترتیب:

الف - مقدار سدر به اندازه‌ای باشد که جسد او را پاک و تمیز کند؛ و کافور نیز باید به اندازه‌ای باشد که میت را معطر کند.

ب - آبی که در غسل میت بکار می‌رود باید پاک باشد، یعنی: نجس نباشد.

ج - آبی که برای غسل میت استفاده می‌شود باید مباح باشد، یعنی: غصبی نباشد.

د - در غسل سوم، آب باید مطلق باشد نه مضاف.

ه - باید سدر و کافور و همچنین سگوثی که میت را بر روی آن غسل می‌دهند و همچنین ظرفی که برای غسل دادن بکار می‌رود و مکانی که غسل در آنجا انجام می‌گیرد مباح باشد، یعنی: غصبی نباشد.

- آیا در وقت غسل دادن باید لباس میت را درآورم؟

- جایز است میّت با لباس غسل داده شود، بلکه با لباس غسل دادن میّت بهتر است از آنکه بدون لباس و بطور برهنه غسل داده شود. و باید کسی که میّت را غسل می‌دهد همجنس میّت باشد یعنی: مرد را باید مرد غسل بدهد و زن را زن. این حکم چند استثناء دارد:

۱- در مورد پسر بچه و دختر بچه که سنّش کمتر از سه سال است. بنابراین: اگر پسر بچه یا دختر بچه‌ای سنّش کمتر از سه سال باشد همجنس بودن غسل دهنده واجب نیست).

۲- جایز است مرد جسد همسرش را غسل بدهد، و همچنین جایز است زن جسد شوهرش را غسل بدهد. [البته بنابر احتیاط واجب: در صورتی که مردی نباشد میّت را غسل بدهد، جایز است زوجه‌اش او را غسل بدهد]. و [به شرط آنکه زوجه به عورت شوهر نظر نکند].

- اگر فرد همجنس نبود که میّت را غسل بدهد، چه کسی باید او را غسل بدهد؟

- یکی از افرادی که با او محرم بوده باید او را غسل بدهد، مثلاً: دختر می‌تواند پدرش یا برادرش را غسل بدهد، یا پسر می‌تواند مادر یا خواهر یا عمّه و خویشان محرمش را غسل بدهد. البته باید غسل دهنده توجّه داشته باشد که عورت میّت را نبیند زیرا بهنگام غسل دادن دیدن عورت میّت جایز نیست.

- اگر نه فرد همجنس بود و نه یکی از محارم میّت، در این صورت چه کسی باید او را غسل بدهد؟

- در این صورت مستحبّ است فردی غیر همجنس، او را غسل بدهد البته از روی لباس بطوری که دستش به بدن میّت نخورد.

- اگر جسد میّت در اثنای غسل دادن، با نجاستی خارجی یا نجاستی از خود میّت نجس شود چه باید کرد؟

- واجب است آنچه را که از اعضای میت نجس شده است پاک کرد. البته واجب نیست دو مرتبه غسل داده شود.

- بعد از آنکه غسل میت را تمام کردیم چه باید بکنیم؟

- واجب است تحنيط و تکفين او.

احکام حنوط:

- «تحنيط» یعنی چه؟

- مالیدن کافور به اعضای هفتگانه سجود را «تحنيط» گویند.

واجب است کافوری که بکار می رود:

سائیده شده باشد،

بوی خود را حفظ کرده باشد و از دست نداده باشد،

مباح باشد یعنی مال غصبی نباشد،

[و بنا بر احتیاط واجب: پاک باشد].

احکام کفن میت:

- چگونه باید میت را کفن کنیم؟

- واجب است میت را با سه قطعه کفن کنی:

۱- پیراهن. واجب است این قطعه پیراهن ما بین شانه‌ها تا رانهای او را

بپوشاند.

۲- لُنگ. واجب است این قطعه تمام بدن میت بجز سر او را بپوشاند.

۳- سرتاسری. واجب است این قطعه تمام بدن او حتی سرش را بپوشاند.

- آیا شرط دیگری برای این قطعه‌ها هست؟

- [بنا بر احتیاط واجب: هر قطعه از این سه قطعه باید ضخامتش طوری باشد که زیر خود را از دید بپوشاند و نازک و بدن نما نباشد، یعنی: باید آنقدر نازک نباشد که زیر آن دیده شود].

- اگر فراهم کردن سه قطعه کفن ممکن و میسر نشد چه باید کرد؟

- باید میت را با هر مقداری که از این سه قطعه میسر است کفن کرد.

و همچنین شرط است که...

- چه چیز شرط است؟

- در مورد کفن شرط است که:

پاک باشد.

مباح باشد، یعنی غصبی نباشد.

از حریر نباشد.

[و بنا بر احتیاط واجب: جنس کفن از پوست طبیعی و مانند آن هم که منسوج و بافتنی نیستند نباشد] مگر در صورت ضرورت و اضطرار.

نماز میت:

- پس از آنکه میت غسل داده شد و تحنيط و تکفين شد، چه باید کرد؟

- واجب است بر او نماز خوانده شود؛ البته اگر بالغ باشد.

- چگونه باید بر او نماز بخوانیم؟

- نماز میت با نمازهای روزانه فرق دارد. نماز میت پنج تکبیر دارد که نه

قرائت سوره دارد و نه رکوع و نه سجود و نه تشهد و نه سلام.

- توضیح بیشتری بدهید.

- کافی است تکبیر اول را بگوئی و شهادتین را بخوانی.

سپس تکبیر دوم را بگوئی و صلوات بفرستی (صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام).

سپس تکبیر سوم را بگوئی و برای مؤمنین دعا کنی.

سپس تکبیر چهارم را بگوئی و برای میت دعا کنی.

سپس تکبیر پنجم را بگوئی. اینک نماز تمام شده و می توانی منصرف شوی و به کارهای دیگر پردازی.

- آیا چیزهایی دیگر در نماز میت شرط است؟

- چند امر در نماز میت شرط است!

۱- نیت.

۲- قیام، البته اگر ممکن و میسر باشد.

۳- باید خواندن نماز میت بعد از غسل میت و تحنيط و تکفین او باشد.

۴- باید سر میت بر طرف راست نمازگزار و پاهایش به طرف چپ او باشد.

۵- باید میت بهنگام نماز خواندن بر او به پشت قرار داده شود.

۶- باید نمازگزار رو به قبله باشد.

۷- باید میت در جلوی نمازگزار باشد.

۸- نباید بین میت و نمازگزار حائل و مانعی - مانند دیوار، مثلاً - باشد.

۹- نباید بین میت و نمازگزار فاصله زیاد باشد. و همچنین نباید یکی از آندو

نسبت به دیگری خیلی بالاتر باشد.

۱۰- باید ولی میت - پدر یا پسرش مثلاً - به نمازگزار اجازه خواندن نماز را

بدهد.

۱۱- [ینابر احتیاط واجب: باید نمازگزار بین تکبیرها و دعاهای مخصوص، موالات را رعایت کند. یعنی: باید تکبیرها و دعا را طوری پشت سر هم و پی در پی بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود].

- چرا شرط طهارت نمازگزار را ذکر نکردید و نگفتید بهنگام خواندن نماز میّت باید با وضو و غسل و تیمّم باشد؟

- بدلیل اینکه طهارت در این نماز (نماز میّت) واجب نیست.

احکام دفن:

پدرم وقتی این جمله را گفت، مختصری سکوت کرد، آنگاه پرسیدم: وقتی نماز میّت تمام شد چه باید کرد؟

- واجب است میّت را طوری در زمین دفن کرد که حیوانات درنده نتوانند بدنش را بیرون بیاورند و بوی جسدش بیرون نزنند.

باید میّت را در قبر به پهلوئی راست بخوابانند طوری که جلوی بدن او و صورتش رو به قبله باشد.

- آیا مکان دفن شروطی دارد؟

- آری، آن شروط عبارتند از:

۱- مکان باید مباح باشد، یعنی غصبی نباشد.

۲- باید میّت مسلمان را در جائی دفن کرد که بی احترامی به او نباشد، مثلاً: دفن میّت مسلمان در جاهائی که کثافت و زباله می ریزند، یا در مقابر کفار جایز نیست.

نماز لیلۃ الدّفن یا نماز وحشت:

- پس از دفن چه باید کرد؟

- از نبی اکرم ﷺ نقل شده که فرمود:

«سخت ترین ساعت بر میّت شب اوّل قبر است، لذا به اموات خود با صدقه دادن رحم کنید».

و روایت شده است که: در شب دفن میّت باید دو رکعت نماز خواند.

در رکعت اوّل بعد از حمد آیه الکرسی؛ و در رکعت دوّم بعد از حمد ده مرتبه سورۀ قدر خوانده شود. و نماز گزار باید بعد از سلام آخر نماز این دعا را بخواند: ﴿اللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا اِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ﴾ و بجای لفظ «فلان» نام میّت را بگوید.

(احکام غسل مسّ میّت):

- در گفتگوی قبلی، غسلی ذکر کردید که نامش «غسل مسّ میّت» بود.

- آری، بر هر کس که بدن میّت را - بعد از آنکه جسمش سرد شده و هنوز غسل داده نشده مسّ کند واجب است غسل کند، چه آن میّت مسلمان باشد یا کافر.

و اگر میّت مسلمان باشد، قبل از تمام شدنِ تغسیل او اگر کسی جسد او را مسّ کرد باید غسل مسّ میّت کند. بنا بر این: اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند یا غسلش تمام نشده مسّ کند باید غسل مسّ میّت کند، اما اگر انسان میّتی را که هنوز بدنش گرم است یا سه غسلش کاملاً تمام شده مسّ کند غسل بر او واجب نیست.

- آیا فقط وقتی بدن میّت یا انسان زنده تر باشد و میّت را مسّ کند غسل

بر او واجب می‌شود؟

- نه، چه بدن تر باشد یا خشک باشد، فرقی نمی‌کند اگر انسان بدن میّتی را مسّ کرد - اگرچه بدنش خشک باشد - باید غسل مسّ میّت کند، چه با اختیار مسّ کند یا بدون اختیار و از روی اضطرار.

- کسی که میّت را مسّ کرده چه احکامی بر او مترتب است؟

- کسی که میّتی را مسّ کرده این احکام بر او مترتبند:

۱- برای اعمالیکه در صحّتشان طهارت شرط است - مانند نماز - واجب است غسل کند. لذا هر گاه بخواهد نماز بخواند بر او واجب است در مرحله اوّل غسل کند.

۲- بر او حرام است نوشته قرآن کریم را مسّ کند.

و همچنین تمامی آن چیزهایی که بر شخص مُخَدِّث^(۱) حرام است مسّ کند مانند: مسّ لفظ جلاله، بر این فرد نیز حرام است آن چیزها را مسّ کند.

«عَدّه وفات» یا «عَدّه زنی که شوهرش مرده»:

- هر گاه زوج وفات کند، زنی که شوهرش مرده، «عَدّه» و «حداد» بر او واجب است. یعنی باید «عَدّه نگه دارد» و نیز «بر او حرام است در ایّام عَدّه لباس رنگارنگ بپوشد و سرمه بکشد و کارهای دیگری که زینت شمرده می‌شود انجام بدهد». عمر زوجه هر چه باشد یعنی پیر باشد یا جوان فرقی نمی‌کند «عَدّه» و «حداد» بر او واجب است.

زنی که شوهرش با او نزدیکی نکرده است نیز باید عَدّه نگه دارد. ولیکن اگر دختر صغیره باشد «حداد» نیست. یعنی: آرایش و پوشیدن لباس رنگارنگ بر او حرام نیست.

(۱) منظور مُخَدِّثٌ به حَدِّثِ اکبر می‌باشد.

زنی که آبستن نیست پس از فوت شوهرش باید مدّت چهار ماه و ده روز عده نگه دارد یعنی از شوهر کردن خودداری نماید. و در این ایام باید آرایش وزینت بدن و لباس را ترک نماید، بطوری که بر او حرام است لباسهای زینتی - مانند لباسهای رنگارنگ مثلاً - بپوشد، چنانکه بر او حرام است لباس زیبا بپوشد و سرمه بکشد و از عطر و حنا بستن و شُرخاب استفاده کند.

البته زنی که در حال نگه داشتن عده است می تواند بدن و لباسهایش را بشوید و پاکیزه نماید و ناخنهایش را بگیرد و استحمام کند. یعنی: نظافت اشکالی ندارد آنچه که بر او حرام است آرایش بدن و تزئین لباس است نه نظافت بدن و تمیز کردن لباس...

و همچنین می تواند از خانه خارج شود؛ مخصوصاً اگر برای ادای حقی یا قضاء حاجتی یا انجام فعل طاعتی (عبادتی) یا کارهای ضروری مانند اداء دین از خانه خارج شود.

اما زنی که شوهرش مرده اگر آبستن باشد، باید تا موقع زائیدن عده نگه دارد. ولی اگر قبل از گذشتن چهار ماه و ده روز بچه اش بدنیا آمد، باید تا مدّت چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و عده نگه دارد.

- آیا برای زوجه جایز است در اثناء زمان عده شوهر کند؟

- هرگز، برای زن جایز نیست در زمان عده شوهر کند، بلکه اگر در آن زمان شوهر کرد، علاوه بر انجام فعل حرام، ازدواجش هم باطل است.

گفتگو درباره «احکام وضو»

پدرم گفت: امروز درباره «احکام وضو» برایت سخن خواهم گفت، آنگاه به بیان «احکام غسل و تیمم» خواهم پرداخت.

در دلم گفتم: بنابر این ما الآن درباره «اولین چیزی که بدن را از ناپاکی‌های باطنی و حدث‌ها پاک می‌کند» گفتگو خواهیم کرد. در ذهن خود فوراً چند مثال از «حَدَث‌ها و اموری که طهارت باطنی بدن را سلب می‌کنند، بدنی که قبل از آن از نعمت پاکی برخوردار بوده و نور طهارتش سرپایش را پوشانده بوده» به یاد آوردم.

وقتی این یادآوری پایان یافت، باز از خود پرسیدم: فکر می‌کنی «به چه دلیل بوسیله وضو تطهیر می‌کنی؟» آنگاه به نظر رسید این سؤال را برای پدرم که اکنون در مقابلم است بازگو نمایم، لذا از او پرسیدم:

پدر جان! برای چه ما وضو می‌گیریم؟

- به جهت اینکه نماز بخوانیم... برای آنکه بتوانیم بهنگام حج یا عمره پیرامون خانه خدا طواف کنیم. وضو می‌گیریم تا دست زدن به قرآن کریم [ولفظ جلاله و الفاظ سایر اسماء و صفات خدای تعالی] برایمان جایز شود.

وضو می‌گیریم چون خداوند پاکان را دوست دارد چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾.

شرایط آب وضو:

- معمولاً با آب وضو می‌گیریم، اما آیا در مورد آبی که با آن وضو

می‌گیریم شرطی وجود دارد؟

- آری، درباره آب وضو باید به پنج امر توجه داشت:

۱- آب وضو باید پاک باشد، و نیز تمامی اعضای وضو باید پاک باشند.

در شستن اعضای وضو همین مقدار که تطهیر آنها محقق شود کافی است.

۲- وقتی می‌خواهی وضو بگیری باید نیت کنی که این عمل را به منظور

تقرّب جستن به خداوند انجام می‌دهی؛ بهمین جهت، وضو با آب غصب شده صحیح نیست، و همچنین وضو در فضا و مکانی که غصب شده - در صورتی که وضو گیرنده از غصبی بودن آن آگاه باشد - صحیح نیست.

۳- آب وضو باید مطلق باشد، یعنی: مضاف نباشد؛ یعنی مانند آبی که

می‌نوشی باشد نه مانند آبِ انار - مثلاً.

۴- اگر آب وضو آبِ قلیل باشد، واجب است قبلاً از آن برای تطهیر از

نجاست استفاده نشده باشد.

۵- باید آن آب قبلاً برای غسل واجب - مانند غسل جنابت یا حیض یا نفاس

یا استحاضه - مورد استفاده قرار نگرفته باشد.

نحوه وضو گرفتن:

- چطور وضو بگیریم؟

- در مرحله نخست نیت می‌کنی برای تقرّب جستن به خدای تعالی وضو

می‌گیری؛ آنگاه پس از نیت، اعمال وضو را بدین ترتیب آغاز می‌کنی:

اول: صورتت را می‌شوئی. مقداری که باید از صورت شسته شود: درازای

صورت را باید از «بالای پیشانی، جایی که موی سر می‌روید تا آخر چانه» شست. و پهنای صورت را باید به «مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد، شست، بنا بر این: وقتی کف دست را باز می‌کنی و آن را بر صورت قرار می‌دهی و آن مقداری که بین انگشت وسط و شست، صورت را فرا می‌گیرد شستشو دهی کافی است.

البته باید توجه داشته باشی که صورت را از بالا به پائین بشویی، و اگر موی صورتت بسیار باشد بطوری که پوستش پیدا نباشد شستن موها کافی است و لازم نیست آب را به زیر موها برسانی.

دوم: دو دست را از ناحیه آرنج تا سر انگشتان می‌شوئی. باید ابتدا دست راست را بشوئی و سپس دست چپ را.

مقدار و نحوه شستن دستها:

باید آب را از بالای آرنج بریزی تا بر تمام دست جاری شود و ادامه یابد و به سر انگشتان برسد. باید توجه داشته باشی: آب از بالای آرنج به پائین جاری شود نه بر عکس.

- آرنج چیست؟

- «آرنج» محل اتصال استخوان بازو به استخوان دست راست - که در زبان عربی به آن محل «مرفق» گویند - می‌باشد.

سوم: مسح سر است.

باید [یا کف دست راست] جلوی سرت را با همان رطوبتی که از شستن دستها باقی مانده مسح کنی. [بخاطر داشته باش: برای مسح سر نباید از آب جدید استفاده شود].

چهارم: مسح پاها می‌باشد. بدین ترتیب که ابتدا باید پای راست را با آب کف [دست راست]، و [سپس] پای چپ را با آب کف [دست چپ] مسح کنی.

[در مسح پاها هم باید توجه داشته باشی که: از آب جدید استفاده نکنی].

بهنگام مسح لازم نیست موها را اگر انبوه باشد جابجا نمایی و آب را به زیر موها یعنی به پوست سر برسانی.

- شرایط وضو:

به هنگام وضو گرفتن این امور را باید مدّ نظر داشته باشی:

«ترتیب»، «موالات»، «مباشرت».

الف - «ترتیب». یعنی: اعضای وضو را به همین ترتیبی که گفتم بشوئی و مسح کنی. بدین ترتیب که: صورتت را قبل از دست راستت بشوئی و دست راستت را قبل از دست چپت بشوئی، و سرت را قبل از پاهایت مسح نمایی. [و پای راستت را قبل از پای چپت مسح کنی].

ب - «موالات و تتابع». یعنی: هر عضوی را که باید بشوئی یا مسح نمایی، باید قبل از آنکه آب و رطوبت اعضای قبلی خشک شود، بشوئی یا مسح نمایی، لذا اگر بین کارهای وضو بقدری فاصله افتد که وقتی می خواهی جایی را بشوئی یا مسح کنی رطوبت تمامی جاهائی که قبل از آن شسته یا مسح کرده ای خشک شده باشد، وضو باطل است. ولی اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلّی است که می خواهی بشوئی یا مسح نمایی خشک شده باشد - مثلاً: وقتی که می خواهی دست چپت را بشوئی رطوبت دست راستت خشک شده باشد لکن صورتت تر باشد، وضویت صحیح است و همچنین اگر در اثر شدت گرمای هوا یا وزش باد رطوبت جاهای پیشین خشک شود، وضویت صحیح است.

ج - «مباشرت» یعنی: خودت بطور مستقلّ و بدون کمک شخص دیگر - البته اگر توانایی داشته باشی - باید وضو بگیری. و نباید کسی در وضو گرفتن به تو کمک نماید.

- اگر این کار برایم میسر نبود، چه باید بکنم؟

- در صورتی که قادر نبودی که خودت به تنهایی وضو بگیری جایز است دیگری به تو کمک نماید تا وضو بگیری، البته باید به درخواست تو این کار را انجام دهد.

بدین صورت که: او دست تو را می‌گیرد و بلند می‌نماید و صورتت را با دست خودت می‌شوید، سپس دو دستت را می‌شوید و با دست راستت سرت را مسح می‌نماید و پس از آن با کف دستهای خودت پاهایت را با آب دستهایت مسح می‌کند.

د - نبودن مانع آب یعنی: در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب به پوست نباشد مانند: رنگ، صمغ، لاک ناخن زنان و مانند آن. البته لازم است بدانی که «چربی» برای صحت وضو زبانی ندارد و مانع رسیدن آب به پوست نمی‌شود.

هـ - ضرر نداشتن استعمال آب یکی دیگر از شرایط وضو این است که: استعمال آب برای انسان مضر نباشد، لذا نباید برای استعمال آب مانعی - مانند بیماری - وجود داشته باشد و الا اگر مانعی برای استعمال آب وجود داشت واجب است بر تو که به جای وضو تیمم نمایی. که اصطلاحاً اینگونه تیمم را «تیمم بدل از وضو» می‌نامند.

- اگر برای نماز خواندن وضو گرفتم آیا ممکن است وضویم از بین برود و دیگر بی وضو باشم در نتیجه بر من واجب شود که جهت نماز یا طواف و.. دوباره وضو بگیرم، یا وقتی یکبار وضو گرفتم برای همیشه و تمام کارهایی که احتیاج به وضو دارند باقی است و من همیشه در حال وضو بسر می‌برم؟

- هفت چیز است که وضو را باطل می‌نماید و اثرش را که می‌توانی - مثلاً - نماز بخوانی متنتی می‌کند، این امور را «مبطلات وضو» می‌نامند که عبارتند از:

«بول»، «غائط (مدفوع)»، «خروج باد از مخرج»، «خواب»، «[بنا بر احتیاط

واجب: «وهر آنچه که عقل را زایل کند»، مانند: حالت بیهوشی و مستی]»، «استحاضه قلیله و متوسطه و کثیره» و «جنابت» برای اطلاع بیشتر به احکامی که درباره «استحاضه» گفتم مراجعه کن.

سه قاعده مهمّ دربارهٔ وضو:

آنگاه چشمان پدرم درخشش بیشتری یافت و من از این حالت چشمان او حدس زدم قاعده یا قواعد مهمّی در اینجا مطرح است که به ذهن پدرم رسیده و می‌خواهد آنها را برایم بیان نماید. در همین لحظه بود که واقعیّت امر، حدس مرا تصدیق نمود؛ آری این پدرم بود که گفت:

گفتگوی خود را با چند قاعدهٔ کلی درباره وضو که برایت بسیار مفید و مشکل‌گشا می‌باشند به پایان می‌برم.

قاعدهٔ اوّل:

هر کس وضو بگیرد سپس شک کند که «آیا وضویش به سبب یکی از مَبطلات هفتگانه‌ای که گفتم باطل گشته یا نه بلکه همچنان بر طهارتش باقی است؛ چنین فردی بر طهارت خود باقی می‌باشد و نباید به شکس اعتنا کند بلکه باید همچنان خود را با وضو بداند.

- لطفاً مثالی برایم بزنید تا بهتر بفهمم.

- مثلاً: تو امروز صبح وضو گرفته‌ای، و الآن یقین داری که صبح وضو گرفته‌ای، لکن اکنون که وقت نماز ظهر فرا رسیده شک کردی که «آیا بعد از آنکه صبح وضو گرفتی تا الآن به توالی رفته‌ای و وضویت باطل شده است یا نه، مستراح نرفته‌ای و همچنان بر طهارت خودت باقی هستی»؟ در این صورت باید بگوئی: «من وضو دارم» و بنا بر این می‌توانی با همان وضوئی که صبح گرفته‌ای نماز بخوانی.

قاعدهٔ دوّم:

اگر کسی وضو نگیرد یا بگیرد و سپس وضویش باطل شود، اگر پس از آن شک کند که «آیا دوباره وضو گرفته است یا وضو نگرفته است» این فرد وضو ندارد و لذا باید برای کارهایی که احتیاج به وضو دارد وضو بگیرد.

- مثالی بفرمائید.

- مثلاً: امروز صبح که از خواب برخاستی و به سراغ کارهایت رفتی، اکنون که ظهر شده و هنگام اقامهٔ نماز ظهر رسیده است و می خواهی نماز بخوانی شک می کنی که «آیا صبح وقتی از خواب برخاستم وضو گرفتم یا نه؟» در این صورت باید بگویی: «من وضو نگرفته‌ام» لذا الآن برای نماز ظهر باید وضو بگیری و سپس نماز بخوانی.

قاعدهٔ سوّم:

اگر کسی وضو بگیرد و وقتی وضویش تمام شد در مورد صحیح بودن وضویش شک کند - البته توجه داشته باشد که این شک، بعد از فراغت او از وضو می باشد؛ چنین فردی وضویش صحیح است. این قاعده را در اصطلاح «قاعده فراغ» می نامند.

- مثالی بفرمائید.

- مثلاً: الآن وضو گرفتی و وضویت کاملاً تمام شد، سپس شک می کنی که «آیا این وضویم صحیح بوده یا نه؟» مثلاً آیا صورتم را شستم یا نشستم؟ - یا مثلاً - آیا صورتم را بطور صحیح شستم یا نه؟ در این صورت باید بگویی: «وضویم صحیح است».

- اگر در مورد مسح پای چپم (که آخرین عضو وضو است) شک کنم

چطور؟

- اگر یقین داری که از وضویت فارغ شده‌ای و پس از تکمیل وضو و فراغت

از وضو این شک برای تو حاصل شده، در این صورت باید به این قاعده عمل نمایی
و وضویت را صحیح بدانی و بخاطر همین لازم نیست دو مرتبه وضو بگیری.

گفتگو درباره «احکام غسل»

پاک بودن - ظاهری و باطنی - برای هر انسان خردمندی اهمّیت بسزائی دارد و آرزو می‌کند همیشه روح و بدنش - باطن و ظاهرش - پاک باشد. این احکام که تا کنون یاد گرفتم آدمی را در راه نیل به این هدف مقدّس هدایت می‌کنند. بدین مناسبت امروز اندکی پس از پایان جلسه وقتی از خانه خارج می‌شوم حال خوشی خواهم داشت. چون با حالت خرسندی از مطالب مفیدی که امروز یاد گرفته‌ام و افتخار کنان به آنچه که بدست آورده‌ام، شادمانم از این آگاهی که خداوند به من عطا فرموده از خانه خارج می‌شوم.

در واقع من پاک کردنِ بدن از ناپاکی‌ها را خیلی دوست دارم، علاوه بر آن اصلاً از «آب» خیلی خوشم می‌آید و آنرا دوست دارم، آب برایم مزه و رایحه دل‌انگیزی دارد. آب یعنی حیات و زندگی، بطوری که اگر آب نبود چیزی از اینهمه موجودات زیبا گیاهان و جانوران وجود نداشت. من از قدیم، از وقتی بچه بودم عاشق آب بودم، با پدرم آب بازی می‌کردم و از ته دل می‌خندیدم. هر وقت برایم فرصت بازی کردن پیدا می‌شد با پدرم آب بازی می‌کردم و در آب غوطه می‌خوردم و آب به صورتش می‌پاشیدم و وقتی با آب بازی می‌کردم سرشار از فرح و سرور می‌شدم.

چنانکه پدرم به من گفته بود: «شنا کردن مستحبّ است». (یعنی خدای مهربان دوست دارد که بندگانش شنا یاد بگیرند تا از نعمت فرح و شادی آب تنی بیشتر برخوردار شوند. بنابر این وقتی فرصت یاد گرفتنِ شنا برایم فراهم شد شوق و اشتیاقم به آب افزون گردید.

هر وقت اجباراً از آب دور می‌شدم ناراحت می‌شدم و احساس می‌کردم تشنه و مشتاق آب هستم، همانطوری که یک ماهی وقتی از آب بیرون افتاده باشد و از دلِ محبوبش - یعنی آب - محروم شده باشد و بی‌تابی می‌کند، من هم وقتی از آب دور می‌شدم احساس ناراحتی و بی‌تابی می‌کردم.

آری، من آب را خیلی دوست دارم، اما از وقتی به این مطلب پی بردم که آب به تنهایی «مُطَهَّر» (پاک کننده) و «مَنْظَف» (تمییز کننده) است و بنا به فرموده پیامبر اکرم ﷺ: «نِظَافَتُ اَز نِشَانِه‌هَای اَیْمَانِ اسْت» علاقه و اشتیاقم به آب بیشتر شده است. بدنم را با آب می‌شویم، با آب غسل می‌کنم. امروز پدرم برایم توضیح خواهد داد که چگونه باید غسل کنم.

اقسام غسل:

پدرم گفت: «غسل» را به دو صورت می‌شود انجام داد:

«غسل ترتیبی» و «غسل ارتماسی».

- «غسل ارتماسی» چیست؟

- «غسل ارتماسی» بدین صورت است که: بدنت را یکدفعه، در یک لحظه،

در آب فرو ببری بطوری که آب تمام بدنت را در یک آن فرا بگیرد.

- «غسل ترتیبی» چیست؟

- «غسل ترتیبی» بدین صورت است که: پس از آنکه نیت کردی، ابتدا: سر و

گردنت را می‌شوئی؛ بخاطر داشته باش وقت شستن سر، گوشه‌هایت را - خارج و داخل آنها - فراموش نکنی.

سپس: بعد از شستن سر و گردن، بدنت را باید بشوئی. البته بهتر است

نخست طرف راست بدنت را همراه با قسمتی از طرف راست گردن و قسمتی از

طرف چپِ بدن را بشوئی تا یقین کنی که تمام طرف راست بدن را شسته‌ای.
سپس: طرف چپ بدن را با قسمتی از طرف چپ گردن و قسمتی از طرف راست بدن بشوئی. بهمان جهت فوق.
واجب نیست بدن را بعد از تمام شدن شستن سر بشوئی، بلکه واجب است غسل را با شستن سر آغاز نمایی.

شرایط غسل کردن:

- آیا غسل کردن شرایطی دارد؟

- آری، تمامی آن شروطی که برای صحیح بودن وضو بیان کردم و معتبر است در صحیح بودن غسل نیز معتبر می‌باشند که آن شرایط عبارتند از:
«نیت». باید با قصد قربت به خداوند متعال یعنی به قصد اطاعت از دستور پروردگار عالم غسل کنی و قصد قربت با آگاهی از غصبی بودن آب و مکان غسل حاصل نمی‌گردد.

پاک بودن آب و مطلق بودن آن و پاک بودن اعضاء بدن.

«در غسل ترتیبی باید از شستن سر شروع نمایی».

«باید خودت بطور مستقل - در صورت توانایی - غسل نمایی».

«نباید شرعاً مانعی از استعمال آب - مانند بیماری - داشته باشی» یعنی اگر بیمار بودی و یا استعمال آب برای بدن ضرر داشت نباید غسل کنی.

توجه داشته باش که: شرایط غسل با شرایط وضو دو فرق دارد.

- آندو فرق کدامند؟

- اوّل: در غسل شرط نیست هر عضوی را که شستشو می‌دهی از بالا به پایین شسته شود، اما در وضو هر عضوی را باید از بالا به پایین بشوئی.

دوم: در غسل موالات و تتابع (پشت سر هم و بدون فاصله انجام دادن) شرط نیست و حال آنکه در وضو شرط می‌باشد، از این رو: در غسل می‌توانی سر و گردنت را بشوئی و پس از یکساعت مثلاً - حتی اگر سرت خشک شود، البته نباید در این میان باطل کننده‌ای از تو سر بزند - بقیه بدن را بشوئی.

در وضو وقتی صورتت را می‌شوئی و دست به موهایت می‌کشی، شستن ظاهر آنها کافی می‌باشد و لازم نیست که حتماً آب را به پوست سرت برسانی همچنین فرق دیگر آنکه به هنگام مسح سر، در وضو، همانطور که قبلاً برایت گفتم مسح ظاهر موی سر کافی است. اما در غسل چنین نیست، زیرا: در غسل باید آب به پوست سراسر بدن حتی پوست سر و تمامی نقاطی که مو دارد برسد، لذا باید آب را به پوست سر و پوست زیر موهای صورت، ریش و سبیل و جاهای دیگر برسانی. بعد از آن باید این نکته را به خاطر داشته باشی که..

- چه مطلبی را باید به خاطر داشته باشم؟

- «غسل جنابت» انسان را از وضو گرفتن بی‌نیاز می‌کند.

- معنای این مطلب آنست که: وقتی برای نماز، غسل جنابت کردم، دیگر

لازم نیست بعد از غسل وضو بگیرم؟

- آری، وقتی غسل جنابت بر تو واجب شده بود و برای ادای نماز غسل کردی با همان غسل، بدون آنکه وضو بگیری، می‌توانی نمازت را بخوانی.

و همچنین اگر چند غسل بر تو واجب شده باشد، مثلاً: اگر بر تو واجب باشد که غسل جنابت و غسل جمعه در صورتی که مثلاً نذر کرده باشی بکنی - می‌توانی به نیت همه آنها فقط یک غسل بجا بیاوری. یا اگر فقط یکی از آنها را قصد کنی - مثلاً فقط غسل جنابت را قصد کنی - از بقیه غسل‌های واجب کفایت می‌کند.

- اگر بر زن واجب باشد چند غسل بجا بیاورد، مثلاً: باید غسل جنابت

و غسل حیض بکند، آیا باید چند غسل بکند یا یک غسل کافی می‌باشد؟

- می‌تواند به نیت همه آنها فقط یک غسل بجا بیاورد. یا حتی می‌تواند یکی از آنها را قصد کند مثلاً: فقط غسل جنابت را قصد کند، در این صورت این یک غسل از بقیه کفایت می‌کند و کافی می‌باشد.

آنگاه پدرم افزود: اکنون چند مطلب مهم را برایت بیان می‌کنم که در مورد غسل بسیار مفید می‌باشند:

۱- قبل از آنکه غسل کردن را شروع کنی، سعی کن هر اثری که از منی یا هر نجاست دیگری مثلاً: خون یا بول که بر بدنت بوده زایل و پاک کنی.

۲- قبل از غسل کردن، بول کن تا آن مقدار از منی که در مجرای باقی مانده است با بول خارج شود.

۳- واجب است هر چیزی را که مانع رسیدن آب به پوست است - مانند رنگ و صمغ مثلاً - زایل کنی. [اما اگر زایل کردن آن مانع برایت امکان نداشته باشد، باید هم غسل کنی و آن موضع را مسح کنی و هم پس از آن تیمم بدل از غسل نمایی].

۴- اگر در ضمن غسل کردن شک کردی «آیا موضعی را شسته‌ای یا نه؟» باید همان وقت آن موضع را بشویی. اما اگر بعد از فراغت و اتمام و تکمیل شدن غسل شک کردی «موضعی را شسته‌ای یا نه؟» هیچ اعتنایی به چنین شکمی نکن و بدانکه غسلت صحیح می‌باشد.

- غسل جنابت و حیض و نفاس و غسل میت و مس میت، تمامی این غسلها غسلهای واجب می‌باشند. که قبلاً درباره احکام اینها توضیح دادید، ولیکن در بین صحبتهایتان از «غسل جمعه» نام بردید؛ آیا غسلهای دیگری نیز هستند که ذکر نکرده باشید؟

- آری، غسلهای بسیار دیگری نیز هستند، ولیکن همه آنها مستحب می‌باشند و واجب نیستند. الان بعضی از آنها را برایت توضیح می‌دهم.

الف - «غسل جمعه». غسل جمعه مستحب است و در مورد آن بسیار تأکید شده است. و وقت بجا آوردن آن در روز جمعه از طلوع فجر یعنی اذان صبح تا ظهر

می‌باشد. البتّه بعد از زوال باید آن را به «نیت قضاء» بجا بیاوری نه به نیت اداء.

ب - «غسل شب عید فطر».

ج - «غسل روز عید فطر و عید قربان». وقت ایندو غسل نیز از طلوع فجر تا ظهر روز عید فطر یا عید قربان می‌باشد.

د - غسل روز اوّل، شب هفدهم، شب نوزدهم، شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

ه - غسل روز ولادت نوزاد. یعنی: غسل دادن نوزادی که تازه بدنیا آمده است).

غیر از اینها، غسلهای بسیاری نیز هستند که در اینجا فرصتی برای بیان کردن آنها نیست.

- یک سؤال - بعنوان آخرین پرسش - باقی مانده است که می‌خواهم از شما بپرسم؛ و آن اینست که: اگر غسل کردم و تمامی کارهایش تمام شد، بعد از آن چند قطره منی که در مجرایم باقی مانده بود از من خارج شد، چه باید بکنم؟

- واجب است بر تو دوباره غسل کنی، حتّی اگر منی بدون شهوت وبدون لذّت و بازی کردن خارج شود. چنانکه اگر بعد از جنابت و قبل از غسل کردن، استبراء نکردی و بعد از غسل کردن منی باقیمانده خارج شود، باید دو مرتبه غسل کنی ولی اگر بعد از جنابت و قبل از غسل کردن بول کرده باشی دیگر مجرایت از منی پاک شده است و با چنین مشکلی روبرو نخواهی شد.

یا اگر می‌دانستی منی در مجرایت هست یا نمی‌دانستی، و در غیر اینصورتها، بهر حال، اگر بعد از غسل منی باقیمانده، از آلت خارج شود باید دوباره غسل نمایی.

گفتگو درباره «احکام تیمم»

در گذشته وقتی پدرم گفت: روزی در مورد «احکام تیمم» گفتگو خواهیم کرد، حس کردم این کلمه برایم ناآشنا نیست، بلکه آنرا خوب می‌شناسم و معنای آن برایم جالب است و بوی خوشی از این کلمه استشمام می‌کردم. البته من در آن وقت نمی‌توانستم علت این آشنایی و منشأ آن جذابیّت و راز رایحه دلپذیر آن عطر را تشخیص بدهم.

وقتی روز بحث و گفتگو درباره «احکام تیمم» فرا رسید علت آن آشنایی دوست داشتنی را درک کردم. چرا که قبلاً کلمه «تیمم» را در قرآن کریم خوانده بودم و بارها از قاریان مشهور قرآن به هنگام قرائت آنان شنیده بودم. پدرم مرا عادت داده است که روزها آن مقدار که برایم امکان دارد آیه‌هایی را از قرآن، کتاب عزیز خدا بخوانم، بدین سبب به این حالت عادت کرده‌ام و هر روز چند آیه قرآن می‌خوانم و با تلاوت قرآن دهان و قلب و سینه و ذهن و حافظه‌ام را با عطر روحبخش آن که کلمات الهی هستند معطر و خوشبو می‌گردانم، و درباره آیات به تأمل و تفکر می‌پردازم و بر اساس راهنمایی‌های کتاب خدا به تنظیم امور مهم خود می‌پردازم و اساس امور شخصی و رفتار و کردار خودم با جامعه، خانواده، دوستان و برادرانم را بر طبق دستورات قرآنی استوار می‌سازم.

ولکن بر خلاف درک خودم از آشنا بودن این کلمه (تیمم) و جالب بودن آن، نتوانستم آن آیه‌ای را که بیانگر احکام تیمم است بخاطر بی‌اورم، و حتی نتوانستم اسم سوره‌ای که آیه مزبور در آن وارد شده را بخاطر بسپارم؛ لذا گفتگوی امروز را با این سؤال آغاز کردم.

- پدر جان! سعی کردم اسم سوره‌ای را که در آن لفظ «تیمم» وارد شده به یاد بیاورم ولی حافظه‌ام یاری نکرد.

- آن سوره، سوره «نساء» است که خدای متعال در آیه ۴۳ آن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَأْمَسْتُمْ

النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا «فَتَيَمَّمُوا» صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُوراً ﴿٤﴾.

«و اگر بیمار بودید (و نتوانستید غسل کنید) یا اگر در سفر بودید یا قضاء حاجتی دست داده باشد یا با زنان عمل زناشویی کرده‌اید و آب برای تطهیر و غسل نیافتید، در این صورت باید با خاک «تیمم» کنید، (بدین صورت که: کف دست خود را بر خاک زده)، آنگاه صورت و دستها را بدان مسح نمائید که خداوند آمرزنده و بخشنده است (و اعمال و عبادات شما را می‌پذیرد)».

چنانکه ملاحظه می‌کنی، این آیه کریمه بطور دقیق بیان می‌کند که: چه موقع، با چه چیز، و چگونه تیمم کنیم. لذا اکنون یکی یکی به این مطالب می‌پردازیم.

- پدر جان! چه موقع باید تیمم کنم؟

- گاهی اوقات بجای غسل تیمم می‌کنیم، و گاهی بجای وضو تیمم می‌کنیم، و گاهی هم در مواردی بجای هر دو - غسل و وضو - تیمم می‌کنیم آن موارد از این قرار می‌باشند:

۱- هر گاه آب کافی برای غسل یا وضو موجود نباشد، یعنی در وقتی که باید غسل کنیم آب موجود نباشد، یا زمانی که باید وضو بگیریم آب موجود نباشد، آنگاه باید بجای غسل یا وضو تیمم کنیم.

۲- اگر آب موجود باشد، ولی استفاده از آن حرام باشد، مثلاً: اگر آن آب غصبی باشد.

۳- اگر فقط به مقدار رفع تشنگی آب داشته باشی و اگر آن آب را برای غسل یا وضو مصرف کنی، خودت یا کسی که تحت سرپرستی تو می‌باشد مانند همسرت یا فرزندان و افراد خانواده تشنه خواهند ماند و دچار عطش سختی خواهند شد.

حتی اگر بررسی از اینکه حیواناتی که تو مسئولیت نگهداری آنها را به عهده

گرفته‌ای تشنه خواهند ماند، می‌توانی تیمم کنی و آن آب را برای آشامیدن آنها نگه داری.

۴- اگر واجب باشد آن مقدار آبی که داری در غیر مورد وضو یا غسل مصرف کنی، مثلاً برای تطهیر مسجد استفاده کنی، یا برای تطهیر بدن یا تطهیر لباس برای نماز؛ در این صورتها باید تیمم نمایی و آن آب را در آن موارد واجب بکار ببری.

و همچنین اگر شخصی آنجا باشد که در اثر تشنگی جانش در خطر است بر تو واجب است او را بوسیله آن آب نجات بدهی و تیمم کنی. بنابر این: تمامی این امور مقدم بر وضو و غسل می‌باشند.

۵- اگر استعمال آب در غسل یا وضو برای سلامتی تو ضرر داشته باشد، به علت آنکه استعمال آب سبب بیماری می‌شود یا بیماریت را تشدید می‌کند یا مدت بیماریت را طولانی می‌نماید، و یا زخمی داری که مسح بر روی آن بصورت جبیره میسر نیست، در تمامی این حالات باید تیمم نمایی.

- جبیره چیست؟

- در جلسه آینده، بطور مشروح در مورد آن سخن خواهم گفت.

- الآن فهیمدم «چه موقع» باید تیمم کنم، اما بفرمائید «با چه چیزی»

باید تیمم کنم؟

- با خاک یا ریگ یا سنگ یا سنگ نرم یا چیزهائی مانند آن می‌توانی تیمم کنی.

و همچنین با گچ سفت هم می‌توانی تیمم کنی.

شرط است چیزی که بر آن تیمم می‌کنی پاک باشد و غصبی نباشد.

نحوهٔ تیمم:

- چگونه باید تیمم کنم؟

- الآن من جلوی تو تیمم می‌کنم تا یاد بگیری. پدرم این جمله را گفت و شروع کرد:

نخست انگشتی را که در دستش بود درآورد، و کف دو دستش هر دو را با هم به زمین زد، آنگاه دو دستش را کنار هم قرار داد و کف دو دستش را به تمام پیشانی و دو طرف آن - از جایی که موی سرش می‌روید تا ابروها و بالای بینی و مقداری از بینی - کشید.

سپس کف دستِ چپش را به تمام پشت دستِ راستش - از مچ تا سر انگشتان - کشید؛ و بعد از آن، کف دستِ راستش را به تمام پشت دستِ چپش - از مچ تا سر انگشتان - کشید.

- آیا به همین سادگی و سرعت تیمم تمام شد؟!

- بله، فقط تیمم به این آسانی و سادگی نیست بلکه تمامی احکامی دین خدا چنین ساده و آسان می‌باشد؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾؛ سورهٔ بقره، آیه ۱۸۵.

«خداوند برای شما آسانی و سهولت را اراده فرموده و از شما انجام تکالیف سخت و دشوار را نخواسته است».

- آیا تیمم شروطی دارد، شروطی که اگر محقق شوند تیمم صحیح

خواهد بود؟

- آری، شروط تیمم عبارتند از:

۱- باید از وضو گرفتن یا غسل کردن معذور باشی - چنانچه قبلاً گفتم -

و وضو و غسل برای تیسر نباشد.

۲- باید نیت کنی تیمم را قربةً الى الله (به نیت بجا آوردن فرمان خداوند) انجام دهی. لذا تیمم بوسیله چیزی که غصبی است - با توجه به غصبی بودنش - صحیح نیست.

۳- چیزی که بر آن تیمم می کنی باید پاک باشد و همچنین آن چیز نباید با چیزی که تیمم بر آن صحیح نیست - مانند خاکستر - مثلاً - مخلوط باشد. [چنانکه بنا بر احتیاط واجب: باید اعضای تیمم به هنگام تیمم پاک باشند].

۴- باید مسح پیشانی از طرف بالا به پائین باشد.

۵- [بنا بر احتیاط واجب: اگر برای نماز خواندن تیمم می کنی، باید بعد از داخل شدن وقت نماز تیمم نمایی نه قبل از رسیدن وقت نماز].

۶- باید خودت بطور مستقل تا آنجا که برای امکان دارد تیمم نمایی.

۷- [بنا بر احتیاط واجب: باید کارهای تیمم پشت سر هم باشد و بین کارهای تیمم فاصله نیندازی].

۸- باید بین دست که بوسیله آن مسح می کنی و عضوی که آن را مسح می نمایی - یعنی بین کف دست و پیشانیت مثلاً - فاصله و مانعی نباشد.

۹- باید پیشانیت را قبل از دست راستت، و دست راستت را قبل از دست چپت مسح نمایی.

- فرض کنید: من الآن معذورم و نمی توانم آب مصرف نمایم، نه برای غسل و نه برای وضو، ولیکن می دانم این عذرم بزودی قبل از تمام شدن وقت نماز برطرف خواهد شد و آنگاه می توانم وضو بگیرم یا غسل نمایم، آیا الآن که اول وقت است باید تیمم کنم و نماز بخوانم یا آنکه صبر کنم تا عذرم برطرف شود و آن وقت وضو بگیرم؟

- باید صبر کنی تا عذرت بر طرف شود، آنگاه بعد از از بین رفتن عذر، برای نماز خواندن غسل کنی، اگر وظیفهات غسل است، و یا وضو بگیری اگر وظیفهات وضو است.

- اگر در اثر بیماری از استعمال آب برای غسل یا وضو معذور بودم و با تیمم نماز خواندم سپس به طبیب مراجعه کردم و او تشخیص داد که آب برایم ضرری نداشته و به همین خاطر به من اجازه استعمال آب را بدهد و من بفهمم قبلاً می توانسته‌ام وضو بگیرم، و هنوز وقت نماز تمام نشده است، آیا باید وضو بگیرم و دو مرتبه نماز بخوانم؟

- آری، باید غسل کنی و یا وضو بگیری و تا زمانی که وقت نماز تمام نشده دو مرتبه نمازی را که با تیمم خوانده‌ای بجا بیاوری.

- اگر پزشک مرا در طول ایام بیماری از استعمال آب منع کند، و من بر اساس دستور او تیمم کنم و نماز بخوانم، بعد از آنکه بهبودی یافتم و اجازه استعمال آب بدهد، باید تمامی آن نمازهایی را که با تیمم خوانده‌ام را دو مرتبه بخوانم؟

- نه لازم نیست آنها را اعاده کنی.

- اگر بعد از داخل شدن وقت نماز تیمم کنم و نماز بخوانم، سپس وقت نماز دیگر برسد و هنوز عذر من بر طرف نشده باشد و وظیفه‌ام تیمم باشد، آیا باید برای این نماز دو مرتبه تیمم کنم؟

- نه، تا زمانی که عذرت باقی می‌باشد و تیممی که انجام داده‌ای باطل نشده باشد، نیازی به اعاده تیمم نداری.

- اگر تیمم بدل از غسل جنابت بکنم، آیا برای نماز، علاوه بر تیمم باید وضو هم بگیرم؟

- نه، آن تیمم بجای غسل و وضو هر دو می‌باشد و لذا نیازی به وضو گرفتن نیست.

- اگر برای غسل تیمم کردم، سپس به توالت رفتم یا خوابیدم و تیمم باطل شد، آیا باید برای وضو یا غسل دو مرتبه تیمم نمایم؟

- باید بجای وضو تیمم کنی. اما اگر بتوانی وضو بگیری باید وضو بگیری و تیمم صحیح نیست.

- اگر هر وقتی که در حال مسح پشت دست چپ هستم در مورد مسح پیشانی یا مسح دست راست شک کنم، چه باید بکنم؟

- به این شکت هیچ اعتنایی نکن.

- اگر بعد از آنکه تیمم تمام شد، در مورد مسح پیشانی یا مسح دست شک کردم چه باید بکنم؟

- به این شکت هم هیچ اعتنایی نکن. این هم یکی از موارد استفاده از «قاعده فراغ» است که قبلاً در موردش صحبت نمودیم.

- دوست دارم این مطلب را از شما پرسم که: اگر آب نداشتم و در طول وقت نماز هم احتمال بدست آوردن آب را ندهم، آیا می‌توانم در اول وقت تیمم کنم؟

- آری، در این صورت می‌توانی تیمم نمایی.

- اگر بعد از تمام شدن نماز آب بدست بیآورم، و وقت نماز هنوز تمام نشده باشد، آیا باید نمازم را دو مرتبه بخوانم؟

- نه، لازم نیست آن نماز را که با تیمم خوانده‌ای اعاده کنی، ولیکن برای نمازهای بعدی باید وضو بگیری.

گفتگو درباره «احکام جبیره»

هنگامی که برای گفتگو حاضر شدم به پدرم گفتم: اینطور به یاد دارم که دیروز از «جبیره» سخن به میان آوردید و گفتید امروز درباره آن صحبت خواهید کرد.

- آری، اگر بر روی زخم یا دمل یا شکستگی استخوان یا ورم و مانند آن پارچه و پانسمان و چیزی مانند اینها قرار بدهی در اینجا تو «جبیره» ساخته‌ای. بنابر این: چیزی که با آن زخم و شکستگی را می‌بندند و دوائی روی زخم قرار می‌دهند را «جبیره» می‌گویند.

- با وجود جبیره، چطور غسل کنم و یا وضو بگیرم یا تیمم نمایم؟

- هر گاه در یکی از جاهای وضو یا غسل یا تیمم جبیره باشد اگر برداشتن جبیره - بدون آنکه زبانی داشته باشد - برایت میسر باشد، باید آن را برداری و زیر آن را بشوئی؛ اگر وظیفه‌ات شستن باشد، مانند دست در وضو یا مسح کنی اگر وظیفه‌ات مسح کردن باشد، مانند مسح پا در وضو.

- اگر برداشتن جبیره برایت میسر نباشد، چون صدمه به زخم می‌زند،

آنگاه باید چه کنم؟

- در اینصورت سعی کن آب را به پوست برسانی، اگر چه بوسیله فرو کردن آن عضو در آب باشد - البته اگر آب برایش ضرری نداشته باشد.

- اگر آب برایت ضرر داشت و خواستم این کار را انجام دهم و آب را به

آن عضو برسانم چه باید بکنم؟

- در اینصورت باید فقط اطراف جبیره تا آن مقداری را که می توانی بشوئی، وبه جای آنکه آن موضع جبیره را بشوئی روی جبیره را مسح کن. البتّه به این نکات توجه داشته باش:

- ۱- ظاهر جبیره - همان چیزی که می خواهی با دستِ تر و ریش را مسح کنی - باید پاک باشد، ولی پاک بودنِ داخل جبیره که با زخم تماسی دارد لازم نیست.
- ۲- حجم و اندازه جبیره به اندازه معمول و متعارف و طبیعی باشد و باید متناسب با مقدار زخم یا شکستگی باشد.

- اگر ظاهر جبیره نجس باشد و عوض کردنِ آن یا پاک کردن یا برداشتنِ آن و رو باز گذاشتن زخم میسر نباشد چه کنم؟

- [در این صورت بنا بر احتیاط واجب: باید بین تیمّم و وضو جمع کنی. یعنی هم وضو بگیری - البتّه بدون آن قسمتِ زخمی - وهم تیمّم نمایی].

- اگر حجم و اندازه جبیره بزرگتر از نیاز طبیعی زخم باشد و برداشتن آن ممکن نباشد، بطوری که در آنجا غیر از آن جبیره (پانسمان) وسیله ای برای تعویض آن نباشد، چه باید بکنم؟

- [بنا بر احتیاط واجب: در این صورت باید آنرا عوض نکنی و بین تیمّم و وضو جمع نمایی].

- اگر مقدار جبیره از اندازه زخم بزرگتر باشد و برداشتن مقدارِ زائد از حجم زخم از جبیره ممکن و میسر باشد، چه باید بکنم؟

- باید آنرا برداری و زیر آن را بشوئی.

۳- شرط سوّم جبیره آن است که: جبیره غصبی نباشد.

- اگر تمام یکی از اعضای وضو زخم باشد، مثلاً: جبیره تمام صورتم را بپوشاند، یا تمام یکی از دستهایم را بپوشاند، چطور باید در وضو عمل نمایم؟
- با مسح بر جبیره وضو بگیر.

- اگر (تمام عضو وضو که باید مسح شود زخم باشد مثلاً): جبیره تمام موضع سر یا تمام موضع مسح یکی از پاهایم را پوشانده باشد، چگونه باید در وضو آن را مسح نمایم؟
- بر روی جبیره مسح کن.

- اگر در صورتم یا دستم زخم یا دُمَلی باشد و روی آن باز و بدون پانسمان (جبیره) باشد، ولکن پزشک مرا از رساندن آب به آن منع کرده باشد، چگونه وضو بگیرم؟

- اطراف آن موضع را بشوی و شستن آن قسمت را ترک کن.

- اگر در صورتم یا دستم شکستگی رو باز باشد و آب برایش ضرر داشته باشد، بدون آنکه زخمی باشد، چه کنم و چگونه وضو بگیرم؟

- وقتی وضو می‌گیری فقط اطراف آن جای شکسته شده را بشوی.

- اگر زخم روبازی که آب برایش ضرر دارد در یکی از مواضع مسح باشد، مثلاً اگر چنین زخمی در پا یا سرم باشد، بهنگام وضو آن قسمت را چگونه مسح کنم؟

- فقط روی آن را مسح کن.

[بنابر احتیاط واجب: اگر مسح روی آن ممکن نباشد، یک قطعه پارچه مناسب روی آن گذاشته و سپس بر روی آن قطعه پارچه را مسح نما].

- هر گاه بخواهم غسل کنم، و در بدنم زخم یا دُمَلی روباز باشد، چه کنم؟

- شستن آن قسمت زخم یا دمل را رها کن و فقط اطراف آن را بشوی.

- اگر در بدنم قسمتی شکستگی داشته باشد و روی آن باز باشد، چگونه

غسل نمایم؟

- فقط اطراف آن شکستگی را بشوی و آن قسمت را ترک کن.

گفتگوی اول درباره «احکام نماز»

وقتی گفتگوی ما به «احکام نماز» رسید

پدرم گفت: اینک ما در این جلسه به «نماز» رسیدیم. نماز چنانکه در حدیث شریفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «عمود دین است و لذا در روز قیامت اگر نماز کسی پذیرفته شد سایر اعمال و عباداتش نیز پذیرفته می شود، ولی اگر نماز از او پذیرفته نشد سایر عبادات از او پذیرفته نخواهد شد»...

سپس پدرم افزود: نماز میعاد ثابتی است در اوقات معین برای ملاقات بین خالق و مخلوقش. خدای متعال اوقات مبارک نماز را معین فرموده، طُرُق و صور و کیفیات نمازها را برای بندگانش مشخص کرده است.

در حال نماز، در برابر خدا می ایستی، با عقل و قلب و تمام وجود خویش رو به سوی او می نمایی، با او به گفتگو و مناجات می پردازی، و خداوند در ضمن آن مناجات صفای ذهنی و روحی سرشار را بر تو افاضه می نماید.

در حال نماز تبلور و شفافیت روحی بالایی در تو به ظهور می رسد و از حالت روحانی گوارا و شوق و سعادت بی بس عظیم و لذت وصال و ملاقات با محبوب عالمیان برخوردار می گردی.

طبیعی است که در آن حالت روحانی، در حالی که تو در برابر خالق عظیم کائنات - خدائی که نسبت به تو رحیم است، و به حال تو مهربان است، سمیع و بصیر است - ایستاده ای، آن حالت تکان دهنده برایت پیش بیاید و از عظمت جمال و جلال کبریائی او بر خود بلرزی.

هنگامی که جدّ تو حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام غرق در عبادت پروردگارش می شد چنان از خود بیخود می گشت که تنها آن موقع بود که برای اصحاب آن حضرت فرصت مناسبی پیدا می شد تا تیر را از بدن مبارکش درآورند. چنانکه این واقعه در جنگ صفین رخ داد. زیرا او به هنگام نماز از توجّه به ما سوی الله (غیر خدا) - حتی از بدن مبارکش و درد بدن - کاملاً فارغ می گردید و با تمام وجود به مناجات با پروردگار محبوبش می پرداخت.

وامام و پیشوایت حضرت زین العابدین علیه السلام وقتی برای نماز وضو می گرفت رنگ سیمای مبارکش از خوف خدا زرد می شد و حالتی به آن حضرت دست می داد که اهل بیت آن حضرت نگران سلامتی و جان شریفش می شدند و می پرسیدند: این چه حالتی است که همیشه در وقت وضو گرفتن به شما دست می دهد؟ آن حضرت می فرمود: آیا می دانید در برابر چه کسی می خواهم بایستم؟!

وقتی آن حضرت برای نماز برمی خاست تمام بدن مبارکش می لرزید، و چون از او علت آن حالت را پرسیدند فرمود: می خواهم در برابر پروردگارم بایستم و با او مناجات کنم، لذا در اثر مشاهده عظمت و کبریائی حق لرزه بر اندامم می افتد.

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وقتی برای نماز برمی خاست و با خدای خود خلوت می کرد، می گریست بطوری که تمامی اندامش می لرزید، و در اثر خوف و خشیت از خدای عزّوجلّ و مشاهده عظمت جمال و جلال الهی قلبش بشدت می طپید.

و آنگاه که هارون الرشید ظالمانه آن امام مظلوم را در زندان ترسناکش حبس کرده بود، حضرت در گوشه زندان با کمال فراغت به طاعت خدا و عبادتش پرداخت چون فقط از خدا می ترسید و از هیچیک از بندگان خدا باکی نداشت، بهمین علت در هیچ حالتی خدا را فراموش نمی کرد. نه تنها از آن زندان و حشتناک نمی ترسید بلکه خدا را شاکر بود بر اینکه این فرصت نیکو را برایش فراهم ساخته

تا به عبادت بپردازد. لذا در دعایش خطاب به خدای متعال می‌گفت:

«پروردگارا! من همیشه از درگاهت می‌خواستم که فرصت و فراغتی را برایم فراهم سازی تا به عبادتت بپردازم، اکنون دعای مرا استجابت فرمودی و می‌توانم در این گوشه خلوت به دعا و مناجات با تو بپردازم. لذا از این فراغتی که برایم فراهم کرده‌ای سپاسگزارم.»

آنگاه پدرم در ادامه سخنانش گفت: «نماز» اظهار حسی و ظاهری بنده برای نیاز مبرم روحی و باطنی خویش، یعنی: نیاز به پیوند با بارگاه الهی و ارتباط با خالق یکتا، خدائی که حکومتش بر تمام عالم وجود سیطره دارد، مالک کائنات است، حافظ و نگاه دارنده تمامی موجودات است.

انسان بوسیله نماز این نیاز باطنی و حقیقی خویش را اظهار می‌کند تا مورد عنایت خاصه خداوند قرار بگیرد و توفیق ارتباط معنوی با خدایش را بدست آورد لذا وقتی می‌گوئی: «اللَّهُ أَكْبَرُ» نمازت را با این تکبیر شروع می‌نمایی.

چون تو اکنون در برابر خدائی به عبادت ایستاده‌ای که آفریدگار عالم وجود است و بر تمامی موجودات سیطره دارد، به قُوَّتِ مَشِيَّتِش تمامی موجودات مُسَخَّرِ او می‌باشند و همگی تحت اراده و اوامر و دستورات او قرار دارند.

بنابر این: او از هر آنچه که تصوّر کنی بزرگتر است، بعبارت صحیح‌تر: خدا بزرگتر از آنست که به وصف آید - «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» و تمامی موجودات عالم در دست قدرت او و تحت سلطنتش قرار دارند.

بنابر این: وقتی در نماز به هنگام خواندن سوره حمد می‌گوئی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» فقط تو را می‌پرستم و تنها از تو کمک می‌جویم با این جمله روح و بدنت را از تمامی آثار منفی یاری جستن از غیر خدا - خدای قادر و حکیم - پاک می‌گردانی.

به همین سبب، باید در تمامی نمازهایمان این جمله را بگوئیم تا همیشه این

معنا در ذهن و روحمان حاضر باشد.

با این رایحه دلپذیر هر روز پنج بار - صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء - برای خشوع در مقابل او آماده می‌شوی و اگر بخواهی بر این خشوع و حالت روحانی بیفزایی می‌توانی دعاها و نمازهایی را که مستحب‌اند بخوانی.

- معنای این سخن شما این است که: نماز بر دو قسم است: «واجب»

و «مستحب»؟

- آری، و نمازها واجب و مستحب می‌باشند.

- نمازهای واجب را می‌دانم، آنها نمازهایی هستند که هر روز آنها را بجا

می‌آورم که عبارتند از: نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

- نمازهای واجب منحصر به این پنج نماز نیست، بلکه نمازهای واجب

دیگری نیز داریم که عبارتند از:

۱- «نماز آیات» که در جلسهٔ دوّم «احکام نماز» بیان خواهم کرد.

۲- «نماز طواف واجب در حجّ» که در ضمن گفتگو دربارهٔ «احکام حجّ»

توضیح خواهم داد.

۳- «نماز بر میت» که قبلاً در ضمن گفتگو دربارهٔ «احکام موت» بیان کردم.

۴- نمازی که فرد مُرده نخوانده است و لذا بر وارثین ذکورش واجب

گردیده که قضای آن را به نیابت از او بجا آورند. البته نمازهایی که او قصد داشته در

زمان حیاتش قضای آنها را بجا بیاورد. در مورد این مطلب هم در جلسهٔ دوّم «احکام

نماز» توضیح خواهم داد.

۵- نمازی که با نذر یا قَسَم یا اموری مانند اینها واجب می‌شود.

در مورد هر یک از اینها در آینده صحبت خواهم کرد.

مقدمات نمازهای یومیّه:

- بنابر این: امروز بحثمان را با «احکام نمازهای یومیّه» شروع خواهید کرد؟

- بله، البتّه باید بدانی: نمازهای پنجگانه روزانه مقدماتی دارند که عبارتند از:

الف - وقت نماز.

ب - قبله.

ج - مکان نماز.

د - لباس نماز گزار.

ه - پاک بودن بدن نماز گزار در هنگام نماز.

هر یک از این مقدمات را بزودی بطور مشروح مورد بحث قرار خواهیم داد.

- بنابر این، الآن سخن را با بحث در مورد «وقت نماز» شروع خواهیم

کرد؟

- بله، در میان مقدمات ذکر شده «وقت نماز» از همه مهمتر است، بدین بیان

که:

۱- «وقت نماز». هر یک از نمازهای یومیّه وقت معینی دارد که نباید از آن

تجاوز کرد. «وقت نماز صبح» از طلوع فجر است تا طلوع خورشید.

نزدیک اذان صبح، از طرف مشرق سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن

را «فجر اول یا فجر کاذب» می‌گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوّم (فجر

صادق) شروع میشود که اول وقت نماز صبح می‌باشد. و وقتی آفتاب طلوع می‌کند،

وقت نماز صبح تمام می‌شود.

«وقت نماز ظهر و عصر» از هنگام زوال خورشید است تا غروب آن یعنی از

موقعی که خورشید از بالای سرت گذشته و به حدّ اعلای تابش خود می‌رسد و از آن

به بعد شروع به کم شدن می‌کند ولیکن باید توجه داشت: اول این وقت یعنی: هنگام زوال خورشید مختصّ نماز ظهر است، و آخر این وقت یعنی موقعی که وقت چهار رکعت نماز به غروب مانده است وقت اختصاصی نماز عصر می‌باشد.

- وقت زوال خورشید - یعنی وقتی که نماز ظهر با فرا رسیدن آن شروع می‌شود - را چگونه بشناسم؟

- وقت زوال خورشید، لحظه نصف بین زمان «طلوع خورشید» و «غروب آن».

بنابر این «ظهر شرعی» عبارت است از گذشتن نصف روز. مثلاً: اگر روز دوازده ساعت باشد، پس از گذشتن شش ساعت از طلوع آفتاب وقت ظهر شرعی فرا می‌رسد. و اگر روز سیزده ساعت باشد پس از گذشتن شش ساعت و نیم از طلوع آفتاب وقت ظهر شرعی می‌باشد.

«وقت نماز مغرب و عشاء» عبارت است از: اول غروب آفتاب تا نیمه شب، ولیکن باید توجه داشت که: اول این وقت اختصاص به نماز مغرب دارد، و دقائق آخرش اختصاص به نماز عشاء دارد.

اگر وقت غروب خورشید را نمی‌دانی، «زوال حُمرة مشرقیه» یعنی وقتی که سرخی طرف مشرق از بالای سرت گذشت را علامت غروب خورشید قرار بده.

- «سرخي طرف مشرق» که اصطلاحاً آن را «حُمرة مشرقیه» می‌نامند

چيست؟

- آن سرخی است که در طرف مشرق آسمان - در جهت مقابل غروب آفتاب - قرار دارد، و معمولاً حدود ۱۲ دقیقه بعد از غروب آفتاب یعنی: پائین آمدن قرص خورشید از خط افق و ناپدید شدن آن پیدا می‌شود.

- گفتید: آخر وقت نماز عشاء نصف شب است. نصف شب را چگونه

حساب کنیم؟

- «شب» از اوّل غروب خورشید است تا اوّل طلوع فجر، بنابر این: نیمه وقت بین غروب خورشید و طلوع فجر، «نصف شب» می باشد.

- اگر نیمه شب شد و من نتوانسته بودم نماز مغرب و عشاء را بخوانم مثلاً از اوّل وقت تا آخر وقت تحت عمل جراحی و بیهوش بودم یا فراموش کردم، چه باید بکنم؟

- باید تا قبل از طلوع فجر (اذان صبح) بدون آنکه نیت اداء یا قضاء کنی نماز مغرب و عشاء را بجا بیاوری.

[و همچنین بنابر احتیاط واجب: اگر بطور عمد و از روی معصیت نماز مغرب و عشاء را تا نصف شب نخواندی، باید بدون نیت اداء و قضاء نماز را بخوانی].

باید دانست: حرام است خواندن نماز مغرب و عشاء را بدون وجود ضرورت و اضطرار تا نصف شب به تأخیر بیندازی.

تذکر بسیار مهم:

باید این نکته مهم را همیشه به خاطر داشته باشی که: موقعی می توانی مشغول نماز شوی که یقین کنی وقت نماز داخل شده است.

بنابر این: در مورد هر نماز - قبل از آنکه نماز را شروع کنی - باید توجه داشته باشی که: نماز را زمانی بجا بیاوری که یقیناً (نه احتمالاً) وقت نماز فرا رسیده، چه آن نماز نماز صبح باشد یا نماز ظهر یا عصر یا مغرب یا عشاء باشد تا هیچگاه نماز را قبل از فرارسیدن وقتش نخوانی.

۲- «قبله». واجب است به هنگام نماز خواندن رو به قبله باشی و قبله - چنانکه می دانی - همان کعبه شریفه در مکه مکرمه می باشد.

- اگر شناختن جهت قبله برایم میسر نباشد، چه باید بکنم؟

- به همان جهتی که ترجیح می دهی قبله باشد نماز بخوان.

- اگر جهتی را بر جهات دیگر ترجیح ندهم، چه باید بکنم؟

- باید به هر طرفی که احتمال می دهی که جهت قبله باشد نماز بخوانی.

- اگر تصوّر کنم بطور قطع جهتی از جهات چهارگانه جهت قبله است و به

همان جهت نماز بخوانم، ولی بعد از نماز متوجّه شوم که خطا کرده‌ام، آیا نمازم

صحیح است؟

- اگر مقدار انحراف از جهت قبله به اندازه بین طرف راست و چپ

(کمتر از ۱۸۰ درجه) باشد نماز صحیح است

ولی اگر انحراف بیش از آن باشد یا اصلاً نماز را به طرف مخالف جهت قبله

خوانده باشی یعنی: پشت به قبله نماز خوانده باشی؛ در این صورت اگر وقت تمام

نشده باشد، باید نمازت را دوباره بخوانی، ولی اگر وقت تمام شده باشد لازم

نیست نمازت را دو مرتبه بجا بیاوری.

۳- مکان نمازگزار: واجب است مکان نمازت غصبی نباشد. زیرا نماز در

مکان غصب شده - با توجّه به غصبی بودنش - صحیح نیست.

اگر در مکانی نماز بخوانی که واجب است خمس یا زکاتش داده شود ولی

پرداخت نشده، چنین مکانی نیز حکم مکان غصبی را دارد، چه این مکان خانه باشد

یا زمین باشد یا غیر اینها مانند: باغ، مغازه و...

بزودی اموری را که خمس و زکات در آنها واجب است در بحث از «احکام

خمس و زکات» برایت بیان خواهم کرد.

البته در اینجا بدین سبب به «وجوب پرداخت خمس و زکات زمین و فرش

و مانند اینها» اشاره کردم که به این امر مهمّ توجّه بشود تا کسی در پرتگاه غفلت

نیفتند و در این امر بی توجهی و سهل انگاری نکنند، اگر چه بسیاری از مردم در این پرتگاه (بی توجهی به احکام خمس و زکات) سقوط کرده‌اند و در نتیجه آن (ندادن خمس و زکات) یکی از احکام خدا را تعطیل کرده و حقّ خدای متعال در اموالشان را نادیده گرفته‌اند.

- فرض کنیم: زمینی غصب نشده، ولی با فرشهای غصبی فرش شده است، آیا در چنین جایی می‌توان نماز خواند؟

- نماز بر آن زمین روی آن فرشها - با توجه و التفات به غصبی بودن آنها - صحیح نیست.

آنگاه پدرم افزود: واجب است مکان سجودت پاک باشد و نجس نباشد.

- مقصودتان از مکان سجود «محلّ سجده که پیشانی بر آن گذاشته می‌شود» است؟

- آری، فقط مکان سجده - یعنی: خاک یا چیزی مانند آنکه بر رویش سجده می‌کنی - باید پاک باشد.

- بقیه مکان نماز، مثلاً: جایی که پاها را روی آن می‌گذاریم یا مکانی که بقیه بدن به هنگام نماز اشغال می‌کند، چطور آیا آنجا هم واجب است پاک باشد؟

- خیر، طهارت در آنجا شرط نیست، البته در صورتی که خشک باشد و نجاست از آن مکان به تو سرایت نکند. ولی اگر تر باشد و نجاست به تو سرایت کند، نمازت صحیح نیست.

- در اینجا چند مطلب باقی مانده که مربوط به «احکام مکان نمازگزار» است؛ الآن آن مطالب را برایت بیان می‌کنم:

الف - جایز نیست جلوتر از قبور امامان معصوم علیهم‌السلام نماز بخوانی یعنی: نباید قبر ایشان را پشت سرت قرار بدهی.

ب- اگر زن و مرد در یک خط و در کنار یکدیگر و یا در یک سطح نماز بخوانند، نمازشان صحیح است. یا اگر زن جلوتر از مرد نماز بخواند نمازش صحیح است و لکن این کار که زن جلوتر از مرد نماز بخواند مکروه است.

ج- نماز در مساجد مستحب است و افضل مساجد «مسجد الحرام» است، بعد از آن «مسجد النبی ﷺ» و سپس «مسجد کوفه» و بعد از آن «مسجد الاقصی» بیت المقدس می باشد.

نماز در مشاهد مشرفه امامان معصوم علیهم السلام نیز مستحب است.

د- برای زن بهتر است نمازش را در خانه اش بخواند.

۴- لباس نمازگزار. در مورد لباس نماز گزار چند شرط معتبر است که باید رعایت شوند:

الف- باید پاک باشد.

ب- باید مباح باشد یعنی غصبی نباشد. طبعاً نماز در لباس غصبی - در صورت توجه و التفات به غصبی بودن آن - باطل است.

ج- باید لباس نماز گزار از اعضاء میتة نجسی که روح دارد - مانند پوست حیوانی که به طریقه غیر شرعی ذبح شده نباشد.

- اگر میتة پاک باشد چگونه؟

- اگر آن میتة پوست داشته باشد مانند افعی - [بنابر احتیاط واجب: نباید در پوست و اجزاء افعی نماز بخواند و اگر آن میتة پوست نداشته باشد، نماز خواندن در اجزاء آن اشکالی ندارد].

- آیا نماز خواندن با کمربندی پوستی که از دست مسلمان گرفته یا خریده شده و در شهرهای اسلامی مسلمان نشین - مثلاً - ساخته شده باشد و تزکیه آن (ذبح آن حیوان بطریقه شرعی) معلوم نباشد صحیح است؟

- آری، نماز با چنین کمربندی صحیح است، اما اگر بداند آن مسلمان آن کمربند پوستی را از کافر گرفته یا خریده است، و خود آن فرد مسلمان به احکام شرعی پایبند نیست، در این صورت نماز با آن کمربند صحیح نیست.

- اگر کمربندی پوستی از دست کافر گرفته یا خریده شده باشد یا در یکی از شهرهای کافر نشین ساخته شده باشد، آیا نماز خواندن با آن صحیح است؟

- نماز در این کمربند پوستی صحیح نیست.

- اگر بطور یقین ندانم این کمربند پوستی - مثلاً - از پوست طبیعی ساخته شده یا از پوست مصنوعی، آیا نماز در آن صحیح است؟

- نماز با آن کمربند پوستی جایز است، حتی اگر آن را از دست کافر گرفته یا خریده باشی، یا آن را از خارج وارد کرده باشند یا در یکی از شهرهای کافر نشین ساخته شده باشد.

د - لباس نمازگزار باید از حیواناتی که حرام گوشتند ساخته نشده باشد و چیزی از اجزاء آن نباشد^(۱).

ه - لباس نمازگزار باید از حریر خالص نباشد. این حکم در مورد مردان است، اما زنان: برای آنان جایز است در حریر خالص نماز بخوانند.

و - لباس نمازگزار باید از طلای خالص یا مخلوط به طلا نباشد. این حکم نیز در مورد مردان است نه زنان.

- اگر انگشتر یا حلقه ازدواج مرد طلا باشد، چطور؟

- انگشتری طلا بطور کلی برای مردان همیشه حرام است نماز خواندن با آن

(۱) در این حکم فرقی نیست بین حیوانی که خون جهنده دارد [وحیوانی که خون جهنده ندارد و گوشت دارد] [حتی موها].

صحیح نیست و باطل است.

- حتی در غیر از وقت نماز؟

- همیشه. همیشه حتی در غیر وقت نماز هم پوشیدن طلا برای مرد حرام است.

- آیا دندان طلائی که پیدا و معلوم است یعنی در دندانهای جلو استفاده شده و برای بعضی از مردان ساخته می‌شود، ویا آویختن زنجیر طلا به سینه و سایر اینگونه زینتها حرام است؟

- اگر دندان طلا معلوم باشد و برای مردان زینت باشد [بر مردان حرام است و نماز خواندن با آن باطل است].

- اگر مرد نداند انگشترش طلا است و با آن نماز بخواند، یا می‌داند انگشترش طلا است ولی فراموش کرد که موقع نماز از دستش خارج کند و لذا با آن نماز خواند و بعد از تمام شدن نماز به یادش آمد حکم در این دو صورت چیست؟

- نمازش صحیح است. در هر دو صورت یعنی ندانستن و فراموش کردن.

- زنان چگونه؟

- برای زنان همیشه پوشیدن طلا جایز است و نمازشان با آن صحیح می‌باشد. در مورد لباس نمازگزار یک مطلب بسیار مهم باقی مانده که باید آن را خاطر نشان کنم، و آن اینست که:

بر مرد واجب است در وقت نماز عورتش را بپوشاند و عورت عبارت است از: آلت مردانگی و بیضتین و مخرج آن.

بر زن واجب است در حال نماز تمام بدنش را حتی سر و موی خود را بپوشاند، حتی اگر تنها باشد و کسی او را نبیند باید خودش را برای نماز بپوشاند.

البته پوشاندن صورت فقط از بالای پیشانی، جائی که موی می‌روید تا زیر چانه نرسیده به گردن یعنی: تقریباً به اندازه‌ای که در وضو شسته می‌شود و دستها تا مچ و روی پاها تا مچ لازم نیست.

این مطالبی را که بیان کردم «مقدمات نماز» بود، اما خود نماز، برای آنکه مطلب را برایت ساده کنم اکنون «اجزاء نماز» را برایت برمی‌شمارم.

اجزاء نماز:

اجزای نماز عبارتند از: «نیت»، «تکبیرة الاحرام»، «قرائت»، «رکوع»، «سجود»، «تشهد»، و «سلام».

اذان واقامه:

- چرا اذان واقامه را نگفتید؟!

- اذان واقامه در نمازهای واجب روزانه از مستحبات مؤکد و تأکید شده است یعنی بهتر است نمازگزار آندو را بجا بیاورد، ولیکن ترک آندو جایز است و باعث بطلان نماز نیست.

امیدوارم تو در نمازهای واجب روزانهات هیچگاه اذان واقامه را ترک نکنی تا از ثواب آندو محروم نشوی.

- هر گاه بخواهم اذان بگویم چگونه است؟

- چنین می گوئی:

الله اکبر چهار مرتبه

(خدا بزرگتر از آنست که به وصف آید)

أشهد أن لا إله إلا الله دو مرتبه

(شهادت می دهم که خدائی جز خدای یکتا سزاوار پرستش نیست)

أشهد أن محمداً رسول الله دو مرتبه

(شهادت می دهم که حضرت محمد صلى الله عليه وآله فرستاده خداست)

أشهد أن علياً ولي الله دو مرتبه

(شهادت می دهم که حضرت علی عليه السلام ولی خدا بر همه خلق اوست)

حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ دو مرتبه

(بشتاب برای نماز)

حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ دو مرتبه

(بشتاب برای رستگاری)

حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ دو مرتبه

(بشتاب برای بهترین کارها (که نماز باشد)

دو مرتبه **اللهُ أَكْبَرُ**

(خدا بزرگتر از آنست که به وصف آید)

دو مرتبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ**

(خدائی سزاوار پرستش نیست مگر «الله»)

«اقامه» را چنین باید بگوئی:

دو مرتبه **اللهُ أَكْبَرُ**

دو مرتبه **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ**

دو مرتبه **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ**

دو مرتبه **أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللهِ**

دو مرتبه **حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ**

دو مرتبه **حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ**

دو مرتبه **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**

دو مرتبه **قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ**

(به تحقیق نماز برپا شد)

دو مرتبه **اللهُ أَكْبَرُ**

یک مرتبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ**

- آیا در اذان واقامه شهادت به «ولایت امام علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین علیه السلام» واجب است؟

- آن بعنوان مکمل شهادت به رسالت و گفتنش شعار شیعه و نیکوست،

ولکن جزئی از اذان واقامه نیست.

نیت:

- بنابر این: اولین جزئی که در نماز است همان است که شما آن را «نیت» نامیدید.

- آری.

- نیت چیست؟

- «نیت» آنست که قصد کنی نماز را برای تقرب جستن به خدای متعال به جا می آوری بطوری که انگیزه و قصدت برای نماز فقط همان نزدیکی به خدای متعال باشد نه ترس از شخص و نه به قصد آنکه دیگران تو را مدح و از تو تعریف کنند.

- آیا «نیت» با گفتن لفظی مخصوص انجام می گیرد؟

- نه، نیت یک امر قلبی است و از اعمال قلب است نه اعضای بدن و نه زبان. به همین دلیل لازم نیست لفظ خاصی را به زبان جاری کنی، بلکه همین مقدار که تصمیم گرفتن نماز را به منظور تقرب به خدا بجا بیاوری کافی است.

تکبیرة الاحرام:

جزء دوم نماز تکبیرة الاحرام است.

- چگونه تکبیرة الاحرام بگویم؟

- وقتی بر روی دو پایت [بطور ثابت و بدون حرکت] رو به قبله ایستاده‌ای می گوئی: «الله اکبر».

در وقت تکبیرة الاحرام باید به چند نکته توجه داشته باشی:

تکبیر را باید به لغت عربی بگوئی نه ترجمه آن را به زبان دیگر.

وقتی تکبیر را می گوئی باید حروف آن را بطور صحیح و واضح ادا کنی، و مخصوصاً دقت کن: حروف «همزه» در کلمه «الله» و «اکبر» را بطور واضح ادا کنی

وهلآه ویا «الله وکبر» نگوئی که بسیار از مردم حتی بعضی از مردم بیسواد عرب زبان به غلط اینگونه تکبیر می‌گویند.

[بنا بر احتیاط واجب: باید بین این تکبیر و «شروع سوره حمد» اندکی فاصله بیندازی تا تکبیر به اول سوره حمد وصل نشود].

- گفتید: «واجب است وقتی بر روی دو پایت ایستادی تکبیر بگوئی» آیا اگر در اثر بیماری - مثلاً - نتوانستم بر روی پاهایم بایستم و تکبیر بگویم، آنگاه چگونه باید تکبیر بگویم؟

- در این صورت می‌توانی در حال نشسته تکبیر بگوئی و نماز بخوانی. و اگر نشستن هم برایت میسر نبود، می‌توانی بر روی پهلو راست بخوابی و صورتت را بسوی قبله کنی و تکبیر بگوئی.

- اگر خوابیدن بر پهلو راست هم برایم میسر نبود چطور؟

- باید در حالی که بر پهلو چپ خوابیده‌ای و رویت بسوی قبله است تکبیر بگوئی.

- اگر آن هم برایم میسر نبود چطور؟

- باید در حالی که بر پشت خوابیده‌ای و پاهایت به طرف قبله است تکبیر بگوئی و به همان صورت نماز بخوانی.

قرائت:

جزء سوم نماز: قرائت است.

بعد از گفتن تکبیر، باید «سوره حمد» و پس از آن یک سوره کامل دیگر از قرآن کریم را بخوانی. البته به شرط آنکه:

آن سوره از سوره‌های عزائم که سجده واجب دارند نباشد.

«قرائت» باید بطور صحیح وبدون غلط باشد. با توجّه به اینکه «بسم الله الرحمن الرحيم» جزئی از هر سوره است لذا واجب است هر سوره‌ای را که می‌خواهی بخوانی با «بسم الله...» آغاز کنی. و باید توجّه داشته باشی: برای آن «بسم الله» قصد مخصوص بکنی. یعنی هر سوره‌ای را که می‌خوانی «بسم الله» را مخصوصاً به قصد قرائت همان سوره بخوانی. لذا اگر قصد کردی سوره قدر - مثلاً - بخوانی و برای آن سوره معین «بسم الله...» گفتی، و پس از ذکر «بسم الله» خواستی بجای سوره قدر، سوره اخلاص بخوانی، باید دو مرتبه به قصد سوره اخلاص «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوئی.

- اگر وقت کم بود بطوریکه فرصتی برای خواندن سوره دوّم بعد از سوره حمد نبود، چه باید بکنم؟

- باید قرائت سوره دوّم را ترک کنی و فقط سوره حمد را بخوانی. همچنین اگر می‌ترسیدی یعنی در جائی بودی که جانت در خطر بود و می‌ترسیدی که اگر سوره را بخوانی دزد یا حیوان درنده‌ای به تو صدمه خواهد زد - مثلاً - یا مریض بودی یا برای کاری اجیر شده بودی و خواندن سوره دوّم بعد از حمد برایت بسیار دشوار بود، در این صورت [می‌توان قرائت سوره دوّم را ترک نمود و فقط سوره حمد را خواند].

- سوره حمد و سوره بعد از آن را چگونه بخوانم؟

- واجب است بر مردان که آندو سوره را در نمازهای صبح و مغرب و عشاء با صدای آشکار بخوانند و در نمازهای ظهر و عصر با صدای آهسته (بدون جوهره) بخوانند.

- زنان چطور؟

- بر زنان واجب نیست با صدای آشکار نماز بخوانند.

- اگر اشتبهاً در نماز صبح یا مغرب و عشاء آندو سوره را یا مقداری از

آندو را با صدای آهسته خواندم، یا نماز ظهر وعصر را با صدای بلند خواندم،
حکمش چیست؟

- نمازت صحیح است.

- این دو سوره را باید در رکعت اول و دوم بخوانم، در رکعت سوم

وچهارم چه باید بخوانم؟

- در رکعت سوم و چهارم اختیار داری، میتوانی «فقط سوره حمد» را بخوانی

یا «تسبیحات چهارگانه» را بگویی.

در رکعت سوم و چهارم، در هر دو صورت - چه سوره حمد بخوانی یا

تسبیحات اربعه - باید با صدای آهسته بخوانی.

- اگر خواستم در رکعت سوم و چهارم تسبیحات اربعه (چهارگانه)

بخوانم چه باید بگویم؟

- کافی است یک مرتبه یا سه مرتبه با صدای آهسته (بدون جوهره) بگویی:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

البته بهتر است این تسبیح را سه مرتبه بگویی.

- آیا در مورد قرائت مطلبی دیگر هست که باید در نظر داشته باشم؟

- باید سعی کنی قرائتت بطور صحیح و واضح باشد. مثلاً: همزه وصل را

حذف کنی و همزه قطع را بطور واضح و آشکار بخوانی. لذا هر گاه بهنگام قرائت

خواستی کلمات را پشت سر هم بخوانی باید همزه وصل را حذف کنی، و اگر در

جائی وقف کردی و نخستین کلمه با همزه شروع می شد باید همزه اش را بطور

واضح و آشکار بخوانی.

- برابرم در مورد «همزه وصل» و «همزه قطع» مثالی بفرمائید.

- بعنوان مثال: همزه در کلمات «الله»، «الرحمن»، «الرحیم»، و «اهدنا» همزه

وصل است ولذا به هنگام قرائت وقتی این کلمات پس از کلمه دیگر آمد باید آن را حذف کرد. (همزه وصل را در چاپهای معمول قرآن کریم با علامت «ص» - صاد کوچک - نشان می دهند. بنابر این: کلمه «وَاللّٰهُ» را باید «وَلَاَهُ» خواند و الفش را در قرائت حذف کرد).

اما همزه کلمات «إِيَّاكَ» و «أَنْعَمْتَ» همزه قطع است. یعنی: باید به هنگام قرائت آنرا بطور واضح ادا کنی (چه پس از کلمه‌ای دیگر بیاید یا با کلمه‌ای دیگر نیاید).

- سپس چه؟

- (خواستم این حکم را بگویم که): اگر بعد از خواندن سوره حمد، خواستی سوره توحید را (که نام دیگرش «اخلاص» است) بخوانی و در میان سایر سوره‌ها آن را انتخاب کردی، آسانتر و راحت‌تر این است که: بر روی کلمه «أَحَدٌ» وقف کنی و آن را ساکن کنی. یعنی وقتی این آیه کریمه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را خواندی، وقف کنی (و بگوئی أَحَدٌ) و قبل از آنکه آیه بعدش (اللَّهُ الصَّمَدُ) را بخوانی اندکی توقف کنی.

برای آنکه قرائت در نماز صحیح باشد به تو پیشنهاد می‌کنم:

در برابر کسی که بطور صحیح نماز می‌خواند نماز بخوانی تا او به تصحیح قرائت بپردازد و قرائت و نماز صحیح را به تو بیاموزد.

و اگر این کار برای دشوار است، لا اقل در مورد قرائت دو سوره (سوره حمد و سوره بعد از آن) دقت کن (وسعی کن قرائت آندو را بطور صحیح یاد بگیری) و بر طبق قرائت یکی از قاریان معروف که به صحت در قرائت و اهتمام به دقت در ضبط کلمات مشهورند بخوانی. بدینصورت که: به قرائت آنان گوش بدهی و ملاحظه کنی که ایندو سوره را چگونه می‌خوانند و کلمات را چگونه تلفظ و اداء می‌کنند تو نیز به همان صورت بخوانی آنگاه اگر خطائی در قرائت داشته باشی با شنیدن قرائت صحیح آنان به خطای خودت در قرائت پی خواهی برد و به تصحیح

آنها خواهی پرداخت.

این روش برای بهتر است از آنکه قرائت غلطی را که از کودکی به ذهنت رفته ادامه دهی و سالها نمازت را بطور غلط بخوانی و خدای ناکرده پس از مدتی طولانی بفهمی نمازی می خوانده‌ای که قرائتش صحیح نبوده چنانکه اتفاق افتاده است.

رکوع:

جزء چهارم نماز «رکوع» است.

بعد از قرائت سوره، واجب است رکوع کنی.

- چگونه رکوع را بجا بیاورم؟

- بمقداری که انگشتانت به زانوهایت برسد خم می شوی.

بهتر است به اندازه‌ای خم شوی که کف دستهایت را روی زانوهایت بگذاری، [و وقتی در حالت رکوع مستقر شدی و دیگر حرکتی نداشتی] یک بار بگو: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ»^(۱) یا سه مرتبه بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا سه بار بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا ذکری دیگر از ذکر خدا که به همین مقدار باشد مانند: سه بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

پس از آن، از حالت رکوع برخیز و بطور مستقیم بایست، وقتی بطور کامل ایستادی، برای سجود فرود آی.

(۱) یعنی: پسروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است. و من مشغول ستایش او هستم.

سجود:

جزء پنجم نماز «سجود» است.

در هر رکعت دو سجده واجب است.

- چطور سجده کنم؟

- قسمتی از پیشانیت، وکف دو دستت وزانوهایت وانگشت شست دو پایت را به زمین بگذار.

شرط است: «آنچه که بر روی آن سجده می‌کنی و پیشانیت را روی آن می‌گذاری» باید از زمین یا از گیاهان زمینی باشد و از چیزهای خوردنی و پوشیدنی نباشد.

- مثالی برایم ذکر کنید البته از چیزهایی که سجود بر آنها جایز نیست چون خوردنی یا پوشیدنی هستند.

- بعنوان مثال: سجده بر حبوبات و میوه‌ها جایز نیست (اگرچه از زمین روئیده‌اند) چون خوردنی هستند، وپنبه وکتان هم - چون پوشیدنی هستند - سجده بر آنها جایز نیست.

- بر چه چیزی - مثلاً - سجده بکنم؟

- بر خاک، ریگ، یا سنگ ریزه یا سنگ بزرگ (صاف) یا گِل خشک یا آجر یا سیمان یا چوب یا برگهای درختی که خوردنی نیست سجده کن. می‌توانی بر «کاه» سجده کنی. غیر از این، چیزهای بسیاری هستند که بر آنها می‌توانی سجده کنی. هیچگاه بر گندم و جو وپنبه وپشم وپوشیدنیها و قیر و شیشه وبلور سجده نکن.

- بهترین چیزی که می‌توانی بر آن سجده کنی «خاک» است ووالا ترین آن سجده بر تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام (روحی و ارواح العالمین لترابه

الفداء) می‌باشد.

- اگر داخل مسجد شدم - مثلاً - و چیزی که سجده بر آن صحیح باشد پیدا نکردم، چون خیلی شلوغ بود، مَهر بدست نیاوردم چه باید بکنم؟
- بر لباس سجده کن [اگر برایت میسر بود بر لباسی سجده کن که از پنبه یا کتان باشد].

و اگر سجده بر لباس هم میسر نبود، می‌توانی بر پشتِ دست سجده کنی.
باید توجه داشته باشی: «مکان سجودت» باید «با مکان ایستادنت و سایر مواضع سجدهات» در یک سطح باشد. و اختلاف سطح ایندو موضع نسبت به یکدیگر نباید بیش از چهار انگشتِ بهم چسبیده باشد. (یعنی: هر یک از این مواضع نسبت به دیگری نباید بیشتر از چهار انگشت بلندتر باشد).

- وقتی برای سجده پیشانیم و کف دو دستم وانگشتان پا وزانوهایم را بر روی زمین قرار دادم، آنگاه چه بکنم؟

- [بعد از آنکه در حال سجود مستقر و ثابت شدی و دیگر حرکتی نداشتی] یک بار بگو: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ»^(۱)
یا سه مرتبه بگو: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا سه بار بگو: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، یا سه مرتبه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا ذکر دیگری که به همین مقدار است (مانند: سه بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»).

پس از آن سرت را بردار تا آنکه بطور کامل بنشینی، وقتی نشستنی و آرام گرفتی دو مرتبه به سجده برو و دوباره سجده کن و یکی از آن ذکرهایی را که گفتم بخوان.

- اگر در اثر بیماری - مثلاً - نتوانستم سجده کنم، چه باید بکنم؟

(۱) یعنی: پرورگار من از همه موجودات بالاتر است و از هر عیب و نقصی پاک و منزّه می‌باشد و من مشغول ستایش او هستم.

- [آن مقداری که برایت میسر است خم شوی خم شو، سپس آنگاه مُهر یا آنچه را که بر آن سجده می کنی به طرف پیشانیت بلند کن و پیشانیت را بر روی آن قرار بده].

- اگر این کار هم برایم میسر نبود چه بکنم؟

- باسرت به موضع سجود اشاره کن. و اگر این کار هم برایت میسر نبود با چشمانت به موضع سجود اشاره کن.

تشهد:

جزء ششم نماز «تشهد» است.

در تمامی نمازها - بعد از سجده دوم از رکعت دوم نماز - تشهد واجب است. افزون بر آن، در نماز مغرب: در رکعت سوم نیز بعد از سجده دوم تشهد واجب است. و در نمازهای ظهر و عصر و عشاء: در رکعت چهارم نیز بعد از سجده دوم تشهد واجب است.

- در تشهد چه باید بگویم؟

- کافی است بگوئی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

باید تشهد را به طور صحیح اداء نمایی. و نیز باید در حالی که [بطور آرام و بدون حرکت] نشسته ای تشهد را بگوئی.

تسلیم:

جزء هفتم نماز تسلیم است.

«تسلیم» در رکعت آخر هر نماز واجب است و باید آنرا بعد از تشهد، در

همان حالی که نشسته‌ای [و در جایب بطور آرام و بدون حرکت قرار داری] بگوئی.

- در تسلیم چه باید بگویم؟

- بگو: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» یا بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ». مستحب است بر این سلام «وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» را اضافه کنی. چنانکه مستحب است بین آندو («السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» و «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ») را جمع کنی (وهر دو را بگوئی).

و مستحب است قبل از آندو بگوئی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

- اینها اجزاء نماز بودند که باید به همان ترتیبی که برایت برشمردم و به تفصیل بیان کردم پشت سر هم و یکی پس از دیگری بجا بیاوری.

- چرا «قنوت» را ذکر نکردید با آنکه شما همیشه هنگام نماز خواندن دستهایتان را بلند می‌کنید و به قنوت (ودعا) می‌پردازید؟

- قنوت در هر نماز مستحب است و واجب نیست، لذا وقتی خواستی این کار مستحب را بجا بیاوری، بعد از قرائت دو سوره در رکعت دوم، قبل از آنکه به رکوع بروی، دستهایت را برای قنوت بلند کن (ودعا بخوان).

- آیا برای قنوت ذکر معینی هست که باید فقط آنرا بخوانم؟

- خیر، می‌توانی در قنوت هر آیه قرآنی را که دعا می‌باشد و از خدا چیزی خواسته شده بخوانی؛ یا به هر دعائی که بخواهی می‌توانی با پروردگارت مناجات کنی و مُرادت را از او بخواهی.

مبطلات نماز (یا چیزهایی که نماز را باطل می‌کنند):

اکنون از شما آموختم که چگونه نماز بخوانم و در هر جزئی از نماز چه بکنم

وچه بگویم. حالا می‌خواهم از شما درباره «چیزهایی که نماز را باطل می‌کنند» سؤال کنم، آیا اصلاً چیزی هست که نماز را باطل کند بطوری که اگر واقع شد، بر من واجب است نمازم را تکرار کنم و دوباره بجا بیاورم؟

- آری، الآن برایت چیزهایی را که نماز را باطل می‌کنند برمی‌شمارم:

۱- اگر عمداً یکی از اجزاء هفتگانه نماز را که برایت بیان کردم - مانند نیت یا تکبیره الاحرام یا رکوع یا سجود یا جز اینها - را ترک کنی، نمازت باطل است.

۲- اگر نماز گزار در حین نماز - از روی اضطرار و ناچاری یا به اختیار خودش - مُحدِّث شود (یعنی چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند برایش پیش آید)، نمازش باطل است. (به مطالبی که در آغاز «گفتگو درباره احکام جنابت» گفته‌ام مراجعه کن).

۳- اگر نماز گزار - عمداً یا سهواً - به تمام بدنش از قبله رو برگرداند، نمازش باطل است.

- اگر فقط صورتش را از قبله برگرداند ولی بدنش به طرف قبله باشد

چطور؟

- اگر صورتش را خیلی از قبله برگرداند بطوری که بتواند پشت سرش را ببیند، و این رویگرداندنش از قبله عمدی باشد، نمازش باطل است.

۴- اگر نماز گزار عمداً بخندد، نمازش باطل است. ولی اگر فقط تبسم کند - بشرط آنکه خنده و تبسمش بدون صدا باشد - نمازش صحیح است.

۵- [اگر نماز گزار برای خاطر امری از امور دنیا - بطور عمد - گریه کند، نمازش باطل است و بنا بر احتیاط واجب: باید نمازش را اعاده کند].

اما اگر جاری شدن اشک و گریه کردنش بدون صدا باشد، اشکالی ندارد (ونمازش صحیح است).

و همچنین اگر برای امری از امور آخرت (مثلاً: خوف از خدا یا ترس از عذاب جهنم) گریه کند، اشکالی ندارد (و نمازش صحیح است بلکه از بهترین اعمال می باشد).

۶- اگر نمازگزار در أثناء نماز خواندن عمداً سخن بگوید، چه آن کلمات معنا داشته باشد یا معنا نداشته باشد نمازش باطل است. به استثناء جواب سلام آنهم مثل همان سلام. یعنی چون جواب سلام واجب است لذا اگر کسی به نماز گزار سلام کرد، بر او واجب است جواب سلام را به همان صورتی که به او سلام شده، بدهد. (مثلاً اگر سلام کننده گفت: «سلام علیکم»، بر نماز گزار واجب است در جواب بگوید: «سلام علیکم»).

۷- اگر نماز گزار چیزی بخورد یا بیاشامد یا دست بزند یا خیاطی کند یا چیزی بیافد یا بطور کلی کاری بکند که از صورت و کیفیت نماز گزار خارج شود نمازش باطل است.

۸- اگر نماز گزار عمداً دستهایش را روی هم بگذارد^(۱) (مانند اهل تسنن) و این عمل را یکی از اجزاء نماز بدانند چون مانع قصد قربت می شود نمازش باطل است.

۹- [اگر نماز گزار پس از تمام شدن قرائت سوره حمد «آمین» بگوید (مانند اهل تسنن) نمازش باطل است].

شکایات نماز گزار:

به نظرم می رسد پس از ذکر «مبطلات نماز» اکنون وقت آن رسیده که موضوع «شک در نماز» را بیان کنم.

(۱) این عمل را در اصطلاح تکفیر می نامند.

- آیا شک کردن در نماز، نماز را باطل می‌کند؟

- شک در نماز همیشه و در تمام حالات نماز، باطل کننده نماز نیست، بلکه فقط بعضی از شکها نماز را باطل می‌کنند، و بعضی دیگر قابل علاج می‌باشند و بعضی از شکها نه تنها نماز را باطل نمی‌کنند بلکه اصلاً قابل اعتنا نیستند و نباید به آنها توجه کرد.

پنج قاعده کلی در مورد شک در نماز:

الآن چند قاعده کلی برای بیان می‌کنم که درباره بعضی از حالات شک می‌باشد و انسان را از بلا تکلیفی در این حالات نجات می‌دهد.

قاعده اول: اگر کسی در مورد صحت نمازش بعد از آنکه نمازش را تمام کرده شک کند، نمازش صحیح است و نباید به شکش اعتنا کند. این قاعده همان «قاعده فراغ» است که قبلاً گفتم و تاکنون در چند مورد از آن استفاده شد.

- لطفاً مثالی برایم بنویسید.

- بعنوان مثال: بعد از آنکه نماز صبح را خواندی و تمام کردی، اگر شک کردی که «آیا دو رکعت خوانده‌ای یا بیشتر از دو رکعت یا کمتر از دو رکعت؟» در این صورت بگو «نمازم صحیح است».

قاعده دوم: هر کس در مورد «صحت جزئی از اجزاء نمازش» - بعد از آنکه آن جزء را اداء کرده - شک کند، آن جزئی که در موردش شک کرده صحیح است و نمازش نیز صحیح می‌باشد.

- مثالی بفرمائید.

- مثلاً: اگر بعد از آنکه قرائت نمازت را تمام کردی در مورد صحت آن، یا پس از انجام رکوع در مورد صحیح بودن رکوع، یا پس از انجام سجود در مورد

صحیح بودن سجود شکّ کنی، باید در تمامی این حالات نماز را صحیح بدانی و بگویی: «قرائتم، یا رکوعم یا سجودم صحیح است».

قاعده سؤم: هر کس جزئی از نمازش را بجا بیاورد و وارد جزء بعدی بشود و آنگاه شکّ کند که «آیا جزء گذشته را بجا آورده است یا نه؟» باید به شکّش اعتنا نکند و بگوید: «آن جزء را بجا آورده‌ام و نمازم صحیح است».

- مثالی بفرمائید.

- بعنوان مثال: اگر سوره حمد را بخوانی و شروع به خواندن سوره دوم بکنی، و آنگاه شکّ کنی که «آیا سوره حمد را خوانده‌ای یا فراموش کرده‌ای؟»، در این صورت باید بگویی: «من سوره حمد را خوانده‌ام» بنابر این باید به این شکّ اعتنا نکنی و نمازت را ادامه بدهی و بدانکه نمازت صحیح است.

قاعده چهارم: هر کس بیش از اندازه معمول شکّ کند (اصطلاحاً به او «کثیر الشکّ» گویند) باید به شکّش اعتنا نکند و به آن ترتیب اثر ندهد - البته اگر آن شکهای زیاد در اثر علتی مانند: ترس یا مرض نباشد - و نماز که در آن شکّ کرده صحیح می‌باشد.

- لطفاً مثالی بزنید.

- اگر تو اکثر اوقات به هنگام نماز شکّ می‌کنی، یعنی: مثلاً همیشه به هنگام خواندن نماز صبح، در مورد تعداد رکعتهای آن شکّ می‌کنی که آیا دو رکعت خوانده‌ام یا بیشتر یا کمتر؟ در این صورت بر تو واجب است به این شکّ اعتنا نکنی و بگویی: «نمازم صحیح است».

یا مثلاً اگر اکثر اوقات در مورد سجدهات شکّ می‌کنی که «آیا یک سجده بجا آورده‌ای یا دو سجده؟» باید بگویی: «دو سجده بجا آورده‌ام» و هیچ اعتنایی به شکّت نکنی بلکه نمازت را صحیح بدانی. و همچنین سایر شکّها...

بنابر این: کسی که در نماز بیش از اندازه شکّ می‌کند بر او واجب است به

شکس توجه واعتنا نکند و همیشه نمازش را صحیح بداند تا از وسوسه شیطان نجات یابد و در امان باشد.

- چطور بفهمم من «کثیر الشک» هستم؟ و بیش از اندازه شک می‌کنم، ملاک چیست؟.

- آدم کثیر الشک خودش را بخوبی می‌شناسد. کافی است شکهایش بیش از مقدار شک مردم عادی باشد. و نیز اگر سه نماز پشت سر هم خواند و در مورد هر یک از آنها شک کرد درمی‌یابد که کثیر الشک است و لذا همین مقدار برای کثیر الشک بودن کافی است.

قاعده پنجم: هر کس در مورد تعداد رکعات نماز صبح، یا در مورد تعداد رکعات نماز مغرب، یا در مورد رکعت اول و دوم نمازهای چهار رکعتی شک کند، و در ذهنش یکی از دو احتمال را بر دیگری ترجیح ندهد، و در ذهنش عدد معینی برای رکعات خوانده شده ترجیح ندهد، بلکه همچنان متحیر و در حالت شک باقی بماند بطوری که نداند چند رکعت نماز خوانده است نمازش باطل است.

- مثلاً؟

- بعنوان مثال: اگر به هنگام خواندن نماز صبح شک کردی که «آیا الآن رکعت اول هستم یا رکعت دوم»؟ کمی فکر کن.. اگر به تعداد معینی نرسیدی و نتوانستی در ذهنت ترجیح بدهی که در رکعت اول هستی یا رکعت دوم، نمازت باطل است.

- اگر در ذهنش یکی از دو احتمال (دو طرف شک) را ترجیح داد، مثلاً: در ذهنش ترجیح داد در رکعت اول است، آنگاه چه باید بکند؟

- اگر در ذهنش عدد معینی از رکعات خوانده شده را ترجیح داد، باید بر طبق آنچه که آن احتمال را جرح اقتضاء می‌کند عمل نماید مثلاً: اگر در ذهنش این احتمال را ترجیح داد که در رکعت اول است باید رکعت دوم را هم بجا بیاورد و نمازش را تمام کند، و در این صورت نمازش صحیح است.

همچنین در نماز مغرب و در رکعت اول و دوم نمازهای چهار رکعتی نیز حکم همین است.

- **الآن حکم «کسی که در نمازهای صبح و مغرب و رکعت اول و دوم نمازهای چهار رکعتی شک کند» دانستم، ولیکن حکم «کسی که در رکعت سوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی شک کند» چیست؟**

- اگر در ذهنش تعداد معینی از رکعات خوانده شده را دارد، باید بر طبق همان ظنّ و موافق همان تصوّری که در ذهنش ترجیح می‌دهد عمل کند.

- **اگر هیچ عددی را بطور معین ترجیح نداد و همچنان بصورت متحرّیر و در حال شکّ و تردید باقی بماند چه باید بکند؟**

- این صورت احتیاج به توضیح بیشتری دارد. چون این وضعیت چند صورت دارد و هر صورتی حکم مخصوص خودش را دارد. لذا بطور مختصر و مفید بعضی از آن موارد مهمّ را بیان می‌کنم:

۱- کسی که بین رکعت سوم و چهارم شکّ کند، باید بگوید: «در رکعت چهارم هستم»، لذا بنا را بر چهار بگذارد و نمازش را تمام کند و پس از آنکه نماز تمام شد «دو رکعت نماز نشسته» یا «یک رکعت در حال ایستاده» بجا بیاورد.

۲- اگر کسی بعد از آنکه دو سجده‌اش را تمام کرد شکّ کند «آیا در رکعت چهارم است یا رکعت پنجم؟» باید بگوید: «در رکعت چهارم هستم» لذا بنا را بر چهار بگذارد و نمازش را تمام کند و پس از نماز دو سجده سهو بجا بیاورد.

۳- اگر کسی بعد از آنکه ذکر دو سجده‌اش تمام شد، شکّ کند «آیا در رکعت دوم است یا رکعت سوم؟» باید بگوید: «در رکعت سوم است» لذا بنا را بر سه گذاشته و یک رکعت دیگر بخواند و بعد از آنکه نمازش تمام شد [بنا بر احتیاط واجب: یک رکعت - در حال ایستاده - بجا بیاورد].

- **چگونه این یک رکعت نماز ایستاده را بجا بیاورد؟**

- بعد از آنکه نمازش تمام شد، در همان وقت - بدون آنکه از حالت نماز خارج شود و به راست و چپش رو کند، و بدون آنکه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام دهد - برای انجام آوردن «یک رکعت نماز ایستاده» بایستد و تکبیر بگوید و پس از آن سوره حمد را با صدای آهسته بخواند و لازم نیست بعد از سوره حمد سوره دیگری بخواند، آنگاه رکوع را بجای آورد و سپس سجده و به ترتیب تشهد و سلام را بترتیب انجام دهد.

سجده سهو:

- «سجده سهو» که در صورت دوّم فرمودید چگونه و به چه

ترتیبی است؟

- بعد از آنکه نمازت تمام شد، [بلافاصله بدون آنکه از حالت نماز خارج شوی] برای بجا آوردن سجده سهو نیت می‌کنی، و کفایت می‌کند که در سجده بگویی: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، أَلْسَلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» سپس سرت را از سجده بلند کن و بنشین و به همان صورت برای مرتبه دوّم سجده کن، سپس سرت را بردار و بنشین [و تشهد و سلام بگو]. با این سلام سجده سهو تمام می‌شود.

باید توجه کنی که: سجده سهو فقط در صورت شک بین رکعت چهارم و پنجم نیست، بلکه در موارد دیگر نیز هست.

هفت مورد از مواردی که واجب است سجده سهو بجا آورده شود از این قرارند:

الف - اگر در حال نماز - عمداً یا سهواً و از روی فراموشی - صحبت کنی، یا گمان کنی خارج از نماز هستی و صحبت کنی، پس از تمام شدن نماز باید برای آن کلام اضافی سجده سهو بجا بیاوری.

ب - اگر سهواً و از روی فراموشی در جائی که لازم نیست، تشهد و سلام

بگوئی، وقتی نماز تمام شد باید برای تشهد و سلام اضافی سجده سهو بجا بیاوری.

[همچنین اگر سهو فقط سلام اضافی بدهی - مثلاً: اگر در غیر از رکعت آخر سلام بدهی - و بگوئی «السَّلام علیکم» یا بگوئی «السَّلام علینا وعلی عباد الله الصالحین»، در این صورت بنا بر احتیاط واجب: باید بعد از نماز سجده سهو بجا بیاوری].

ج - اگر بعد از بجا آوردن دو سجده، بین رکعت چهارم و پنجم شک کنی و ندانی رکعت چهارم هستی یا پنجم باید بنا را بر چهار گذاشته و تشهد و سلام بدهی، و بعد از نماز دو سجده سهو بجا بیاوری.

د - اگر سهو در حال نشستن عملی انجام بدهی که آن را باید در حال ایستاده بجا بیاوری، یا برعکس - مثلاً: وقتی نشسته‌ای بجای آنکه بلند شوی و حمد بخوانی، فراموش کنی و در همان حال نشسته سوره حمد را بخوانی - در این صورت باید بعد از نماز سجده سهو بجا بیاوری.

ه - اگر در رکعت اول و دوم نماز فراموش کنی و بجای خواندن سوره حمد و یک سوره دیگر، تسبیحات اربعه را گفتی و یا در جائی که باید تسبیح بگوئی - مثلاً - در رکوع یا سجود، فراموش کنی و سوره حمد و یک سوره دیگر را قرائت کنی، در چنین موارد باید بعد از نماز سجده سهو بجا بیاوری.

و اگر مطلع و آگاه شوی که در نماز چیزی را اضافه کرده‌ای یا کم کرده‌ای، و آن امر اضافی یا کاستی از اموری نبود که نماز را باطل کند، در این صورت باید بعد از نماز سجده سهو بجا بیاوری.

ز - اگر در نماز تشهد اول را فراموش کردی باید بعد از اتمام نماز سجده سهو را بجا آوری.

اما اگر تشهد دوم را فراموش کردی و سلام دادی، بعد از سلام ابتدا قضای

تشهدت را بجا بیاور [و بنا بر احتیاط واجب: سجده سهو هم بجا بیاور].

بطور کلی: بهتر است برای هر گونه زیاده و نقصانی که در نماز واقع می شود دو سجده سهو بجا بیاوری.

- اگر در یک نماز کاری را که باعث وجوب سجده سهو بر من می شود دوبار تکرار کنم - مثلاً - اگر در یک نماز دو بار ذکر را فراموش کنم - در اینصورت چه باید بکنم؟

- باید به تعداد دفعاتی که آن عمل سهو را انجام داده ای سجده سهو بجا بیاوری، یعنی: اگر دو مرتبه کاری کرده ای که موجب سجده سهو می شود باید دو بار سجده سهو بجا بیاوری.

بعد از آنکه گفتگوی امروزمان در مورد نماز به اینجا رسید، از پدرم خواستم تا یک درس عملی به من بیاموزد و یک نماز چهار رکعتی - که طولانی ترین نماز واجب روزانه است - بخواند تا با کمال دقت و توجه ببینم چگونه تکبیر می گوید، و چگونه قرائت سوره حمد و سوره ای دیگر را می خواند، چطور رکوع می کند و سجود می کند و تشهد و سلام می گوید.

البته من ترجیح دادم از این درخواست خود برگردم چون بیاد آوردم او هر روز نماز عشاء می خواند و آن نمازی چهار رکعتی است که باید به صدای بلند بخواند، لذا به خود گفتم: «این بهترین فرصت است تا نماز را بطور صحیح یاد بگیرم لذا باید مراقب پدر باشم تا وقتی در حال خواندن نماز عشاء است به نحوه نماز خواندنش دقت کنم.

امشب وقتی پدرم خواست نماز عشاء را شروع کند، من خیلی هیجان زده بودم و کاملاً هشیار و بیدار بودم و هر حرکت مهم یا جزئی او را در نماز بدقت می دیدم و آنرا بخوبی یاد می گرفتم لذا الآن برای شما تعریف خواهم کرد که پدرم چگونه و به چه ترتیب نماز خواند:

نخست وضو گرفت.

وقتی که وضویش را تمام کرد در جایش، رو به قبله ایستاد و با حال خضوع و خشوع اذان و اقامه گفت. سپس نمازش را با تکبیر آغاز کرد و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ». سپس سوره حمد را خواند و بعد از آن سوره توحید را خواند وقتی قرائتش تمام شد از حالت ایستاده به رکوع رفت، وقتی در حال رکوع مستقر و بدنش آرام گرفت گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ».

بعد از آنکه حرف آخر این تسبیحش را گفت و ذکرش تمام شد از رکوع برخاست و بطور مستقیم ایستاد. وقتی کاملاً ایستاد و به طرف سجود رفت، چون بدنش در حال سجده آرام گرفت گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ». بعد از پایان نشست و بعد از آرامش بدن، سجده دوم را انجام داده و بعد از ذکر سجده سپس سرش را از بلند کرد و نشست تا برای رکعت دوم برخیزد و بر قدمهایش بایستد.

وقتی ایستاد و بدنش ثابت و آرام گرفت، سوره حمد را خواند و پس از آن این بار به خواندن سوره قدر پرداخت.

وقتی قرائت حمد و سوره قدر را تمام کرد دو دستش را برای قنوت بلند کرد، در قنوتش این آیه کریمه قرآنی را خواند:

«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا».

سپس دستش را از قنوت پائین آورد و به رکوع رفت، وقتی در حال رکوع مستقر شد گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ».

سپس برخاست و به سجود رفت، وقتی در سجده بود گفت: «سُبْحَانَ رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ».

سپس از سجده اولش بلند شد و نشست تا به سجده دوم برود، و وقتی برای

دومین بار به سجده رفت گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ».

سپس از سجده بلند شد و نشست. وقتی در نشستن بدنش آرام گرفت در تشهد چنین گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

و هنگامی که از تشهدش فارغ شد، برای رکعت سوم برخاست و بعد از آنکه بطور کامل و آرام ایستاد، تسیحات اربعه را آغاز کرد و سه مرتبه با صدای آهسته گفت:

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

پس از آن به رکوع رفت و در آن رکوع همان ذکر رکوع قبلی گفته بود گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ».

سپس از رکوع بلند شد و ایستاد و به سجده رفت، در سجود نیز همان ذکر را خواند که در سجود قبلی خوانده بود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ».

وقتی برخاست و برای رکعت چهارم که آخرین رکعت است ایستاد در این رکعت نیز مانند رکعت قبلی تسیح گفت یعنی سه مرتبه با صدای آهسته گفت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ».

آنگاه به رکوع رفت و گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ».

سپس برخاست و به سجود رفت و گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ».

پس از آن نشست و به سجده دوم رفت - که آخرین سجده در این نماز است - و مانند همیشه گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ».

سپس از سجود بلند شد و به آرامی نشست تا تشهد بگوید، در تشهد نیز آنچه را که در تشهد اولش گفته بود بر زبان جاری ساخت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

اللهم صل على محمد وآل محمد.

وقتی تشهدش تمام شد، برای آنکه نمازش را خاتمه دهد سلام داد و در سلام گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و با این سلام نمازش را به پایان برد.

پدرم به این ترتیب نماز عشاء را خواند. و نماز ظهر و عصرش را هم که از نمازهای چهار رکعتی هستند دقیقاً به همین صورت خواند، جز آنکه در نماز ظهر و عصر حمد و سوره در رکعت اول و دوم را با صدای آهسته خواند.

پس از آن مراقبت می‌کردم تا وقتی پدرم نماز صبح می‌خواند به دقت نمازش را مشاهده کنم لذا وقتی دقیقاً نماز صبح او را مشاهده کردم دیدم نماز صبح را هم به همان صورتی خواند که نماز عشاء را خوانده بود جز آنکه در این مرتبه چون نماز صبح دو رکعت است لذا در رکعت دوم وقتی از سجده دوم بلند شد و نشست تشهد گفت و برای خاتمه نمازش سلام داد.

پدرم نمازهای روزانه‌اش را بدین صورت خواند، البته چون من در مشاهده و مراقبت و ضبط خصوصیات و دقت در نکات سعی بسیار کردم لذا بعضی از خصوصیات نماز را همانطوری که پدرم آنرا به جا آورده برای شما ثبت و بیان کنم تا بطور کامل و دقیق از آنها آگاه و بهره‌مند شوید:

۱- پدرم اشتیاق بسیاری داشت تا اینکه نمازش را در اول وقت بخواند. لذا مثلاً: نماز ظهر را دقیقاً در همان وقتی می‌خواند که وقت نماز ظهر می‌رسید.

و نماز مغرب را در اول وقتش می‌خواند و همچنین سایر نمازهای روزانه را. وقتی از او پرسیدم به چه علت تا این اندازه مواظب است نمازش را در اول وقت بخواند، حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که می‌فرماید:

«فضیلت و برتری نماز در اوّل وقت بر نماز در آخر وقت مانند فضیلت و برتری آخرت بر دنیا است».

۲ - پدرم وقتی در محضر ربّ العالمین برای نماز خواندن می ایستاد آثار خضوع و خشوع و تذلّل در او کاملاً آشکار می گشت، و احياناً قبل از آنکه به نماز پردازد - البتّه با صدائی شنیدنی - این آیه شریفه را می خواند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ سوره مؤمنون، آیه ۱ و ۲.

«همانا اهل ایمان پیروز و رستگار شدند مؤمنان همان کسانی هستند که در نماز شان خاشعند».

گویا پدرم قبل از آنکه نمازش را شروع کند بدینوسیله خودش را برای نماز آماده می ساخت و به قلبش «اهمّیت خشوع داشتن برای خدا در نماز» را یادآور می شد.

۳ - نمازهایِ مستحبّی را «نافله» گویند. در بین نمازهایِ مستحبّی، در مورد خواندن «نافله های شبانه روزی بیشتر سفارش شده است. پدرم تا آنجا که می توانست مشتاقانه نمازهایِ مستحبّی شبانه روزی را بجا می آورد، بدین ترتیب که: قبل از نماز صبح دو رکعت نماز - که «نافله صبح» است - بجا می آورد.

و قبل از نماز ظهر هشت رکعت نماز - بصورت دو رکعت دو رکعت مانند نماز صبح - می خواند که نافله ظهر نام دارد.

و قبل از نماز عصر نیز هشت رکعت نماز بهمان صورت دو رکعت دو رکعت می خواند که «نافله عصر» می باشد.

و بعد از نماز مغرب چهار رکعت نماز - بصورت دو رکعت دو رکعت مانند نماز صبح - می خواند که «نافله مغرب» است.

و بعد از نماز عشاء هم دو رکعت بطور نشسته می خواند که «نافله عشاء» نامیده می شود.

بعد از نیمه شب هشت رکعت نماز بصورت دو رکعت دو رکعت می خواند و پس از آن دو رکعت به نام نماز شفع و یک رکعت به نام نماز وتر می خواند و در این رکعت آخر با حالتی گریان و خشوعی ملکوتی و روحانی دست به دعا بلند می کرد و قنوتی طولانی می خواند: (در کتابهای ادعیه به آن تعرض شده است)

یکبار از او درباره این نمازها که پیش یا پس از نمازهای واجب روزانه می خواند پرسیدم، گفت: این نمازها «نوافل» (یعنی نمازهای مستحبی) می باشند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مورد نوافل فرموده است:

«خواندن نوافل یکی از علامات مؤمن است».

۴- یکی از نکات مهمی که در قرائت پدرم به آن پی بردم این است که:

همزه در کلمه «اکبر» - از جمله «الله اکبر» - همزه قطع است، بنا بر این: به هنگام تکبیر گفتن باید آنرا بطور واضح و آشکار بر زبان آورد پدرم چنین گفت.

یکبار به او گفتم: بعضی از مردم این همزه را مثل «واو» تلفظ می کنند چنانکه تکبیر را چنین می گویند: «الله و کبر».

گفت: مراقب باش، هرگز مانند آنان تلفظ نکنی، زیرا آنها اشتباه می کنند و نمازشان باطل است.

و افزود: همزه «أنعمت» در این آیه کریمه سوره حمد «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نیز چنین است، یعنی: همزه قطع است و لذا واجب است در اثناء قرائت، آنرا بطور کاملاً واضح بر زبانت بیاوری.

همزه کلمه «الأعلى» در «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» که ذکر سجود است نیز همزه قطع است لذا واجب است آن را به هنگام گفتن بطور کاملاً واضح بر زبانت بیاوری و ادا کنی.

۵- پدرم به من گفت: همیشه در وقت خواندن سوره توحید، وقتی آیه ﴿قُلْ

هُوَ اللهُ أَحَدٌ ﴿ را خواندی بر حرف «دال» در کلمه «أَحَدٌ» وقف کن و قبل از آنکه آیه بعدی (الله الصّمد) را بخوانی اندکی درنگ کن. این کار در قرائت برای آسانتر و راحت تر است از اینکه این دو آیه را بطور متصل بهم وبدون وقف بخوانی.

همچنین وقتی در حال خواندن کلمه «كُفُوًا» در سوره توحید (آیه ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ هستی بهتر است حرف فاء را با حرکت پیش یعنی بصورت «كُفُوًا» بخوانی چنانکه در قرآن شریف بهمین صورت نوشته شده است.

(معروف است که: کلمه «كُفُوًا» در آیه کریمه ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ را می توان به چهار صورت خواند: «كُفُوًا»، «كُفُوًا»، «كُفُوًا» و «كُفُوًا».

چون در قرآن شریف بصورت اول نوشته شده لذا بهتر است آن را به همان صورت خواند.

۶- یکبار از پدرم پرسیدم: وقتی در حال قرائت این آیه شریفه «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بودید شنیدم که حرف «نون» در کلمه «الرَّحْمَنِ» و نیز حرف «میم» در کلمه «الرحیم» را با حرکت زیر خواندید.

و همچنین در سوره حمد وقتی آیه کریمه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را می خواندید آندو حرف را با حرکت زیر خواندید. و حال آنکه از بعضی از مردم می شنوم که آندو حرف را با حرکت پیش می خوانند (ومی گویند: الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

و همچنین در سوره حمد وقتی آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» را می خواندید حرف «باء» در کلمه «نَعْبُدُ» را با حرکت پیش می خواندید در صورتی که از بعضی مردم می شنوم که حرکت زیر می دهند.

پدرم گفت: آیا «علم نحو» خوانده ای؟

گفتم: بله خوانده ام.

گفت: علم نحو در مورد حرکت کلمه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و آیه سَوِّمِ سوره حمد «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه می گوید؟

گفتم: می‌گوید: حرف آخر آندو کلمه با حرکت زیر است همانطوری که شما می‌خواندید.

گفت: نسخه‌ای از قرآن کریم را برایم بیاور. آنگاه کتاب خدا را که در نزدیکم بود برایش آوردم.

گفت: سوره حمد را بیاور و آنرا ببین.

سوره حمد را آوردم و دیدم در آخر کلمه «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» حرکت زیر کاملاً واضح است. و همچنین دیدم حرف «باء» در کلمه «نَعْبُدُ» در آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» حرکت پیش دارد نه زیر.

گفتم: حرکت آنها همانطوری است که شما آنها را می‌خوانید.

گفت: بنابر این: آنها را با همان حرکتی که در کتاب خدا آمده و نوشته شده بخوان، و از خطاهای شایع در قرائت آگاه باش تا مرتکب آنها نشوی.

۷- پدوم همیشه در رکوع یا سجود، بعد از آنکه بدنش در حال رکوع یا سجود مستقر می‌شد و آرام می‌گرفت خواندن ذکر را شروع می‌کرد و هرگز در حال حرکت ذکر نمی‌گفت.

و همچنین سرش را وقتی از رکوع و سجود برمی‌داشت که ذکرش را بطور کامل تمام کرده باشد.

۸- وقتی سرش را در سجده اولش برمی‌داشت و می‌نشست قدری صبر می‌کرد تا در حال نشستن بدنش آرام بگیرد آنگاه به سجده دوم می‌رفت.

۹- یکبار از او پرسیدم: معمولاً می‌شنوم شما بعد از نماز فوراً به دعا مبادرت می‌ورزید و به هنگام دعا برای خودتان و پدر و مادران و برادران مؤمن خود دعا می‌کنید، علتش چیست؟

گفت: آری، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرموده است: «کسی که برای

برادران دینی، مردان و زنان مؤمن و مسلمان دعای خیر بکنند، خداوند از جانب هر مؤمن یک فرشته را وکیل می‌کند تا برای او (شخص دعا کننده) دعای خیر بکند».

۱۰- از او پرسیدم: دیده‌ام بعد از هر نماز واجب، تسبیح می‌گوئید، این تسبیح چیست؟ گفت: آن تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت یاد داده است. و این تسبیح از این قرار است:

سی و چهار مرتبه «الله اکبر» سی و سه مرتبه «الحمد لله» سی و سه مرتبه «سبحان الله». بنابر این مجموعاً صد تسبیح می‌شود.

- آیا تسبیح حضرت زهراء علیها السلام ثواب دارد؟

- آری، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به ابو هارون مکفوف فرموده:

«ای ابو هارون! ما به فرزندان خود امر می‌کنیم تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را بخوانند همانطوری که آنان را به نماز امر می‌کنیم، لذا همیشه به خواندن این تسبیح ملزم باش، زیرا: اگر بنده‌ای به این تسبیح ملتزم نباشد دچار سعادت مند نمی‌گردد». و همچنین می‌فرماید:

«تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در هر روز پس از هر نماز، در نظر من محبوب‌تر است از هزار رکعت نماز در هر روز».

اگر در این مورد کار و عبادتی افضل از این تسبیح می‌بود قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا به حضرت صدیقه کبری علیها السلام با آن مقام و محبوبیتی که در نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله داشت می‌آموخت.

چنانکه این مطلب از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است.

۱۱- پدرم بعضی اوقات که نماز ظهر را می‌خواند چند دقیقه پس از آن به خواندن نماز عصر می‌پرداخت، یا پس از نماز مغرب به خواندن نماز عشاء می‌پرداخت. اما گاهی اوقات نیز بین آن دو نماز یعنی نماز ظهر و عصر و بین مغرب

و عشاء فاصله می انداخت بدین ترتیب که وقتی نماز ظهر را می خواند پس از آن به انجام کارهایش می پرداخت تا آنکه وقت نماز عصر می رسید آنگاه نماز عصر را می خواند. و همین کار را در مورد نماز مغرب و عشاء می کرد.

وقتی در مورد این کارش از او سؤال کردم، در پاسخم چنین گفت: تو اختیار داری و می توانی بین نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء فاصله بیندازی یا فاصله نیندازی^(۱)، اگرچه فاصله انداختن بین آن دو بهتر است.

۱۲ - به پدرم گفتم: وقتی سوره قدر را می خواندید شنیدم به هنگام خواندن آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» حرف «لام» در کلمه «أَنْزَلْنَاهُ» را بطور واضح ادا می کنی، در صورتی که بعضی از مردم آن را به طور واضح نمی خوانند بطوری که گویا اصلاً حرف «لام» وجود ندارد چون می گویند «أَنْزَنَاهُ».

و وقتی می گفتید «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» حرف «سین» را با حرکت پیش می خواندید و حرکت «زبر» در «يَاءٍ» کلمه «رَبِّي» را آشکار می گفتید و بطور واضح ادا می کردید، در حالی که بعضی از مردم آندو کلمه را آنطور نمی خوانند علتش چیست؟

و نیز به هنگام تشهد می گفتید «اللهم صلّ على محمد» کمی مکث کردید پس از آن گفتید «وآل محمد».

[یا وقتی صلوات را با یک نفس می خوانی می گوئی «اللهم صلّ على محمد و آل محمد». (یعنی: دال محمد اول را با تنوین می خوانی و آن را به «واو» می چسبانی و «واو» را با تشدید می خوانی)] در حالی که برخی از مردم این نکته را رعایت نمی کنند و وقتی با توقّف صلوات را می خوانند دال را بطور ساکن

(۱) چنانکه به تحقیق ثابت شده که: رسول خدا ﷺ بدون آنکه عذری داشته باشد یا در سفر باشد بین دو نمازش جمع می کرد در این مورد هر دو طائفه شیعه و سنی روایات صحیح و معتبری را نقل کرده اند.

نمی‌خوانند و یا وقتی بدون توقّف می‌خوانند به دال حرکت نمی‌دهند و ادغام نمی‌کنند و به «واو» تشدید نمی‌دهند.

- نگفتم به تو که باید مواظب قرائت باشی تا خطا نکنی.

همه اینها که می‌گوئی صحیح است. و خوشحالم اینقدر با دقّت به چگونگی نماز خواندن و جزئیّات و قرائت آن توجّه کرده‌ای و بخوبی دریافته‌ای که آن صورتی که بعضی از مردم می‌خوانند غلط است و لذا باید همیشه مواظب باشی تا آنطور نخوانی بلکه به همان صورتی که یاد گرفته‌ای و به یقین می‌دانی صحیح است بخوانی تا قرائت صحیح باشد و دعا و مناجات با خدا مطلوب و شایسته انجام شود.

گفتگوی دوّم درباره «احکام نماز»

پیش از آنکه زمان جلسه دوّم درباره نماز فرا برسد، تصمیم گرفتیم تمام مطالبی را که در جلسه اوّل احکام نماز گفته شده بخاطر بیاورم و آنها را در ذهنم مرور کنم، تا بدینوسیله خودم را آزمایش کنم و ببینم قدرت و حافظه و یاد آوریم چقدر است، و نیز مطالبی را که نفهمیده‌ام یا حفظ نکرده‌ام یا در آینده برای تکمیل بحث به آنها نیاز دارم، پیش از آنکه جلسه مربوط به احکام نماز تمام شود از پدرم بپرسم.

نماز مسافر:

وقتی پدرم حاضر شد خواستم فوراً از او سؤال مهمی را که برای من پیش آمده بود و هرچه فکر کردم موفق به پاسخ آن نشدم بپرسم، به او گفتم:
آیا ممکن است نماز عشاء را در دو رکعت بخوانم؟

- هرگز، مگر برای شما نگفتم که نماز عشاء از نمازهای چهار رکعتی است.

- بله، گفته‌اید ولیکن من یکبار دیدم شما نماز عشاء را دو رکعت خواندید.

- آیا در سفر بودم؟

- آری.

- این صحیح است. واجب است نمازهای چهار رکعتی (نماز ظهر و عصر

و عشاء) را به هنگام سفر شکسته (یعنی: دو رکعت) خواند - البته اگر شروطی که

برای نماز شکسته ذکر خواهم کرد تمام باشد.

مسافر باید نمازهای چهار رکعتی را وقتی شروطش محقق گردید بطور شکسته بجا بیاورد. «شکسته بخواند» یعنی: «دو رکعت بخواند». شروط مزبور از این قرارند:

۱- شرط اول این است که: قصد کنی به سفری بروی که از محل سکونت تقریباً ۴۶ کیلومتر یا بیشتر فاصله داشته باشد، چه این مقدار مسافت برای رفتن فقط باشد یا برای رفت و برگشت.

- لطفاً برایم بیشتر توضیح بدهید.

- اگر مسافری به شهری سفر کند که آن شهر از محل سکونتش ۴۶ کیلومتر یا بیشتر فاصله داشته باشد، در این صورت بر او واجب است نمازش را شکسته بخواند یعنی نمازهای چهار رکعتی را فقط دو رکعت بخواند.

و همچنین اگر مسافر به شهری سفر کند که آن شهر از محل سکونتش ۲۳ کیلومتر فاصله داشته باشد و قصد داشته باشد بار دیگر به شهر خودش برگردد در اینصورت چگونه باید در آن شهر نمازش را بخواند؟! آیا باید شکسته بخواند یا تمام؟! آیا بر او واجب است نمازش را شکسته بخواند؟

- آری، زیرا مجموع مسافتی که در رفتن و برگشتن طی می کند ۴۶ کیلومتر است لذا بر او واجب است نمازهای چهار رکعتی را شکسته بخواند.

- از کجا باید این مقدار مسافت را حساب کند؟

- باید ابتدای ۴۶ کیلومتر را از آخرین خانه های شهر حساب کند.

۲- شرط دوم این است که: باید هدف مسافر از سفرش انجام کار حرام - مانند شرابخوری یا زنا یا دزدی - نباشد لذا اگر برای کاری حرام سفر کند باید نمازش را تمام بخواند و همچنین اگر برای لهو و خوشگذرانی به شکار برود، باید نمازش را تمام بخواند.

- اگر قصدش از سفر ارتکاب گناه باشد چه باید بکند؟

- باید نمازش را در حال رفتن تمام بخواند و شکسته نخواند (ولی در برگشتن - اگر به حد مسافت (۴۶ کیلومتر) باشد - می‌بایست نمازش را شکسته بخواند).

۳- شرط سوّم این است که: مسافر نخواهد در هنگام سفر قبل از رسیدن به (۴۶ کیلومتر)، از وطنش یا محلّ اقامتش بگذرد و نیز نخواهد ده روز یا بیشتر در آن شهری که به آنجا سفر کرده اقامت کند بنابر این: در این دو صورت (که چنین تصمیمی نداشته باشد) باید نمازش را از اوّل سفرش شکسته بخواند (پس: کسی که می‌خواهد قبل از رسیدن به (۴۶ کیلومتری)، از وطنش یا محلّ اقامتش بگذرد یا می‌خواهد ده روز یا بیشتر در محلّی که به آنجا سفر کرده بماند باید نمازش را تمام بخواند).

اگر مسافر با تردید در شهری باقی بماند و نداند چه موقع به وطنش باز خواهد گشت، اگر این حالت شک و تردید او سی روز ادامه یابد، در اینصورت باید نمازش را در اثناء این مدّت سی روز شکسته بخواند و بعد از آن اگر در آن شهر می‌ماند باید نمازش را تمام بخواند.

- اگر «بخواد در اثناء سفرش از وطنش یا محلّ اقامتش بگذرد»، یا «بخواد در آن شهری که به آن سفر کرده ده روز یا بیشتر اقامت داشته باشد»، یا «سی روز تردید داشته باشد و نداند چه موقع از سفرش باز خواهد گشت» در این سه صورت چه باید بکند؟

- در این سه صورت باید نمازش را تمام بخواند.

۴- شرط چهارم این است که: سفر شغل یا جزئی از طبیعت زندگیش نباشد. مانند: «راننده» و «ناخدا» که شغلش مسافرت است و چوپان که در بیابانها گردش می‌کند و هر جا چراگاهی مناسب برای گله مناسب دید می‌ماند و «عشایر» که به

بیلاق و قشقلاق می روند، و «صحرا نشینان» که در بیابانها گردش می کنند و برای پیدا کردن منزل و چراگاه مناسب برای حیواناتشان سفر می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حیواناتشان پیدا کردند می مانند و بعد از چندی بجای دیگر کوچ می کنند همه این افراد که سفر لازمه طبیعت زندگی شان بشمار می آید، نمازشان را باید در این سفرها تمام بخوانند.

- معنای این سخن شما این است که: کسی که سفر، شغلش یا جزئی از

طبیعت زندگی اش باشد باید در هنگام سفر هم نمازش را تمام بخواند؟

- آری، بنابر این: کسی که شغلش رانندگی است باید در اثناء سفری که برای انجام شغلش می رود نمازش را تمام بخواند ولی اگر برای کار دیگر به سفر برود، مثلاً: برای زیارت به سفر برود - باید نمازش را شکسته بخواند.

- اگر تاجر و دانشجو و کارمند در شهری مقیم باشد و دانشگاهش یا

اداره اش یا مرکز تجارتش در شهر دیگر باشد که از محل اقامتش ۴۶ کیلومتر فاصله دارد و لذا باید هر روز یا هر دو روز سفر کند و این مسافت را طی کند تا به محلّ درس یا کار یا تجارتش برسد، چنین فردی وظیفه اش چیست؟

- باید نمازش را تمام بخواند و شکسته نخواند. (یعنی: حکم این افراد همان حکم کسی است که شغلش مسافرت است و لذا در این رفت و آمدها باید نمازشان را تمام بخوانند).

- چه موقع باید مسافر نماز شکسته خواندن را آغاز کند؟

- وقتی مسافر باید نمازش را شکسته بخواند که به «حدّ ترخّص» برسد، یعنی: وقتی بجائی برسد که اذان شهر را نشنود، و اهالی شهر را نبیند، در این هنگام باید نمازش را شکسته بخواند.

ولی اگر فقط یکی از این دو امر محقّق شود، در اینصورت باید نمازش را دو مرتبه بخواند یعنی هم شکسته بخواند و هم تمام بخواند.

- شما گفتید «اگر مسافر در اثناء سفرش از وطن یا محلّ اقامتش عبور کند باید نمازش را تمام بخواند»؛ مقصودتان از «وطن» و «محلّ اقامت» او چیست؟

- «وطن» یعنی: هر مکانی که انسان در آنجا سکونت دارد و سکونتش ثابت و مستقرّ باشد نه موقّتی - چه مالک آن مکان باشد چه مالک آنجا نباشد فرقی نمی‌کند بهر حال آن مکان وطن او بشمار می‌آید.

«محلّ اقامت» یعنی: مکانی که انسان آنجا را برای اقامت خویش برای مدّتی طولانی ولی محدود اتخاذ کرده، بدون آنکه بخواهد همیشه و بطور دائم در آنجا ساکن و مستقرّ باشد، مانند شهری که دانشجویان مدّتی (چندین سال، نه بطور دائم) بمنظور تحصیلات دانشگاهی در آنجا اقامت می‌کنند.

- معنای سخنان شما این است که:

۱- اگر مسافر در اثناء سفر از وطن یا محلّ اقامتش عبور کند؛

۲- اگر قصد کند مدّت ده روز بطور متوالی و پشت سر هم یا بیشتر از ده روز متوالی در جایی که در آنجا سفر کرده است اقامت کند؛

۳- اگر به شهری سفر کند و سی روز در آنجا با تردید بماند یعنی نداند چه موقع از آنجا به وطنش برخواهد گشت؛

مسافر در تمامی این حالات سه گانه باید نمازش را تمام بخواند و شکسته نخواند آیا مقصودتان از مطالبی که گفتید همین است؟
- آری.

- واگر انسان به سفر برود و یکی از این حالات سه گانه که بیان شد برای وی واقع نشود، آنگاه وظیفه‌اش چیست؟

- باید نمازش را شکسته بخواند، بنابر این: هر مسافر - البته مسافری که

سفرش حرام نباشد (یعنی برای کار حرامی نباشد) - به جایی سفر کند که از شهرش (۴۶ کیلومتر) یا بیشتر دور باشد، باید نمازش را شکسته بخواند، مگر آنکه در هنگام سفر از وطنش یا محلّ اقامتش عبور کند، یا قصد کند مدّت ده روز در آنجا بماند یا...

- آری، همینطور است.

- اگر وقتی که انسان در مسافرت است وقت نماز برسد ولی در هنگام سفر نمازش را نخواند تا آنکه به شهرش برگردد، آنگاه در شهرش چگونه باید نماز بخواند؟

- باید نمازش را تمام بخواند، زیرا: در وقت نماز خواندن در شهرش می‌باشد (و مسافر نیست).

- اگر وقتی که در شهرش است وقت نماز برسد ولی او نماز نخواند و به سفر برود و مقدار ۴۶ کیلومتر یا بیشتر از شهرش دور شود، آنگاه نمازش را باید چگونه بخواند؟

- باید نمازش را شکسته بخواند، زیرا در وقت نماز خواندن مسافر است. خلاصه: بطور کلی در اینگونه موارد آنچه مورد اهمّیت است «وقت نماز خواندن» است اگر در وقتی که می‌خواهد نماز بخواند، در سفر باشد باید به حکم مسافر عمل کند، ولی اگر حاضر در شهرش باشد باید به حکم حاضر عمل کند.

گفتگو درباره احکام «نماز جماعت»

گاهی اوقات عده‌ای از مردم را می‌بینم که نمازهای واجب را با شکوه تمام بطور دسته جمعی و هماهنگ می‌خوانند، با هم به رکوع می‌روند، با هم سجود می‌کنند، با هم برمی‌خیزند.

- آنان نمازهای واجب روزانه‌شان را بطور جماعت می‌خوانند نه فرادی.

- اگر بخواهیم نمازمان را بصورت جماعت بخوانیم، چگونه باید

بخوانیم؟

- وقتی دو نفر یا بیشتر با هم اجتماع می‌کنند و یکی از آن‌دو دارای شرایط امام جماعت (پیش نماز) باشد، می‌توانند آن شخص را به عنوان پیش نماز مقدم بدانند تا با ایشان نماز جماعت بخواند و با خواندن نماز بطور جماعت اجر و ثواب بیشتری بدست آورند.

- بنابراین: نماز جماعت مستحب است؟

- آری، نماز جماعت ثواب عظیمی دارد، مخصوصاً نماز جماعتی که پشت سر مرد عالم باشد، و از قبیله قریش (سید) باشد - البته در صورتی که آن عالم یا سید شرایط پیش نماز بودن را داشته باشد.

در حدیث آمده است: نماز پشت سر مرد عالم، هزار رکعت است و پشت سر مرد قرشی (سید) صد رکعت است. حالا ببین اگر پیش نماز هم عالم باشد هم قرشی، چقدر پشت سر او نماز خواندن ثواب دارد.

نکته دیگر اینکه: هر چقدر تعداد نماز گزاران بیشتر شود ثواب نماز جماعت بیشتر می شود.

شرایط امام جماعت:

- شرایط پیشنماز، همان شرایطی که در ضمن سخنانتان به آن اشاره کردید، چیستند؟

- امام جماعت باید [بالغ] و عاقل باشد یعنی: دیوانه نباشد، مؤمن و عادل باشد.

[امام جماعت باید قرائتش صحیح باشد و بتواند حمد و سوره را بطور صحیح بخواند] البته اگر مأوم هم قرائتش صحیح باشد و امامت در رکعت او یا دوم نماز صبح یا مغرب و یا عشاء باشد].

حلال زاده باشد.

حدّ شرعی بر او جاری نشده باشد.

به احکام شرعی جاهل نباشد بطوریکه در اثر نداشتن علم به احکام، در عمل مخالفت با حکم شرعی از او بسیار واقع شود. بنابر این: کسی که نسبت به احکام شرعی عالم است، نباید پشت سر فرد جاهل نماز بخواند.

- چگونه بفهمیم این مرد عادل است، تا پشت سرش نماز بخوانیم.

- برای فهمیدن عادل بودن شخص، همینکه ظاهرش نیکو باشد یا دو نفر عادل آگاه بر عدالتش گواهی بدهند کافی است.

- چگونه نماز را بطور جماعت بخوانم؟

- شخص معینی را که دارای شرایط امام جماعت است انتخاب کن و پشت

سر او - با رعایت احکامی که اکنون برایت می گویم - نماز جماعت را بخوان.

الف - طرف راستِ امام [اندکی عقب‌تر از او] بایست یا پشت سر او بایست.

ب - نباید بین تو و امام حائل و مانعی - مانند دیوار مثلاً - فاصله باشد.

ج - نباید جای ایستادن پیشنهادی به اندازه قابل توجه بالاتر از جای ایستادن تو باشد [حتی نباید به اندازه بیشتر از سه انگشت بالاتر باشد].

د - نباید بین تو و پیشنهادی، یا بین تو و نمازگزار دیگری که در کنارت یا جلوی تو ایستاده است و بوسیله او به امام متصل هستی، فاصله زیاد باشد.

[بنابر احتیاط واجب: نباید مقدار فاصله به اندازه یک متر و ربع (۱۲۵ سانتی متر) فاصله باشد].

- بنابر این: صفهای نماز جماعت باید منظم و بدون فاصله زیاد و گسسته از هم باشد، لذا تمامی نمازگزاران باید توجه کنند تا بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند نباید فاصله بیش از یک متر و ربع ۱۲۵ سانتی متر باشد.

- آری، همچنین نمازگزار باید به پیشنهادی متصل باشد لذا کافی است از یک جهت به پیشنهادی مرتبط و متصل باشد.

بنابر این کافی است نمازگزار بوسیله نمازگزاری که جلوی او ایستاده یا نمازگزاری که در طرف راست یا چپش اقتداء کرده به پیشنهادی متصل باشد - بطوری که لا اقل از یک جهت به پیشنهادی متصل باشد - کافی است.

- بعد از آن چه باید بکنم؟

- وقتی پیشنهادی نمازش را با گفتن «الله اکبر» شروع کرد، آنگاه نمازگزاران پشت سر او هم باید تکبیر بگویند. و وقتی سوره حمد و سوره دوم را می‌خواند نمازگزاران نباید قرائت کنند، بهتر آنست که: وقتی پیشنهادی حمد و سوره می‌خواند سایر نمازگزاران ساکت باشند و به صدای تلاوت پیشنهادی گوش بدهند. زیرا: تلاوت پیشنهادی کافی است و قرائت او از جانب همه آنان می‌باشد.

سپس وقتی پیشنهاد به رکوع رفت سایرین هم پشت سرش به رکوع می‌روند. و وقتی به سجده رفت آنان هم پشت سرش به سجده می‌روند. و وقتی برای تشهد نشست آنان هم می‌نشینند و تشهد می‌گویند تا آنکه پیشنهاد سلام نمازش را بگوید.

بهتر است: نماز گزاران بعد از آنکه پیشنهاد سلام گفت سلام بگویند تا بدینوسیله ثواب نماز جماعت کامل شود.

- آیا در رکوع وسجود و تشهد ذکر بگویم؟ و آیا در رکعت سوم و چهارم تسبیحات اربعه را بگویم یا ساکت باشم و به ذکر گفتن پیشنهاد گوش فرا بدهم؟

- خیر فقط در رکعت اول و دوم است، آنها در حال قرائت، که نباید حمد و سوره بخوانی و باید به قرائت پیشنهاد گوش فرا بدهی، ولی در مورد سایر رکعات و ذکرها اینطور نیست بلکه باید همانطوری که آنها را در حال قرائت و تنهایی خواندی تمامی ذکرها و تسبیحات را بگوئی.

بنابر این: باید مثل همیشه ذکر در رکوع و سجود و تشهد را بگوئی و تسبیحات اربعه در رکعت سوم و چهارم را بخوانی.

فقط در صورتی که در رکعت اول یا دوم پیشنهاد به او اقتدا کنی «قرائت حمد و سوره» لازم نیست ولی سایر ذکرها را باید بخوانی.

بر تو واجب است در تمامی کارهای نماز پیرو امام جماعت باشی.

- مقصودتان چیست؟

- یعنی: وظایف اینست که: در حال نماز در هر کاری که امام جماعت انجام می‌دهد تو نیز باید در همان زمان با او همان کار را انجام دهی. بنابر این: وقتی امام به رکوع رفت شما هم باید به رکوع بروی، وقتی به سجده رفت شما هم به همراه او سجده کن، و وقتی سرش را از سجده برداشت شما هم سرت را از سجده برداری

و همینطور سایر کارها.

- برای شروع نماز جماعت چه موقع باید به امام جماعت اقتداء کنم؟

- بعد از تکبیر امام تا قبل از آنکه سر از رکوع بردارد فرصت داری که به او اقتدا کنی و آن را یک رکعت بشماری.

ولی اگر بعد از آنکه از رکوع برخاست به او اقتداء کنی، نباید آن را یک رکعت بشماری.

- گفتید: «اگر وقتی امام مشغول خواندن حمد و سوره است به او اقتدا کنم

لازم نیست حمد و سوره بخوانم» اما اگر وقتی امام در حال رکوع است چگونه به او اقتدا کنم؟

- وقتی امام در حال رکوع است، برای شروع نماز تکبیر بگو و فوراً (قبل از آنکه امام سر از رکوع بردارد) به رکوع برو، و وقتی امام جماعت رکوعش را تمام کرد و بلند شد تو نیز همراه او از رکوع بلند شو (و به نماز ادامه بده)...

- آنگاه قرائت دو سوره‌ام چه می‌شود؟

- اگر وقتی که امام در حال رکوع است به او اقتدا کنی، قرائت آن دو سوره از تو ساقط می‌شود و همان رکوعی که با جماعت خوانده‌ای یک رکعت حساب می‌شود.

- اگر وقتی که امام در رکعت سوّم یا چهارم است و مشغول گفتن

تسبیحات اربعه است به او اقتدا کنم چه باید بکنم؟

- باید تکبیر بگوئی و حمد و سوره‌ات را با صدای آهسته بخوانی.

- اگر وقت کم بود و نتوانستم حمد و سوره‌ام را کامل کنم چگونه؟

- باید هر مقداری که توانستی بخوانی.

- وقتی که امام جماعت در حال خواندن نماز عصر است آیا می‌توانم

برای خواندن نماز ظهر به او اقتدا کنیم؟

- آری، می‌توانی، بطور کلی: می‌توانی به امام اقتدا کنی حتی اگر نماز تو با نماز امام جماعت از جهت «جهر و اخفات» (یعنی بلند خواندن و آهسته خواندن) یا شکسته و یا تمام بودن یا «قضاء و اداء» بودن فرق کند. یعنی: وقتی که امام جماعت نماز یومیّه می‌خواند، می‌توان هر کدام از نمازهای یومیّه را به او اقتدا کرد؛ حتی اگر امام جماعت در حال خواندن قضای نماز یومیّه خود باشد می‌توان برای اداء نماز یومیّه به او اقتدا کرد و همچنین بر عکس.

- آیا زنان هم می‌توانند مانند مردان نماز جماعت بخوانند؟

- آری، زن می‌تواند نمازش را بطور جماعت پشت سر یک مردی که دارای شرایط امام جماعت است بخواند.

برای زن جایز است به زن اقتداء کند.

ولیکن اگر زن پیشنماز باشد باید با آنان در یک صف بایستد و کمی جلوی آنان بایستد بطوری که از صفشان خارج نباشد. پس: اگر امام و مأموم همگی زن باشند [بنابر احتیاط واجب: باید همگی ایشان در یک ردیف بایستند و فردی که پیشنماز شده خیلی جلوتر از دیگران نایستد بلکه کمی جلوتر باشد بطوری که از صفشان خارج نشود].

- اگر زنان با مردان نماز جماعت بخوانند، چگونه؟

- هرگاه زنان با مردان نماز می‌خوانند، واجب است زنان یا پشت سر مردان بایستند و نماز بخوانند، یا اگر در همان صف مردان هستند، باید بین آنان و مردان حائلی باشد، حتی اگر آن حائل دیوار هم باشد اشکالی ندارد.

صحیح نیست مرد پشت سر زن نماز جماعت بخواند. این بود احکام نماز جماعت.

گفتگو درباره «نماز جمعه»

- من نام «نماز جمعه» را خیلی می‌شنوم، آیا این نماز غیر از نماز جماعت است؟

- آری، نماز جمعه دو رکعت است، و باید با صدای بلند خوانده شود مانند نماز صبح. البته فرقی با نماز صبح در این است که: نماز جمعه قبل از شروع دو خطبه دارد. آن دو خطبه بدین ترتیب است که: امام می‌ایستد و در آن دو خطبه برای مردم مطالبی می‌گوید که برای امور دین و دنیایشان مفید باشد و مورد رضای خدای متعال باشد.

کمترین عبارتی که واجب است در خطبه اول بگوید آن است که: حمد و ثنای الهی را بگوید و مردم را به تقوی و پرهیزکاری توصیه و سفارش کند. خطبه را باید به زبان عربی بگوید.

اما اگر حاضران زبان عربی نمی‌دانند، می‌تواند [به زبان عربی و به زبان مردم] توصیه به تقوی و پرهیزکاری نماید.

پس از خطبه اول باید یک سوره از قرآن کریم بخواند.

سپس بنشیند، و کمی تأمل نماید و برای مرتبه دوم برای گفتن خطبه دوم برخیزد.

در خطبه دوم هم ابتدا حمد و ثنای الهی را بجا بیاورد و بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد [و بر امامان معصوم مسلمین علیهم السلام - با ذکر نام یکایک آنان - صلوات بفرستد]، برای مؤمنین و مؤمنات استغفار (طلب آمرزش) کند.

طبعاً این خطبه هم باید به زبان عربی باشد چنانکه در خطبه اول گفته شد.

شرایط وجوب نماز جمعه:

در وجوب نماز جمعه چند چیز شرط است (یعنی: وقتی این شرایط محقق شد نماز جمعه واجب می شود):

الف - وقت نماز ظهر داخل شود (پس جایز نیست خطبه نماز جمعه قبل از زوال آفتاب - یعنی ظهر شرعی - خوانده شود).

ب - وجود حداقل پنج نفر. یعنی وقتی نماز جمعه واجب و صحیح است که پنج نفر مرد که یکی از آنان امام جمعه است حاضر باشند.

ج - بودن امام جامع الشرائط به امامت و پیشنمازی. یعنی: وقتی نماز جمعه واجب و صحیح است که پیشنماز دارای شرایط پیشنمازی (عدالت و...) باشد.

اگر نماز جمعه با وجود شرایطش در شهری برپا شد، مسلمانان بین خواندن نماز جمعه و خواندن نماز ظهر «مختیرند و اختیار دارند».

بنابراین (که نماز جمعه را واجب تخییری بدانیم): خرید و فروش هم که در وقت نماز است بعد از نداء برای نماز جمعه حرام نیست. (خرید و فروشی هم که منافی با نماز باشد هنگامی که برای نماز جمعه نداء شده حرام نیست).

وقتی انسان برای نماز جمعه حاضر شد، جایز نیست هنگامی که امام جمعه مشغول خواندن خطبه است حرف بزند.

(نه تنها نباید حرف بزند) بلکه بهتر است به کلام امام جمعه (و آنچه که در خطبه می گوید) گوش بدهد.

- اگر نماز جمعه را خواند...

- اگر نماز جمعه را با رعایت شرایطش خواند، کافی است و از نماز ظهر

کفایت می‌کند.

باید در اینجا به دو مطلب اشاره کنم:

مطلب اول: نماز جمعه واجب تخییری است. یعنی: مسلمان در روز جمعه مخیر است «نماز جمعه» را - در صورتی که شرایطش موجود باشد - بخواند یا «نماز ظهر» را بجا بیاورد.

مطلب دوم: مسافت بین اقامه دو نماز جمعه باید کمتر از حدود یک فرسنگ (۶ کیلومتر) نباشد.

این بود احکام نماز جمعه..

- می‌خواهم سؤالی از شما بکنم ولی خجالت می‌کشم که بپرسم.

- بپرس هر چه می‌خواهی، چون در فهم مسائل دینی نباید خجالت کشید. چنانکه امامان معصوم علیهم‌السلام فرموده‌اند:

«لا حياءَ فی الدین» یعنی: در فهم تعالیم و احکام دینی نباید خجالت کشید و شرم و حیا کرد.

- اگر بعضی از نمازهای واجب را به سبب عذری یا در اثر «مسامحه و سهل انگاری و یا در نتیجه جهل و نادانی نخوانده باشم، در این صورت چه باید کنم؟

- بر تو واجب است قضای آنها را به جا بیاوری.

اگر نمازی که نخوانده‌ای «نماز جهریه» باشد یعنی باید آنرا با صدای بلند خواند مانند نماز صبح و مغرب و عشاء ما باید قضای آنرا با صدای بلند بخوانی.

و اگر نمازی که نخوانده‌ای «نماز اخفاتیه» باشد یعنی: باید آنرا با صدای آهسته خواند مانند نماز ظهر و عصر، باید قضای آنرا هم با صدای آهسته بخوانی.

اگر نمازی را که نخوانده‌ای شکسته بود باید قضای آنرا هم شکسته بخوانی.

اگر نماز ترک شده تمام بود باید قضایش را هم بطور تمام بجا بیاوری.

ولیکن باید این نکته را بخاطر داشته باشی که: ترک نماز - اگر در اثر سهل انگاری و بی اعتنائی باشد - از محرمات است و بر تو واجب است به درگاه خدای تعالی توبه کنی.

- آیا قضاء نماز ظهر را باید در همان وقت ظهر یعنی: هنگام زوال آفتاب بجا بیاورم و قضاء نماز عشا را در وقت نماز عشا بخوانم؟

- خیر، بلکه هر وقت که بخواهی می توانی قضاء هر نمازی را که از تو فوت شده بجا بیاوری، چه وقت نماز قضا شده شب باشد یا روز. بنابر این: اگر نماز صبحت قضا شد، می توانی قضاء آن را در عصر بجا بیاوری، همچنین برعکس.

- اگر ندانم چند رکعت نماز از من فوت شده چند نماز باید قضاء کنم؟
- باید آن نمازهایی را که یقین داری از تو فوت شده قضایشان را بجا بیاوری، و اما در مورد نماز هائی که در ترکشان شکّ داری قضاء آنها بر تو واجب نیست.
- مثالی برایم بزنید تا بهتر بفهمم.

- مثلاً: اگر به یقین می دانی مدّت یک ماه (سی روز) نماز صبح نخوانده ای، بر تو واجب است قضاء همان سی روز نماز صبح را بجا بیاوری.
و اگر یقین نداری نماز صبح بیشتر از آن از تو فوت شده، بر تو واجب نیست قضای آن را بجا بیاوری.

مثال دیگر: اگر می دانستی مدّت زمانی نماز صبح نخوانده ای، و در نظر خودت در مورد آن مدّت دو احتمال می دهی: یا یک ماه نماز صبح نخوانده ای یا «یک ماه و ده روز»، در این صورت جایز است مدّت سی روز قضای نماز صبح را بجا بیاوری و به همان مقدار اکتفا کنی و بیش از آن بر تو واجب نیست.

- آیا واجب است نمازی را که از من فوت شده فوراً وبدون تأخیر

قضایش را بجا بیاورم؟

- خیر، (نه تنها واجب نیست) بلکه تأخیر - البته بدون سهل انگاری و تسامح - جایز می باشد.

من به تو توصیه می کنم: اگر نمازی از تو فوت شد در همان روزی که فوت شد، قضاء آن را بجا بیاور. بنا بر این: اگر مثلاً: برای نماز صبح بیدار نشدی، قضای آن را در همان روز - در وقت خواندن نماز ظهر یا قبل از نماز ظهر یا بعد از آن - بجا بیاور تا نمازهای فوت شده متراکم نشوند و قضائشان برایت مشکل نشود.

امیدوارم همیشه در پناه خدا باشی و از سهل انگاری و بی توجهی به نمازهای قضا پرهیز کنی، و خداوند تو را موفق بفرماید تا تمامی نمازهایت را در اوقات معینشان بجا بیاوری.

- اجازه بدهید اکنون به مطالب گذشته برگردیم. در آغاز «گفتگوی اول در باره احکام نماز» به هنگام شمردن نمازهای واجب گفتید: «یکی از نمازهای واجب نماز قضای پدری است که مُرده و بر پسر بزرگتر واجب است آنها را بجا بیاورد».

- آری، بر ورثه ذکور میّت واجب است قضاء آنها را بجا بیاورند - البته اگر میّت قصد قضای آنها را داشته است.

ولکن بر ولیّ میّت واجب نیست که خودش اقدام به قضای نمازهای پدر کند بلکه می تواند فردی را برای قضای نمازها اجیر کند تا به نیابت از فرد فوت شده قضا کند.

گفتگو درباره «نماز آیات»

- نماز آیات بر هر مکلفی - بجز حائض و نفساء - واجب است. به هنگام کسوف خورشید و خسوف ماه، هر چند جزئی باشد (یعنی: به مقدار کمی از آنها گرفته شود) - [و به هنگام زلزله، حتی اگر کسی از زلزله نترسد] و هر واقعه‌ای ترسناک آسمانی مانند صاعقه (رعد و برق)، باد سیاه و جز آنها، [و حوادث زمینی که موجب ترس می‌شود، مانند: فرورفتن زمین].

نماز آیات هم بصورت جماعت خوانده می‌شود هم بطور فردی.

- چه موقع واجب است نماز آیات را بجا آورد؟

- وقت نماز آیات در کسوف (خورشید گرفتگی) و خسوف (ماه گرفتگی) موسع (توسعه دارد) می‌باشد چون از آغاز کسوف و خسوف تا انتهایشان وقت اداء نماز آیات است. (یعنی: از وقتی که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند تا وقتی که تمام می‌شود وقت اداء نماز آیات است).

- هنگام اداء نماز آیات، در زلزله و صاعقه و یا هر حادثه آسمانی یا زمینی

ترسناک دیگر چه موقع است؟

- نماز آیات فوراً واجب می‌شود. (یعنی بعد از وقوع هر کدام از اینها باید فوراً نماز آیات را خواند).

- چگونه باید نماز آیات را بخوانیم؟

- نماز آیات دو رکعت است: در هر رکعت پنج رکوع دارد.

- این پنج رکوع را چگونه بجا بیاورم؟

-باید ابتدا (نیت نماز آیات کنی و بعد از آن تکبیر بگوئی و سپس) سوره حمد را بخوانی و یک سوره کامل دیگر پس از آن بخوانی، سپس به رکوع بروی، وقتی سرت را از رکوع (اول) برداشتی و ایستادی بار دیگر برای دومین مرتبه سوره حمد و یک سوره کامل بخوان و همینطور ادامه بده تا پنج مرتبه.

بعد از پنجمین رکوع، بعد از بلند شدن از رکوع پنجم به سجده می روی و دو سجده بجا می آوری همانطور که در نماز هایت سجده می کنی. سپس برای خواندن رکعت دوم بلند می شوی و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجانمی آوری. و پس از دو سجده تشهد بخوان و سلام بده. بدین ترتیب نماز آیات پایان یافته است. با این بیانات معلوم شد: نماز آیات ده رکوع دارد، البته ضمن دو رکعت.

طریقه دوم خواندن نماز آیات:

نماز آیات را بصورت دیگر که از طریقه اول آسانتر است نیز می توان بجا آورد. بدین ترتیب که: (ابتداء نیت کرده و) تکبیر می گوئی و پس از خواندن سوره حمد، یک سوره ای که پنج آیه یا بیشتر داشته باشد انتخاب کن و سپس آیات آن سوره را به پنج قسمت تقسیم کرده و بعد از سوره حمد یک آیه (یا یک بخش) از آن سوره را بخوان سپس به رکوع برو، و رکوع را مانند رکوع نمازهای روزانهات بجا بیاور سپس سرت را بردار و بدون آنکه دیگر سوره حمد را بخوانی آیه دوم یا بخش دوم از همان سوره را بخوان و برای دومین بار به رکوع برو، سپس سرت را بلند کن و بایست و سومین آیه از همان سوره را بخوان و به رکوع برو و... بهمین صورت ادامه بده تا آنکه قبل از رکوع پنجم آخرین آیه (یا آخرین بخش سوره) را بخوان و تمام کن و آنگاه برای پنجمین بار به رکوع برو. وقتی سرت را از پنجمین رکوع برداشتی دو سجده بکن همچنانکه در نمازهای روزانهات سجده می کنی. سپس برای خواندن رکعت دوم برخیز و مانند رکعت اول بجا بیاور و بعد از ۲ سجده (رکعت دوم) تشهد بخوان و سلام نماز را بده. اینک نماز تمام شده است.

- اگر کسوف یا خسوف واقع شود، ولی من از آن بی خبر باشم تا آنکه آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی از بین برود چه باید بکنم؟

- اگر کسوف یا خسوف بطور تمام وکلی بوده بطوری که تمام قرص خورشید یا ماه را فرا گرفته بوده، در اینصورت واجب است قضای نماز آیات را بجا بیاوری.

ولی اگر کسوف یا خسوف بطور کلی نبود بلکه جزئی بوده یعنی: فقط قسمتی از قرص خورشید یا ماه گرفته بوده نه تمام قرصش را، در این صورت واجب نیست قضاء نماز آیات را بجا بیاوری.

- در مورد زلزله و صاعقه چطور؟

- اگر در زمان وقوع زلزله و صاعقه از وقوع آن با خبر شدی و نماز آیات نخواندی [باید قضای آن را بجا بیاوری].

ولی اگر در زمان وقوع حادثه بی خبر بودی تا آنکه وقتش تمام شد، در این صورت لازم نیست قضائش را بجا بیاوری.

- آیا وقتی خسوف یا کسوف در هر جائی از کره زمین واقع شود بر من

نماز آیات واجب می شود؟

- نه، هرگز چنین نیست. بلکه (فقط برای اهالی همان منطقه نماز آیات واجب می شود) اگر یکی از این حوادث در شهر شما یا در جایی که همسایگی شماست واقع شود، یا در جائی واقع شود که شما هم در مشاهده آن با آن منطقه مشترک بودید، خواندن نماز آیات بر شما واجب می شود.

ولی اگر حادثه در سرزمینی واقع شود که از شما دور است، در این صورت نماز آیات بر شما واجب نیست.

نمازهای مستحبی

- گفتید: «نمازها بر دو قسم اند: واجب و مستحب». تا کنون از نمازهای مستحبی برایم سخنی نگفته‌اید!

- نمازهای مستحبی بسیارند و در این فرصت اندک مجال برای ذکر آنها نیست. از اینرو فقط به ذکر بعضی از آنها اکتفا می‌کنم:

۱- نماز شب:

وقت اداء نماز شب از نیمه شب است تا طلوع فجر (اذان صبح). و هر چقدر نزدیک به طلوع فجر خوانده شود فضیلتش بیشتر است.

نماز شب هشت رکعت است که باید دو رکعت دو رکعت - مانند نماز صبح - خوانده شود، یعنی: نمازگزار باید بعد از هر دو رکعت سلام بگوید. وقتی (چهار عدد دو رکعتی خواند و) هشت رکعت تمام شد، دو رکعت (دیگر) به نیت «نماز شفع» بخواند و سپس یک رکعت به نیت «نماز وتر» بخواند. بنابر این مجموعاً یازده رکعت می‌باشد. (به نمازهای مستحبی «نافله» گویند. نافله شب «یازده رکعت است به همان ترتیب که ذکر شد).

- لطفاً به من یاد بدهید چگونه «نماز وتر» را که یک رکعت است بجا بیاورم.
- ابتدا تکبیر بگو سپس سوره حمد را بخوان. مستحب است بعد از آن سوره توحید (قل هو الله) را سه مرتبه و سوره «ناس» و «فلق» را بخوان، سپس (قنوت بجا بیاور) دستهای را برای دعا بلند کن و هر چه می‌خواهی از خدا بخواه.

و مستحب است از ترس خدا گریه کنی، و برای چهل مؤمن - با ذکر نامهای آنها - استغفار کنی و هفتاد مرتبه بگوئی: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» و هفت مرتبه

بگوئی: «هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ» و سیصد مرتبه بگوئی: «الْعَفْو».

وقتی از قنوت فارغ شدی، به رکوع و سجود برو چنانکه در نمازهای روزانه ات رکوع و سجود می کنی، سپس تشهد می گوئی و سلام می دهی. اگر وقت کم باشد می توانی به نماز «شفع» و «وتر» اکتفا کنی بلکه می توانی فقط به نماز «وتر» اکتفا کنی.

- ثواب نماز شب چیست؟

- برای نماز شب ثواب بسیاری است. از امام (ششم ما شیعیان حضرت)

جعفر بن محمد صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی که به حضرت علی علیه السلام فرمود می فرماید:

«علیک بصلاة اللیل وعلیک بصلاة اللیل».

یعنی: سه مرتبه پیامبر فرمودند: «به نماز شب ملتزم باش و آنرا ترک نکن».

و از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده: «دو رکعت نماز در دل شب را از دنیا و تمامی

آنچه که در آنست بیشتر دوست دارم».

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که:

مردی به خدمش رسید و از نیازمندی و فقر شکایت کرد و آنقدر در شکایت

از فقرش شکوه کرد تا آنکه نزدیک بود از گرسنگی گلابه کند. حضرت به او فرمود:

«ای مرد! نماز شب می خوانی؟ گفت: آری.

آنگاه حضرت رو به یکی از اصحابش کرد و فرمود:

«دروغ می گوید کسی که گمان می کند نماز شب می خواند و در عین حال شب

گرسنه می خوابد خدای عزوجل به برکت نماز شب غذای روز (انسان) را تضمین

فرموده است».

۲- «نماز وحشت» یا «نماز لیلۃ الدفن»:

وقتی کسی از دنیا می‌رود او را به خاک می‌سپارند از معصومین علیهم‌السلام سفارش به ما شده است که برای اولین شبی که او را به خاک سپرده‌اید نماز «لیلة الدفن» بخوانید تا از وحشت قبر در اولین شب در امان بماند.

وقت خواندن این نماز، شب اول دفن (میت) می‌باشد، در هر ساعتی از آن شب که بخواهی می‌توانی این نماز را بجا بیاوری.

این نماز دو رکعت است: مانند نماز صبح با این فرق که در رکعت اول بعد از حمد (بجای سوره) آیه الکرسی را بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد بجای سوره ده مرتبه سوره قدر «انا انزلناه فی لیلة القدر» را بخوان و بعد از تشهد و سلام بگو: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعت ثوابها الی قبر فلان» و بجای لفظ «فلان» نام آن میت را بگو.

۳- نماز غفیله:

دو رکعت است بین نماز مغرب و عشاء.

در رکعت اول بعد از حمد بجای سوره این آیه را بخوان:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾.

و در رکعت دوم بعد از حمد (بجای سوره) این آیه را بخوان:

﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي البُرِّ وَالبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

سپس برای (قنوت) دستهای را (مقابل صورتت در حالی که کف آنها به جانب آسمان است) بلند کن و بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمِفْتَاحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي» و حاجت را ذکر کن. سپس بگو:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ وَرِسِّي نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلَبْتِي تَعَلَّمْ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي» آنگاه حاجت را بخواه انشاء الله
برآورده خواهد شد.

۴- نماز روز اول هر ماه:

دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سوره (قل هو الله)
توحید را بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه سوره قدر را بخوان. سپس
هر چقدر می توانی صدقه بده. با این عمل سلامتی خود را در آن ماه خریده‌ای
(وبیمه شده‌ای).

و نیز مستحب است بعد از این نماز بعضی از آیات مخصوص قرآن را (که در
کتاب ادعیه آورده شده) بخوانی.

۵- نماز حضرت امام امیر المؤمنین عليه السلام:

چهار رکعت است باید آن را دو رکعت دو رکعت - مانند نماز صبح بخوانی.
(با این فرق که) در هر رکعت یک مرتبه سوره حمد و پنجاه مرتبه سوره
توحید را می خوانی.

حضرت امیر المؤمنان - علیه آلاف التحية والثناء و روحی له الفداء -
می فرماید:

هر کس چهار رکعت نماز بخواند و در هر رکعت پنجاه مرتبه «قل هو الله
احد» (سوره توحید) را بخواند وقتی از دنیا برود تمامی گناهان بین او و خدا
بخشیده می شود.

۶- نماز برای آسان شده امر مشکل:

دو رکعت است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند:

وقتی کاری بر تو سخت و دشوار گردید، دو رکعت نماز بخوان، در رکعت اول سوره حمد و «قل هو الله احد» و «انا فتحنا..» (سوره فتح) را تا آیه ﴿وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾ بخوان و در رکعت دوم: سوره حمد و «قل هو الله احد» و «الم نشرح لك صدرك» را بخوان.

این نماز تجربه شده است.

گفتگو درباره احکام روزه

وقتی پدرم سخنانش را درباره «ماه رمضان» شروع کرد در صدایش لرزشی مشاهده می‌شد، در چشمانش اشک سوزان و در ضمیرش سرچشمه‌ای از عطف و عطف موج میزد.

نام رمضان در نظر او با «تمامی معانی گوارا و زیبا و خیر و کمال گذشت و عفو و برکت و رحمت و مغفرت و بهشت رضوان الهی همراه است.

برای آنکه این نظر و عقیده‌اش را به اثبات برساند و مشاعرش را استوار سازد مرابه عالمی دیگر که سرشار از عطر جلال و عظمت کبریائی بود بُرد..

مرابه جانی بُرد که رسول خدا ﷺ در میان اهل بیت و اصحابش ایستاده و خطبه می‌خواند و چنین می‌فرماید:

«ایها الناس انه قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور، وایامه افضل الايام، ولیالیه افضل اللیالی، وساعاته افضل الساعات، هو شهر دعیتم فيه الى ضیافة الله وجعلتم فيه من اهل کرامة الله، انفا سکم فيه تسبیح، و نومکم فيه عبادة و عملکم فيه مقبول، و دعاؤکم فيه مستجاب، فسلوا الله ربکم بنیات صادقه و قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه و تلاوة کتابه، فان الشقی من حُرّم غفران الله فی هذا الشهر العظیم.

ایها الناس! ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة، فسلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم، و ابواب النیران مغلقة فسلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم، الشیاطین مغلوقة، فسلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم».

ای مردم! ماه خدا، ماه با برکت و رحمت و مغفرت به شما رو آورده، این ماه نزد خدا بهترین ماه‌هاست، روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات است.

این ماه ماهی است که به میهمانی خداوند دعوت شده‌اید، در این ماه از شایستگان کرامت الهی قرار گرفته‌اید، نَفَس‌هایتان در این ماه تسبیح است، خوابتان در این ماه عبادت و عملتان در این ماه مورد قبول درگاه ایزدی است. دعاهایتان در این ماه مستجاب است؛ بنابر این: از خداوند - با نیت‌های درست و قلب‌های پاک - بخواهید شما را برای روزه این ماه و تلاوت قرآن موفّق بفرماید، زیرا شقیّی کسی است که در این ماه بزرگ از غفران و بخشش خداوند محروم شود.

ای مردم! در این ماه در بهای بهشت بروی شما باز است، پس از خدایتان بخواهید تا آنرا بر شما نبندد؛ در بهای دوزخ بر شما بسته است، از پروردگارتان بخواهید تا آنرا بر شما باز نفرماید؛ و شیاطین در این ماه در زنجیر کشیده شده و اسیرند (و نمی‌توانند بر شما مسلط شوند) پس از پروردگارتان بخواهید تا آنها را (آزاد و) بر شما مسلط نکند.

سپس پدرم بخش دیگر از خطبه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خواند گویا می‌خواهد به این مطلب اشاره کند که «چه اعمالی در این ماه مبارک شایسته است انجام بدهم» لذا این فرموده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خواند:

ايها الناس من فطّر منكم صائماً مؤمناً في هذا الشهر كان له بذلك عند الله عتق رقبةً ومغفرةٌ لما مضى من ذنوبه قيل: يا رسول الله ... من الشهر».

ای مردم! اگر کسی از شما در این ماه فردی روزه دار و مؤمنی را افطار بدهد در نزد خداوند ثواب آزاد کردن یک بنده را دارد و خداوند تمامی گناهان گذشته‌اش را می‌بخشد.

شخصی سؤال کرد: ای رسول خدا! همه ما قادر بر انجام این کار (افطار دادن) نیستیم.

حضرت فرمود: با افطار دادن به مؤمن از آتش جهنم دوری کنید، اگرچه با دادن یک خرما یا مقداری آب باشد. خدای متعال همان ثواب را به کسی که با این مقدار اندک افطار بدهد عطا خواهد کرد - البته به شرط آنکه قادر نباشد با بیشتر از آن افطاری بدهد...

ای مردم! کسی که در این ماه اخلاقی را نیکو کند در روز قیامت - روزی که قدمها می‌لرزد - جواز عبور از پل صراط را خواهد داشت.

اگر کسی در این ماه بر خادمان و زیر دستانش آسان بگیرد (وبه آنان کارهای مشکل نگوید و بد رفتاری نکند) خداوند در روز حساب بر او سبک خواهد گرفت. اگر کسی در این ماه از رساندن شرّ به دیگران خودداری کند، خداوند در روز قیامت او را از غضبش بدور خواهد داشت.

اگر کسی یتیمی را در این ماه گرامی بدارد، خداوند او را در روز قیامت گرامی خواهد داشت.

اگر کسی در این ماه صلّه رحم کند (وبه خویشاوندان خود رسیدگی نماید) خداوند در روز حساب او را به رحمتش خواهد رساند.

اگر کسی در این ماه قطع رحم کند خداوند در روز رستاخیر او را از رحمتش محروم خواهد کرد.

اگر کسی در این ماه آیه‌ای از قرآن را بخواند ثواب یک ختم قرآن در سایر ماهها برایش منظور می‌شود.

وقتی پدرم به این بخش از خطبه حضرت رسید به نقد و بررسی بعضی از آراء و مظاهر سلوکی روزه داران که گمان می‌کنند «روزه یعنی فقط خودداری از خوردن و آشامیدن» پرداخت.

پدرم در اشکال به این پندارِ نادرست به حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استدلال کرد که حضرت فرمود:

«بسیارند روزه دارانی که از روزه خود بهره‌ای جز تشنگی نمی‌برند، و بسیارند شب زنده دارانی که از شب زنده داری خود بهره‌ای جز رنج و بی خوابی نمی‌برند».

سپس حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را خواند که می‌فرماید: «وقتی روزه می‌گیری و واقعاً روزه‌دار هستی باید چشم و گوش و مو و پوست و تمامی اعضای بدن روزه‌دار باشند (و گناه نکنند)».

و نیز فرمود: «روزه فقط خودداری از خوردن و آشامیدن نیست بلکه وقتی روزه می‌گیرید باید زبانتان را از دروغ نگه دارید چشمانتان را از دیدن حرام‌های الهی بپوشانید و با دیگران ستیز و منازعه (دعوا) نکنید و به احدی حسادت نورزید، غیبت نکنید، به کسی فحش و ناسزا نگوئید و هیچ ظلمی انجام ندهید... از سخن بیهوده پرهیزید، از خصومت و دشمنی نسبت به دیگران و بدگمانی و غیبت و سخن چینی پرهیز کنید، مشتاق آخرت باشید، منتظر آن روزهایی باشید که خداوند به شما وعده داده است، برای ملاقات با خدا برای خود توشه بردارید. همیشه سعی کنید آرامش و متانت و وقار و خشوع و خضوع داشته باشید و همانطوری که یک برده از صاحبش می‌ترسد و در برابرش احساس ذلت و خواری می‌کند شما هم (به فقر ذاتی و حقارت واقعی خویش بیندیشید و) در درگاه الهی چنین باشید، همیشه در حال خوف (ترس) و رجاء (امید به رحمت خدا) باشید.

پدرم بعد از ذکر آن احادیث مفید و ارزشمند، داستانی تکان دهنده از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که از این قرار بود:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید زنی به کنیزی که در حال روزه بود فحش و ناسزا گفته، آن حضرت دستور داد تا طعامی حاضر کردند، آنگاه به آن زن ناسزاگو

فرمود: غذا بخور! زن گفت: ای رسول خدا! من روزه هستم.

حضرت فرمود: چطور روزه داری و حال آنکه به کنیزت ناسزا گفتی؟! روزه که فقط خودداری از خوردن و آشامیدن نیست، خداوند روزه را غیر از پرهیز از خوردن و آشامیدن، بعنوان حجاب و دوری از تمامی گناهان - گناهان رفتاری و گفتاری - قرار داده است. چه کم هستند کسانی که واقعاً روزه دار می باشند، و چه بسیارند کسانی که گرسنگی می کشند (ولی در حقیقت روزه دار نیستند).

راه ثابت شدن اول ماه مبارک رمضان:

به پدرم - در حالی که حالتی عجیب تمامی وجودم را فرا گرفته بود و خشوع ترسناکی مرا بشدت تحت تأثیر قرار داده بود - گفتم: بنابر این بر من واجب است در ماه مبارک رمضان امسال روزه بگیرم، ولیکن چطور می توانم بفهمم ماه مبارک رمضان شروع شده تا روزه بگیرم؟

- آغاز ماه مبارک رمضان را با «ثبوت و ثابت شدن هلال ماه» می فهمی. بنابر این: وقتی برایت ثابت شد که هلال ماه مبارک رمضان واقع شده، روزه آن ماه بر تو واجب می شود.

- چطور بدانم هلال ماه مبارک رمضان هلول کرده؟

- این مطلب را می توانی از این طُرُق چهار گانه بفهمی:

۱- خودت هلال اول ماه را مشاهده کنی.

۲- دو مرد عادل گواهی بدهند که هلال ماه مبارک رمضان را دیده اند.

۳- سی روز از اول ماه شعبان بگذرد و بفهمی که ماه شعبان یقیناً تمام شده و ماه رمضان شروع شده است.

۴- در میان مؤمنین شایع و مشهور شود بطوری که به شروع ماه رمضان

یقین کنی.

- اگر اول وقت ندانم که آیا ماه رمضان شروع شده یا نه، آیا باید روزه بگیرم و حال آنکه نمی‌دانم فردای این روز آخر ماه شعبان است یا اول ماه رمضان؟

- فردا را با نیت آنکه آخرین روز ماه شعبان است (بطور مستحب) روزه بگیر بعد از آن اگر در اثناء روز معلوم شد که ماه رمضان شروع شده نیتت را تجدید کن چرا که روزه آن روز برای تو به عنوان اولین روز از روزه ماه رمضان محسوب خواهد شد و هیچ تکلیفی بر تو نیست.

ومی‌توانی آن روزی را که شک داری ماه رمضان است یا آخر ماه شعبان روزه نگیری.

- چگونه می‌توانم بفهمم ماه رمضان تمام شده و ماه بعدی یعنی ماه شوال شروع شده است تا دیگر روزه نگیرم؟

- به همان روشی که قبلاً بیان کردم و به وسیله آنها آغاز ماه رمضان را می‌فهمیم، یعنی: اول ماه شوال نیز به چهار طریق ثابت می‌شود:

یا اینکه خودت هلال ماه شوال را مشاهده کنی.

یا دو مرد عادل گواهی بدهند که ماه شوال شروع شده.

(یا سی روز از اول ماه رمضان بگذرد و یا در میان مردم (مؤمنین) مشهور شود که ماه شوال آغاز شده و تو از این شهرت به یقین برسی).

- آری، آری یادم آمد.

اگر برایم ثابت شد ماه رمضان شروع شده چه باید بکنم؟

- واجب است روزه بگیر. روزه بر هر فرد مسلمانی که بالغ و عاقل است و روزه برایش ضرری ندارد، و در مسافرت نیست و بی‌هوش نیست واجب می‌باشد.

ونسبت به زنان: بر هر زنی که از حیض و نفاس پاک است روزه گرفتن واجب است. بنابراین این: حائض و نفساء نباید روزه بگیرند.

- اگر انسان بترسد در اثر روزه جاننش در خطر می افتد چه باید بکند؟

- کسی که می ترسد در اثر روزه بیمار شود یا بیماریش شدید شود یا زمان درمان و معالجه اش به تأخیر می افتد نباید روزه بگیرد.

- مسافر چگونه؟

- اگر روزه دار بعد از زوال خورشید (ظهر شرعی) به مسافرت برود باید روزه اش را تمام کند.

- اگر بعد از طلوع فجر (صبح شرعی) مسافرت کند چگونه؟

- اگر کسی بعد از طلوع فجر (صبح شرعی) به مسافرت برود و از شب گذشته قصد مسافرت داشته، باید روزه اش را افطار کند.

ولی اگر از شب گذشته قصد مسافرت نداشته است و بعد از طلوع فجر به مسافرت برود، باید روزه اش را ادامه بدهد.

- اگر خواستم روزه بگیرم چگونه باید باشم؟

- باید قصد و نیت کنی یا به عبارت دیگر، تصمیم بگیری: آن امور که روزه را باطل می کنند از اول فجر (اذان صبح) تا غروب آفتاب - با نیت تقرب به خدای متعال و انجام دستور او - انجام ندهی.

چیزهایی که روزه را باطل می کنند یا «مفطرات»:

- این مفطرات و باطل کننده های روزه که باید انجام ندهم چه چیزهایی هستند؟

- نه چیز روزه را باطل می کند.

۱ و ۲ - خوردن و آشامیدن عمدی، کم باشد یا زیاد.

- اگر عمدی نباشد بلکه فراموش کنم که روزه هستم چطور؟

- تا وقتی که متوجه نیستی روزهات صحیح است.

- آیا می توانم دهانم را با آب بشویم سپس آنرا خارج کنم؟

- آری، می توانی لکن اگر در اینصورت آب به گلویت برسد و فرو رود - حتی اگر عمدی هم نباشد، بر تو واجب است. قضاء آن روزه را نیز بجا بیاوری، مگر آنکه این اتفاق به هنگام انجام یکی از واجبات باشد. مثلاً: اگر به هنگام وضو گرفتن برای نماز واجب مضمضه کنی (آب در دهانت بگردانی) و اتفاقاً مقداری از آن به حلقهت برسد و فرو رود روزهات صحیح است و لازم نیست قضای آن را بجا بیاوری.

۳ - دروغ بستن به خدا و پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام است.

۴ - اگر عمداً عمل جنسی یا زناشویی و جماع کند چه در فرج (جلو) باشد یا عقب (دُبر) فاعل باشد یا مفعول (حرام باشد یا حلال).

- اگر مرد روزه دار با همسر روزه دار با هم نزدیکی کنند چطور؟

- زن و شوهر فقط در شبهای ماه مبارک می توانند با هم زناشویی کنند نه در روزهایش.

۵ - استمناء یعنی انسان با خود یا دیگری - غیر از جماع - کاری کند که منی از او خارج شود.

۶ - باقی ماندن عمدی بر حالت جنابت تا طلوع فجر (اذان صبح).

بنابر این: اگر انسان - به هر علتی - (زناشویی - احتلام و...) در اثناء شب جنب شود بر او واجب است قبل از اذان صبح غسل جنابت بجا بیاورد تا وقتی فجر طلوع می کند پاک باشد و روزه بگیرد.

- اگر در اثناء شب جنب شوم و در اثر بیماری - مثلاً - نتوانم غسل کنم،

وظیفه‌ام چیست؟

- اگر خودت می‌دانی که نمی‌توانی غسل کنی، جایز نیست خودت را جُنُب کنی. و اگر عمداً جُنُب شدی روزهات باطل است و قضا و کفاره آن بر تو واجب می‌شود.

ولی اگر نمی‌دانی که قادر به انجام غسل نیستی و جُنُب شدی اشکال ندارد و چیزی بر تو نیست (نه قضا دارد و نه کفاره).

- زن چگونه؟

- اگر زن در شب از حیض یا نفاس پاک شود، بر او واجب است قبل از اذان صبح غسل کند تا وقتی اذان صبح شد پاک باشد و روزه بگیرد.

این نکته را باید در نظر داشت که: زن حائض و نفَساء نباید روزه بگیرد، و بر او واجب است بعد از ماه رمضان قضای آن روزه‌هایی را که نگرفته بجا بیاورد. ولی بر او واجب نیست قضای نمازهایی را که در زمان حیض یا نفاس (در طول سال) نخوانده بجا بیاورد.

- اگر در اثناء روز در حالی که روزه هستم محتلم شوم و منی از من خارج شود، وقتی از خواب برخاستم و خود را جُنُب یافته‌ام چه باید بکنم؟ و آیا روزه‌ام باطل شده است؟

- احتلام روزه را باطل نمی‌کند، لذا اگر روزه‌دار در هر ساعتی از ساعات روز جنب شود باید غسل جنابت بکند و روزه‌اش صحیح است؛ مگر آنکه در قضای ماه رمضان باشد (یعنی اگر در غیر از ماه رمضان در حال قضای روزه فوت شده‌اش باشد) بداند قبل از طلوع فجر در خواب جنب خواهد شد و تا طلوع فجر غسل جنابت را انجام نیاورد روزه‌اش باطل مس شود، گرچه از روی عمد نباشد.

- آیا روزه‌دار می‌تواند بدنش را با آب، پاک و شستشو نماید؟

- آری، جایز است هر وقت که می‌خواهد بدنش را با آب بشوید و این کار

هیچ ضرری به روزه‌اش نمی‌رساند و لکن روزه‌دار نباید تمام سرش را در آب فرو ببرد، لذا به هنگام شستن برای پرهیز از این عمل باید آب را بر سر و بدنش بریزد تا تمام بدنش شسته شود.

(بنابر این: یکی از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند «فرو بردن تمام سر در آب» می‌باشد).

۷- [بنابر احتیاط واجب: استعمال دخانیات بصورتی که در زمان ما رایج است از مُفطرات بشمار می‌آید «تباکو» نیز از این قبیل می‌باشد].

۸- قی کردن عمدی. (اگر روزه‌دار عمداً کاری کند که باعث قی (استفراغ) شود روزه‌اش باطل است.

- اگر روزه‌دار عمداً قی نکند بلکه به سبب (مثلاً مسمومیت ویا) آنچه در معده‌اش است قی کند چطور؟

- ضرری به روزه‌اش نمی‌زند.

۹- اِماله کردن با آب یا مایع دیگر. (اگر روزه‌دار با آب یا هر چیز دیگر که مایع باشد اِماله کند روزه‌اش باطل می‌شود).

- اگر روزه‌دار در ماه رمضان عمداً یکی از مفطراتی که ذکر شد را انجام بدهد حکمش چیست؟

- روزه‌اش در آن روز باطل می‌شود، و در عین این حال بر او واجب است تا اذان مغرب از بجا آوردن مُفطری دیگر خودداری کند.

و بر او واجب است بعد از آن کفّاره آن کاری را که کرده بپردازد.

مقدار کفّاره:

برای هر روز که افطار کرده باید: یا یک بنده آزاد کند، یا شصت فقیر را اطعام کند، و یا دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد.

البته اگر با چیز حلال افطار کرده باشد. و پس از کفاره باید قضای آن روز را نیز بجا بیاورد.

افطار به سبب اِماله کردن و یا قی کردن یا دروغ بستن به خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام از این حکم استثناء شده است (یعنی: این امور اگرچه روزه را باطل می‌کنند و باید قضای آنرا بجا آورد لکن کفاره ندارند).

- اگر با چیزی حرام افطار کند حکمش چیست؟

- اگر روزه‌دار با چیزی حرام - مانند شراب خوردن یا زنا کردن (یا لواط و یا استمناء) افطار کند بر او واجب است علاوه بر قضای آن روز، بین تمامی این امور سه گانه (کفاره‌های سه گانه) جمع کند.

- مقصودتان اینست که: برای هر روز که با حرام افطار کرده باید هم دو ماه روزه بگیرد و هم شصت فقیر اطعام کند و هم یک بنده آزاد کند؟

- آری، باید برای هر روز که با حرام افطار کرده تمامی این سه کفاره را بدهد.

- اگر برای او آزاد کردن بنده - به سبب نبودن بنده - میسر نباشد چه باید بکند؟

- باید هر آنچه که از این کفاره‌های سه گانه برایش میسر است اکتفا کند.

- اگر بر من واجب شود شصت مسکین را اطعام کنم، چه مقدار باید به هر فقیر غذا بدهم؟

- باید برای هر روز که افطار کرده‌ای به هر فقیر حدود نهصد (۹۰۰) گرم خرما یا گندم یا آرد یا برنج یا ماش یا جز اینها از چیزهایی که طعام محسوب می‌شوند بدهی.

سیر کردن فقیر جایز است ولی پول دادن به جای طعام دادن به فقیر جایز نیست.

- اگر بخواهم روزه کفاره یعنی دو ماه پشت سر هم روزه بگیرم چگونه باید این کار را انجام بدهم؟

- همینکه یک ماه و یک روز را پشت سر هم روزه بگیری کافی است و لازم نیست باقی آن را هم پشت سر هم بگیری بلکه می‌توانی بین باقی مانده از روزه‌ها فاصله بیندازی.

پس از آنکه سی و یک روز، پشت سر هم روزه گرفتی می‌توانی بیست و نه روز باقیمانده از ماه دَوم را بطور متناوب و غیر متوالی روزه بگیری.

- اگر در اثر عذری - مانند بیماری که مانع روزه می‌شود یا سفر مثلاً - یک روز از ماه رمضان را افطار کردم، چه باید بکنم؟

- در اینصورت بر تو واجب است قضای آن را تا قبل از رسیدن ماه رمضان آینده بجا بیاوری بدین ترتیب که:

یک روز از روزهای همان سال را - غیر از عید فطر و قربان که روزه گرفتن در این روزها حرام است - انتخاب کن و بجای آن یک روزی که مثلاً مریض بودی یا مسافرت بوده‌ای روزه بگیری.

- اگر بیماریم طول کشید یا عذر دیگری ادامه پیدا کرد بطوری که نتوانستیم از این ماه رمضان تا ماه رمضان بعدی قضای آنها را بجا بیاورم در اینصورت وظیفه‌ام چیست؟

- در اینصورت قضای آن روزه‌ها از تو ساقط می‌شود و فقط واجب است فدیة بدهی. یعنی فقط باید برای هر روز یک مدّ طعام - که تقریباً ۹۰۰ گرم - طعام - یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها - به فقیر بدهی.

- این بود احکام روزه. قبل از آنکه گفتگوی خودمان را درباره احکام روزه به پایان برسانم مایلم چند مطلب را متذکر شوم:

۱- روزه گرفتن در روز عید فطر و عید قربان جایز نیست و حرام می‌باشد چه

به عنوان قضا باشد یا غیر قضا به هر عنوان ونیتی که باشد جایز نیست در این دو روز روزه گرفت.

۲- اگر بر مرد قضای روزه واجب بود ونیت قضا کردن را نیز داشت لکن از دنیا رفت، بر وارثان ذکورش واجب است از جانب او قضای روزه‌هایش را بجا بیاورند یا برای انجام این کار اجیر نمایند صحیح است.

۳- شارع مقدس به اشخاص معدودی اجازه داده است تا روزه ماه رمضان را افطار نمایند ولذا روزه ماه رمضان بر آنها واجب نیست و آنها عبارتند از:

الف - افراد سالخورده از مردان و زنان وهمچنین بیمار مبتلا به تشنگی (که نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند و مرتباً تشنه می‌شود - مثلاً کسی که مرض قند دارد و مرتباً گلویش می‌خشکد) که در صورتی که روزه برای این افراد سخت و دشوار باشد روزه بر آنان واجب نیست. ولی بر آنان واجب است که بجای هر روزی که افطار می‌کنند فدیة بدهند.

مقدار فدیة هم حدود نهصد ۹۰۰ گرم از طعام است وبهترین نوع طعام گندم می‌باشد وقضای روزه هم بر آنان واجب نیست.

ب - زن بارداری که وقت زائیدنش نزدیک است اگر روزه برایش دشوار باشد حتی اگر ضرر برای او ویا جنین وی نداشته باشد در این صورت جایز است افطار کند. ولکن باید قضا آن را بجا آورده وفدیة نیز بپردازد.

ج - زنی که بچه شیر میدهد، اگر روزه باعث کم شدن شیر او بشود چنانچه غالباً همینطور است - اگرچه ضرری برای زن یا بچه‌اش نداشته باشد - جایز است افطار کند. ولکن بعد از آن ایام قضای روزه‌هایش وفدیة بر او واجب می‌باشد.

- واین وجوب (قضاء وفدیة) در صورتی است که روزه برای مادر وبچه‌اش ضرر نداشته است اما اگر روزه برای آندو یا فقط برای جنین ضرر داشته است یا برای بچه شیر خوار ضرر داشته باشد وممکن نباشد بچه را

برای شیر دادن به دایه داد تا شیر بدهد، در این صورت حکم چیست؟

- در این صورت بر زن حامله یا شیرده واجب است افطار کند همانطوری که بر فرد بیمار واجب است یعنی روزه گرفتن حرام است و بعد از آن بر آن دو (زن شیرده و زن حامله) واجب است قضای روزه‌هایی را که نگرفته‌اند بجا بیاورند.

۴- همانطوری که نماز بر دو قسم بود: «واجب و مستحب» روزه نیز بر دو قسم است: «روزه واجب» و «روزه مستحب».

بلکه روزه مستحب از اعمال مستحبی است که در مورد آن بسیار تأکید شده است چنانکه در روایات وارد شده است که:

«روزه سپر مؤمن است در برابر آتش جهنم و زکات بدنهاست».

و «بوسیله روزه بنده خدا به بهشت وارد می‌شود».

و «خواب روزه دار عبادت است و نفس روزه دار و سکوتش تسبیح است، عملش مورد قبول درگاه الهی است و دعایش مستجاب می‌باشد».

و «روزه دار دو شادی دارد؛ یکی هنگام افطار (اذان مغرب) و دیگری هنگامی که خدای عزوجل را ملاقات می‌کند».

آنچه که از روایات بدست می‌آید آنست که:

الف- روزه سه روز از روزهای هر ماه قمری مستحب است و روزه «اولین روز پنجشنبه هر ماه» و «آخرین پنجشنبه هر ماه» و «اولین چهارشنبه از دهه دوم هر ماه» افضل است.

ب- روزه گرفتن در روز تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (هفدهم ربیع الاول) و روز مبعث آن حضرت (بیست و هفتم ماه رجب) مستحب است.

ج- روزه در روز عید سعید غدیر خم.

د- روزه در روز بیست و پنجم ماه ذی قعدة.

ه- روزه در روز بیست و چهارم ذی حجّه.

و- روزه در تمامی روزهای ماه رجب یا بعضی از روزهای آن.

ز- روزه در تمامی روزهای ماه شعبان یا بعضی از روزهای آن.

و غیر از اینها روزه‌های مستحبی دیگری هستند که در این فرصت کم وقت ذکر نام آنها نیست.

گفتگو درباره «زکات فطره»

بر هر فرد بالغ و عاقل و غنی واجب است از طرف خودش و تمامی افراد خانواده و تحت سرپرستیش (که اصطلاحاً نان خور او می باشند) - چه نزدیک باشند چه دور، صغیر باشند یا کبیر - زکات فطره بدهد.

حتی اگر قبل از غروب شب عید فطر بر انسان میهمان وارد شود نان خور او محسوب شده و باید فطره او را پردازد.

- چه کسی غنی محسوب می شود؟ و حدود غنی (بی نیازی) چیست؟

- «غنی» کسی است که مخارج یک سال خود و عیالش را به شکلی که شایسته آنها هست یا قادر است آن را با کار روزانه یا تجارت مثلاً بدست بیاورد (وکسی که خرجش با دخلش برابر نباشد فقیر و دادن زکات فطره بر او واجب نیست).

مقدار زکات فطره:

- مقدار زکات فطره چقدر است؟

- مقدار زکات فطره برای هر نفر حدود ۳/۵ کیلوگرم گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا هر غذایی که شایع و معمول باشد و شخص مکلف و خانواده اش از آن استفاده می کنند.

باید یا خود طعام را کنار بگذارد (و سپس به فقیر پردازد) یا به قیمتش پول کنار بگذارد و آنرا در روز عید بعد از طلوع فجر (اذان صبح) [تا وقت زوال خورشید] پردازد.

برای کسی که نماز عید فطر می خواند بهتر است قبل از نماز زکات فطره اش را بپردازد.

موارد مصرف زکات فطره:

زکات فطره را باید به کسی که می توان به او زکات داد - مانند فقیر یا مسکین - پرداخت کرد. (به گفتگو درباره «احکام زکات» مراجعه کن). اگر انسان زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که برای زکات مال بود برساند کافی می باشد.

باید دانست: اگر کسی که زکات می دهد هاشمی (سید) نباشد جایز نیست زکات فطره اش را به سید (هاشمی) بدهد.

زکات فطره را نباید به کسی که نفقه اش بر زکات دهنده واجب است - مانند پدر یا مادر یا زوجه یا فرزند - داد.

گفتگو در باره «احکام حج»

حج یعنی زیارت خانه خدا، همراه با انجام اعمال و مناسکی مخصوص و عاشقانه که شارع مقدس فرموده در ایام معینی در آنجا بجا آورده شود

پدرم امروز با شوق عاشقی قدیمی و سوخته دل که زخم عشقش هنوز بهبودی نیافته (و همچنان در تب فراق می سوزد)، با سوز و گداز عاشقانه همچون دلداده‌ای که از نعمت دیدار افتخار آمیز و حیاتبخش محبوبش مشتاقانه یاد می‌کند خواست خاطرات حج اولش را (که در زمان جوانیش رفته بود) برایم تعریف کند، در حالیکه در چشمانش ضعف و شکستگی فراق آشکار بود و بر زبانش پرده‌ای نرم و شکننده از اندوهی معنوی و عمیق دیده می‌شد، اما بر لبهایش لبخندی دلپذیر و سرشار از عشق موج می‌زد که از باطنش خبر می‌داد به سخن پرداخت، ولی - چنانکه به نظر می‌رسید - چون آن شکوه و عظمت کبریائی که در حج دیده بود به ذهنش خطور می‌کرد هیبتی معنوی و وقار و جلالی بس عظیم او را از سخن گفتن باز می‌داشت.

به پدرم - در حالی که این حالتش در من تأثیر شگرفی گذارده بود - گفتم: می‌بینم وقتی در مورد اولین حجتان صحبت می‌کنید مانند کسی سخن می‌گوئید که در گذشته‌ای دور به سعادت بزرگ نائل گشته و اکنون با حسرت بسیار از آن یاد می‌کند!

پدرم در حالی که صدایش می‌لرزید و می‌شکست، رو به من کرد و گفت: من الآن می‌خواهم با تو برگزیده‌ای از خاطرات اولین حج خود را - با آن هدف عالیش، چون حج سفری است که انسان در آن سفر هدفی جز خدا ندارد بازگو کنم و در عالم

خیال با شوقی بسیار و حالتی دلپذیر و گوارا و مستی الهام‌بخش به آن روزگار برگردم و آن حالات روحانی را برای خودم باز گردانم و زنده کنم تا با این یاد آوری خاطرات، این عشقی که تمام وجودم را فرا گرفته و آتش شوقم را بر افروخته و نهالش در دلم کاشته شده و جوانه زده است آبیاری و سیراب کنم.

پسرم! آیا تاکنون این فرموده خدای تعالی را خوانده‌ای که می‌فرماید:

﴿وَأَذَعَلْنَا آئِنَاتٍ مَّنَابِتَ لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾^(۱).

«ای پیامبر، به یاد آور آن زمانی را که ما خانه کعبه را مقام امن و مرجع امر دین خلق قرار دادیم.

و این آیه شریفه که خداوند از زبان پیامبرش حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾^(۲).

«پروردگارا! من ذریّه و فرزندان خود را در این بیابان خشک و سوزان بدون کشت و زرع در کنار خانه محترم سکونت دادم، پروردگارا! این کار را بدین منظور انجام دادم که در اینجا نماز برپا کنند. بدین جهت آنان را در اینجا مسکن دادم که نماز برپا کنند.

پس: از تو می‌خواهم دل‌های مردمان را به سوی آن مایل و مشتاق بفرمائی تا مشتاقانه به زیارت خانه‌ات آمده و در کنار آن نماز گزارده و به عبادتت بپردازند».

قلبم الآن برای زیارت دوباره خانه خدا شتاب دارد و می‌خواهد همچون پرنده‌ای تیز پرواز بال گشوده و به سوی خانه محبوب پر بکشد همچنانکه در اوّلین

(۱) سوره بقره، آیه: ۱۲۵.

(۲) سوره ابراهیم: آیه ۳۷.

بار برای آن خانه پاک در بیابان خشک و سوزان شتاب داشت، همان خانه‌ای که به جلال و حی مسکون است، با نور الهی و عطر جانبخش و عشق خالص و جمال و محبت، خرّم و آباد گشته است.

پدرم این سخنان را گفت و سپس سرش را اندکی به پائین انداخت و با صدائی آرام در حالی که با خودش زمزمه می‌کرد این اشعار دلنشین را می‌خواند:

أَيَا مُهَجَّتِي وَادِي الْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ حَصِيبُ الْهَوَى وَالزَّرْعُ غَيْرُ حَصِيبِ
هُنَا الْكَعْبَةُ الزُّهْرَاءُ وَالْوَحْيُ وَالسُّدَا هُنَا النُّورُ، فَأَنِي فِي هَوَاهُ وَذَوْبِي
وَيَا مُهَجَّتِي بَيْنَ الْحَطِيمِ وَرَمَزِ تَرَكْتُ دُمُوعِي شَافِعًا لِدُنُوبِي
لَثَمْتُ الْثَرَى سَبْعًا وَكَحَلْتُ مُقَلَّتِي بِحُسْنِ كَأَسْرَارِ السَّمَاءِ مُهَيْبِ
وَفِي الْكَعْبَةِ الزُّهْرَاءِ زَيَّنْتُ لَوْعَتِي وَذَهَبَ أَبْوَابَ السَّمَاءِ نَحِيْبِي^(۱)

سپس سرش را بلند کرد و رو به من نمود و گفت: اینچنین قلبم به حجّ اوّل علاقه‌مند است و هر سال وقتی ایام حجّ فرا می‌رسد و به یاد آن می‌افتم و آتش شوقم زبانه می‌کشد در همان اوّلین حجّ پیوسته از پروردگارم می‌خواستم تا سعادت حجّ دوّم و سوّم و چهارم را هم نصیبم فرماید.

(۱) ای روح من! سرزمین محبوب من محمد

سرزمینی که با عشق و محبت خرّم و سرسبز گشته و کشتزار آن چندان سرسبز نیست

در اینجاست کعبه درخشان و وحی الهی و نسیم بوی خوش

در اینجاست نور، پس خدایا مرا در عشق آن فنا کن و ذوب نما

ای روح من در بین حطیم و چاه زمزم

اشک شوق ریختم تا شفیع گناهانم شوند

هفت بار زمین را بوسیدم و خاک آن را توتیای چشم خود کردم

و با زیبایی‌هایی که مانند اسرار آسمان با هیبت و دهشتناک است چشم خود را سُرمه کشیدم.

در کعبه نورانی شور و شوق عشق من آرایش یافت

و درهای آسمان به روی من گشوده شدند.

«مترجم».

سخن پدرم را با تعجب قطع کرده و گفتم: آیا واجب است انسان پس از حجّ
اول برای دوّمین بار و سوّمین بار و چهارمین بار به حجّ برود؟!

- نه، هرگز، بلکه (در تمام عمر بر هر کسی که شرایط حجّ را داشته باشد، فقط
یک مرتبه واجب است به حجّ برود، بهمین خاطر) بر تو پس از آنکه مستطیع شدی
واجب است، فقط یک بار به حجّ بروی، خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا﴾^(۱).

«بنا به حکم الهی: حجّ و زیارت خانه خدا بر مردم واجب است، البته بر
کسانی واجب است که استطاعت و توانایی برای رسیدن به آنجا یافته باشند».

اما حجّ دوّم و سوّم و چهارم از مستحبات است.

- پدرجان! لطفاً داستان اولین حجّتان را - همان حجّی که با کمال اشتیاق رفتید
- برایم تعریف کنید.

- بعد از آنکه به «جحفه» رسیدیم - جحفه^(۲) یکی از چند مکانی است که
شریعت اسلامی برای إحرام پوشیدن تعیین فرموده است؛ و نام آن مکان‌هایی را که
باید در یکی از آنها احرام پوشید تا اعمال حجّ را بجا آورد «مواقیت» نهاده است.

بعد از آنکه به جحفه رسیدم و نیت احرام برای حجّ کردم، تمامی لباسهایم را
در آوردم [و فقط دو لباس احرام را پوشیدم] و آندو عبارتند از: «یک ملافه
سردوشی» و «یک لنگ». سپس «لَبَّيْكَ» گفتم. یعنی: به زبان عربی صحیح گفتم: «لَبَّيْكَ
اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

ترجمه: دعوتت را اجابت کردم به بهترین صورتی که می توانستم، ای خدای
من! دعوتت را به بهترین صورت که می توانستم اجابت کردم، هیچ شریکی برای

(۱) سوره آل عمران، آیه: ۹۸.

(۲) جحفه: مکانی است در نزدیکی مکه.

تو نیست دعوت را اجابت کردم، همانا حمد و ستایش به معنای تمام و کامل آن
و همچنین تمامی نعمتها از آن توست، مُلک و سلطنت مطلق از آن توست،
هیچ شریکی برای تو نیست، دعوت را به بهترین صورت که برایم امکان داشت
اجابت نمودم».

- وقتی «لَبِیک» می‌گفتم، تمامی وجود وارکان بدنم می‌لرزید، حالت خوف
و خشوع شگفتی سراپای وجودم را فرا گرفته بود، بطوری که تا آن زمان چنین
حالتی برایم پیش نیامده بود، در وقت «لَبِیک لَبِیک» گفتن امامان حضرت زین
العابدین علیهم‌السلام را به یادم آمد. چون آنحضرت به هنگام لبیک گفتن در اثر خوف
و خشیت از خدای عز و جلّ و فراق او تمامی بدن مبارکش می‌لرزید و رنگش زرد
می‌شد و زبانش بند می‌آمد و مدّتی ساکت می‌ماند و حالت روحانی و معنوی عجیبی
به حضرتش دست می‌داد بطوریکه حضور در بارگاه حقّ تعالی و شهود عظمت
و کبریائی جمال و جلال الهی را معنا می‌بخشید.

هر کس عبادات و مناسک سَجَاد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را می‌دید،
می‌فهمید عبادت، نماز، حجّ و زیارت خانه خدا یعنی چه.

وقتی احرام بستم، بر من واجب شد این کارها را تا پایان مناسک حج
ترک کنم:

زناشوئی با زنان و بوسیدن آنان، همچنین دیدن زن، و نظر کردن شهوت
انگیز به آنان.

بریدن مو و ناخن گرفتن.

پوشیدن جوراب و پوشاندن سر برای مردان.

وامور دیگر که بطور کامل و مشروح در کتابهای فقهی ذکر شده‌اند.

- بعد از آنکه احرام پوشیدید چه کردید؟

پس از آنکه مُحرم شدم در حالی که پاک بودم به سوی «مکه مکرمه» حرکت

کردم تا در آنجا پیرامون خانه خدا هفت دور طواف کنم، البته طوافم را از حَجْر
الأسود شروع کردم و در همانجا هم به پایان رساندم.

پس از آنکه از طواف فارغ شدم، دو رکعت نماز - مانند نماز صبح - پشت
مقام ابراهیم عليه السلام خواندم.

سپس برای انجام هفت مرتبه «سعی بین صفا و مروه» به آنجا رفتم، و هفت
بار بین صفا و مروه رفت و آمد کردم. البته از صفا آغاز کردم و در مروه تمام کردم.

وقتی مرتبه هفتم را در مروه تمام کردم، تقصیر کردم، یعنی: مقداری از موی
سرم را چیدم و با این تقصیر، «عمره حجّ» را تمام نمودم.

حجّ در دو مرحله انجام می شود: اَوَّل: حجّ عُمره، دَوَم: حجّ تَمَتُّع.

وقتی عمره حجّ را تمام کردم، از احرام در آمدم و منتظر رسیدن روز هشتم
ذیحجّه الحرام - که «روز تَزْوِیه» نام دارد - شدم تا در آن روز از خود
مکه برای دَوَمین بار مُحَرِّم شوم، ولیکن در این مرتبه به نیت «حجّ» مُحَرِّم شدم نه
برای «عمره».

وقتی روز هشتم فرارسید، دوباره احرام خود (ازار وردایم) را پوشیدم
و نیت احرام حجّ کردم، و آنگاه لَبَّیک گفتم، سپس با ماشینی روباز به طرف صحرای
عرفات حرکت کردم. چون واجب است در روز نهم ذیحجّه از تقریباً یک ساعت
بعد از ظهر تا غروب آفتاب در آنجا (عرفات) باشیم.

در روز نهم وقتی خورشید غروب کرد و من در عرفات بودم به طرف
«مُزْدَلَفَه» حرکت کردم و شب دهم ذی حجّه را در آنجا بسر بردم و تا بعد از طلوع
فجر (بعد از اذان صبح) روز دهم در آنجا بودم، چون:

[بنا بر احتیاط واجب: باید از نیمه شب دهم ذیحجّه تا بعد از طلوع فجر -
یعنی زمانی که روشنی روز آشکار شود و انسان بتواند راهش را به هنگام حرکت
تشخیص بدهد - در مُزْدَلَفَه می بودم].

قبل از طلوع خورشید روز دهم از مزدلفه به سوی «مِنی» حرکت کرده و از مزدلفه به همراه خود چند ریگ برداشته بودم، چون در روز دهم سه کار واجب را باید انجام می‌دادم:

۱- «رَمِي جَمْرَه عَقَبَه»: باید هفت ریگ را یکی پس از دیگری به جمره عقبه می‌زدم.

۲- باید در «مِنی» یک حیوان قربانی می‌کردم.

۳- باید موی سر را تراشیدم و در منی می‌ریختم، و بهتر آن است که در منی موی سر را تراشید.

وقتی در منی این سه کار را تمام کردم و موی سر خود را تراشیدم، از احرام در آمده و برای دوّمین بار به مکه رفتم تا «طواف حجّ» را بجا بیاورم و «نماز طواف» بخوانم و پس از آن «سعی صفا و مروه» را بجا بیاورم. سپس بعد از آنکه تمامی این کارها را انجام دادم همچنین طواف نساء و نماز آن طواف را بجا آوردم و به منی بازگشتم، چون واجب است شب یازدهم و دوازدهم ذیحجه را در آنجا (منی) بیتوته کنم و تا بعد از ظهر روز دوازدهم در آنجا باشم.

در خلال این مدت، سه جمره هر یک از آنها را با هفت ریگ رمی کردم. آن سه جمره بترتیب عبارتند از:

«جَمْرَه اُولی» و «جمره وُسطی» و «جَمْرَه عَقَبَه».

این سه جمره را در روز یازدهم به ترتیب و پشت سر هم انجام دادم، سپس در روز دوازدهم و برای بار دوّم این سه جمره را مانند مرتبه گذشته رمی کردم.

وقتی ظهر روز دوازدهم ذیحجه رسید در حالی که من در آن زمان در منی بودم تمامی واجبات حجّ تمام شد لذا از آنجا حرکت کردم بسوی مکه.

بر خلاف ازدحام شدید مردم و گرمای طاقت فرسا و حرارت ریگهای

سوزان، و بر خلاف تمامی آن سعی و کوشش‌ها و سختی‌هایی که بر خود روا داشتم تا اعمال و مناسک حج را بخوبی و آنطور که بر من واجب است انجام دهم آن همه سختی‌ها بهترین لحظات زندگیم هستند، باید با تأکید تمام بگویم: وقتی در عرفات بودم یا وقتی در مزدلفه در آن بیابانهای گرم و سوزان و خشک عربستان بسر می‌بردم، نه تنها از آنهمه گرما و سختی‌ها گریزان نبودم، بلکه با تمام وجودم مشتاقانه در منی و عرفات و مزدلفه فقط به روح اعمال و مناسک حجّ می‌اندیشیدم و به هیچ جای دیگر فکر نمی‌کردم.

«حجّ» بر خلاف تمامی مشکلات و سختی‌هایی که دارد این سفر، فرصت بسیار مناسبی است برای پاک شدن و ملاقات با خدای عزوجل و مناجات کردن به درگاه احدیت و تقرب جُستن به او و پیوستن به او و در برابر درگاهش ایستادن و از مناجات با او در شب و روز لذت بردن، لذتی روحانی و بهشتی که هیچ نظیری ندارد

پس از آنکه از منی خارج شدم به «مکه مکرمه» رفتم و با تمام وجود مشتاق زیارت آنجا بودم و دوری از آنجا برایم سخت و تأسّف انگیز بود. از آنجا به «مدینه منوره» رفتم تا به زیارت مرقد مطهر نبی اکرم ﷺ و قبر مخفی حضرت صدیقه کبریٰ علیها السلام و قبور امامان معصوم در بقیع، یعنی حضرت امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام و حضرت امام زین العابدین علیهما السلام و حضرت امام محمد باقر علیهما السلام و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام شرفیاب شوم.

و همچنین به زیارت مساجد و مشاهد مشرفه بروم. یکی از آن مشاهد مرقد حضرت حمزه بن عبدالمطلب و «شهادی بدر» بود.

پس از زیارت، از مدینه به طرف شهرمان بازگشتم.

این بود مختصر داستان حجّ اول من که آنرا بطور فشرده و خلاصه برایت تعریف کردم.

نور چشمم به تو توصیه می‌کنم: هرگاه مالی بدست آوردی یعنی: «مستطیع شدی»، ابتدا آنرا با پرداخت زکات و خمس پاک کن، البتّه اگر خمس یا زکاتی به آن تعلق بگیرد؛ سپس با آن پول به حج برو. در آن زمان وقتی خواستی به حج بروی تمامی احکام و مناسک حج و تمامی کارهایی را که قدم به قدم باید انجام بدهی بطور مشروح برایت بیان خواهم کرد.

امیدوارم خداوند تو را برای زیارت خانه‌اش موفق بفرماید و در آنجا بدینوسیله به تو خیر و برکت عطا بفرماید، بدرستی که او «قریب» و «مجیب» است. یعنی: به بندگانش نزدیک است حتّی نزدیکتر از خودشان به آنها می‌باشد و به دعا و خواسته‌هایشان پاسخ می‌دهد.

- پدرجان! پیش از آنکه گفتگویمان را تمام کنید می‌خواهم در مورد «تطهیر اموال بوسیله زکات و خمس» - همین مطلبی که در چند لحظه پیش فرمودید - سئوالی از شما بپرسم.

- الآن وقتش نیست، چون بحث در مورد زکات و خمس خیلی طولانی است و بهمین مناسبت برای هر یک از آندو بحث، یک جلسه خاصّ قرار خواهیم داد، ان شاء الله .

- بنابراین: در جلسه بعدی در باره «احکام زکات» برایم صحبت خواهید کرد، و پس از آن در باره «احکام خمس».

- ان شاء الله تعالی.

- ان شاء الله .

گفتگو در باره «احکام زکات»

پدرم گفت: زکات رکنی از ارکان پنجگانه دین است؛ ارکانی که اسلام بر اساس آنها ساخته شده است. زکات - به سبب اهمیت زیادی که دارد - از ضروریات دین است، در حدیث شریف نبوی آمده است که: «نماز با تمام اهمیتی که دارد از کسی که زکات نمی پردازد قبول نمی شود».

پدرم این مطلب را گفت و آنگاه افزود: وقتی آیه زکات نازل شد:

﴿تُخَذُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾

«یعنی: ای پیامبر، از اموال مسلمانان مقداری را به عنوان صدقه (زکات) بگیر چرا که (این پرداخت صدقه) باعث پاک شدن و تزکیه آنها خواهد شد - رسول خدا صلی الله علیه و آله به منادیش دستور داد تا در میان مردم ندا کند و چنین بگوید: «همانا خدای تبارک و تعالی پرداخت زکات را بر شما واجب فرمود همانطور که نماز را بر شما واجب کرده است».

لذا وقتی یک سال گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به منادیش امر فرمود که در میان مسلمانان ندا کند: «ای مسلمانان! اموالتان را با پرداخت زکات پاک کنید تا نمازهایتان قبول شود»، آنگاه مأموران گرفتن صدقات (زکات) را بسوی مردم فرستاد تا صدقات مردم را جمع آوری کنند.

پدرم گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد (خطبه‌ای ایراد کرد) و فرمود:

ای فلانی برخیز! فلانی تو نیز برخیز! و... تا آنکه پنج نفر را از صف نمازگزاران خارج کرد، سپس فرمود: چون شما زکات نمی دهید لذا باید از مسجد ما

مسلمانان خارج شوید و تا زمانی که از پرداخت زکات خودداری می‌کنید در اینجا نماز نخوانید.

پدرم در حالی که ابری از غم و اندوه بسیار بر رخسارش گسترده بود، برایم حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که آنحضرت فرمود:

«خدای عزّوجلّ در روز قیامت عده‌ای از مردم را از قبرهایشان برمی‌انگیزد در حالی که دستهایشان با زنجیر برگردنهایشان بسختی بسته شده، آنهم بطوری که نمی‌توانند حتی به اندازه یک انگشت حرکت کنند و ملائکه آنها را بشدت ملامت می‌کنند و می‌گویند: اینان همان کسانی هستند که مانع مال اندک از مال بسیار بودند. اینان همان کسانی هستند که خداوند به آنها مال عطا فرمود، ولی آنها حقّ خدای عزّوجلّ در اموالشان را نپرداختند.»

پدرم گفت: وقتی کتاب خدای عزّوجلّ را می‌خوانم یکی از نکاتی که از قرآن کریم آموخته‌ام، اینست که: قرآن کریم در موارد بسیاری از آیات کریمه‌اش «زکات» را با «نماز» قرین ساخته‌است، و این خود بیانگر میزان اهمیّت آن در شریعت اسلامی می‌باشد.

وقتی از پدرم در باره «حکمت واجب شدن زکات» پرسیدم و گفتم: چرا خداوند زکات را واجب فرموده؟ با حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پاسخ داد و گفت: آنحضرت در جواب به این پرسش چنین فرموده است: «زکات وضع شده تا بعنوان امتحان و آزمونی باشد برای ثروتمندان، و کمکی باشد برای فقیران، اگر تمامی مردم زکات اموالشان را می‌پرداختند هرگز مسلمان فقیر و نیازمند در جامعه اسلامی پیدا نمی‌شد و شخص فقیر بوسیله همین زکاتی که خداوند برایش قرار داده بی‌نیاز می‌گردید، اگر ثروتمندان زکات می‌دادند، تمامی نیازمندان تأمین می‌شدند لذا مردم هرگز فقیر نمی‌شوند، نیازمند نمی‌شوند، گرسنه نمی‌مانند، عریان نمی‌گردند مگر به سبب گناه ثروتمندان در نپرداختن زکات. پر خداوند تبارک و تعالی سزاوار است کسانی را که از پرداخت حقّ خدا امتناع می‌ورزند از رحمتش

محروم فرماید».

از پدرم سؤال کردم: آیا در هر مالی زکات واجب است؟

پدرم در جوابم گفت: زکات (در نه چیز) واجب است که آنها عبارتند از:

اؤل: در طلا و نقره، البتّه با شرایطی که بیان خواهم کرد.

دوم: در گندم و جو و خرما و کشمش با شرایط خاص.

سوم: در شتر و گاو و گاو میش و گوسفند هر دو نوعش - بزغاله و بزّه - با

شرایطی که خواهم گفت.

[زکات در مال التّجاره، و در حیواناتی که از زمین می‌رویند - مانند: گنجد

و برنج و ارزن و عدس و ماش و ذرت و جز اینها - واجب نیست بلکه مستحبّ است

در این مورد زکات پرداخت شود].

شروط وجوب زکات در طلا و نقره:

- شرایط وجوب زکات در طلا و نقره که در سخنانتان به آنها اشاره

کردید چیست؟

- شرایط وجوب زکات در طلا و نقره عبارتند از:

۱ - به نصاب برسد:

نصاب طلا: نصاب طلا بیست دینار می‌باشد، و زکاتش رُبْعِ عَشْرِ می‌باشد،

و هرگاه چهار دینار بر آن افزوده شد واجب است رُبْعِ عَشْرِ آنرا نیز بعنوان زکات

پرداخت نماید.

باید دانست: وزن هر دینار تقریباً حدود چهار گرم و رُبْعِ از جنس طلا

می‌باشد.

(توضیح: طلا دو نصاب دارد:

نصاب اول طلا: بیست مثقال شرعی است که یک چهلیم آنرا باید زکات بپردازد.

نصاب دوم طلا: بعد از بیست مثقال طلا هر چهار مثقال شرعی یک چهلیم مثقال طلا زکات می پردازد.

نصاب نقره:

۱- وقتی مقدار نقره به دویست درهم برسد، زکاتش واجب می شود (و این نصاب اول نقره می باشد) زکات آن (نصاب اول نقره که دویست درهم است) یک چهلیم می باشد.

(نصاب دوم نقره): هرگاه چهل درهم (بر این مقدار یعنی دویست درهم) اضافه شود باید بابت زکات (تمام ۲۴۰ درهم) نیز یک چهلیم آنرا بپردازد.

باید دانست که: وزن هر یک درهم حدود سه گرم نقره می باشد که مقدار دقیقش (۲/۹۷۵) گرم می باشد

- اگر مقدار طلا و نقره از این حدّ و نصابهایی که گفتید کمتر باشد، آیا

زکات واجب است؟

- نه، در مورد آن زکات واجب نیست.

۲- شرط دوم وجوب زکات در طلا و نقره این است که: مدّت یازده ماه از داشتن طلا و نقره بگذرد و وارد ماه دوازدهم شود، به شرط آنکه این مقدار طلا و نقره در تمام این مدّت در ملک مالک باشد.

۳- زکات طلا و نقره در صورتی واجب می شود که آن را سگّه زده باشند و معامله با آن در خرید و فروش روزانه و سایر معاملات رواج داشته باشد.

- آیا «شمش طلا» و «لباسهایی که از طلا یا نقره ساخته می شوند»

وهمچنین سایر قطعه‌های طلا و نقره زکات دارند؟

- در اینگونه طلا و نقره زکات واجب نیست.

زکات گندم، جو، خرما، و کشمش

دو مین چیزی که زکات آن واجب است، گندم و جو و خرما و کشمش می‌باشد.

نصاب این اجناس: وقتی هر یک از این چیزهایی که گفتیم به مقدار یک هزار و چهل و چهار (۱۰۴۴) کیلوگرم برسد، زکاتش واجب می‌شود البته با این شرایط:

الف) زمینی که این محصولات از آن بدست می‌آید آبیاری دیمی داشته باشد؛ بطوری که آبیاری آن کشتزار به کار و کوشش از جانب انسان نیاز نداشته باشد، که در این صورت مقدار زکات این اجناس ده درصد (۱۰٪) می‌باشد.

ب) هرگاه آبیاری بوسیله دست یا ماشین یا وسیله‌ای مانند آن انجام شود، در اینصورت زکات (یک هزار و چهل و چهار کیلوگرم از هر یک از اجناس ذکر شده) پنج درصد (۵٪) می‌باشد.

ج) اگر زمینی گاهی بطور دیمی (بارانی) و گاهی بوسیله دست یا ماشین آبیاری شود، در اینصورت زکاتش (۷/۵) هفت و نیم در صد است. مگر آنکه یکی از ایندو روش واقعاً کمتر از دیگری باشد بطوری که قابل توجه نباشد که در اینصورت باید بر اساس همان روشی که غالباً به آن روش آبیاری می‌شود زکاتش را پرداخت نماید.

- آیا اگر مقدار محصولی که بدست می‌آورد کمتر از (۱۰۴۴) یک هزار

و چهل و چهار کیلوگرم (یعنی کمتر از نصاب باشد) زکات دارد؟

- خیر، اگر مقدار محصول بدست آمده از نصاب تعیین شده کمتر باشد،

زکات ندارد.

زکات شتر، گاو، گوسفند

سومین چیزی که زکاتش واجب است: گوسفند و بز و شتر و گاو و گاو میش می باشد.

در وجوب زکات این حیوانات چند چیز شرط است:

۱- باید تعداد آنها به حدّ نصاب برسد و آن نصاب رقم معینی است که اگر تعداد آنها به آن حدّ معین برسد، زکاتش واجب می شود.

نصاب شتر:

اگر تعداد شترها به ۵ نفر برسد، زکاتش واجب می شود. و مقدار زکات پنج شتر یک گوسفند می باشد.

اگر تعداد شترها به ۱۰ نفر برسد، زکاتش: دو گوسفند است.

اگر تعداد شترها به ۱۵ نفر رسید، زکاتش: سه گوسفند است.

اگر تعدادشان به ۲۰ نفر برسد، زکاتش: چهار گوسفند است.

اگر تعدادشان به ۲۵ نفر برسد، زکاتش: پنج گوسفند است.

اگر تعداد شترها به ۲۶ نفر برسد، زکاتش: یک شتر دو ساله است.

اگر تعدادشان به ۳۶ نفر برسد، زکاتش: یک شتر سه ساله است.

البته در مورد شتر، نصابهای دیگری نیز هست که در اینجا فرصت بیان همه آنها نیست.

نصاب گوسفند و مقدار زکات آن:

اگر تعداد گوسفندان به ۴۰ رأس برسد، زکاتش: یک رأس گوسفند است.
اگر تعدادشان به ۱۲۱ رأس برسد، زکاتش: دو رأس گوسفند است.
اگر تعداد گوسفندان به ۲۰۱ رأس برسد، زکاتش: سه گوسفند است.
اگر تعدادشان به ۳۰۱ رأس برسد، زکاتش: چهار رأس گوسفند است.
اگر تعدادشان به ۴۰۰ رأس یا بیشتر برسد، زکاتش: برای هر یکصد رأس یک گوسفند می‌باشد.

نصاب گاو و گاو میش و مقدار زکات آن:

اگر تعدادشان به سی رأس برسد، زکاتش: یک گوساله‌ای است که وارد سال دوم از عمرش شده باشد.

اگر تعدادشان به چهل رأس برسد، زکاتش: یک گوساله‌ای است که وارد سال سوم از عمرش شده باشد اگر تعداد بالا رفت بطور کلی برای هر سی عدد یک گوساله دو ساله و برای هر چهل عدد یک گوساله یک ساله یا سه ساله با پر دازد.

باید به این نکته توجه داشته باشی که: وقتی تعداد حیوانات ذکر شده اعم از گوسفند یا گاو و یا شتر بین دو نصاب قرار بگیرند زکاتی ندارند تا آنکه به مقدار نصاب تعیین شده بعدی خود برسند. (بعنوان مثال: اگر کسی ۳۹ گاو داشته باشد باید فقط زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو بیشتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، باید فقط زکات چهل تای آنها را بدهد).

۲- (دومین شرط وجوب زکات در شتر، گاو، گوسفند، گاو میش و بز آنست که:

این حیوانات در زمین خدا چریده باشند و صاحبشان به آنها علوفه نداده باشد و برای غذای آنها متحمل زحمت و یا مخارجی نشده باشد.

اما در صورتی که صاحبش به آنها علف داده باشد - حتی اگر در بعضی از اوقات سال به آنها علف داده باشد نه تمام ایام سال - در این صورت زکات ندارد.

۳- (شرط سوم و جوب زکات در این حیوانات این است که: شتر و گاو، کارگر نباشند.

بنابراین: اگر برای آبیاری یا انتقال اشیاء و یا امور دیگر (مثلاً شخم زدن) بکار گرفته شوند زکاتی نخواهند داشت.

۴- (شرط چهارم واجب شدن زکات در شتر و گاو و گوسفند این است که: یک سال از داشتن آنها بگذرد. با وجود شرائط دیگر که ذکر شد.

در مورد «گذشتن یک سال» همین مقدار که یازده ماه بگذرد و وارد ماه دوازدهم بشود کافی است.

بنابراین: اگر (پس از ورود به ماه دوازدهم)، قبل از آنکه ماه دوازدهم تمام شود، یکی از شرایط ذکر شده از بین برود، ضرری به جوب زکات نمی‌زند.

کسانی که باید زکات را به آنها پرداخت:

- وقتی زکات را از اموال خارج کردم، باید آن را به چه کسی بپردازم؟

- زکات را باید به مستحقین آن بپردازم، و آنان هشت گروه می‌باشند که هر گروه از آنان شرایطی دارد.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (۱).

(۱) سوره توبه، آیه ۶۰.

ترجمه: مصرف صدقات منحصرأ مختصّ به این هشت گروه است: «فقرا» و «درماندگان» و «متصدیان اداره امور صدقات» و «برای تألیف قلوب» (یعنی: برای متمایل ساختن مسلمانانی که بوسلیه مال به اسلام تشویق می شوند) و «برای آزادی بردگان» و «ادای دین قرض داران» و «در راه خدا» (یعنی: در راه تبلیغ و امور خیریه) و «کسانی که مسافرنند و در غربت در مانده‌اند».

این مصارف هشتگانه زکات دستوری است از جانب خدا و خداوند (به تمامی مصالح امور و حکمت احکام) آگاه و حکیم است.

- فرق بین «فقیر» و «مسکین» چیست؟

- «فقیر» یعنی: کسی که مخارج یک سال خود و عیالش را - به آن مقداری که لایق حال و شأنش باشد - نداشته باشد، و کسب و شغل و یا حرفه و صنعتی هم ندارد که بتواند در خلال سال از آن طریق مخارج خود را تأمین نماید.

- «مسکین» (شخص عاجز و ناتوان) وضعش بدتر از فقیر است.

«الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» (یعنی: «متصدیان اداره امور صدقات» که در آیه

کریمه به عنوان یکی از مستحقین زکات ذکر شده‌اند) چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که برای گرفتن و جمع‌آوری زکات و محاسبه آن و رساندنش به مستحقین منصوب می‌شوند.

- «مَوْلَاهُ قُلُوبُهُمْ» که در آیه شریفه بعنوان یکی دیگر از مستحقین زکات

معرفی شده‌اند) چه کسانی هستند؟

- مسلمانانی هستند که بوسیله پرداخت مال به آنان اسلامشان تشویق و تقدیر و گرامی داشته می‌شود (و بدینوسیله آنان ترغیب می‌شوند تا از دین اسلام و مسلمین دفاع کنند) لذا بدین منظور به آنان زکات داده می‌شود که دل‌هایشان نسبت به اسلام و مسلمین نرم شده و با دین مأنوس گردند و از عقاید جاهلی آنان کاسته شود.

- «فی الرِّقَاب» که در آیه فوق الذکر یاد شده‌اند چه کسانی هستند؟

- آنان همان بردگانی هستند که بدین‌طریق خریده می‌شوند تا آزاد گردند.
(خداوند در این آیه کریمه می‌فرماید برای آزاد کردن آنان باید از زکات داده شود)

- «غارمون» چه کسانی هستند؟

- غارمون کسانی هستند که بدهکارند و در پرداخت بدهیشان ناتوان
و عاجزند.

- «فی سبیل الله» یعنی چه؟ و «ابن السَّبیل» کیست؟

- «فی سبیل الله» شامل تمام کارهای خیر - مانند ساخت مساجد، پل سازی و جز
اینها - می‌شود که به قصد رضای حضرت حق انجام داده می‌شود.

- «ابن السبیل» آن مسافری است که در سفر اموالش را از دست داده و هیچ
پولی برای بازگشت به وطنش ندارد، البته این مسافر نباید برای انجام کار حرام به
مسافرت آمده باشد (یعنی سفرش حرام و سفر معصیت نباشد)

این بود گروه کسانی که مستحق زکات می‌باشند (لازم به ذکر است) کسی که
می‌خواهی به او زکات بپردازد باید:

مؤمن باشد (یعنی شیعه دوازده امامی و شخصیت با ایمانی باشد)
شراب خوار نباشد.

[یا مرتکب گناهان کبیره، بزرگتر از شرابخواری - مانند ترک نماز - نباشد].
بلکه هر فرد گناهکاری که ممکن باشد بوسیله محروم کردنش از زکات، وی را از
ارتکاب گناه بازداشت، واجب است زکات به او داده نشود.

و دیگر آنکه به کسی که می‌خواهی زکات بدهی واجب التَّقَه تو نباشد، مانند:
همسر (و بچه‌ها و پدر و مادر که تأمین مخارج آنان بر تو واجب است)
و دیگر آنکه: به کسی که سید (هاشمی) است فقط هاشمی (سید) می‌تواند
زکات بپردازد، (یعنی: کسی که سید نیست نمی‌تواند زکات واجب خود را به سید
بپردازد).

گفتگو در باره احکام خمس

امروز وقتی پدرم به اتاق جلسه وارد شد در دستش قرآن کریم بود و بر جمالش هیبتی مردانه نمایان بود، پیش از آنکه در برابرم بنشیند، خم شد و قرآنی را که در دستش بود بوسید، سپس آنرا با کمال احترام با دو دستش بلند کرد و به من داد. من قرآن را با کمال احترام با دو دستم گرفتم و آنرا بوسیدم، وقتی کتاب خدا در دستم قرار گرفت حالتی بس عجیب در سراسر بدنم حکمفرما شد و عظمت و جلال مهبیی تمام وجودم را فرا گرفت، آنگاه پدرم گفت:

کتاب خدا را باز کن و آیه آغازین از جزء دهم (سوره انفال آیه ۴۱) را بخوان، طوری بخوان که من بشنوم.

مصحف شریف را باز کردم و جزء دهم را آوردم و پس از آنکه: «أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» را گفتم این فرموده حق تعالی را تلاوت کردم:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ أَلَجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

ای مؤمنین! بدانید: هر چه به شما غنیمت و فایده (کم یا زیاد) برسد خمس آن خاص خدا و پیامبر و خویشان او و یتیمان و فقیران و کسانی که در راه سفر مانده اند می باشد، لذا باید خمسش را به ایشان بدهید، اگر به خدا ایمان آورده اید و به آنچه که خداوند بر بنده خود محمد ﷺ در روز فرقان - روزی که دو سپاه (اسلام و کفر در جنگ بدر) روبرو شدند - نازل فرموده ایمان آورده اید، و آگاه باشید که خداوند بر هر چیزی تواناست.

پدرم سخنم را قطع کرد و گفت: آیه‌ای را که تلاوت کردی دوباره بخوان!

این بخش از آیه را دوباره تلاوت کردم:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾.

گفت: کافی است، کافی است. سپس کمی سکوت کرد و همچون کسی که با خود سخن می‌گوید گفت: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾

آنگاه سرش را بلند کرد و رو به سویم کرده و با قاطعیت گفت:

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ یعنی: بدانید! آیا این سخن دلالت بر وجوب خمس ندارد؟

در حالی که موجی از آرامش و اطمینان مرا فرا گرفته بود، گفتم: آری... آری، از این آیه در می‌یابیم که خمس واجب است.

آنگاه پدرم از جایش برخاست و کتاب دیگری را که نزدیکش بود برداشت و به من داد که «وسائل الشیعة» نام داشت. در صفحه اول کتاب نام نویسنده‌اش نوشته شده بود: «محمد بن حسن حُرّ عاملی» که به «شیخ حُرّ عاملی» معروف است و از دانشمندان و محدثین برجسته شیعه بشمار می‌آید و این کتاب او از معتبرترین کتب حدیثی شیعه است که احادیث مربوط به احکام فقهی را در آن جمع آوری نموده است.

پدرم به من گفت: بخش «خمس» را برایم پیدا کن و بخوان! من آن بخش را که تحت عنوان «کتاب خمس» است پیدا کردم و احادیثی را برای او خواندم.

آن احادیث از پیامبر ﷺ و حضرت امام امیر المؤمنین علیؑ و حضرت امام محمد باقر علیؑ و امام جعفر صادق علیؑ و امام موسی کاظم علیؑ بودند که همگی در باره «وجوب و احکام خمس» می‌باشند.

یکی از آن احادیث که برای پدرم خواندم این حدیث بود که از مردی بنام «سماعه» نقل شده که گوید: از حضرت امام کاظم علیه السلام در باره خمس پرسیدم که به چه چیزهایی خمس تعلق می‌گیرد؟

آنحضرت در جواب فرمود: در هر درآمدی که مردم بدست می‌آورند - کم باشد یا زیاد - خمس واجب است.

و نیز این حدیث که از «محمد بن حسن اشعری» نقل شده که گوید: یکی از دوستانمان به حضرت امام جواد علیه السلام نامه‌ای نوشت، بدین مضمون:

مرا از حکم خمس با خبر فرما، آیا از هر سود که انسان بدست می‌آورد - کم باشد یا زیاد - باید خمس بپردازد؟

آیا در تمامی اقسام تجارت خمس واجب است؟

همچنین آیا هر صنعتگری باید از سودی که بدست می‌آورد خمس بپردازد؟

حکم خمس در مورد این امور چیست؟

حضرت به خط خود چنین مرقوم فرموده بودند: «خمس بعد از مؤونه است» (یعنی: در تمامی این موارد که پرسیده‌ای باید خمس داده شود، ولی ابتدا باید مخارج زندگی و تمامی هزینه‌های کسب و کار را از سود بدست آمده کسر نمود و کنار گذارد، آنگاه خمس مقدار باقیمانده را پرداخت.

وقتی خواندن این حدیث تمام شد از پدرم پرسیدم: در گفتگویی که در باره احکام نماز داشتیم به من گفتید: «در لباسی که خمس به آن تعلق گرفته ولی خمسش پرداخت نشده نماز نخوان».

و همچنین در ضمن احکام حج گفتید: «وقتی می‌خواهی به حج بروی، قبل از رفتن باید اموال خودت را با دادن خمس و زکاتشان پاک کنی، البته اگر خمس و زکات به آنها تعلق می‌گیرد». حالا آیا واجب است هرچه که دارم

خمشش را پردازم؟ نظر شما چیست؟

پدرم گفت: (خمس به همه اموال تعلق نمی‌گیرد، بلکه فقط در این موارد واجب است):

۱- غنیمتی که مسلمانان در جنگ [مشروع] از اموال منقول کفّاری که باید با آنها جنگید بدست می‌آورند.

۲- چیزهایی که از معادن بدست می‌آید، مانند: طلا، نقره، مس، آهن، کبریت، و غیر اینها، و همچنین نفت و زغال سنگ.

نصاب معدن: بیست مثقال طلا می‌باشد. یعنی اگر چیزی که از یک معدن بدست آورده‌ای قیمت بازاریش پس از کم کردن مخارجی که برای استخراج صرف کرده‌ای به بیست مثقال طلا که برابر با تقریباً هشتاد و پنج گرم است برسد، باید خمس آن را که پس از کم کردن مخارج، باقی می‌ماند بدهی.

۳- گنج‌ها

نصاب گنج حدود ۸۵ گرم طلا یا ۵۹۵ گرم نقره است. یعنی: قیمت چیزهایی که از گنج بدست آمده، اگر طلا باشد، باید قیمتش به مقدار ۸۵ گرم طلا برسد، و اگر نقره باشد باید قیمتش به مقدار تعداد ۵۹۵ گرم نقره برسد تا دادن خمس آن واجب شود.

در وجوب خمس گنج شرط است که: گنج از جنس طلا و نقره مسکوک باشد، و الا اگر از جنس طلا و نقره مسکوک نباشد خمس در آن واجب نیست.

۴- جواهری که بوسیله غواصی (فرو رفتن در دریا) یا بوسیله آلات و وسائل مکانیکی از دریا یا رودخانه‌هایی که جواهر در آنها عمل می‌آید بدست آید، مانند: دُر و مرجان و غیر اینها.

نصاب آن: اگر قیمت جواهری که از این راه بدست آورده به $\frac{1}{4}$ گرم طلا برسد، باید خمس آنرا بدهد به تفصیلی که در کتب فقهی ذکر شده است.

۵- مال حلال مخلوط به حرام.

۶- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد (یعنی: اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمانی بخرد، آن کافر باید خمس آن زمین را بدهد). [بنابر احتیاط واجب: خانه یا باغ نیز چنین است].

[اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمانی به هبه یا مانند آن بگیرد، باید خمس آنرا بدهد (به عبارت دیگر: اگر مسلمانی زمینی را به طریقی غیر از خرید و فروش ملک کافر ذمی کند، مثلاً به او هبه کند، بنابر احتیاط واجب: آن کافر ذمی باید خمس آنرا بدهد)].

۷- سود سالیانه‌ای که از تجارت یا صنعت یا هدیه یا کشاورزی یا حیازت (مثل آباد کردن زمین بایر و مالک آن شدن) یا هر کسب دیگر که اجرت کار یا حقوق دارد بدست می‌آید.

سخنش را قطع کردم وگفتم: آیا معنای این سخن شما این استکه: سود تجاری خمس دارد! و لذا هر منفعتی که از طریق کسب و تجارت بدست می‌آید واجب است خمسش داده شود؟

نه، فقط سود تجاری، بلکه سود هر کسب و کاری که من و تو داریم باید بعد از آنکه «مقدار سرمایه» را از آن کم کردیم و نیز «آن مقداری را که برای بدست آوردن سود هزینه و خرج کرده‌ایم»، مثلاً: مقدار پولی که برای خرید آلات و ابزار پرداخته‌ایم یا برای محل کسب و کارمان که اجاره کرده‌ایم اجاره بها داده‌ایم، یا برای حمل و نقل مخارجی داشته‌ایم یا اموری غیر اینها، باید تمامی این مخارج را از آن منفعت کسر کنیم، سپس «مخارج سالیانه خودمان و خانواده خود را از آن مقداری که مناسب حال و شأن ماست» خارج کنیم، آنگاه بعد از آنکه تمامی این مقادیر را از سود بدست آمده کسر کردیم باید خمس مقداری را که از سود باقی می‌ماند بپردازیم.

مقصودتان این است که: باید از مقدار سودی که بدست آورده‌ایم «تمامی مخارج سالیانه خود و خانواده‌مان (یعنی افرادی که خرج آنها بر ما واجب است) را به آن مقداری که مناسب حالمان است» کسر کنیم سپس خمس مقدار باقیمانده از سود را بدهیم.

- دقیقاً همینطور است. بعنوان مثال: اگر مجموع پولی که امسال داری ۱۰۰۰۰ تومان است و از سال گذشته «سرمایه تو» که خمسش را داده‌ای مبلغ ۹۰۰۰ تومان بوده، بنابراین: بعد از کسر کردن مقدار سرمایه، سود خالص تو یکهزار ۱۰۰۰ تومان می‌باشد. $10000 - 9000 = 1000$

حالا بر شما واجب است خمس همین مبلغ را که سود خالص امسال توست بدهی، یعنی: باید مبلغ ۲۰۰ تومان که یک پنجم هزار تومان است بابت خمس پرداززی: $200 = 5 : 1000$

- از چه تاریخی باید حساب سود را شروع کنم تا وقتی یک سال بر آن گذشت واجب است خمسش را پردازم؟

- از همان اولین روزی که سود بدست آوردی، همان روز برای تو اولین روز سال تجاری حساب می‌شود و لذا وقتی مدت یکسال - بنا بر تاریخ قمری - از آن روز گذشت، سود سالیانه‌ات را حساب کن. اگر سود سالیانه‌ات را برای خوراک یا پوشاک یا معالجه یا خرید اثاث و مسافرت یا سایر امور زندگی خرج نکرده باشی، باید خمس آن سود خالص را بدهی. (اما اگر از آن سود، لباس یا خوراک یا چیزی برای خود یا خانواده‌ات خریده باشی، باید آن را از سود سالیانه‌ات کسر کنی و خمس مقدار باقی مانده از سود را بدهی).

- اگر یک لباس برای خود خریده باشم، ولی آنرا نپوشیده باشم، حکمش چیست؟

- اگر یک سال بر آن بگذرد، باید خمسش را بدهی.

همچنین اگر رئیس خانواده - مثلاً - یا هر کس یا یکی نیازمندیهای خانوادگی خود را در اثناء سال بخرد واز آنها استفاده نکند (ویک سال از داشتن آنها بگذرد) باید خمس آنها را بدهد، مثلاً: اگر در اثناء سال مقداری بیش از نیاز خانواده اش برنج و آرد و گندم و جو و شکر و چای و انواع حبوبات و روغن و شیرینی و نفت و گاز و سایر نیازمندیهای زندگی را بخرد واز آن تا یک سال استفاده نکند، باید خمس آنها را بدهد.

- مقصودتان این است که: هر چیزی که بیشتر از نیاز باشد واز آن استفاده نشود، یا اگر خوراکی است خورده نشود یا اگر پوشاک است پوشیده نشود ویک سال از داشتن آن بگذرد، واجب است خمسش را داد؟

- آری، اگر (یکسال بگذرد و) روز خمس دادن برسد باید تمامی آن چیزهایی که زائد بر نیاز سالیانه است جدا کنی و قیمتشان را حساب کنی، آنگاه خمسش را بدهی (یعنی: یک پنجم مبلغ قیمت آن اجناس زائد بر نیاز را پردازی).

- ملاک در این قیمت گذاری چه موقع است؟ آیا باید بر اساس «قیمت جنس در روز پرداخت خمس» آنرا حساب کنم یا بر اساس «قیمت جنس در روزی که آنرا خریده‌ام»؟

- باید بر اساس «قیمت بازاری جنس در همان روزی که خمس می پردازی» حساب کنی، نه بر اساس «قیمتی که خریده‌ای».

اگر خمس چیزی را که باید می‌دادم ندادم حکمش چیست؟

- اگر خمس به مالت تعلق بگیرد ویک سال بر آن بگذرد و خمسش راندهی، تصرف در آن مال بر تو جائز نیست، تا آنکه خمسش را بدهی. (بنابراین: اگر خمس بدهکار هستی، جایز نیست آنرا به ذمه بگیری، یعنی خودت را بدهکار اهل خمس بدانی وپرداختش را به تأخیر بیندازی ودر تمام مال تصرف کنی)

اما اگر حاکم شرعی به تو اجازه تصرف در اموالت را داد - به سبب مصلحتی

که در این کار دیده است - آنگاه جایز است پرداخت خمس را به تأخیر بیندازی. (بنابراین: اگر با حاکم شرع مصالحه کنی و خمس را به ذمه‌ات بگیری، در اینصورت می‌توانی در تمام مال تصرف کنی).

حتی شخص متوفی (یعنی: شخصی که از دنیا رفته) اگر خمس بر ذمه‌اش هست [واجب است از اصل مالی که از خود باقی گذاشته، قبل از انجام وصیت و تقسیم ارث، آن خمس پرداخت شود، البته اگر در زمان حیاتش قصد پرداخت خمس را داشته] (و مصمم بوده خمسش را بدهد ولی أجل به او مهلت نداده است). - شما در ضمن سخنانتان کلمه «سر سال» را ذکر نمودید ولی معنایش را برایم تعریف نکردید!

«سر سال» همان اولین روزی است که در کسب و کار سود بدست می‌آوری یا مالی یا جنس و متاعی را مالک می‌شوی، اگرچه این روز در زمان کودکی (وقبل از به بلوغ رسیدن) باشد.

در اینصورت آنروز، روز حساب تو می‌باشد. یعنی: روزی است که بر تو واجب است آن روز را مبنا قرار دهی و هر وقت از آن روز یک سال قمری عربی گذشت، سود خالصی را که در آن سال بدست آورده‌ای حساب کنی و خمسش را بدهی.

- تاجر یا مالک زمین کشاورزی یا صاحب کارگاه صنعتی یا کارگر یا کارمند یا دانشجو یا سایر افراد شاغل دیگر اگر خمس ندهند و چند سال به حساب خودشان رسیدگی نکنند و خمس نپردازند، با آنکه در طول این چند سال سودهایی بدست آورده و استفاده‌ها و منافع بسیاری برده و مقدار زیادی پول به عنوان منفعت بدست آورده است، خانه ساخته، اثاثیه و فرش و لوازم بسیار و پوشاک خریده (ولی به امر خمس بی‌اعتنا بوده است)، اما پس از چندی بیدار و آگاه گشته و دریافته است که «بر او واجب است خمس این منافع

را بدهد» در اینصورت چه باید بکند؟

- بر او واجب است خمس تمامی این منافع - تمامی آن منافی که گفتی و بر شمردی - را بدهد، البته به دو شرط:

۱- اگر هر یک از این منافع اضافه وزائد بر نیاز سالیانه او باشد.

۲- اگر آن اموال و منافی را که در ضمن آن سالی که آنها را بدست آورده برای مخارج ضروری خودش و خانواده اش خرج نکرده باشد.

در اینصورت واجب است خمس تمامی آن منافع را که (سود خالص او بشمار می آیند) بدهد.

- لطفاً در مورد این مطلبی که گفتید مثالی برابم بزنید.

- بعنوان مثال تصور کن: شخصی خانه ای خریده، ولی چون خانه ای دیگر دارد و ساکن آنجاست لذا در آن خانه جدید سکونت نکرده، در اینصورت واجب است بر او خمس آن خانه جدید را بدهد.

و نیز اثاتی که می خرد و در آنجا می گذارد، چون نیازی به آنها ندارد لذا استفاده نمی کند، واجب است خمس این اثاثیه را هم بدهد.

و همچنین تمامی چیزها و نیازمندی هائی را که می خرد، ولی چون به آنها نیازی ندارد بدون استفاده می گذارد، بر او واجب است خمس تمامی آنها را (پس از گذشت یکسال قمری از زمان خرید) بدهد.

آیا آنچه که از مخارج سالیانه اش بشمار می آید - مانند: خانه ای که برای سکونت می خرد یا اثاثیه ای که برای منزل می خرد و برای نیازی که به آنها دارد از آنها استفاده می کند، یا چیزهای دیگر مانند اینها - خمس دارد؟

- اگر بعنوان مثال: در همان سال، از سود و منفعتی که بدست آورده خانه ای بخرد یا اثاثیه منزل بخرد، و در همان سال در آن خانه ساکن شود یا از آن اثاثیه نیز

استفاده کند، در اینصورت واجب نیست خمسش را بدهد.

حکم چیزهای دیگر مانند اینها نیز چنین است.

مثلاً:

اگر سودی را که از دو سال گذشته در نزدش جمع شده بر سود امسال - سالی که می‌خواهد خانه بخرد - اضافه کند و با آن (مجموع منافع سه سال) خانه‌ای بخرد تا در آن ساکن شود، چنانکه بسیاری از مردم چنین می‌کنند، لذا حساب خمس آن سالها بر آنان پیچیده و سخت می‌شود، در اینصورت چه باید بکنند؟

- در اینصورت باید به حاکم شرعی که آشنا به احکام است یا وکیل او مراجعه کند تا با او مصالحه نماید، و به موجب آن مصالحه «آنچه را که او حق دارد» تعیین کند و «آنچه را که باید بپردازد» مشخص نماید، و برای او روزی را بعنوان «روز سر سال» قرار دهد تا بدینوسیله بتواند حسابش را بررسی کند و بر اساس آن روز سر سال، خمس منافع هر سال را حساب کند و بپردازد، البته اگر سود و منفعتی داشته باشد و خمس به آن تعلق بگیرد.

- اگر من در این خانه که متعلق به شماست همراه شما سکونت داشته باشم، آیا بر من واجب است خمس اموال خاص خودم را بدهم یا همینکه شما خمس خانه خودتان را می‌دهید کافی است؟

- واجب است بر تو که خمس سود و منافی را که بدست می‌آوری بپردازی، حتی اگر با من در یک خانه ساکن باشی، زیرا: هرگاه در کسب و کارت سود ببری و آن سود مدت یکسال کامل در نزدت باقی بماند و چون نیازی به آن نداری و از آن استفاده نکنی، باید خمسش را بدهی.

- من که دانشجو هستم، اگر در تعطیلات تابستانی - با حقوق ماهیانه - به کاری مشغول شوم، و شما که پدر من هستید آن پول را از من نگیرید تا من

برای خودم خرج کنم و با آن لباس یا چیزهای دیگری که نیاز دارم بخرم، آیا در اینصورت باید خمس حقوق ماهیانه‌ام را بدهم؟

- اگر آن را فقط در نیازمندی‌های خاص خودت خرج کنی، لازم نیست خمس بدهی.

ولی اگر تمام آن را پس انداز کنی، یا مقداری از آن را پس انداز کنی و یک سال بر آن بگذرد، در اینصورت واجب است خمس آن مبلغی را که پس انداز کرده‌ای بدهی.

- کسی که یک محل تجاری را با «سرقفلی» و وسایل کاری که در آن بوده خریده و در سال اول خمسش را داده، اکنون اگر بر قیمت سرقفلی و بهای آن ابزار کار افزوده شده باشد، آیا بر او واجب است هر سال خمس آن مبلغی را که بر قیمت سرقفلی و ابزار و وسایل اضافه شده است بپردازد؟

خیر، واجب نیست، اما اگر آن سرقفلی مغازه را با سود فروخت یا آن وسایل کار را با سود فروخت، در اینصورت واجب است خمس سود فوق‌الذکر را فقط بدهد.

- ظرفهایی که برای خوردن و آشامیدن ساخته شده‌اند اگر بعنوان تزئینات در خانه بکار روند (و برای خوردن و آشامیدن از آنها استفاده نشود) آیا این نوع استفاده نیز «استعمال» بشمار می‌آید و ساقط خمس است؟

- اگر وجود اینگونه ظروف برای تزئینات در نزد مردم متعارف و معمول باشد؛ در اینصورت، باید آنرا جزء مخارج سالیانه حساب کرد و لذا خمس ندارد (اما اگر استفاده از آن ظروف بعنوان تزئینات، نزد مردم کاری غیر عادی و غیر متعارف باشد، خمس دارد)

- بعضی از مواد غذایی را دولت میان مردم توزیع می‌کند و با قیمت‌های پائین نسبت به قسمتهای بالای بازاری می‌فروشد. اگر کسی مقداری از آن‌ها را

بخرد و از آن استفاده نکند تا یک سال بر آن بگذرد (و خمسش واجب شود) آیا باید قیمت آن مواد را بر اساس «قیمت دولتی» حساب کند و خمسش را بدهد یا بر اساس «قیمت بازار» حساب کند؟

- باید بر اساس «قیمت بازاری در وقت پرداخت خمس» حساب کند، یعنی باید خمس آن را بر اساس همان قیمتی بدهد که اگر بخواهد بفروشد به همان قیمت از او می‌خرند.

مثلاً: اگر جنسی دارد که مردم بازاری آنرا هزار تومان می‌فروشند، ولی وقتی او آن جنس را برای فروش عرضه می‌کند از او نهصد (۹۰۰) تومان می‌خرند، بنابراین: او باید خمسش را بر اساس نهصد تومان بدهد نه هزار تومان.

یک قطعه زمین است که صاحبش آن را از دولت خریده یا دولت به او بخشیده و سندش را به نام وی ثبت کرده است و این زمین مدت یکسال بدون آنکه ساختمان و بنائی بر آن بسازد در نزدش باقی مانده، آیا واجب است خمسش را بدهد؟

- نه، الآن واجب نیست خمسش را بدهد، تا زمانی که چیزی بر آن نساخته خمس ندارد. اما اگر آنرا آماده بنائی کرد یا ساختمانی در آن زمین ساخت و در آن سکونت نکرد، آنگاه واجب است خمسش را بدهد.

- حقوق ماهیانه‌ای که دولت به کارمندان بازنشسته می‌پردازد، آیا واجب است در همان وقتی که کارمند آنرا می‌گیرد خمسش را بدهد یا صبر کند تا یک سال از آن بگذرد و آنگاه خمسش را بدهد؟

- پس از آنکه یک سال بر آن گذشت، باید خمسش را بپردازد، البته بعد از اجرای حکم مجهول المالک در مورد آن (یعنی: باید به حاکم شرع رجوع نماید و برای تصرف و دادن خمسش، از او اجازه بگیرد). این نسبت به کشورهای اسلامی که دولتهایشان بر اساس ادعای ولایت شرعی نباشند.

مصرف خمس:

- وقتی خمس می‌دهم باید آنرا به چه کسی بدهم؟

- خمس را باید دو قسمت کرد:

نصف آن برای امام زمان حضرت مهدی منتظر «عجل الله تعالی فرجه الشریف» است که باید در اموری مصرف شود که رضا و خرسندی آن امام همام در صرفش قطعی است.

و با اجازه یک مجتهد عادل آشنا به احکام و اشخاص نیازمند و شایسته آن و آگاه به جهات عامه‌ای که صرف آن در مواردش نیکوست.

نصف دیگر خمس برای «فقراء» و «أبناء السبيل» از سادات مؤمن است. و همچنین یتیمان و فقراء مؤمن از پنی هاشم.

- مقصودتان از «هاشمیان» چه کسانیند؟

- مقصودم از هاشمیان «کسانی هستند که نسبشان از جهت پدر به هاشم جد نبی اکرم ﷺ می‌رسد».

این نکته را بخاطر داشته باش، اما مطلبی دیگر:

جایز نیست خمس را به کسی داد که آنرا در گناه صرف می‌نماید.

و نیز جایز نیست صاحب مال خمس را به کسی بدهد که نفقه‌اش بر او واجب است، مانند: پدر و مادر و زوجه و فرزند.

آری، اگر کسی که نفقه‌اش بر انسان واجب است برای تأمین هزینه‌ای نیازمند باشد و دادن آن هزینه بر انسان واجب نباشد - مثلاً - اگر پدر یا مادر یا همسر یا اولاد انسان بدهکار باشد و برای دادن بدهیش نیازمند باشد - در اینصورت اشکالی ندارد انسان خمسش را به وی بدهد، البته اگر شروط منطبق بر او باشد.

- آیا در پرداخت خمس واجب است به مجتهد عادل مراجعه کرد؟

- آری، واجب است به مجتهد عادل که عارف و آگاه به موارد صرف خمس است - اگر چه به کمک شخصی دیگر به موارد خمس آگاه شود - رجوع کرد.

فرزندم! بدان: خمس حقی است که خداوند بعنوان امانت در دست مالک مال قرار داده است، در این امانت مجتهد عادل - همان مجتهدی که امام زمان علیه السلام او را بر شیعیانش حجت قرار داده - شریک خدا در این امانت است، بنابراین: واجب است بین مجتهد و مالک تعاون و همکاری باشد تا این امانت الهی به اهلش برسد.

بدین ترتیب که: سهم سادات در میان فقراء سادات خرج شود تا نیازشان بر طرف گردد و سهم امام علیه السلام که امانتی است از جانب آنحضرت - براستی که چه امانت بزرگی است - در عهده مالک و مجتهد آگاه تا آنرا در راه خدمت به دین و دفاع از آن صرف کنند و نیاز شیعیان اهل بیت علیهم السلام را مخصوصاً آنانکه مضطربند و نیاز شدید دارند بر آورند.

«شیعیان»: یعنی: همان کسانی که عیال امام زمان علیه السلام هستند و «فقراء شیعه» یعنی: کسانی که از منافع شخصی و مصالح فردی محرومند، باید مورد توجه و عنایت و رسیدگی خاص قرار گیرند و الا اگر حقوق ایشان رعایت نشود و بالای خواهد شد بر دین و مؤمنین، علاوه بر آنکه اصل تشریح خمس به منظور خدمت به دین و نشر و ترویج آن است (نه سوء استفاده از آن).

وَاللَّهُ هُوَ الْمُؤْتِقُ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

تنها خداوند است که توفیق می بخشد و او برای ما کافی است و بهترین وکیل و یاور است.

گفتگو در بارهٔ «احکام تجارت» وامور مربوط به آن

آیا دوست داری به شغل تجارت پردازی و تاجر شوی؟ اگر می‌خواهی تاجر شوی، باید در دینت آگاه شوی (واحکام خرید و فروش، مخصوصاً احکام مسائل مورد نیاز خود را بدانی).

پدرم این سخن را گفت و افزود: «هر کسی بخواهد تجارت را پیشه خود کند، باید (ابتدا) در دینش فقیه و (آگاه) شود، (یعنی: باید احکام تجارت - خرید و فروش و... - را یاد بگیرد) تا حلال و حرام را بشناسد؛ و اگر کسی که از دینش بی‌خبر است و (احکام تجارت را نمی‌داند) به تجارت پردازد قطعاً در اثر معاملات باطل و شبهه‌ناک به هلاکت می‌افتد و در پرتگاه شبهات (و کارهای حرام) واقع خواهد شد».

پدرم گفتگو در باره احکام تجارت را با این پند حکیمانه و آموزنده که حدیث شریفی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آغاز نمود تا به مطلبی بسیار مهم اشاره نماید.

مطلبی که بسیاری از مردم از آن غافلند یا خود را به غفلت می‌زنند، و در اثر این غفلت یا تغافل به معاملات باطل و شبهه‌ناک می‌پردازند و در نتیجه آن به پرتگاه هلاکت و کارهای حرام و شبهات دچار می‌شوند.

چون حقیقت و سرّ ارتباط بین «فقه» و «تجارت» را نمی‌دانستیم لذا از

پدرم پرسیدم:

پدرجان! «فقه» با «تجارت» چه ارتباطی دارد؟

پدرم در حالی که با حرکت ساده دستهایش برای رساندن مطلب کمک می‌گرفت به توضیح آن پرداخت و گفت:

تعالیم و احکام اسلامی عهده‌دار علاج و حلّ تمامی مسائل گوناگون زندگی اقتصادی ما می‌باشد و آنچه را که ضامن عدالت و حُسن استفاده و بهترین روش توزیع و انتقال ثروت بین افراد و طبقات جامعه است بیان فرموده و بشر را به آنچه که خیر و صلاح و سعادت تمامی افراد در جوامع بشری است هدایت فرموده تا به کمال مادی و معنوی برسند.

و طبیعی است شارع مقدّس اسلام برای اجرای تعالیم و مبانی مربوط به اقتصاد و رسیدن جوامع بشری به مقصد مقدّس اسلامی - نیکبختی در دنیا و آخرت - ضوابط و احکامی را تشریح فرموده است تا بدین وسیله امور اقتصادی جامعه به بهترین شکل در جریان باشد.

و گاهی اوقات میدان بعضی از امور اقتصادی را تنگ می‌نماید و اجازه بعضی از کارها (مانند ربا خواری) را به مردم نمی‌دهد، و آنگاه که مصلحت باشد به توسعه می‌پردازد و دست آنان را در انجام بعضی از امور اقتصادی باز می‌گذارد.

همین امر موجب می‌شود هر کس برای زندگی خویش و کسانی که پرداخت مخارج آنها بر او واجب است - مانند: همسر و فرزندانش و پدر و مادر - به سعی و کسب و کار بپردازد.

اگرچه این امر موجب می‌شود انسان برای تأمین نیازهای زندگی بکار و کوشش بپردازد، ولی باید همواره به این نکته توجّه داشته باشد که: اجازه ندارد هر کار و فعالیت سوداگرانه‌ای که دلش می‌خواهد انجام دهد، بلکه در باب تجارت بعضی از فعالیت‌های تجاری هستند که اقدام به آنها حرام است و انسان نباید از آن طُرُق امرار معاش نماید، بعنوان مثال:

کسب‌های حرام:

بعنوان مثال: خرید و فروش شراب و آبجو حرام است، و فروش سگ - بجز سگ شکاری - حرام است. و خرید و فروش خوک حرام است.

فروش مردار حرام است؛ چون در آن مردار گوشت و پوست حیواناتی است که به طریقه غیر شرعی ذبح شده‌اند.

غصب مال (یعنی تصرف در مال غیر بدون اجازه او) حرام است.

خرید و فروش مال غصبی نیز حرام است.

معامله آلات و وسائلی که برای کار حرام ساخته شده - مانند: آلات قمار و وسایل لهو مثل وسائل موسیقی - حرام است.

غش در معامله حرام است.

ربا حرام است.

رشوه دادن به قاضی برای قضاوت - به حق باشد یا باطل - حرام است.

بازی با آلات و ابزار قمار، مانند: شطرنج و نرد، با شرط بندی باشد یا بدون شرط بندی - حرام است.

خرید چیزی که از راه قمار یا دزدی بدست آمده باشد حرام است.

احتکار حرام است.

و... احکام دیگر که در کتب فقه اسلامی ذکر شده است.

- چه چیزهایی احتکارشان حرام است؟

- چیزهایی که احتکارشان حرام است بر دو قسمند:

۱- احتکار گندم و جو و خرما و کشمش و زیتون و روغن [بلکه هر نوع غذایی

که غذای اصلی مردم محسوب شود] که در بازار کم یاب باشد بطوری که احتکار آن

موجب سختی بر مردم شود.

۲- احتکار هر آنچه که احتکارش ضرر بزرگی به مردم می‌زند، مانند: دارو که مردم برای معالجه بیماری‌های سخت از آن استفاده می‌کنند، یا هر چه که احتکارش موجب اختلال نظام کلی جامعه می‌شود، حرام است.

این قسم از احتکار حرام محدود به «خوراکی‌ها» نمی‌شود، بلکه غیر از خوراکی‌ها چیزهایی دیگر مانند دارو را نیز شامل می‌شود. نه تنها احتکار اینگونه اشیاء حرام است بلکه حتی کارهایی که جامعه در اثر فقدان و محرومیتش از آن کارها ضرر - ضرر بزرگ - می‌بیند نیز حرام است.

بنابراین: بردانشمندان دینی و غیر دینی و پزشکان و صاحبان حرفه‌ها و متخصصین علوم و فنون حرام است از تعلیم مردم خودداری نمایند - البته اگر خودداری آنان از تعلیم ضرر بزرگی به جامعه بزند یا موجب اختلال نظام عمومی جامعه گردد.

معاملات مکروه:

فروش ملک مکروه است مگر آنکه با پول آن ملک دیگری خریده شود.

فروش طعام مکروه است. (یعنی: مکروه است کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها - مثلاً - قرار دهد)

کفن فروشی مکروه است.

فروش طلا به طلا یا نقره به نقره مکروه است.

قرض کردن از آدم نوکیسه مکروه است.

چنانکه مکروه است انسان شغل قصابی یا زرگری و جواهر فروشی را پیشه خود کند.

وشغل‌های دیگر (که در کتب فقهی ذکر شده).

بعضی از روشها و راههای معامله در کارهای تجاری از نظر شارع اسلامی مکروه می‌باشد:

- مثلاً؟

- بعنوان مثال: مخفی نگه داشتن عیب جنس اگر به غش منجر نشود مکروه است اما اگر به غش منجر شود حرام است.

قسم خوردن به هنگام معامله - اگر قسم راست باشد - مکروه است، اما اگر قسم دروغ باشد حرام است.

سود زیاد - اگر آن سود از مقدار نیازش بیشتر باشد - بر مؤمن مکروه است. مکروه است خریدار بعد از خرید خواستار کاهش قیمت شود.

فروش در مکان تاریکی که عیب جنس در آنجا معلوم نمی‌شود مکروه است.

مکروه است فروشنده از جنس تعریف کند و مشتری از آن مذمت نماید.

و جز اینها امور دیگر... (وجود دارند که مکروه می‌باشند)

کارهای مستحب

- تمامی اینها از اموری بود که از نظر شارع اسلامی مطلوب نبوده، آیا

کارهای پسندیده و مستحب...؟

آری، در بین کارها و فعالیت‌های تجاری، کارهای مستحبی نیز هست که مورد پسند و مطلوب شارع اسلامی است، ولیکن مکلفین ملزم به رعایت آنها نیستند و بر آنان واجب نیست.

مثلاً: قرض دادن به مؤمن بدون درخواست سود مستحب است (البته قرض

دادن با شرط سود رباست و حرام می باشد)

زمینی را آباد کردن و درخت در آن کاشتن مستحب است.

خریدن ملک مستحب است.

سرمایه دادن به کسی برای تجارت و خواستن نسبتی از سود با توافق طرفین.

کاری که انسان با دست رنج خود انجام دهد مستحب است.

شبانی (چوپانی) کردن مستحب است.

و کارهای مستحبی دیگر.

چنانکه بعضی از اسلوبها و طرق فعالیت تجاری مستحب است و مورد

رضایت شارع اسلامی و پسند آن می باشد.

مستحبات خرید و فروش:

- مثلاً: مستحب است فروشنده در قیمت جنس بین مشتریان مسلمان فرق

نگذارد، لذا مستحب است فروشنده بین «مشری که خیلی چانه می زند و اصرار به

تخفیف قیمت دارد» و «مشری که بدون چانه زدن و معطلی جنس را می خرد» فرق

نگذارد.

اگر خریدار پشیمان شود و از فروشنده بخواهد جنس را پس بگیرد و پولش

را پس دهد، مستحب است فروشنده قبول کند و مستحب است انسان جنس ناقص

را بگیرد و جنس سالم به او بدهد.

مستحب است در قیمت جنس سخت گیری نکند.

مستحب است کاسب در مغازه اش را باز کند و در آن مکان بنشیند.

مستحب است انسان در طلب رزق و روزیش باشد و تنبلی نکند.

مستحبّ است در فروش احسان کند و آسان بگیرد یعنی بلند نظر و بخشنده باشد و ارزان بفروشد.

مستحبّ است جنس خوب، انتخاب کند و بخرد و بفروشد.

مستحبّ است در طلب رزق و روزی کوشا باشد و به مسافرت برود و در اوّل وقت به کسب و کار پردازد و کارهای مستحبّ دیگر (که در کتب فقه ذکر شده است).

آنگاه پدرم افزود: بعضی از فعالیت‌های تجاری و روشها و اسلوبهای اقتصادی از نظر شارع اسلامی نه ناپسند و باطلند و نه مستحبّ بلکه مباحند. و انسان مخیر و مختار است آنها را انجام دهد، یا ترک کند، بدون آنکه فعل یا ترک آنرا ترجیح بدهد، مانند بسیاری از فعالیت‌های رایج تجاری که این روزها در بین مردم معمول است.

افزون بر اینها، پدرم گفت: در مورد «چیزی که فروخته می‌شود» و «خریدار» و «فروشنده» شروط و احکامی هست (که باید رعایت شوند تا یک معامله بطور صحیح واقع شود).

- چه شرایطی در مورد «چیزی که فروخته می‌شود» معتبر است؟

- جنسی را که فروشنده می‌فروشد چند شرط دارد:

۱- مقدار آن با وزن یا پیمانه یا تعداد و شماره یا مساحت (اگر برای پارچه یا زمین مثلاً) معلوم باشد، البته هر یک از این مقیاس‌ها - متناسب با نوع جنس فروخته شده معلوم می‌شود.

مگر آنکه فروش چیزی بدون این مقادارها متعارف و معمول باشد.

۲- فروشنده بتواند جنسی را که فروخته تحویل بدهد. بنابراین: جایز نیست ماهی را که در دریاست بفروشد. و فروش پرنده‌ای که در آسمان آزادانه پرواز می‌کند جایز نیست.

۳- (جنس فروخته شده ملک طلقِ فروشنده باشد و) هیچکس در آن حقی نداشته باشد، بنابراین: جایز نیست انسان چیزی را که برای جهتی خاص وقف کرده یا نذر نموده است بفروشد.

۴- فروشنده باید خود جنس را بفروشد نه منفعت آنرا. یعنی، مثلاً: باید خود خانه یا کتاب یا ماشین را بفروشد، بنابراین: جایز نیست منفعت خانه را بفروشد نه خود خانه را.

آنگاه پدرم در ادامه سخنانش افزود:

اگر جنسی را در شهری با «وزن» می فروشند، جایز نیست آن جنس را در آن شهر به مقیاس دیگر غیر از وزن فروخت.

و اگر جنسی را در شهری با مقیاس «مساحت» معامله می کنند، جایز نیست آنرا در همان شهر به مقیاس دیگر غیر از مساحت فروخت. و همچنین سایر مقیاسها... (این امر باید رعایت شود) تا در فروش فریب و مکرری نباشد.

- لطفاً در مورد این حکم مثالی برایم بنویسید؟

- مثلاً اگر در شهری میوه را به «وزن» می فروشند، جایز نیست میوه را در همین شهر به مقیاسی دیگر غیر از وزن فروخت.

مثال دیگر: اگر در شهری پارچه را با مقیاس مساحت - یارد باشد یا متر یا جز اینها - بفروشند، جایز نیست در آن شهر پارچه را با مقیاس دیگر جز به مساحت فروخت.

و همینطور سایر اجناس ...

بدین منظور این امر رعایت می شود که فریب و خدعه‌ای در معامله واقع نشود.

حکم دیگر: جایز نیست بهنگام معامله، فروش را بر امری مشروط نمود که

آن امر در ساعت معامله وجود نداشته باشد.

- لطفاً مثالی در این مورد برایم بنویسید!

- جایز نیست - مثلاً: به مشتری بگوئی: «هر وقت هلال ماه در آمد، این خانه ام را به تو می فروشم. یا بگوئی: «اگر صاحب یک پسر شدم، این ماشینم را به تو می فروشم».

تا زمانی که هلال ماه در نیامده یا صاحب پسر نشده، نمی تواند در معامله چنین شرطی بگذارد، بلکه وقتی پسرش بدنیا آمد یا هلال ماه حلول کرد، آنگاه باید دو مرتبه توافق کنند و معامله را انجام دهند.

این ها شروطی هستند که واجب است در مورد جنسی که خرید و فروش می شود، رعایت شوند.

شرایط فروشنده و خریدار:

- «شروطی که در فروشنده و خریدار واجب است موجود باشد چیست؟

همان شروطی که در سخنانتان به آنها اشاره فرمودید؟

- در مورد فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

باید بالغ و عاقل باشند، رشید باشند (یعنی سفیه نباشند).

(شرط چهارم آنست که): فروشنده و خریدار قصد خرید و فروش داشته

باشند (لذا اگر بشوخی بگویند: «مال خود را فروختم» معامله باطل است).

(شرط پنجم آنست که): از روی اختیار به خرید و فروش پردازند، (یعنی):

کسی آنها را مجبور به معامله نکرده باشد.

(شرط ششم آنست که): کسی که جنس را می فروشد و آنکه عوضش را

می دهد - هر دوی آنها - حقّ تصرّف در آنچه را که می دهند داشته باشند، یا بعنوان

مالک حق تصرف داشته باشد، و یا به عنوان وکیل مالک از جانب او چنین حقی را داشته باشند یا از مالک اجازه؟ این کار را گرفته باشند، یا ولی مالک باشند.

- اگر کسی مجبور شود ملک خود را بفروشد، حکمش چیست؟

- اگر ظالم او را مجبور کند ملکش را بفروشد، او از ترس آنکه ضرری به جان یا مالش یا به نزدیکان و خویشانش برسد ملکش را بفروشد، آن معامله باطل است.

- گاهی اوقات انسان مجبور در اثر ظلم ظالم ناچار می شود خانه اش را عوض کند، لذا از روی اضطرار بعضی از املاک یا اثاثیه اش را می فروشد آیا این معامله صحیح است؟

- آری، این معامله صحیح است.

- شما به من گفتید «در مورد فروشنده شرط است: یا مالک آن جنسی که می فروشد یا وکیل مالک باشد، یا ولی مالک باشد، یا از جانب، مالک اجازه داشته باشد که آن جنس را بفروشد». حالا اگر کسی غیر از اینها - مثلاً - : دوست مالک یا همسایه یا یکی از فامیل او آن جنس را بفروشد، حکمش چیست؟

- آن معامله باطل است، مگر آنکه مالک یا وکیل او یا ولیش یا کسی که از جانب مالک اجازه دارد آن معامله را امضاء و تأیید کند، در اینصورت آن معامله صحیح است، و الاً، معامله باطل است.

- اگر کسی مال غصب شده ای را بفروشد، سپس مالک نسبت به فروش مالش رضایت بدهد، آیا آن معامله صحیح است؟

- آری، این معامله صحیح است.

- شما به من گفتید: «در مورد فروشنده و خریدار شرط است هر دو بالغ باشند» آیا معنای این سخن اینستکه: «معامله بچه (کودک نابالغ) باطل است؟

- آری، همینطور است، معامله کودکان نابالغ باطل است، مگر آنکه آنچه را که کودک فروخته از اموال ولّیتش بوده و با اجازه او آن معامله را انجام داده باشد، در اینصورت معامله اش صحیح است.

اگر شخصی نابالغ، مال کسی - غیر از ولّیتش - را بفروشد، باید برای فروش آن از صاحب مال اجازه بگیرد.

- اگر کسی بر طبق شرائطی که گفته شد چیزی را بفروشد، آیا مشتری حق دارد آنچه را که خریده است برگرداند و از فروشنده بخواهد جنس فروخته شده را پس بگیرد و پولش را بدهد؟

مواردی که انسان می تواند معامله را بهم بزند:

خریدار و فروشنده در چند (۱۰) حالت می توانند معامله را بر هم بزنند:

۱- تا وقتی که خریدار و فروشنده در مجلس معامله حاضر باشند و متفرّق نشده باشند.

- اگر متفرّق شدند و هر یک از آندو به راه خود رفت، آنگاه چه می شود؟

- در اینصورت معامله قطعی و ثابت می شود.

۲- اگر فروشنده یا خریدار مغبون شده باشند، حق دارد معامله را بهم بزند، مثلاً: اگر فروشنده جنسی را با قیمتی کمتر از قیمت بازاری بفروشد و از مقدار تفاوت میان قیمت بازاری و قیمت فروخته شده بی اطلاع باشد، سپس از قیمت بازاری مطلع شود، در اینصورت فروشنده حق دارد معامله را بهم بزند.

همچنین: اگر خریدار جنسی را با قیمت بیشتر از قیمت بازاری آن بخرد و مقدار تفاوت بین قیمت بازاری و قیمت خرید را نداند، سپس قیمت بازاری برایش معلوم شود، در اینصورت خریدار حق دارد آن جنس را به فروشنده

برگرداند و مالی را که به او داده پس بگیرد.

۳- اگر مشتری جنس را با وصف و حالتی مطلوب ببیند و آنرا بخرد، سپس متوجه شود حالت جنس تغییر کرده و حالتش با آن حالتی که قبلاً دیده بود فرق دارد؛ و یا فروشنده خصوصیات جنس معینی را بدون آنکه مشتری دیده باشد به او بگوید و مشتری (براساس اعتماد به گفته فروشنده)، بدون آنکه جنس را ببیند بخرد، سپس بعد از معامله برایش معلوم شود آن جنس صفاتی را که فروشنده گفته بود ندارد.

در اینگونه موارد، مشتری حق دارد جنس را به فروشنده برگرداند و معامله را بهم بزند.

۴- فروشنده یا خریدار بر دیگری شرط کند که تا مدت معینی حق دارد معامله را بهم بزند و جنس را برگرداند.

۵- اگر مشتری چیزی را بخرد و در آن عیبی پیدا کند، جایز است جنس را برگرداند (و معامله را بر هم زند).

همچنین اگر فروشنده مالی را عوض جنس بگیرد و در آن عیبی بیاید، می تواند آن را به خریدار برگرداند و جنس را پس بگیرد.

۶- اگر خریدار چند نوع جنس را که از نیازمندی های اوست بطور یکجا بخرد، سپس معلوم شود، بعضی از آنها (اصلاً قابل فروش نبوده) بعلت آنکه - مثلاً: وقف بوده یا مال فروشنده نبوده یا عللی مانند آن، در اینصورت مشتری می تواند معامله را در مورد تمام آن اجناس بهم بزند، چنانکه برای فروشنده نیز این کار جایز است. (یعنی اگر برای فروشنده هم این وضع در مورد «عوض جنس» پیش بیاید می تواند معامله را بهم بزند).

۷- اگر آنچه خرید و فروش می شود «حیوان» باشد، مشتری تا سه روز از تاریخ معامله حق دارد معامله را بهم بزند و حیوان را به صاحبش برگرداند و پولش

را پس بگیرد. *

۸- اگر فروشنده جنس خود را بهتر از آنچه که در واقع هست به مشتری نشان دهد بمنظور آنکه بیشتر از قیمت بازاریش بفروشد، در اینصورت - اگر جنسی را که تحویل گرفته با آن نمونه‌ای که قبلاً دیده فرق داشته باشد - مشتری حق دارد جنس را به فروشنده برگرداند و پولش را پس بگیرد.

۹- اگر فروشنده یا خریدار تعهد نمایند کاری را به روش معینی انجام دهد، سپس آن کار را طبق قرار داد انجام ندهد.

یا اگر مشتری در موقع معامله شرط کند جنس را به این شرط می‌خرد که صفت خاصی در جنس موجود باشد، اما بعد از خرید و تحویل جنس ببیند «جنس آن صفت را ندارد، یا اگر مشتری شرط کند فروشنده جنس را در وقت معینی تحویل بدهد، ولی فروشنده جنس را در آن وقت معین تحویل ندهد؛ در اینگونه موارد مشتری حق دارد معامله را بهم بزند و جنس را به فروشنده برگرداند و پولش را پس بگیرد.

و همچنین فروشنده، یعنی اگر فروشنده در موقع معامله شرطی با مشتری بگذارد - مثلاً: شرط کند مشتری پول جنس را در زمان معینی بپردازد - و مشتری آن شرط را وفا نکند، در اینصورت فروشنده حق دارد معامله را بهم بزند.

در مورد شرط: واجب نیست شرط بطور صریح در موقع معامله ذکر بشود، بلکه همین مقدار که آن شرط، شرطی باشد که در ضمن مثل چنین معاملاتی شرط معمول باشد، کافی است.

۱۰- اگر فروشنده جنس معینی را بفروشد و مشتری برای تحویل گرفتن جنس نیاید، فروشنده باید سه روز منتظر باشد و صبر کند تا مشتری بیاید و جنسش را تحویل بگیرد، اگر مشتری در این مدت نیامد، فروشنده حق دارد معامله را بهم بزند - چه مشتری پول جنس را به فروشنده داده باشد، چه نداده باشد، و چه

فروشنده به این تأخیر راضی باشد [یا نباشد].

این حکم در موقعی است که بین خریدار و فروشنده توافق صریح نشده باشد بر اینکه «جنس را زود تحویل بگیرد» یا «تحویل جنس تا وقتی معین به تأخیر بیفتد».

و همچنین اگر مشتری جنس را تحویل بگیرد ولی در پراخت پول جنس تأخیر کند، [فروشنده باید تا سه روز صبر کند]، اگر خریدار پول جنس را نداد، پس از گذشت سه روز، فروشنده حق دارد معامله را بهم بزند.

- اگر معامله تمام قطعی شود، ولیکن فروشنده و خریدار توافق کنند بر اینکه «خریدار پول جنس را بعداً در تاریخی معین بپردازد»، یعنی مقصود فروش بطور نسیه باشد، آیا این معامله صحیح است؟

- آری، این معامله صحیح است. [ولیکن بنابر احتیاط واجب: واجب است مدت بدهی معین و معلوم باشد و غیر قابل زیاد و کم کردن باشد، و همچنین باید مبهم نباشد، بنابراین بعنوان مثال: اگر فروشنده و خریدار توافق کنند بر اینکه: «خریدار پول جنس را در وقت درو بپردازد»، این معامله باطل است؛ زیرا: «موقع درو کردن» بطور دقیق معلوم و مشخص نیست].

ربا و حکم آن

- اگر طرفین معامله وقت پرداخت پول جنس را بطور دقیق مشخص کنند و توافق نمایند بر اینکه «فروشنده مهلت بدهد و خریدار در مقابل آن مهلت مقداری زیادتر از قیمت معمول، پول جنس را بعداً در وقتی معین بپردازد»، آیا این معامله جایز است؟

- خیر، این معامله جایز نیست، چون: چنین معامله‌ای ربا می‌باشد و ربا حرام است بدلیل آنکه خداوند متعال در کتاب کریمش می‌فرماید:

﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾.

«خداوند تجارت را حلال نموده و ربا را حرام فرموده است».

- اگر فروشنده و خریدار توافق کنند بر اینکه «صد کیلو گندم را در مقابل

صد و بیست کیلو گندم معامله کنند»، آیا چنین معامله ای جایز است؟

- این معامله نیز ربا و حرام می باشد.

- اگر طرفین معامله توافق کنند بر اینکه فروشنده صد کیلو گندم

بفروشد و خریدار «صد کیلو گندم با هزار تومان پول» به او بدهد، آیا این

معامله جایز است؟

- این معامله نیز ربا است و ربا - چنانکه فهمیدی - حرام است، مگر آنکه

فروشنده چیز با ارزشی را ضمیمه نماید.

- چگونه بدانم این معامله ربا است تا از آن خودداری کنم؟

- در تحقیق یافتن ربا بواسطه معامله دو چیز شرط است:

۱- هر یک از جنس و عوض آن از جنسی باشد که وزن می شود مانند گندم یا

جو یا برنج یا عدس یا ماش یا میوه یا طلا یا نقره و هر چه که وزن شود و یا پیمانانه شود

۲- جنس و عوض آن از یک جنس باشند.

- حالا اگر هر یک از جنس فروخته شده و عوض آن به تعداد و شماره -

مثلاً - معامله شود نه به وزن یا کیلو - مانند تخم مرغ، یا اگر به مقیاس مساحت

معامله شود مانند پارچه که به متر فروخته می شود، آیا در اینصورت معامله

جایز است؟

- آری، در اینصورت فروش جنس در مقابل مقدار اضافه بر آن جایز است.

لذا بعنوان مثال: جایز است سی عدد تخم مرغ به چهل تخم مرغ بفروشد،

و همچنین چیزهای دیگر غیر از ایندو که با وزن یا پیمانانه حساب نمی شوند.

- واما طلا حکمش چیست؟

- معامله طلا به مقدار زائد بر آنچه که فروخته شده، حرام است؛ زیرا طلا از اجناسی است که به مقیاس وزن خرید و فروش می‌شود.

- فروش «طلای ساخته شده» در ازای «طلای بیشتر ساخته نشده» که

این روزها در نزد بعضی از طلا فروشان رایج است حکمش چیست؟

- اینگونه معامله ربا و حرام می‌باشد. مگر آنکه جنس دیگری به طلای ناقص

فروخته شده ضمیمه شود.

- اگر نوع گندم از جهت کیفیت فرق داشته باشد حکمش چیست؟ مثلاً:

اگر صد کیلو گندم نامرغوب را بفروشد و در ازای آن نود کیلو گرم گندم مرغوب بگیرد، یا: صد کیلو برنج مرغوب را بفروشد و ۱۲۰ کیلو برنج نامرغوب بگیرد، و یا جنسهای دیگر؛ آیا اینگونه معامله جایز است؟

- اینگونه معامله نیز جایز نیست و باطل است؛ زیرا رباست، مگر آنکه

نامرغوب با «ضمیمه» همراه باشد چنانکه قبلاً گفتم.

- اگر فروشنده صد کیلو گندم بفروشد و هفتاد کیلو برنج بگیرد آیا این

معامله جایز است؟

- چنین معامله‌ای جایز است، چون جنس گندم با جنس برنج فرق دارد.

باید به این نکته توجه داشت که:

«گندم و جو» در ربا بعنوان یک جنس بشمار می‌آیند. بهمین جهت: جایز

نیست فروشنده صد کیلو گرم گندم - مثلاً - بفروشد و برای آن صد و پنجاه کیلو جو فقط بگیرد.

چنانکه تمامی انواع و اقسام خرما نیز یک جنس (خرما) بشمار می‌آیند،

و همچنین گندم و آرد و نان گندم نیز یک جنس حساب می‌شوند.

شیر و پنیر هم یک جنس (لبنیات) حساب می‌شوند.

انگور و کشمش هم یک جنس حساب می‌شوند.

رُطب و خرما ی خشک هم یک جنس بشمار می‌آیند.

[و بنا بر احتیاط واجب: خرما و شیره خرما هم یک جنس حساب می‌شوند،

و انگور و شیره انگور نیز یک جنس بشمار می‌آیند].

این مطالب در مورد «ربا در معامله» بود، در اینجا نوع دیگری از ربا هست که

آن را «ربای قرض» نامیده‌اند.

- ربای قرض چیست؟

- ربای قرض آنست که قرض دهنده بر قرض گیرنده شرط کند بیش از آن

مقداری که به او داده است بپردازد، مثلاً: به او هزار تومان قرض بدهد و شرط کند که

بعد از مدت زمانی معین مبلغ هزار و صد تومان به او بپردازد.

این نوع ربا نیز حرام است، هم بر قرض دهنده حرام است که اینگونه پول

قرض بدهد، هم بر قرض گیرنده حرام است که با سود قرض کند.

- بنا بر این «ربای قرض» یعنی «بدهی با سود»، اما «بدهی بدون سود»

حکمش چیست؟

- چنانکه پیش از این به تو گفتم: پول قرض دادن به مؤمن بدون سود گرفتن،

از مستحباتی است که بر آن تأکید شده است.

مخصوصاً وام دادن به نیازمندان و کسانی که دچار مشکلات مالی شده‌اند

ثواب زیادی دارد. از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است:

«هر کسی به شخص مؤمن پول قرض بدهد تا او بدینوسیله مشکلاتش را

حل نماید آن پول از صدقات بشمار می‌رود و تا زمانی که آن پول دست آن مؤمن

هست ملائکه بر و ام دهنده درود و صلوات می‌فرستند».

و نیز از نبی اکرم ﷺ روایت شده که فرمود:

«هرکس برادر مسلمانش در نزد او (از نیازمندی و ناداریش) شکایت و درد و دل کند و او به آن مسلمان نیازمند پولی قرض ندهد، خداوند عزوجل در روز قیامت - روزی که به نیکوکاران پاداش نیکو داده می شود - او را از بهشت محروم خواهد کرد.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«بر در بهشت نوشته شده است: «صدقه دادن ده پاداش دارد و قرض دادن هیچده ثواب دارد».

احکام شرکت

- این بود حال و حکم قرض، اما احکام شرکت چیست؟

- شرکت بین دو شریک که هر دو بالغ و عاقل و رشید می‌باشند و از روی قصد و اختیار به شراکت می‌پردازند و مجبور به این کار نیستند جایز و صحیح می‌باشد.

- چگونه «شرکت» حاصل می‌شود؟

«شرکت بدینگونه حاصل می‌شود که دو نفر یا بیشتر یک مال را با هم مالک شوند و هر یک از شرکاء سهم و نسبت معینی در آن مال داشته باشد.

هر یک از شرکاء حق دارد سهم خود را بخواهد و شراکت خود را بهم بزند، البته بر شرط آنکه این طلب سهم به زیان شریکش - زیان محسوس و قابل توجه - منجر نشود.

وقتی یکی از شرکاء سهم خود را خواست و قصد بهم زدن شراکتش را کرد، جایز نیست فرد دیگر که شریکش بوده بدون اجازه او در مال مشترک تصرف کند.

وقتی دو نفر با هم شریک می‌شوند، سهم هر یک از آندو در سود و زیانی که بدست می‌آورند به نسبت مالش است، لذا اگر سهم هر دو مساوی باشد، در اینصورت سود و زیان بین آندو بطور مساوی تقسیم می‌شود و به هر یک از آن دو نیمی از سود یا زیان می‌رسد.

و اگر سهمشان در سرمایه گذاری مختلف بوده، در اینصورت بهره هر یک از آندو شریک از سود و زیانی که نصیبشان می‌شود به نسبت مقدار سهمی است که بعنوان سرمایه شراکت گذاشته است.

- اگر دو نفر بطور مساوی سرمایه‌گذاری کنند و با هم شریک شوند، ولی توافق کنند و قرار بگذارند سهم یکی از آندو در سود بیشتر از دیگری باشد چون تنها او کار می‌کند یا چونکه او بیشتر کار می‌کند آیا چنین توافقی صحیح است؟

- چنین توافقی صحیح و نافذ است.

- اگر مال شرکت در دست یکی از دو نفر شریک باشد تا با آن مال کار کند، ولی مقداری از مال شرکت بدست او تلف شود، در اینصورت آیا این فرد ضامن است و باید آنچه را که بدستش تلف شده تدراک نماید؟

- یک قاعده کلی فقهی در باب «امانتداری و شخص امین» هست و آن اینست که: شخص امین - یعنی: شخصی که چیزی بعنوان امانت در اختیارش گذاشته می‌شود - اگر در امانت تجاوز نکند و در حفظ آن کوتاهی ننماید و آن مال تلف شود ضامن نیست.

«شریک عامل» - یعنی شریکی که با مال شرکت کار می‌کند - امین (امانت دار) است، (یعنی: در حقیقت مال شرکت بعنوان امانت در اختیارش گذاشته می‌شود تا با آن کار کند)، لذا ضامن تلف نیست مگر آنکه در امانت تجاوز کرده باشد و در حفظ آن یا معامله با آن کوتاهی (و سهل انگاری) نموده باشد.

- اگر مالک اموالش را در اختیار کسی که می‌تواند با آن اموال تجارت کند قرار بدهد با این شرط که سهم معینی از سود - مثلاً: نصف سود یا ثلث یا ربع آن - برای شخص کارکننده باشد؛ آیا چنین معامله‌ای صحیح و جایز است؟

- این معامله صحیح است در صورتی که طرفین معامله هر دو بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار این توافق را نموده باشند و هر دو رشید باشند یعنی: سفیه نباشند بطوری که ندانند مالشان را در چه راهی خرج می‌کنند.

بعد از آنکه این توافق انجام شد، هر یک از آندو حق دارد پیش از آغاز کار یا بعد از شروع به کار، پیش از بدست آمدن سود یا بعد از بدست آمدن سود، این معامله را بهم بزند و سهم خود را طلب کند.

در اینگونه موارد، اگر آن مالی که در دست شخص عامل است تلف شود، عامل ضامن نیست، البته در صورتی که عامل بر خلاف قراردادی که با مالک داشته عمل نکرده باشد و در حفظ آن مال کوتاهی و سهل انگاری نکرده و در آن مال تجاوز ننموده باشد.

- اگر صاحب مال بر شخص عامل شرط کند: «همانطوریکه هر دو در سود با هم شریکند در زیان و خسارت نیز شریک باشند»؛ آیا این شرط صحیح است؟
- نه، این کار صحیح نیست، و به مالک فقط سرمایه اش داده می شود و تمام سود برای شخص عامل می باشد.

- اگر طرفین در مورد «مقدار سهم شخص عامل» اختلاف کنند، بدینگونه که: مالک ادعا کند مقدار سهم عامل کمتر از آن مقداری است که عامل می گوید و شخص عامل ادعا نماید که نسبت سهمش بیشتر از آن مقداری است که مالک می گوید و شخص عامل بر ادعایش شاهدهی نداشته باشد، در اینصورت حکمش چیست؟

- قول و ادعای مالک پذیرفته می شود، یعنی: اگر به نزد حاکم شرع بروند تا مشکل را حل نماید، چون شخص عامل برای اثبات ادعایش شاهد و مدرکی ندارد، لذا اگر مالک برای صحت ادعایش قسم بخورد حاکم به نفع او حکم می دهد و بنا بر ادعای مالک عمل می شود.

- اگر مالک ادعا کند که شخص عامل به مال او که در اختیارش بوده تا با آن کار و تجارت کند، خیانت کرده است و یاد ر حفظ یا معامله با آن اموال کوتاهی نموده است، حکمش چیست؟

- در اینجا گفته عامل پذیرفته می شود و به آن عمل می شود، مانند مسأله قبلی یعنی: اگر طرفین نزد حاکم شرعی بروند و شخص قسم بخورد که «در حفظ مال مالک هیچ خیانت و کوتاهی نکرده است» حرفش پذیرفته می شود و به ادعای مالک ترتیب اثر داده نمی شود.

- اگر شخص عامل ادعا کند «سرمایه ای را که مالک در اختیارش گذاشته بود تلف شده است» یا «در تجارت با آن زیان و خسارت دیده است» و یا «در تجارت با آن سرمایه هیچ سودی بدست نیاورده است»، ولی مالک این گفته او را انکار کند، در اینصورت حکم چیست؟

- هرگاه این مرافعه نزد حاکم شرعی مطرح شود، گفته شخص عامل پذیرفته می شود.

احکام وکالت

- اگر انسانی، انسانِ دیگر را وکیل کند تا بجای او کاری را انجام بدهد - مثلاً: اگر شخصی بخواهد خانه یا محلّ کارش را بفروشد، و برای این کار فردی دیگر را وکیل نماید تا بجای او اقدام به این کار کند و خانه یا محلّ کارش را بفروشد - آیا این کار جایز است؟

- آری، جایز است، انسان این کار را انجام دهد. (به شخصی که دیگری را وکیل می‌کند تا بجای او اقدام به کاری نماید «موکّل» گویند).

شرائط وکیل و موکّل:

وکیل و موکّل - هر دو - باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و از روی اختیار اقدام نمایند، یعنی: مجبور به اجرای وکالت نباشند.
در موکّل «رشید بودن» نیز معتبر است.

- آیا در موقع قرار داد وکالت، گفتنِ لفظِ معینی یا خواندنِ خطبه‌ای معین لازم است؟

- خیر، در وکالت لازم نیست لفظ خاصی و یا خطبه معینی خوانده شود و کافی است انسان بوسیله گفته‌ای یا عملی یا نوشته‌ای که دلالت بر وکالت دارد به دیگری بفهماند که او را وکیل خود کرده است و شخص وکیل هم به شکلی به شخص وکالت دهنده بفهماند که وکالت را قبول کرده است.
وکالت به سبب فوت وکیل یا موکّل باطل می‌شود.

احکام اجاره

- اجاره چطور؟ (آیا وکیل می‌تواند از طرف شخصی مال او را اجاره بدهد یا مالی را برایش اجاره کند)؟

- اجاره کردن چیزی از مالک آن یا از وکیل مالک یا از ولی مالک صحیح است.

و همچنین اجاره کردن از شخصی دیگر (غیر از مالک یا وکیل مالک و یا ولی مالک) نیز صحیح است، البته در صورتی که بعد از قرار داد اجاره، مالک اجازه بدهد و آن اجاره را تأیید کند.

* در مورد موجر (اجاره دهنده) و مستأجر (اجاره کننده) چند شرط معتبر است:

اجاره دهنده و اجاره کننده هر دو باید بالغ و عاقل باشند و به اختیار خودشان بدون هیچ زور و اجباری قرار داد اجاره را ببندند.

و همچنین هر دو باید رشید باشند یعنی: سفیه نباشند، چرا که سفیه حق تصرف در مالش را ندارد.

* در مورد «مالی که اجاره داده می‌شود» چند شرط معتبر است:

چیزی که اجاره داده می‌شود باید معلوم و معین باشد بطوری که مستأجر بداند چه چیزی را اجاره می‌کند.

چیزی که اجاره می‌شود - مانند مغازه یا خانه - باید «مدت انتفاع و استفاده از آن» و همچنین «کیفیت استفاده از آن» معلوم و معین باشد [و بنابر احتیاط واجب:

مدّتی که برای استفاده تعیین می شود و همچنین کیفیت تعیین شده برای استفاده از آن باید به نحو متعارف و معمول بین مردم باشد].

[باید اجاره دهنده قادر باشد آنچه را که اجاره داده است تحویل بدهد و در اختیار اجاره کننده قرار دهد].

باید چیزی که اجاره داده می شود قابل استفاده باشد.

باید آنچه که اجاره داده می شود چیزی باشد که استفاده از آن حلال باشد، بنابراین: اجاره مکانی که برای فروش شراب - مثلاً - یا کارها و معاملات دیگر حرام مانند کرایه دادن ماشین برای حمل و نقل شراب صحیح نیست و باطل است.

- آیا انجام اجاره بکار بردن لفظ معینی لازم دارد؟

نه، برای انجام قرار داد اجاره لفظ خاصی لازم نیست گفته شود، ولذا در صحیح بودن اجاره هر کاری که دلالت بر آن اجاره کند کافی است. بنابراین بعنوان مثال: اگر مالک با اشاره به کسی بفهماند که ملکش را به او اجاره می دهد یا مستأجر با اشاره به مالک بفهماند که آن ملک را از او اجاره می کند، این اجاره صحیح است.

- اگر شخصی خانه ای را برای سکونت و یا مکانی را برای کسب و کار اجاره کند و اجاره دهنده با او شرط کند که فقط خود مستأجر در آنجا سکونت کند و یا مشغول به کار شود نه شخصی دیگر، در اینصورت آیا مستأجر حق دارد آن خانه یا مغازه را در اختیار شخصی دیگر قرار دهد و به او اجاره بدهد؟

نه، هرگز مستأجر چنین حقی را ندارد.

- اگر اجاره دهنده چنین شرطی را با مستأجر نکند، آیا در اینصورت مستأجر حق دارد آن مکان را به دیگری اجاره بدهد؟

- در اینصورت مستأجر حق دارد آن مکان را به شخص دیگری اجاره بدهد، البته بشرط آنکه آنجا را به مبلغ زیادتر از مبلغی که اجاره کرده اجاره ندهد.

ولی اگر بخواهد به مقدار بیشتر از آنچه که اجاره کرده آن مکان را اجاره بدهد باید در آنجا کاری بکند، مثلاً: آنجا را تزیین و سفیدکاری کند یا رنگ بزند یا تعمیر کند یا کاری از این قبیل (مانند تغییر دکور) انجام دهد.

جائی یا چیزی را که اجاره می شود باید مدّت استفاده از آن - برای هر دوی آنها - معین شود.

بنابراین: اگر کسی خانه ای را اجاره کند، واجب است مدّت اجاره اش معلوم باشد، و همچنین اگر مغازه ای را اجاره می کند واجب است مدّت زمان اجاره اش را معلوم و معین کند همچنین موارد دیگر.

- لطفاً برایم در مورد «اجاره ای که مدّت استفاده از آن تعیین نشده و در نتیجه آن اجاره باطل است» مثالی بزنید.

- اگر مالک به مستأجر بگوید: «من خانه ام را به تو اجاره می دهم به بمدت یکسال بمبلغ سیصد هزار تومان». این اجاره صحیح است، البتّه اگر مستأجر آن را بهمین صورت قبول کند.

ولی اگر مالک به مستأجر بگوید: من این خانه ام را برای این ماه «فقط بمبلغ بیست هزار تومان» به تو اجاره دادم، و پس از این ماه، هر چقدر در آنجا باشی به همان مبلغ، در اینصورت این اجاره فقط نسبت به همان ماه اوّل صحیح است ولی نسبت به ماههای دیگر باطل است.

البتّه اگر این معامله بعنوان «اجاره» باشد باطل است، ولی ممکن است آنرا به عنوان دیگری تصحیح نمود که بیانش مفصّل است و در این زمان اندک مجالی برای ذکرش نیست.

- اگر اجاره دهنده خانه یا محلّ کارش را در اختیار مستأجر قرار دهد،

آنگاه وظیفه مستأجر چیست؟

- بر مستأجر واجب است اجاره بهاء آنجا را در اوّل مدّت یا آخر آن، بر اساس

توافقی که کرده‌اند بپردازد.

- اگر خانه در اثناء مدت اجاره - در حالی که در دست مستأجر است -

خراب و منهدم شود، حکمش چیست؟

- اگر مستأجر در نگهداری آن خانه کوتاهی نکرده باشد و تعدی و تجاوز

نموده باشد که سبب از بین رفتن آن خانه شده باشد، در اینصورت او ضامن و مسئول از بین رفتن آن خانه نیست.

- اگر شخصی اتومبیلش را - مثلاً - به مستأجری اجاره بدهد در

اینصورت حکمش چیست؟ و برای اجاره دادن آن چه باید بکند تا اجاره‌اش صحیح باشد؟

[بنابر احتیاط واجب: واجب است کیفیت استفاده از آن اتومبیل کاملاً تعیین

و معلوم شود] که آیا آنرا برای سواری فقط اجاره می‌دهد یا برای باربری و حمل جنس فقط، یا برای سواری و باربری هر دو.

در تعیین کیفیت استفاده، فهم عام عمومی مردم برای آن مورد کافی است.

و همچنین در سایر اشیاء نیز واجب است بهنگام اجاره نوع استفاده از آن

تعیین شود.

- اگر کسی ماشینش را برای این اجاره بدهد که مقداری گوشت که به

طریق غیر شرعی ذبح شده حمل شود و در بازارها پخش گردد آیا این اجاره صحیح و جایز است؟

- مگر قبلاً به تو نگفتم: «یکی از شروط صحیح بودن اجاره: استفاده حلال از

مال اجاره شده می‌باشد، لذا: اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی باطل است»؟! این مورد نیز مانند آن است و صحیح نیست.

- اگر مالکی شخصی را وکیل کند تا برای او چند کارگر با مزد معینی

اجاره کند، و وکیل آنان را با مزدی کمتر از آنچه مالک گفته بود اجیر کند، در

اینصورت آیا جایز است وکیل آن مقدار زیادی را برای خودش بردارد؟

- بر وکیل حرام است آن مقدار زیادی را بردارد، و واجب است آنرا به مالک برگرداند.

- اگر شخصی نقاشی را اجیر کند تا خانه‌اش را به رنگی خاص که برای نقاش نوع و رنگ و اوصاف و خصوصیات آنرا تعیین کرده رنگ بزند؛ ولی نقاش بدون توجه به آن قرارداد، خانه را به رنگی دیگر نقاشی می‌کند، در اینصورت حکمش چیست؟

- نقاش اصلاً مستحق گرفتن اجرتش نیست تا زمانی که آنچه در قرارداد ذکر شده جزئی از عمل انجام شده‌اش باشد (یعنی: لا اقل قسمتی از کارش مطابق با آنچه در قراردادشان بوده باشد).

- اکنون می‌خواهم در باره «سرقفلی» از شما پرسیم:

سرقفلی چیست؟ و آیا جایز است؟

- اگر مالک و مستأجر با هم قرار بگذارند بر اینکه: «مالک حق زیاد کردن اجاره بهاء را ندارد و حق بیرون کردن مستأجر و تخلیه نمودن آن محل را ندارد» و لذا می‌تواند فقط ماه به ماه یا سال به سال اجرت را از مستأجر بگیرد، یا آنکه «مالک حق افزودن اجاره را دارد ولیکن بر طبق شرائطی که با هم توافق کرده‌اند»

و در مقابل: مستأجر حق داشته باشد حق سکناى خود را به دیگری واگذار کند و مالک بتواند و حق داشته باشد در مقابل آن «سرقفلی» یا «حق تخلیه» از مستأجر بگیرد، در چنین حالتی مستأجر اول حق دارد از مستأجر جدید که محل را برای او خالی کرده سرقفلی بگیرد.

احکام هدیه

اگر انسان چیزی را به کسی بدهد بدون آنکه عوضی در مقابلش بگیرد، یعنی آنرا به او هبه و هدیه کند، حکمش چیست؟

- اگر هدیه کننده بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار آنرا هدیه کرده باشد نه از روی اجبار، و اگر رشید باشد یعنی سفیه نباشد، در اینصورت هدیه دادن یا هبه کردنش صحیح است.

اگر شخص مریض در مرض موت باشد و چیزی را به کسی هدیه کند صحیح است.

برای تحقق یافتن هبه و هدیه باید کسی که چیزی به او هبه شده این است بگیرد یا آنرا در اختیار خود در آورد تا آن هدیه یا هبه ملک او شود.

باید این نکته را دانست: هبه کردن عقدی است که نیاز به ایجاب و قبول دارد. و برای تحقق یافتن ایجاب و قبول هر گفته یا کاری که دلالت بر هدیه دادن (ایجاب) و قبول هدیه (قبول) کند کافی است.

اگر آن چیزی که بناست هبه یا هدیه شود فعلاً در اختیار هدیه گیرنده نباشد و او آنرا از هدیه کننده نگرفته باشد حکمش چیست؟

- تا زمانی که هدیه به دست او نرسیده و آنرا نگرفته است آن مال همچنان در ملک مالک اولش باقی خواهد ماند تا آنکه آن مال در زمان حیات هدیه کننده به دست هدیه گیرنده برسد و او آن هدیه را بگیرد، در اینصورت است که آن مال به ملک هدیه گیرنده منتقل می شود.

- اگر کسی چیزی مانند خانه را به کسی هدیه کند، قبض و گرفتن آن چگونه است؟

- همین که هدیه دهنده از آن خانه یا زمین دست بکشد و آنرا خالی کند و در اختیار و تحت تصرف هدیه گیرنده قرار بدهد کافی است و قبض واقع می شود و هدیه یا هبه صحیح خواهد بود.

- اگر «هدیه دهنده» یا «هدیه گیرنده» قبل از گرفتن یا تصرف کردن در هدیه از دنیا برود، حکمش چیست؟

- اگر قبل از قبض و تسلیم یکی از طرفین بمیرد، هدیه و یا هبه باطل می شود و آن چیزی که بنا بود هدیه یا هبه شود چون از ملک مالک اولش خارج نشده لذا به وارث شخص هدیه دهنده می رسد.

احکام مالی که انسان آنرا پیدا می کند

- گاهی اوقات انسان چیزی یا مالی را پیدا می کند و برمی دارد که

صاحبش را نمی شناسد، در اینگونه موارد چه باید بکند؟

- اگر انسان چیزی را پیدا کند که قیمتش کمتر از قیمت حدود سه گرم (دقیقاً ۲/۹۷۵ گرم) نقره باشد و صاحبش معلوم نباشد، می تواند آنرا به ملک خود در آورد. [ولیکن بنا بر احتیاط واجب: اگر آن چیزی که پیدا کرده در نزدیکی در خانه ای یا کنار شخصی - مثلاً - باشد و احتمال دهد آن شخص صاحبش است، بر او واجب است از آن شخص یا افراد آن خانه سؤال کند].

و هرگاه صاحب آن مال پیدا شد، در صورتی که آن مال همچنان موجود باشد و تلف نشده باشد، باید آن را به صاحبش بدهد.

- اگر چیزی که پیدا شده قیمتش بیشتر از سه گرم نقره باشد

چه باید کرد؟

- بر کسی که آنرا پیدا کرده واجب است آنرا - از روزی که آنرا پیدا کرده تا یکسال - اعلان کند تا صاحبش را پیدا کند.

و اگر انسان چیزی را در جاده ای عمومی یا بازار یا میدان یا مکانی عمومی مانند اینها پیدا کند، واجب است آنرا در محل اجتماع مردم - مثلاً: در بازارها و محلات عمومی و مجالس و اماکنی که احتمال می دهد صاحبش در آنجا باشد - اعلان کند تا صاحبش را پیدا کند و آنرا به او بدهد.

این وجوب اعلان در صورتی که آن مال پیدا شده نشانه ای داشته باشد که بواسطه آن می توان صاحبش را پیدا نمود.

- اگر تا یکسال اعلان کند و صاحب آن مال پیدا نشود، چه باید بکند؟

- در اینجا باید یکی از این سه کار را انجام دهد:

۱- یا آنچه را پیدا کرده برای خودش بردارد.

۲- یا از طرف صاحبش صدقه بدهد.

۳- یا بعنوان امانت نزد خودش نگه دارد و هرگاه صاحبش پیدا شد آن مال یا عوضش را به او بدهد. [بنا بر احتیاط واجب: حتی اگر آن مال تلف شده باشد و او در نگه‌داری آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است یعنی: هرگاه صاحبش پیدا شود باید عوض آنرا به صاحبش بدهد].

- اگر چیزی که پیدا شده مقدار قابل توجهی پول باشد (مقداری تومان

و ریال باشد)، چه باید کرد؟

- اگر به سبب بعضی از نشانه‌ها و خصوصیات آن پول - مثلاً: مقدار آن، یا زمان خاص آن یا مکان خاصش - ممکن باشد صاحبش را شناخت، واجب است آنرا اعلان کرد.

- اگر کسی ادعا کند مالک آن است چه باید کرد؟

- اگر اطمینان داری به اینکه او راست می‌گوید واجب است آنرا به او بدهی. و همچنین اگر نشانه‌های آنرا بگویی، و آن نشانه‌ها مطابق حقیقت باشد بطوریکه تو اطمینان به راستگویی او پیدا کنی، در اینصورت نیز واجب است آن مال را به او بدهی.

- اطمینان، اگر اطمینان به راستگویی او پیدا نکنم بلکه فقط احتمال

راستگویی او را بدهم چطور؟

- «احتمال و گمان» کافی نیست، فقط در صورتی می‌توانی آن مال را به او

بدهی که یقین و اطمینان داشته باشی به اینکه راست می‌گوید.

احکام غضب

- این مطالب حکم مال گم شده بود که انسان آن را پیدا کرده ولی صاحبش را نمی‌شناسد، اما اگر شخصی اموال یا اثاثیه شخص دیگری را بزور و ظلم و دشمنی غضب کند حکمش چیست؟

غضب یعنی آنکه: انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلط شود. غضب از گناهان کبیره است که اگر کسی انجام دهد، در روز قیامت به شدیدترین انواع عذاب گرفتار می‌شود.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«هرکس یک وجب از زمین کسی را غضب کند، خداوند در روز قیامت آن زمین را از هفت طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازد».

بر غضب کننده واجب است آنچه را که غضب کرده است به مالکش برگرداند، چه آن چیز غضب شده خانه باشد یا پول نقدی یا اسباب و اثاثیه و نیازمندی‌های دیگر یا چیزی غیر اینها.

- «خانه‌ای که غضب شده» واجب است به صاحبش بازگردانده شود؟!

- علاوه بر آن، واجب است اجاره مدتی که غاصب در آن سکونت داشته نیز پرداخت شود.

- اگر شخصی زمینی را غضب کند و در آن درخت بکارد یا کشاورزی کند، حکمش چیست؟

- بر غاصب واجب است فوراً آنچه را که کاشته - زراعت یا درختان خود را از زمین بکند، حتی اگر به سبب این کار ضرر ببیند.

بلکه اگر قطع درختان یا از بین بردن آنچه که کاشته باعث شود قیمت زمین در اثر قطع آنها کاهش یابد، بر غاصب واجب است آن مقداری را که از قیمت زمین

کم می شود به مالک آن بپردازد.

چنانکه بر او واجب است: اجاره بهاء زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده نیز به صاحب زمین بدهد.

- اگر چیزی که غصب شده در نزد غاصب تلف شود، البتّه بدون آنکه

غاصب تعمّدی در آن داشته باشد تلف شود، حکمش چیست؟

- بر غاصب واجب است قیمت آن را به صاحبش بپردازد و همچنین باید

قیمت منافی را که در زمان غصب بدست آورده نیز به مالک بپردازد.

- اگر شخصی متاعی را غصب کند، و دیگری آن را از او غصب نماید،

سپس آن متاع از بین برود، حکمش چیست؟

- صاحب مال حقّ دارد قیمت آن متاع را از هر یک از آن دو غاصب که بخواهد

بگیرد، یعنی می تواند قیمت آنرا از غاصب اول بگیرد یا از غاصب دوم.

- اگر مالک بداند مال غصب شده اش در نزد غاصب موجود است،

حکمش چیست؟

- حقّ دارد آنرا از دست غاصبش - حتی به زور - بگیرد.

- همچنین اگر مالی از غاصب در دست مالک باشد، می تواند آن را بجای مال

غصب شده اش بردارد، البتّه اگر از جهت قیمت با آن مساوی باشد.

- اگر مال غاصب، قیمتش بیشتر از مال غصب شده باشد چگونه؟

- جایز است صاحب مال به اندازه قیمت مال غصب شده اش از آن بردارد

و حقّ خود را بدست آورد و باقیمانده را به غاصب بدهد.

- پیش از آنکه گفتگوی امروز مان تمام شود، دوست دارم یک سؤال شخصی

از شما بپرسم.

- بفرما!

صدقه

- بسیاری از اوقات دیده‌ام شما صدقه می‌دهید ...

- آری، ولیکن چطور توانسته‌ای بینی من صدقه می‌دهم، زیرا من وقتی می‌خواهم صدقه بدهم سعی می‌کنم هیچکس مرا نبیند، بدلیل آنکه: صدقه دادن مستحب است، اما اگر بطور پنهانی صدقه بدهی بهتر است از آنکه آشکار و در برابر دیدگان مردم بدهی.

امام و پیشوای ما حضرت زین العابدین علیه السلام می‌فرمود: «صدقه دادن پنهانی، غضب پروردگار را خاموش می‌سازد».

- آیا در صدقه دادن شرطی معتبر است؟

- در صدقه دادن شرط است که به قصد قربت به خدای متعال صدقه بدهی.

- آیا برای صدقه دادن وقت معینی هست؟

- خیر، هر موقع صدقه بدهی خوب است، ولیکن مستحب است صبح خود را با صدقه دادن آغاز کنی، زیرا بنا بر آنچه که در احادیث معتبر آمده است:

«بواسطة صدقه دادن در صبح، شر آن روز دفع می‌شود».

و همچنین صدقه دادن در اول شب نیز مستحب است، زیرا صدقه دادن در اول شب، شر آن شب را دفع می‌کند.

مُعَلَّى بن حُنَیْس یکی از اصحاب و یاران با وفای حضرت امام صادق علیه السلام

می‌گوید:

حضرت امام صادق علیه السلام در شبی که آسمان باریده بود از خانه خارج شده و به طرف محله بنی ساعده رفت، من نیز بدنبال حضرت براه افتادم، ناگاه چیزی از

دست آنحضرت بزمین افتاد و به جستجوی آن پرداخت آنحضرت گفت:
«بسم الله! خدایا! آنرا به ما بازگردان».

به خدمت حضرت رسیدم و سلام کردم، فرمود: تو «معلی» هستی؟
عرض کردم: آری، فدایت شوم.

آنگاه به من فرمود: چیزی به زمین افتاده است با دستت جستجو کن، اگر آنرا
یافتی به من بده.

جستجو کردم، دیدم تکه نانی است، خواستم آنرا به وی بدهم که دیدم
کیسه‌ای از نان در دست آنحضرت است، عرض کردم: فدایت شوم، اجازه بدهید
من آنرا بیاورم.

فرمود: نه من برای این کار از تو شایسته‌ترم، ولیکن همراه من بیا!
معلی می‌گوید: رفتیم تا به محله بنی ساعده رسیدیم، در آنجا دیدم گروهی
خوابیده‌اند، آنگاه حضرت یک قرص نان در زیر لباس هر یک از آنان گذشت تا
آنکه به آخرینشان رسید، سپس برگشتیم.

عرض کردم: فدایت شوم! آیا اینان حق را می‌شناسند (شیعه هستند)؟
حضرت فرمود: «اگر حق را می‌شناختند (و شیعه بودند) حتی در
نمک (غذایمان) نیز با آنان مساوات می‌کردیم!»

خداوند هر موجودی را که خلق می‌فرماید برایش خازنی قرار می‌دهد مگر
صدقه، چرا که پروردگار متعال خودش به امر صدقه می‌پردازد.

وپدرم (امام محمد باقر علیه السلام) وقتی چیزی صدقه می‌داد، آنرا در دست فقیر
قرار می‌داد سپس آنرا می‌گرفت و می‌بوسید و بو می‌کرد و دو مرتبه در دست سائل
می‌گذاشت، زیرا: وقتی چیزی در دست فقیر قرار می‌دهی، قبل از آنکه در دست
فقیر قرار بگیری در دست خدا قرار می‌گیری».

- از این داستان، چنین برداشت کردم که: صدقه فضل و ثواب عظیمی دارد، آیا همینطور است؟

- آری فرزندم! در روایات بسیاری که به حدّ تواتر رسیده‌اند یعنی: صدورشان از امامان معصوم علیهم‌السلام قطعی است خیلی تشویق و ترغیب به دادن صدقه شده است. چنانکه در احادیث آمده است که:

«صدقه دواء مریض است».

«بواسطه صدقه بلاء محتوم و قطعی دفع می‌شود».

«با صدقه دادن در خواست رزق و روزی کنید (زیرا صدقه دادن باعث زیادی رزق و روزی می‌شود).

«بواسطه صدقه دادن، قرض انسان اداء می‌شود».

«صدقه موجب می‌شود اموال انسان زیاد و با برکت شود».

«صدقه مرگ نابهنگام و بد و مرض را از انسان دفع می‌کند و...»

پدرم هفتاد باب از ابواب سوء بلاء و محنت را بر شمرد که همگی به واسطه صدقه دادن از انسان دور می‌شوند.

- اما با وجود تمامی این فضل و ثوابی که صدقه دارد، (باید دانست) فراهم کردن وسائل رفاه و آسایش برای خانواده و افرادی که تحت سرپرستی انسان هستند ثوابش بیشتر از صدقه دادن به غیر آنان است و حتی تأمین مخارج افراد تحت سرپرستی انسان خود یک نوع صدقه می‌باشد.

چنانکه صدقه دادن به فامیلِ نیازمند ثوابش بیشتر است از صدقه دادن به غیر او، و صدقه دادن به فامیلِ نزدیکی که نسبت به انسان اظهار دشمنی می‌کند ثوابش بیشتر از آن می‌باشد.

- صدقه دادن به فامیلی که نسبت به انسان اظهار دشمنی می‌کند ثواب

- آری، صدقه دادن به فامیل نزدیکی که نسبت به انسان دشمنی می‌ورزد ثواب دارد زیرا: موجب نزدیکی دلها و رفع کینه و کدورت می‌شود.

«ثواب قرض دادن بیشتر از صدقه دادن است». آری، چنانکه در روایات آمده است: قرض دادن بهتر از صدقه دادن است و ثوابش نیز بیشتر از آن می‌باشد. فقط خداوند است که عالم و آگاه به حکمت همه امور و احکام می‌باشد.

گفتگو در بارهٔ احکام ذبح حیوانات و شکار آنها

از شما چه پنهان، آن ساعتی که برای حضور در جلسه‌ای که موضوع بحث در آن، ذبح و سربریدن حیوانات و صید و شکار کردن آنها بود وارد اتاق شدم هیچ به ذهنم نمی‌رسید که مطالبی جالب و آموزنده بشنوم و با اطلاعاتی مفید در این دو مورد و آگاهی و آموختن رفتار انسانی از این جلسه خارج شوم.

چون گمان می‌کردم امروز که بحثمان در بارهٔ ذبح (سربریدن حیوانات) است، در مورد سنگدلی در رفتار با حیوانات که همان قساوت و سختدلی سربریدن آنها است بشنوم؛ ولیکن چنین نبود؛ زیرا پدرم گفت:

مطالب و احکامی که شارع مقدس در این باب فرموده، اگر چه عنوانش چنین تصویری را به ذهن القاء می‌کند، ولی مطالب گفته شده دستورات و اوامری است که به انسان یاد می‌دهند چگونه با حیوانات رفتار انسانی داشته باشیم و از هرگونه کاری که موجب آزردهن یا حتی ترسیدن آنها می‌شود بپرهیزیم.

شارع اسلامی در این باب به مسلمانان دستورات لازم انسانی می‌دهد تا وقتی کسی می‌خواهد حیوانی را ذبح کند رفتار نیکوئی با آن حیوان داشته باشد.

شارع مقدس اهتمام خاصی دارد در اینکه حتی به احساسات حیوان توجه شود و به همین مناسبت به شخص ذبح‌کننده توصیه می‌فرماید به هنگام ذبح کاری نکنند که احساسات آن حیوان جریحه دار شود و یا تشنج پیدا کند آیا تاکنون گمان می‌کردی که شارع مقدس اینقدر به این امور عنایت داشته باشد، بحدی که به ذبح‌کنندهٔ حیوان اینهمه سفارش کند که حیوان را اذیت نکند و یا شکنجه ننماید!

این صحبت‌های پدرم را در ذهن خویش شتابان مرور کردم و به مقایسه با حالات مخالف‌این برخورد با حیوانات، یعنی آزار و شکنجه غیر انسانی حیوانات به اهمیت احکام این باب بیشتر پی می‌بردم. در حالی که سرگرم اندیشه در این امتیازات برجسته دین مبین الهی و فوائد و آثار نیک و انسانی عمل به احکام آن بودم شنیدم پدرم به ذکر «مستحبات ذباحت» - یعنی کارهایی که بهنگام سر بریدن حیوان مستحب است - پرداخت و گفت:

مستحب است کسی که می‌خواهد حیوانی را ذبح کند، آن را به آرامی و ملایمت به محل ذبح برده نه با تندی و خشونت.

مستحب است شخص ذبح کننده پیش از کشتن حیوان آب جلوی او بگذارد.

مستحب است ذبح کننده جائی را که می‌خواهد حیوان را در آنجا بکشد به حیوان نشان ندهد.

مستحب است ذبح کننده کاری کند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً: کارد را خوب تیز کند و آن را با قدرت بر گلوی حیوان بکشد تا در وقت ذبح اذیت نشود.

و مستحب است ذبح کننده سعی کند با سرعت و با عجله سر حیوان را برد تا براحتی ذبح شود.

مستحب است ذبح کننده پس از آنکه سر حیوانش را برید آن را از جایش به جای دیگر حرکت ندهد تا آنکه کاملاً جان دهد و بمیرد.

مکروهات ذبح:

مکروه است حیوان در جائی کشته شود که حیوان دیگر آنرا می‌بیند.

مکروه است انسان چهارپائی را که خودش پرورش داده است، بکشد.

مکروه است پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.

پدرم این احکام را گفت و سخنش را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مزین ساخت که در آن چنین آمده است:

«خدای متعال بر شما امر فرموده است در هر کاری احسان نمائید (و آن کار را به بهترین و نیکوترین وجه انجام دهید)، پس زمانی که حیوانی را می‌کشید نیکو (بر طبق احکام شرعی و اخلاق انسانی) بکشید، و وقتی سر حیوانی را می‌برید بخوبی برید، و هرگاه یکی از شما حیوانی را ذبح می‌کند، کارد را تیز کند و حیوان را به راحتی و بدون آزار و اذیت ذبح کند.

- پدرجان! این مطالب را دانستم ولیکن نمی‌دانم چگونه باید یک حیوان را سر ببرم؟

- هرگاه خواستی سر حیوانی را ببری، باید چهار رگ گردن آن حیوان را که در اصطلاح فقهی به آن «اوداج اربعه» گویند بطور کامل ببری.

- «اوداج اربعه» (رگهای چهارگانه) چیستند؟

- آن چهار رگ بزرگ گردن حیوان عبارتند از: «مری» که مجرای خوردن حیوان است، «حلقوم» که مجرای نفس کشیدن است، و دو رگ بزرگ دیگر که در دو طرف حلقوم و مری قرار دارند.

- پدرجان! لطفاً توضیح بیشتر بدهید؟

- افراد خبیره - یعنی کسانی که در این کار (ذبح) تجربه و مهارت کافی دارند - می‌گویند: وقتی این چهار رگ بزرگ را بریدی، بر آمدگی گلو را در قسمت سر خواهی دید؛ اما اگر مقداری از آن برآمدگی گلو را در بدن حیوان دیدی، نشانه این است که آن چهار رگ بزرگ بطور کامل بریده نشده‌اند و قطع آنها بطور کامل واقع نشده است، زیرا: آن برآمدگی گلو آخرین نقطه حلقوم و مری می‌باشد و دیگر بالاتر از این برآمدگی حلقوم و مری وجود ندارد.

- معنای این سخن شما اینست که: وقتی می‌خواهم این چهار رگ را ببرم باید از زیر برآمدگی گلو آنها را ببرم نه از بالای آن؟

- آری، دقیقاً همینطور است. باید این چهار رگ را از زیر برآمدگی گلو ببری تا آن برآمدگی در بدن نباشد بلکه باید در قسمت جدا شده سر باشد.

- اگر اشتباه کردم و آن چهار رگ را از بالای آن برآمدگی گلو بردم نه از زیر آن، سپس فوراً متوجه خطای خودم شدم، آنگاه چه باید بکنم؟

- پیش از آنکه حیوان بمیرد و خوردن گوشتش بر تو حرام شود، دو مرتبه چهار رگ آن را از زیر برآمدگی گلو ببری.

آنگاه پدم افزود: در میان حیوانات، شتر را به روش خاصی ذبح می‌کنند که به آن روش «نحر» می‌گویند. یعنی: اگر بخواهند شتر را بطوری بکشند که بعد از جان دادن پاک و حلال باشد، باید او را «نحر» کنند، نه آنکه مانند سایر حیوانات ذبح کنند و سرش را ببرند.

- چگونه باید شتر را نحر کنم؟

- هرگاه خواستی شتری را نحر کنی، باید کارد یا نیزه یا چیز دیگری که از آهن ساخته شده و تیز و برنده باشد در گودی بین گردن و سینه‌اش که در زبان عربی به آن «لُبّه» گویند فرو کنی.

- گودی بین گردن و سینه شتر (لُبّه) دقیقاً در کجا واقع شده است؟

«لُبّه» جایی است گود که در بالای سینه شتر قرار دارد و متصل به گردنش می‌باشد.

- الان دانستم چگونه گوسفند یا گاو یا مرغ یا کبوتر یا حیوانات دیگر را ذبح کنم و نیز دانستم چگونه شتر را نحر کنم.

- حالا که این مطالب را دانستی، این نکته را نیز بخاطر داشته باش: برای آنکه

خوردن گوشت حیوانات حلال گوشت مانند: گوسفند و گاو و مرغ و کبوتر و غیر اینها برای حلال باشد باید به چند شرط که در ذبح آنها مهم و معتبر است توجه کنی و آن شروط را رعایت نمائی.

شرایط ذبح حیوانات:

۱- کسی که سر حیوان را می‌بُرد - مرد باشد یا زن - باید مسلمان باشد.

بچه مسلمان اگر ممیز باشد یعنی: خوب و بد را بفهمد می‌تواند سر حیوان را ببرد.

بنابراین: حیوانی که بدست فرد کافر سرش بریده شده حلال نیست و گوشتش نجس و حرام می‌باشد.

۲- تا آنجا که ممکن است باید سر حیوان را با چیزی برید که از آهن باشد.

اگر به هنگام سر بریدن حیوان آهن پیدا نشود، می‌توان سرش را با حلبی یا یک قطعه فلز برنج یا مس یا یک قطعه قلع یا سرب یا شیشه یا سنگ تیز یا چیزی تیز مانند اینها که چهار رگ آن حیوان را بخوبی قطع می‌کند برید. ولیکن [بنا بر احتیاط واجب: جایز نیست سر حیوان را با چیزی مانند قیچی برید].

آیا می‌توان حیوان را با کاردهائی که از جنس استیل ساخته شده سر برید؟

- وقتی آن استیل از جنس آهن بشمار آید - چنانکه غالباً همینطور است - می‌توان حیوان را با کاردی که از جنس استیل است ذبح کرد.

۳- باید در موقع سر بریدن، حیوان را رو به قبله کنی، بدین صورت که: ارکان بدنش - یعنی: صورت و دستها یا سینه و گلوی حیوان - رو به قبله قرار دهی.

- اگر کسی در موقع سر بریدن، حیوان را رو به قبله نکند،

حکمش چیست؟

- اگر عمداً و از روی اختیار حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود
یعنی: خوردن گوشتش حرام می‌شود.

- اگر عمداً نباشد چطور؟

- اگر از روی فراموشی یا خطا یا ندانستن جهت قبله یا ناتوان بودن در رو به
قبله کردن حیوان یا ندانستن این حکم - که رو به قبله کردن حیوان موقع ذبح یکی
از شروط پاک شدن آن است - حیوان را رو به قبله ذبح نکرد، در اینصورت گوشت
آن حیوان حرام نمی‌شود.

۴- کسی که می‌خواهد سر حیوان را ببرد، در موقع بریدن سر حیوان یا
موقعی که با نیت سر بریدن کارد را به گلوی حیوان می‌گذارد باید نام خدا را ببرد
و این ذکر خدا با تعظیم همراه باشد.

- برای ذکر نام خدا چه باید بگوید؟

- همینقدر که بگوید: «بسم الله» یا بگوید: «الله أكبر» یا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» کافی است.

- اگر ذبح کننده فراموش کند نام خدا را در موقع ذبح ببرد، حکمش چیست؟

- اشکال ندارد و گوشت آن حیوان ذبح شده حرام نمی‌شود.

۵- [باید حیوان را از جلوی گلو ببرد. بنابراین: جایز نیست حیوان را از پشت
گردن ذبح کند].

سر حیوان را باید از مَذْبِیح (گلوگاه) برید یعنی بدینگونه که: کارد را بر جلوی
گردن بگذارد سپس چهار رگ بزرگ را ببرد [و بنا بر احتیاط واجب: کافی نیست
کارد را از پشت این چهار رگ وارد کند و سپس بطرف جلو آنها را قطع نماید].

- گاهی اوقات دیده‌ام بعضی از قصابها وقت سر بریدن، سر حیوان را

جدا می‌کنند.

- [بنا بر احتیاط واجب: باید به قصاب بگوئی: سر حیوان را پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکند] ولیکن اگر از روی خطا و اشتباه یا از روی عمد این کار را کرد، آن حیوان حرام نمی‌شود.

۶- باید به اندازه معمول آن حیوان خون از بدنش بیرون بیاید.

بنابراین: اگر خون از آن بیرون نیاید، یا مقداری از بدنش خون بیرون آید که نسبت به افراد هم‌نوعش کمتر باشد، در اینصورت ذبیحه (حیوان کشته شده) حلال نیست و گوشتش حرام است.

۷- واجب است حیوان به هنگام سربریدن زنده باشد، بلکه باید بعد از سربریدن حرکت کند اگر چه پایش را حرکت بدهد یا چشمش را بچرخاند و حرکت بدهد.

این هفت شرط، شروطی هستند که در سربریدن حیوان واجب می‌باشند.

- شما به من گفتید: «شتر واجب است نحر شود»، آیا علاوه بر نحر، برای

حلال بودن خوردن گوشت شتر، شروطی دیگر نیز هست؟

- در مورد «شخصی که شتر را نحر می‌کند» همان شروطی که در مورد ذبح کننده» معتبر است در این مورد نیز معتبر می‌باشد. به شرط اول مراجعه کن.

و در مورد «آلت نحر کردن» نیز همان شرطی که در مورد آلت ذبح کردن معتبر است در آلت نحر هم معتبر است به شرط دوم مراجعه کن.

در موقع نحر کردن نیز واجب است شتر را رو به قبله کرد و نام خدا را برد و «بسم الله» گفت.

باید شتر در وقت نحر کردن زنده باشد و همچنین باید بعد از نحر کردن به اندازه معمول در میان شترها از آن حیوان نحر شده خون خارج شود، و باید بعد از

نحر کردن، نحر شده حرکت کند، چنانکه همین شرائط در مورد سربریدن حیوانات گفته شد.

- جنینی که در شکم حیوان است حکمش چیست؟

- اگر جنین را در حالی که زنده است از شکم مادرش در آورند، حکمش همان حکم مادر است یعنی اگر شتر بود باید نحر شود و اگر جنین گوسفند یا گاو یا گاو میش بود باید ذبح شود، هر حیوانی مناسب نوعش ذبح یا نحر می شود.

- اگر جنین در حالی که مُرده است از شکم مادرش خارج شود

حکمش چیست؟

- اگر مادرش بر طبق شروطی که گفته شد ذبح یا نحر شده باشد و سپس جنین در داخل شکم مرده باشد و خلقتش کامل و تمام باشد و مو یا پشم و یا کُرکش روئیده باشد، در اینصورت خوردن گوشت این جنین حلال است.

این مطلب را بخاطر داشته باش، اکنون می خواهم نکته ای دیگر برایت بگویم:

وقتی حیوانی را ذبح یا نحر می کنند، جایز نیست جنینی را که در شکم است بیرون بیاورند تا خفه شود، بلکه واجب است عجله کنند و بعد از ذبح یا نحر حیوان فوراً شکمش را پاره کنند و جنین را بیرون بیاورند.

- اگر بدون آنکه حیوانی را ذبح کنند یا نحر کنند آن حیوان بمیرد و جنین

نیز در شکمش بمیرد، در اینصورت حکمش چیست؟

- خوردن گوشتش حرام است همانطور که خوردن گوشت مادرش حرام است.

آنگاه پدرم گفت: اگر در ذبح یا نحر حیوانی این شروط که ذکر شد جمع باشند در این صورت می گوئیم: «این حیوان مُذکّی است». یعنی: این حیوان بر طبق قواعد و اصول شریعت اسلامی ذبح یا نحر شده است.

آنگاه پدرم برای توضیح مطلب افزود:

چنانکه می‌دانی: حیوانات از جهت تذکيه و حلال یا حرام بودن گوشتشان
مختلفند:

وبعضی از آنها گوشتشان حلال است و خورده می‌شود؛ مانند: گوسفند و گاو
و جز اینها.

بعضی دیگر گوشتشان حرام است و خورده نمی‌شود، مانند: شیر، ببر، پلنگ،
روبه و شاهین و عقاب و بعضی از حشراتی که در دل زمین زندگی می‌کنند.

وبعضی از حیوانات نجس هستند و هرگز پاک نمی‌شوند اگر چه طبق
دستورات و شرائط شرعی سربریده شوند مانند: سگ و خوک (البته «سگ و خوکِ
آبی» نجس نیستند).

- آیا حیواناتی که گوشتشان حرام است و خورده نمی‌شوند - مانند: روباه

و شیر و عقاب - پاک می‌شوند، (یعنی با ذبح شرعی پاک می‌شوند)؟

- آری، این‌ها نیز تذکيه می‌شوند. بنابراین: وقتی حیوانات حرام گوشت بر
طبق احکام شرعی ذبح شوند، گوشت آنها پاک می‌شود ولی خوردن گوشتشان
جایز نیست.

فائده پاک شدن این حیوانات این است که: وقتی تذکيه شدند، جایز است از
چرم آنها استفاده کرد و پوست آنها را به انواع گوناگونی که ممکن است بکار بُرد،
حتی اگر از پوست آنها ظرفی برای روغن (مَشک) یا آب ساخت، چنانکه پدران،
چنین می‌کردند. و از پوست حیوانات «خیک» برای روغن و مشک برای آب
می‌ساختند). چون پوست این حیوانات بوسیله ذبح شرعی پاک شده و مذکّی
شده‌اند، لذا هر چه در آن ظرف پوستی (خیک) ریخته شود، نجس نمی‌شود اگر چه
مرطوب و تر باشد.

اگر گوشت یا پوست حیوانی را که قابل تذکيه است در دست شخص

مسلمانی ببینم که در حال فروش آن ویا پوشیدن چرم آن است ویا مثلاً از پوست آن بعنوان فرش استفاده می‌کند، ولی نمی‌دانم آن حیوان تذکیه شده است یا نه، حکمش چیست؟

- چون آن را در دست مسلمان دیده‌ای لذا بگو: «تذکیه شده است وپاک می‌باشد» بنابراین: فروش و استفاده از آن جایز است. مگر آنکه برایت ثابت شود که آن حیوان تذکیه نشده است.

پدرم گفت: مهمتر از این؛ اگر چنین گوشت یا پوستی را در دست مسلمانی ببینی که در حال فروش آن است - مثلاً، ولی آن گوشت یا پوست قبلاً در دست کافر بوده و احتمال دارد آن مسلمان در مورد تذکیه شدن آن حیوان تحقیق کرده باشد، تو می‌توانی در این مورد نیز مثل مورد قبل بگوئی: «این حیوان مُذَكِّي است»؛ مگر آنکه برایت ثابت شود و یقین کنی که آن حیوان تذکیه نشده است.

شایسته است این حکم را همواره بخاطر داشته باشی که:

اگر بدانی این فرد مسلمان پوست یا گوشت حیوانی را که قابل تذکیه است از کافری گرفته، ولی در مورد تذکیه شدن آن حیوان تحقیق نکرده است تا یقین کند تذکیه شده، در اینصورت اگر شک کنی که «آیا این حیوان تذکیه شده است یا نه؟» در اینمورد باید بگوئی: «تذکیه نشده است» و لذا نجس است و نمی‌توان آنرا خرید و مورد استفاده قرار داد.

- به من گفتید: «هرگاه گوشت حیوانی را که قابل تذکیه است در دست شخص مسلمان ببینم و ندانم آیا آن حیوان تذکیه شده یا نه، باید بگویم تذکیه شده و پاک است مگر آنکه برایت ثابت شود تذکیه نشده است». آیا اینطور نیست؟

- آری، خودم این مطلب را به تو گفتم.

پدر جان! چنانکه می‌دانید مسلمانان مذاهب و فرقه‌های مختلفی دارند،

این مطلبی که شما گفتید در مورد تمامی آنان می باشد؟

- آری، بگو: «آن حیوان تذکیه شده است» چه مذهب این مسلمانی که این چرم یا گوشت در دست اوست موافق مذهب تو باشد یا مخالف با آن، فرقی نمی کند هر مذهبی داشته باشد می توانی آنرا از او بخری یا بگیری و استفاده کنی.

- در اینجا در میان مذهبها و فرقه های اسلامی، کسانی هستند که شروطی را که شما برای تذکیه ذکر کردید معتبر نمی دانند، مثلاً: «رو به قبله کردن حیوان» را واجب نمی دانند، و «ذکر نام خدا در هنگام ذبح» را واجب نمی دانند و «مسلمان بودن ذبح کننده» را شرط نمی دانند، و «قطع کردن چهار رگ بزرگ» را شرط نمی دانند؛ و لذا من نمی دانم آن حیوان چگونه ذبح شده است تا بگویم «تذکیه شده است» یعنی: بر طبق احکام اسلامی ذبح شده یا نه؟ در این صورت وظیفه ام چیست و چه باید بکنم؟

- این مطلب را می دانم و مقصود تو را فهمیدم، این مهم نیست که تو نمی دانی آن حیوان چگونه ذبح شده است؛ به هر حال تا وقتی که مسلمان - هر مسلمانی با هر مذهب و عقیده ای که باشد - در آن تصرف می کند و آنرا تذکیه شده می داند تو نیز می توانی بگویی: «آن حیوان تذکیه شده است».

- حیواناتی که در بلاد اسلامی با ماشین های ذبح کننده، ذبح می شوند حکمشان چیست؟

- در مورد ذبح ماشینی، واجب است یک کارگر مسلمان در کنار آن دستگاه باشد تا حرکت کارد دستگاه بدست او انجام شود، بطوریکه ذبح به آن کارگر مسلمان نسبت داده شود نه به آن ماشین، یعنی: هر کس آن را ببیند بگوید: «آن کارگر سر حیوان را می برد».

اگر عمل آن ماشین بطوری باشد که از آن دستگاه بعنوان آلت ذبح استفاده شود، تازمانی که کارگر آنرا بکار می اندازد، استفاده از این دستگاه اشکالی در تذکیه

حیوان ایجاد نمی‌کند.

و همچنین اگر آن دستگاه در یک لحظه تعداد زیادی از حیوانات را سر ببرد نیز اشکالی ندارد و زینانی به تذکیه آن نمی‌رساند.

- گوشتها و پوستها و چرم‌هایی که از دست کافر گرفته می‌شود، حکمشان چیست؟

- باید بگوئی: «آنها تذکیه نشده‌اند»، حتی اگر آن کافر به تو بگوید: «آنها با ذبح اسلامی ذبح شده و تذکیه شده‌اند»، نباید این حرف کافر را قبول کنی، مگر آنکه آن کافر شخصی راستگو و مورد اعتماد باشد بطوریکه به راست بودن کلامش یقین پیدا کنی، در این صورت می‌توانی او را تصدیق کنی، و بگوئی: «آنها تذکیه شده‌اند و لذا خرید و استفاده از آنها جایز است.

- اگر دیدم گوشتی در دست مسلمانی است و در حال فروش آن است و آن را از کافری گرفته است بدون آنکه در مورد تذکیه آن سؤال یا تحقیق کرده باشد تا یقین کند آن حیوان تذکیه شده است؛ در اینصورت در مورد این گوشت چه حکمی باید کرد؟ آیا می‌توانم آن را تذکیه شده بدانم یا نه؟

پسرم مگر در عبارات قبل برایت توضیح ندادم که: در چنین مواردی باید حکم کنی: «تذکیه نشده است» و لذا خوردن این گوشت بر تو حرام است.

- اما ماهی‌ها؛ چگونه و در چه شرائطی ماهی‌ها پاکند و خوردن آنها حلال است؟ شما تاکنون در مورد تذکیه ماهی‌ها با من صحبتی نفرموده‌اید؟

- تذکیه ماهی‌ها یعنی کشتن آنها به روش شرعی و در نتیجه «حلال شدن گوشت آنها» با «تذکیه حیوانات دیگر که گفته شد» فرق دارد؛ زیرا: هرگاه ماهی رابطور زنده بدست آوردی و از آب گرفتی و بیرون از آب جان داد، آن ماهی پاک است و خوردنش حلال می‌باشد. بعنوان مثال: اگر ماهی را با دستت در داخل آب صید کردی و آنرا در حالی که زنده است از آب بیرون آوردی تا آنکه جان داد آن

ماهی پاک و خوردنش حلال می‌باشد.

و یا مثلاً: اگر ماهی را به وسیله تور ماهیگیری و یا وسائل دیگر صید کردی و آنرا زنده از آب بیرون آوردی، پاک و حلال می‌باشد.

و یا: اگر آب رودخانه ته نشین شد و فرو رفت و ماهی در خشکی ماند و تو آنرا در حالی که زنده بود گرفتی، در واقع چون آنرا زنده گرفته‌ای و بیرون از آب جان داده است، بدین ترتیب تو آن ماهی را تذکیه کرده‌ای.

یا: اگر ماهی خودش را در اثر پریدن و جستن از داخل آب به ساحل و خشکی بیندازد و تو آن را در حالی که زنده است بگیری، در واقع بدین ترتیب تو آنرا تذکیه کرده‌ای.

یا: اگر ماهی در اثر جستن یا اتفاقی دیگر مثلاً: موج آب آنرا بیرون بیندازد و خودش در کشتی بیفتد و تو آنرا بطور زنده بگیری، در اینصورت نیز تو آنرا تذکیه کرده‌ای.

و همچنین طُزُق دیگر. در تمامی این موارد، چون «ماهی را بطور زنده از آب گرفته‌ای و بیرون آب جان داده است» لذا تذکیه شده و گوشت آن حلال شده است. زیرا: تذکیه ماهی به این است که آنرا زنده از آب بگیری و بیرون از آب جان بدهد.

- اگر ماهی در اثر جستن و بیرون افتادن از آب به روی خشکی بیفتد و کسی آنرا نگیرد تا جان دهد، آیا این ماهی گوشتش حلال است؟

نه! خوردن گوشت آن حرام می‌باشد چرا که گرفتن انسان یکی از شرطهای تذکیه ماهی می‌باشد، یعنی: باید آنرا زنده از آب بگیری و بیرون آب جان دهد تا تذکیه شود.

مهمتر از آن: اگر دیدی ماهی در بیرون آب افتاده و زنده است - و ندانی آیا انسانی آنرا گرفته و از آب بیرون آورده یا خودش به بیرون آب افتاده است - و آن

ماهی بر روی زمین تکان بخورد و تو خودت آن را با دست نگیری تا آنکه بالاخره آن ماهی بحال خودش بماند و جان بدهد این ماهی تذکیه نشده است و خوردن گوشت آن بر تو حرام می‌باشد.

- آیا شرط است در موقع گرفتن ماهی نام خدا را ببرم؟ شما در مورد ذبح حیوانات گفتید: «شرط است ذبح کننده در موقع ذبح حیوانات نام خدا را ببرد»؛ اما ماهی چنین شرطی را ذکر نفرمودید، دلیلش چیست؟

- در تذکیه ماهی «بُردن نام خدا بهنگام صید آن» شرط نیست. یعنی واجب نیست در موقع گرفتن ماهی از آب نام خدا را بُرد.

شرط «اسلام» چگونه مقصودم این است که: آیا باید صیاد ماهی مسلمان باشد؟

در تذکیه ماهی این شرط نیز لازم نیست، یعنی: شرط نیست صیاد ماهی مسلمان باشد.

- آیا معنای این سخن شما این است که: اگر شخص کافر ماهی را بطور زنده از آب بیرون بیاورد، برای من که مسلمان هستم جایز است از گوشت آن ماهی استفاده کنم؟

- آری، برای تو هیچ اشکالی ندارد که آن ماهی را بخوری. بنابراین: در تذکیه ماهی فرقی بین شخص مسلمان و کافر نیست، البته بشرط آنکه یقیناً بدانی که آن کافر این ماهی را بطور زنده از آب گرفته و بیرون از آب جان داده است.

- اگر مثلاً: دیدم مسلمانی یک ماهی در دست دارد و در صدد فروش آن است، و من نمی‌دانم آیا او آن ماهی را زنده از آب گرفته و تذکیه شده تا خوردن آن برایم حلال می‌باشد و یا آنکه مرده از آب گرفته و خوردنش بر من حرام است، در این صورت وظیفه‌ام چیست؟

- می‌توانی بگوئی «آن ماهی تذکیه شده و پاک است» البته به شرط آنکه آن

ماهی در دست مسلمان باشد و آن مسلمان به گونه‌ای در آن ماهی تصرف کند که دلالت نماید آن ماهی تذکیه شده است، یعنی مثلاً: در حال فروش آن باشد و یا کاری مانند آن (خوردن از آن) انجام دهد که بیانگر تذکیه شدن آن ماهی از نظر آن فرد مسلمان باشد، در اینصورت است که می‌توانی بگوئی «آن ماهی تذکیه شده است».

- اگر یک ماهی در دست شخص کافری بینم و ندانم «آیا آن را زنده از آب گرفته یا مرده؟» یعنی: ندانم «آیا آن ماهی تذکیه شده است یا نه؟»، در اینصورت چه باید بکنم؟

- در اینصورت باید بگوئی: «آن ماهی تذکیه نشده است» و لذا خوردنش حرام می‌باشد. حتی اگر آن شخص کافر به تو بگوید «این ماهی تذکیه شده است» خوردن گوشت آن ماهی برای تو - تا زمانی که یقین نکرده‌ای زنده از آب گرفته و بیرون از آب جان داده است - حلال نمی‌شود و حرام است.

- اگر صیّاد زهر در آب بریزد، و ماهی با خوردن آن بر سطح آب بیاید، حکمش چیست؟

- اگر آن ماهی را در حالی که هنوز زنده است از آب بگیرد، خوردن گوشت آن ماهی جایز است، اما اگر ماهی قبل از گرفتن صیّاد بمیرد، گوشتش حرام می‌باشد.
- اگر صیّاد تور ماهی‌گیری را در آب بیندازد، سپس وقتی آن را بیرون می‌آورد ببیند ماهی مرده‌ای که در آب مرده درون تور ماهی‌گیریش هست، حکمش چیست؟

- نباید آن ماهی مرده را بخوری.

- اگر صیّاد، ماهی را زنده از آب بگیرد و بیرون بیاورد و سپس شکم ماهی را پاره کند و یا ضربه‌ای به سر آن ماهی بزند تا بمیرد آیا این ماهی تذکیه شده است و گوشتش حلال می‌باشد؟

- آری فرزندم! خوردن گوشت این ماهی حلال است؛ زیرا در تذکیه ماهی

شرط نیست وقتی آنرا بطور زنده از آب بیرون آوردی «خودش بمیرد»، بهمین جهت اگر ماهی با تکه تکه شدن یا پخته شدن یا کارهای مانند آن بمیرد، خوردن گوشتش جایز است.

- خونی که از ماهی بیرون می آید، حکمش چیست؟ آیا لازم نیست که قبل از بریان کردن ماهی آنرا تطهیر کرد و خونش را شُست؟
- خون ماهی پاک است.

احکام شکار با اسلحه

به پدرم گفتم: در مورد «صید ماهی» برایم صحبت کردید، اما در باره «شکار حیواناتی مانند آهو صحبت نفرمودید، خیلی مایلم «احکام شکار حیوانات با تفنگ یا اسلحه‌ای دیگر» را بدانم.

۱- اگر حیوان حلال گوشت وحشی - مانند: آهو و پرندگان و گاو وحشی و آلاغ وحشی و غیر اینها - با اسلحه - مثلاً با تفنگ یا اسلحه‌ای دیگر - شکار شود با پنج شرط خوردن گوشتش حلال می‌باشد و بدنش پاک است و به عبارت دیگر تذکیه می‌شود همانطوریکه اگر بطریق شرعی ذبح می‌شد تذکیه می‌گردید. آن پنج شرط عبارتند از:

۱- شکار کننده مسلمان باشد.

۲- اسلحه را به قصد شکار کردن حیوان مورد نظر بکار ببرد، و لذا اگر جائی را نشان کند و تیر بیندازد ولی آن تیر بطور اتفاقی به حیوانی برخورد و آنرا بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن گوشتش حرام است.

۳- در وقت بکار بردن اسلحه به هنگام شکار «نام خدا» را ببرد. و در ذکر نام خدا کافی است بگوید: «الله اکبر» و یا «بسم الله» یا «الحمد لله».

۴- [بنابر احتیاط واجب، باید حیوانی را که صید کرده است ترک نکند تا بمیرد و سعی کند آن را بگیرد].

بنابراین: اگر شکارچی وقتی به شکارش برسد که زنده باشد و به اندازه ذبح کردن آن حیوان وقت داشته باشد ولی سر حیوان را نبرد و آن حیوان بدون ذبح

بمیرد خوردن گوشت آن حیوان حرام خواهد بود.

۵- در شکار با تفنگ: [بنا بر احتیاط و جویبی: واجب است گلوله به شکل مخروطی و نوک تیز باشد] تا براحتی در بدن حیوان فرو رود و آنرا پاره کند بطوری که همان فرو رفتن گلوله در بدن آن حیوان و پاره کردن بدنش علت قتلش شود.

- اگر حیوان وحشی حلال گوشتی را - مثلاً - آهو یا پرنده‌ای را بوسیلهٔ سگ شکاری شکار کنم، نه با اسلحه، حکمش چیست؟

اگر بوسیلهٔ سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کنی، حلال بودن خوردن گوشت آن حیوان و پاک بودنش بعد از شکار سگ شش شرط دارد:

۱- سگ برای شکار تربیت شده باشد، بطوری که در شکار آزموده و با تجربه باشد.

و فرقی بین انواع سگ‌ها از جهت انواع و نژاد آنها نیست همینکه سگ شکار باشد کافی است [بجز سگ سیاهی که سیاهیش بسیار باشد و رنگی دیگر با آن مخالطه نکرده باشد].

۲- شکار آن سگ بدین سبب باشد که صاحبش آنرا برای شکار فرستاده باشد، بنابراین: اگر سگ از پیش خود بدون آنکه صاحبش او را بفرستد دنبال شکار برود، کافی نیست و خوردن گوشت آن شکار حرام است.

۳- کسی که سگ را برای شکار می‌فرستد باید مسلمان باشد.

۴- کسی که سگ را برای شکار می‌فرستد، در وقت فرستادنش «نام خدا» را ببرد. و لذا اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

و برای ذکر نام خدا کافی است بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» یا بگوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و یا آنکه بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ».

۵- حیوان شکار شده بواسطه زخمی که از دندان و چنگال سگ پیدا کرده بمیرد. بنابراین: اگر سگ، شکار را خفه کند یا شکار در اثر ترس یا زیاد دویدن بمیرد، حلال نیست و باید از خوردن آن خودداری نمود.

۶- صاحب سگ که آن را برای شکار فرستاده وقتی به شکار برسد که حیوان مرده باشد. ولی اگر در حالی که زنده است به آن برسد و به اندازه سربریدنش وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، خوردن گوشت آن حیوان حرام است.

پدرجان! اگر قوش یا چَرغ شکاری یا باز یا یوزپلنگ یا حیوانی دیگر غیر از سگ شکاری حیوانی را شکار کند حکمش چیست؟ آیا آن حیوان حلال است؟

نه، آن شکار حلال نیست و خوردن گوشتش حرام است، بنابراین: فقط وقتی شکار حلال است که سگ آنرا شکار کرده باشد.

باید به این نکته توجه کنی که: جای دندان سگ در بدن حیوان شکار شده نجس می باشد و واجب است آنجا را بشوئی و پاک کنی و لذا قبل از شستن آن محل، خوردن گوشت آن محل جایز نیست.

- گاهی اوقات حیوانی شکاری البته غیر از سگ - مانند: شاهین مثلا - حیوانی را شکار می کند و صاحب آن شاهین شکاری وقتی بر سر شکار می رسد که حیوان زنده است و آنگاه قبل از آنکه آن حیوان شکار شده بمیرد بر طبق دستور شرع که فرمودید سر آن حیوان را می بزد، آیا این حیوان حلال است؟ - آری، اگر حیوان شکار شده از حیوانات حلال گوشت باشد و شکار کننده اش آنرا بر طبق ضوابط شرعی و احکام تذکیه که گفته شد ذبح کند، آن حیوان حلال است و خوردن گوشتش حلال می باشد

- می بینیم شما گاهی اوقات عبارت «حیوان حلال گوشت» و عبارت «حیوان حرام گوشت» را بکار می برید، آیا حیواناتی هستند که همیشه حتی اگر

با ذبح اسلامی ذبح شوند حرام گوشت باشند و خوردن گوشتشان حلال نباشد؟

- آری، در دنیا حیواناتی وجود دارند که همیشه حتی اگر با ذبح اسلامی ذبح شوند خوردن گوشتشان حرام است.

پدرم این سخن را گفت و سپس اندکی سکوت نمود، گویا رشته‌های اندیشه به آرامی و متانت در ذهنش خطوط می‌کرد و جمع می‌شد.

سپس سرش را بلند کرد و رو به من نمود و گفت: بخاطر آنکه یک نمودار و قاعده کلی برایت قرار داده باشم، اکنون «حیوانات مهمی که خوردن گوشتشان حلال است» و نیز «حیواناتی که خوردن گوشتشان حرام است» را برایت بر می‌شمارم تا دلیل و قاعده روشنی از این مطلب داشته باشی.

آنگاه پدرم گفت:

از حیواناتی که در خشکی زندگی می‌کنند: خوردن گوشت «مرغها- به تمامی انواع گوناگونش، گوسفندها و گاو و شتر و اسب و استر و الاغ و بز کوهی و گاو وحشی و الاغ وحشی و آهو» حلال است.

و خوردن گوشت اسب و قاطر (آستر) و الاغ اهلی مکروه است، ولی حرام نیست.

خوردن گوشت هر حیوان درنده و چنگال‌دار، مانند شیر و روباه و غیر آندو، حرام است.

و خوردن گوشت خرگوش و سوسمار و موش و پوا و حشرات حرام است.

خوردن گوشت حیوان نجاستخوار - یعنی: حیوانی که از فضولات انسان تغذیه می‌کند - حرام است.

خوردن گوشت حیوان چهار پائی [بلکه گوشت هر حیوانی] که انسان آنرا وطی کرده باشد حرام است.

علاوه بر گوشت آن حیوان، شیرش نیز حرام می باشد.

[بنابر احتیاط و جوبی: نه تنها گوشت و شیر آن حیوان بلکه گوشت نسلش نیز حرام می باشد].

مقصودم از «وَطْئِ» این است که: انسان با آن حیوان نزدیکی کند. البته این کار زشت و حرام است.

اگر کسی با حیوان حلال گوشتی مانند شتر و یا گاو، یا گوسفند، نزدیکی کند واجب است آن حیوان را بکشند و سپس مردارش را بسوزانند.

اگر کسی با حیوانی که برای سواری و یا بارکشی از آن استفاده می شود - مانند: اسب و قاطر و الاغ - نزدیکی کند، واجب است آن حیوان را از شهر بیرون ببرند و در شهر دیگری که آن شخص وطی کننده را نمی شناسند بفرشند.
آنگاه پدرم افزود:

از حیوانات دریائی: خوردن گوشت ماهی به تمامی انواع و اشکالش - به شرط آنکه فلس (پلک) داشته باشد حلال است.

گوشت ماهی مرده ای که بر روی آب آمده حرام است.

گوشت سایر حیوانات دریائی - بجز ماهی های فلس دار - مانند جَرّی (یک نوع ماهی بی فلس که به آن «حنکلیس» نیز می گویند) و زمّیر (نوعی ماهی که خاری در پشت دارد و بیشتر در آبهای شیرین زندگی می کند) و مار ماهی و لاک پشت ماده و غوک و غورباغه و خرچنگ حرام است.

- گوشت میگو چگونه؟ -

- خوردن گوشت میگو حلال است، زیرا پوست او پوشانده از صدفی است که قابل کندن است.

آنگاه پدرم در ادامه سخنانش افزود:

و از حیوانات پرنده:

گوشت کبوتر به تمامی انواع گوناگونش و همچنین گنجشگها به تمامی اقسامشان، و بلبل و سار و چکاوک حلال است.

خوردن گوشت پرندگان وحشی - یعنی: پرندگان درنده‌ای که گوشتخوارند، مانند: شاهین و عقاب و باز - حرام است.

و همچنین خوردن گوشت هر پرنده‌ای که هنگام پرواز غالباً بالش را می‌گشاید و در پروازش کم بال می‌زند و بالهایش را کم حرکت می‌دهد، حرام است.

اگر کیفیت پروازش معلوم نباشد یا چنین معروف و شایع باشد که آن پرنده در پروازش بطور یکسان بال می‌زند و بالهایش را می‌گشاید، اگر چنین حیوانی «چینه‌دان و سنگدان» و «خارِ پشتِ پا» (عضوی خار مانند است که در پشت پای پرنده در بیرون از پایش قرار دارد و در عربی به آن «الصَّیْبَه» گویند) نداشته باشد، اینگونه پرندگان خوردن گوشتشان حرام است.

گاهی از اوقات می‌بینیم بعضی از قصابها در أثناء تکه تکه کردن اجزاء حیوانی که ذبح کرده‌اند، بعضی از اجزاء آن را بیرون می‌آورند و دور می‌ریزند چرا؟

- آری، خوردن این اجزاء حیواناتِ حلال گوشت حرام است، و لذا اگر آنها را در حیوانی دیدی حتماً در بیاور و دور بینداز.

اجزاء حرام حیواناتِ حلال گوشت عبارتند از:

خون.

نری.

غده‌ها (که آنرا «دشول» می‌گویند).

دو تخم حیوان نر (که به آن «دُنْبَلَان» نیز می‌گویند)

طحال (نپرز).

[«بچه‌دان» و «آلت تناسلی حیوان ماده» «پنی یا دو رگ عصبی که در پشت گردن حیوان قرار دارد» «نخاع» و «مثانه» و کیسه صفراء].

وقتی پدرم «اجزاء حرام حیوانات حلال گوشت را بر شمرد و سکوت نمود، آنگاه به خود گفتم:

اکنون که در مورد «حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت» صحبت می‌کنیم، چرا در باره چیزهای دیگر - غیر از حیوانات - که خوردنشان حرام است سؤال نکنم؟ و حالا که گفتگوی ما از «خوردن» است چرا از کارهایی که مستحب است بهنگام خوردن غذا انجام داده شوند» نپرسم؟

چون اندیشه این پرسشها در ذهنم به جَوَلان در آمد، به پدرم گفتم:

اجازه بدهید کمی از موضوع مورد بحث خارج شوم تا در باره دو پرسشی که ذهنم را به خود مشغول ساخته‌اند بپرسم:

سؤال اولم آن است که: آیا به نظر شما در میان خوراکی‌ها - غیر از آنچه که گفتید - چیز دیگری هست که خوردنش حرام باشد؟

وسؤال دوم این است که: ما هر روز سه مرتبه بر سفره غذا می‌نشینیم،

آیا در این مورد کارهائی هست که در وقت غذا خوردن مستحب باشند؟

پدرم وقتی این پرسشها را شنید تبسمی کرد و سپس خود را جابجا نمود و گفت:

اکنون پرسش اولت را پاسخ می‌دهم، سپس به بیان جواب سؤال دوم می‌پردازم.

آری! در خوردنی‌ها و آشامیدنیها، غیر از آنچه که گفتیم، چیزهائی دیگر وجود دارند که خوردنشان حرام می‌باشد. و چون در این فرصت اندک مجال ذکر

تمامی آنها نیست، الآن به بیان دو چیز حرام که در بین خوراکی های حرام گناهشان با اهمیّت تر می باشند (و حرمتشان بیشتر است) می پردازم.

۱- شراب خواری و خوردن سایر چیزهایی که عقل را از انسان زایل می کنند و او را مست می گردانند مانند: آبجو حرام است.

قرآن کریم بر حرمت شراب خواری تصریح نموده و جای هیچ شک و شبهه ای در میان نگذاشته است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾

همانا (بدانید که) شراب خواری و قمار بازی، و بت پرستی و ازالام (تیرهای شرط بندی که در زمان جاهلیت مرسوم بوده) همه اینها پلیدی اند و عمل شیطان است، پس: (باید از این اعمال) دوری کنید» (۱).

چنانکه در بعضی از احادیث آمده است:

«شراب خواری از بزرگترین گناهان می باشد».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«شراب، اصل و ریشه تمامی پلیدی ها و سر منشأ هر شرّی است».

مهمتر از آن: نه تنها خوردن شراب حرام است بلکه حتی نشستن بر سفره ای که در آن شراب می نوشند نیز حرام است بنابراین: اگر بر سر سفره ای بنشینید که بر آن شراب می نوشند اگر چه خودت شراب نخوری همین همنشینی تو با آنان بر یک سفره حرام است.

۲- خوردن هر چیزی که برای انسان ضرر کلی داشته باشد - مانند: زهرهای

کشنده و امثال آن - حرام است.

- آیا این مطالب مربوط به سؤال اول بود؟

- آری فرزندان این مطالب یعنی حرمت شرابخواری و چیزهائی که برای انسان ضرر کلی دارند مربوط به سؤال اول است.

اما پاسخ سؤال دوم یعنی: کارهائی که در موقع خوردن غذا مستحب می‌باشند:

«مستحبات غذا خوردن» بسیارند، ولیکن آیا تو ملتزم به عمل آنها می‌شوی و آنها را انجام خواهی داد؟

- سعی می‌کنم که آنها را بجا بیاورم.

- بنابراین اکنون که مشتاق هستی و سعی می‌کنی آنها را انجام بدهی برایت می‌گویم:

کارهای مستحب هنگام غذا خوردن

- ۱- شستن هر دو دست با هم، پیش از غذا و پس از آن.
- ۲- گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز غذا خوردن.
- ۳- با دست راست غذا خوردن.
- ۴- لقمه کوچک برداشتن.
- ۵- غذا را خوب جویدن.
- ۶- طولانی کردن زمان غذا خوردن و نشستن بر سر سفره غذا.
- ۷- مستحب است غذا را با نمک خوردن شروع کنی و با آن به پایان ببری.
- ۸- مستحب است قبل از خوردن میوه‌ها، آنها را خوب بشوئی.

- ۹- مستحبّ است در حالی که گرسنه نیستی غذا نخوری.
 - ۱۰- غذا را داغ نخور.
 - ۱۱- به غذا و نوشیدنی فوت نکن.
 - ۱۲- مستحبّ است میوه را پوست نکنی.
 - ۱۳- میوه‌ها را قبل از آنکه کاملاً نخورده‌ای بدور نینداز.
 - ۱۴- وقتی مردم در حال غذا خوردن هستند به صورت آنها نگاه نکن.
 - ۱۵- مستحبّ است میزبان قبل از همه شروع به خوردن کند و بعد از آنان دست از غذا بکشد.
 - ۱۶- بر روی غذاهای چرب، آب نخور.
 - ۱۷- از ظرفی که جلوی تو قرار دارد غذا بنخور نه از جلوی دیگران.
 - ۱۸- مستحبّ است شکم خود را مملوّ از غذا نکنی و قبل از آنکه کاملاً سیر شوی دست از غذا بکشی.
 - ۱۹- نان را با چاقو نبُر.
 - ۲۰- نان را زیر ظرف غذا نگذار.
- در اینجا غیر از این مستحبات، کارهای مستحبّ دیگر هست که الآن فرصت ذکر آنها را نداریم.

گفتگو در بارهٔ «احکام ازدواج»

پدرم با خوشحالی گفت: برای حضور در جشن عقد ازدواج در منزل همسایهٔ مان آقای «ابوعلی» دعوت شده‌ایم و لذا باید در حدود ساعت پنج بعد از ظهر روز جمعهٔ آینده حاضر شویم تا در جشن شادی همسایهٔ عزیزمان که بدین مناسبت فرخنده برپا می‌شود شرکت کنیم.

عقد ازدواج کیست؟

- عقد پسرش علی آقا.

- ولی علی هنوز جوان است چون او الآن بیست سال بیشتر ندارد و وقت ازدواجش نرسیده.

- او بیست سال دارد و تو می‌گوئی هنوز وقت ازدواجش نرسیده! او الآن که در بهترین زمان جوانی است به سبب توانایی‌های جسمی که دارد در اوج بالندگی و رشد نیروهای عقلی و بدنی قرار دارد.

آنگاه پدرم افزود: چون غریزهٔ جنسی انسان در همین سنین به کار و تحرک برانگیخته می‌شود، لذا برای جوان بهتر است در آغاز جوانی ازدواج کند تا خودش را از انحراف و وقوع در پرتگاه فساد و گناه نگه دارد، زیرا: نفس آدمی همواره او را به کارهای ناروا ترغیب می‌کند چنانکه این آیهٔ کریمه می‌فرماید:

﴿وَمَا أُبْرئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي

غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«من خودم را تبرئه نمی‌کنم چون نفس آدمی همیشه او را به کارهای زشت

و ناروا ترغیب می‌کند مگر آنکه خداوند رحم نماید، همانا پروردگار من آمرزنده و رحیم است».

وقتی کلمه «غریزه جنسی» را شنیدم از پدرم خجالت کشیدم، چون معمولاً هر جوانی که در این سنین است، وقتی چیزی در مورد امور جنسی می‌شنود، با آنکه احساس شوق و نیاز می‌کند ولی خجالت می‌کشد در این مورد چیزی بگوید یا بشنود.

**وقتی پدرم نشانه‌های خجالت و شرم را بر رخسارم دید از من پرسید:
آیا خجالت می‌کشی؟**

- آری، سخن در مورد مطالب جنسی خجالت آور است.

- البته سخن در مورد غریزه جنسی خجالت خاصی دارد، آیا

اینطور نیست؟

- آری.

ولیکن نیاز جنسی یک نیاز طبیعی جسمانی انسان است که هر انسان سالمی که در حال رشد و تکامل است آنرا درک می‌کند.

در واقع غریزه جنسی مانند غذا و آب و سایر نیازهای طبیعی بدن آدمی است.

لذا همانطوری که تو به طور طبیعی گرسنه می‌شوی و نیاز به غذا پیدا می‌کنی و برای ارضاء آن غذا می‌خوری، یا بطور غریزی تشنه می‌شوی احساس نیاز به آب پیدا می‌کنی و برای ارضاء آن آب می‌نوشی دقیقاً غریزه جنسی، نیز یک احساس نیاز طبیعی است که به ارضاء آن می‌پردازد.

- اما علی آقا هنوز خیلی جوان است!

- گاه اوقات ازدواج کردن بر انسان واجب می‌شود.

- گاهی ازدواج واجب می‌شود؟ مقصودتان اینست که، شرعاً

واجب می‌شود؟

- آری اگر انسان در اثر نداشتن زن نتواند به هنگام احساس نیاز غریزه جنسی خودش را از ارتکاب گناه و کارهای حرام باز دارد، در اینصورت بر او شرعاً واجب است ازدواج کند.

- بنابراین علی آقا باید جوان شجاعی باشد که در آغاز جوانی تصمیم به ازدواج گرفته باشد.

- آری واقعاً شجاع و قوی دل و مصمم و پیشتاز است که چنین تصمیمی گرفته، چون چنین به نظر می‌رسد که: از آن زمان که به بلوغ رسیده و غریزه جنسیتش فعال گشته و احساس نیاز جنسی نموده، دیده است به هر سو رو می‌کند و به هر جا می‌نگرد یا به هر جا می‌رود در برابر خویش افراد و صحنه‌های فریبنده و اغوا کننده‌ای می‌بیند، و چون فرد مؤمنی است لذا باهوش و ذکاوتی که دارد در می‌یابد در چنین وضعی ایمانش در معرض تزلزل و خطر است و چه بسا اگر ادامه یابد در معرض سقوط در ورطه فساد و تباهی واقع می‌شود.

از سوی دیگر: چون در عنفوان جوانی است و غریزه جنسیتش در اوج فعالیت و تحرک است، نفس او با خواهشهای نفسانی و شهوانی که دارد به او فشار زیادی وارد می‌نماید و او در برابر فشار غریزه جنسی ناتوان می‌گردد و دچار تردید و یأس می‌شود.

در چنین موقعیتی که تحت فشار غریزی، در وضعی نا آرام و تحریک کننده با دل‌تنگی و بی‌قراری و بی‌تابی و اضطراب قرار داشته، لذا برای رهایی از این وضع و حفظ ایمانش شجاعانه اقدام به ازدواج می‌نماید.

آری، علی آقا - این جوان پاک و مؤمن و وارسته - در چنین وضعیتی بوده که تصمیم گرفته با کمال احترام تمایل خودش به ازدواج را با پدرش در میان بگذارد تا

بدینوسیله نیمی از دین و ایمانش را حفظ کند و به این فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل نماید که می فرماید:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخِرِ».

ترجمه: «هر که ازدواج کند، قطعاً نیمی از دینش را احراز و حفظ نموده، و در مورد احراز نیمه دیگر آن باید تقوای خدا را پیشه کند (تا ایمانش کامل گردد).
آنگاه پدرم در ادامه سخنانش افزود:

«ازدواج» عملی است محبوب و موجب خرسندی خدای عزوجل، خداوند سبحان در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (روم / ۲۱)

«واز نشانه‌های خداوند آنست که از جنس خودتان برایتان زوج‌هایی آفرید تا بوسیله آنها به آرامش و سکون برسید و بین شما مودت و رحمت قرار داد».
و در جایی دیگر از کتاب کریمش می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾ (اعراف / ۱۸۹)

«اوست آن کسی که شما را از یک جنس آفرید و از همان جنس زوجش را قرار داد تا بوسیله آن به آرامش برسند».

حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام از جدش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل نموده که فرمود: «در اسلام بنائی که در نزد خداوند عزوجل محبوبتر از ازدواج باشد گذارده نشده».

و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «ازدواج کنید و دیگران را نیز به ازدواج در آورید» (سعی و کوشش کنید در فراهم کردن مقدمات ازدواج دیگران).

در کتب حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ازدواج کنید، زیرا ازدواج کردن سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس دوست دارد از سنت من پیروی کند، باید بداند «ازدواج» سنت من است.

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

«یکی از اخلاق انبیاء دوست داشتن زنان است.»

وقتی پدرم این سخن را گفتم، خجالت کشیدم ولی او نه تنها به خجالت من اعتنائی نکرد بلکه افزود:

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

«دو رکعت نمازی که شخص متأهل می خواند افضل است از هفتاد رکعت نمازی که فرد مجرد می خواند.»

و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید:

«سه گروهند که در روز قیامت - همان روزی که سایه‌ای جز سایه رحمت خدا نیست - در زیر سایه عرش خداوند پناه دارند: مردی که برای برادر مسلمانش همسر بگیرد و وسائل ازدواجش را فراهم نماید یا به برادر مسلمانش خدمت کند، یا رازی را برای او حفظ نماید (وراز دار او باشد).

در این باب غیر از این‌ها احادیث بسیاری هست که همگی دلالت دارند بر «استحباب ازدواج» و کراهت عَزَب ماندن برای مرد و زن.»

- گفتید برای مرد وزن؟! زن!؟

- زن. آری، عَزَب ماندن برای مرد وزن - هر دو - مکروه است. در این مورد احادیثی وارد شده که زنان را به ازدواج فرا می خواند و آنرا به این کار تشویق و ترغیب می نماید.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان را از اینکه در حالت بدون شوهر بمانند و ازدواج نکنند نهی می فرمود».

بلکه مهمتر از آن، حتی در این باب احادیثی وارد شده که مردم را بر شتاب کردن در امر شوهر دادن دختران و به تأخیر نینداختن این کار خیر دعوت می کند، چنانکه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«نشانه برکت زن، زود ازدواج کردن اوست».

- زود ازدواج کردن نیکوست. بنابراین این کار مفید و نیک می باشد، ولیکن پدرجان! ازدواج مشکلات زیادی دارد و یک جوان از کجا بتواند این همه مال جمع کند تا ازدواج کند و حال آنکه این کار با وجود این تشریفات امروزی و مرسوم در جامعه ما مخارج سنگینی به همراه دارد.

- اسلام به مردم توصیه می کند که: مخارج تزویج را کم کنند و سبک بگیرند و از مشکلاتی که خود مردم برای خودشان بوجود آورده اند بکاهند.

- مهریه های گران، همین مهریه های هنگفتی که بسیاری از مردان از آن

شکایت دارند چگونه؟

- مستحب است مهریه را تقلیل داد و زیاد گرفتن مهریه مکروه می باشد.

- چه می فرمائید! زیاد گرفتن مهریه مکروه است؟

- آری، مکروه است و کم گرفتن آن هم مستحب می باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «بهترین زنان امت من «زیباروترین آنها» و «کم مهریه ترین آنها» می باشند.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

در خدمت پدرم در مورد «نحوست و شومی» سخن به میان آمد، آنحضرت

فرمود: «وَأَمَّا نَحْوُ نَحْوِ زَنٍّ فِي دَوِّ شَيْءٍ أَسْت: زِيَادٌ بُوْدُنْ مَهْرِيَهْ أَسْ وَنَا زَا بُوْدُنْ رَحْمَشْ».

وهمچنین در احادیث شریفی که از معصومین علیهم السلام رسیده این مطلب نیز آمده است که:

«کم بودن مهریه زن از برکت و نیکبختی اوست، و زیاد بودن مهریه اش علامت نحوست اوست».

وقتی پدرم این سخن را گفتم، مانند کسی که مطلب مهمی بخاطرش رسیده باشد اندکی سکوت کرد، آنگاه در حالی که با احترام بسیار این کلمات را از زندگی و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به زبان می آورد، گفت:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله دختر گرامیش حضرت صدیقه کبری علیها السلام را که سرور تمامی زنان عالم است با مهریه ای اندک - یک زره که قیمتش حدود ۵۰۰ درهم بود - به ازدواج حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در آورد.

همین سنت و سیره مبارکه پیامبر صلی الله علیه و آله باید برای همه مؤمنین بهترین و شایسته ترین سرمشق باشد.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت علی علیه السلام بر اساس یک زره بعنوان مهریه عقد ازدواج را منعقد فرمودند.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرس خانه حضرت صدیقه کبری علیها السلام را چنین توصیف می فرماید:

«فرش خانه آن حضرت فقط یک پوست گوسفند بود که هم روی آن می نشستند و هم به هنگام خوابیدن آنرا پهن کرده و روی آن می خوابیدند».

به پدرم گفتم: یکی از مشکلات جدی جوانان در مورد ازدواج کردنشان که

مانع اقدام آنان به این کار خیر می شود، این است که:

بسیاری از آنان قدرت مالی کافی ندارند و همچنین در آمد تضمین شده‌ای ندارند تا بتوانند بوسیله ازدواج خانواده‌ای تشکیل بدهند و به اداره امور زندگی بپردازند. و خلاصه آنکه: می ترسند مبدا پس از ازدواج با احتیاجات و مخارج سنگین مواجه شوند و قادر به تأمین هزینه زندگی نباشند.

پدرم گفت: فرزندم! این ترس و دلهره بی مورد است چراکه خداوند سبحان در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (نور / ۳۲)

«وبه ازدواج در آورید زنان بی شوهری را که در میان شمایند، و بسندگان شایسته را و کنیزکان خویش را که اگر فقیر باشند خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند و خداوند دانا و گشایشمند (و گره گشا) می باشد.»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، پس از تلاوت این آیه می فرماید:

«هرکس در اثر ترس از مخارج زندگی ازدواج نکند، در واقع او به خداوند سوء ظن دارد (چرا که گمان می کند خداوند رزق و روزی به او عطا نمی فرماید) و حال آنکه خداوند - که وجودش از این اوهام منزّه است - می فرماید:

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (نور / ۳۲)

یعنی: اگر آنان فقیرند خداوند به فضل و کرمش آنان را بی نیاز خواهد کرد. به پدرم گفتم: در امر ازدواج مشکل دیگری نیز هست که بعضی از مشاهیر و ثروتمندان و کسانی که در اجتماع دارای شخصیت و مرتبه‌ای هستند آنرا مطرح می کنند و خلاصه آن مشکل این است که می گویند: دخترشان را فقط به مردی می دهند که بر اساس حسابها و معیارهای خاصی که برای آنها (پدران ثروتمندشان) معتبرند لایق باشد. و چون بسیاری از کسانی که به خواستگاری این دختر می روند

به سبب آنکه از نظر این پدر ثروتمند، اسب و لایق این دختر نیستند دختر همچنان بی همسر باقی می ماند و... با این مشکل مهم که باعث عزب ماندن و بدبختی بسیاری از پسران و دختران شده و می شود و فسادهای نهان و آشکار و خانمانسوزی را بدنبال دارند، چه باید کرد؟

پدرم گفت: بگذار تا دیدگاه اسلام در مورد همسر لایق و مناسب را از نامه ای که برای حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرستاده شده و آنحضرت در پاسخ به آن نامه فرموده اند، برایت نقل کنم.

علی بن سابط به حضرت امام محمد باقر علیه السلام نامه ای نوشت در مورد ازدواج دخترانش و اینکه کسی را که همشان و مناسب دخترانش باشد پیدا نکرده است.

امام علیه السلام در پاسخ به او چنین نوشت:

«مطلبی را که در مورد «دخترانت و اینکه هیچکس را که مثل تو همشان دخترانت باشد نیافته ای» خواندم و به مقصودت پی بردم. خداوند تو را رحمت کند! در مورد آن، خیلی سختگیری نکن. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«اگر مردی برای خواستگاری به نزد شما آمد که از اخلاق و دینش راضی بودید (پیشنهاد خواستگاریش را بپذیرید و) دخترتان را برای او عقد کنید. اگر این کار را نکنید (و در امر ازدواج سختگیری نمائید) در زمین فتنه و بلا واقع می شوید که فساد بزرگی در پی خواهد داشت.»

پدرم در این هنگام پس از بیان این نکته، مرا به حال خود گذاشت و در حالی که غرق در افکار و اندیشه هایش بود و می خواست به نقد و ایراد جدی «عادات و رسوم غلط و تقلیدهای کورکورانه زیان آور اجتماعی که در اثر تراکم عوامل گوناگون زشت و خطرناک پدید آمده اند و در جامعه و خانواده های مابطور عمیق نفوذ کرده اند و بی رحمانه تیشه های سهمگین به ریشه های فرهنگ و دین و اخلاق

جامعه ما می‌زنند و زیانهای جبران ناپذیری بجا می‌گذارند» پرداخت و چنین گفت:
اسلام بشر را به سبک کردن بارها و مخارج ازدواج دعوت می‌فرماید و حال
آنکه این تقلیدها و آداب و رسوم‌ها و تشریفات بیهوده مخالف
دستورات سعادتبخش اسلام است.

اسلام مردم را به کم گرفتن مهریه‌ها دعوت می‌کند و حال آنکه این آداب
و رسوم و تقلیدهای کورکورانه با آن مخالفت می‌کند.

اسلام می‌فرماید: ازدواج کنید و از فقر نترسید، ولی ما با آن مخالفت می‌کنیم
و از فقر می‌ترسیم و تن به ازدواج نمی‌دهیم.

اسلام برای یک شوهر شایسته و مناسب، «اخلاق» و «دین» را به عنوان معیار
و ملاک معتبر می‌داند، و حال آنکه جامعه ما معیارهای دیگری را ملاک قرار داده که
در پیشاپیش آنها «ثروت، شهرت، و طبقه اجتماعی» می‌باشد و هیچ اعتنایی به
معیارهای اسلامی ندارند.

وقتی ساعت پنج نزدیک شد من و پدرم به خانه همسایه‌مان «ابوعلی» که
مراسم جشن عقد بود، رفتیم.

اینک مراسم جشن عقد علی آقا را همانطوریکه مشاهده کردم برایتان
تعریف می‌کنم.

سالن پذیرایی پُر بود از میهمانانی که با لباسهای شیک و زیبا، تبریک گویان
وارد می‌شدند.

براستی که آنهمه نور و رنگ زیبا بحدی چشمگیر بودند که به هر جا نظر
می‌کردی چشمانت پُر از نور و رنگ‌های جالب می‌شد.

شادی و سرور قلبی میهمانان را می‌توانستی از چشمان زیبا و مسرورشان
دریابی، گوئیا شادی را همچون توتیا سرمه چشم کرده‌اند که اینچنین زیبا و جذّاب
شده است.

نورهای گوناگون و رنگارنگی که در فضای سالن با نور سفید خیره کننده‌ای موج می‌زدند و سراسر سالن را فرا گرفته بودند، و گلدان‌ها پُر از گل‌های سرخ و سفید و گل بنفشه و گل‌های دیگر بودند که عطرشان تمام هوای سالن را با بوی پاک و سحر آمیزی فرا گرفته بود و همچون رازی عمیق تا قلب حاضرین جا می‌گرفت.

داماد، یعنی «علی آقا» در بالای سالن نزدیک در داخلی که بسته بود نشسته بود، در کنار داماد سیدی روحانی با سیمائی نورانی و پر هیبت که آثار نیکی و وقار و خوش طبعی از آن نمایان بود و ابّهت و نوری معنوی از جمالش ساطع بود نشسته بود.

وقتی آن سید روحانی با ابّهت و وقار با صدای بلند و گرم و گیرایش دیوار سکوت را شکست و سخن را آغاز نمود، سراسر سالن را سکوت فرا گرفت بطوریکه همه حاضرین ساکت شدند و با کمال شوق و دقت به سخنان او گوش دادند و او در حالی که از پشت آن در بسته، عروس را مخاطب قرار داد، پس از قرائت آیاتی از قرآن کریم و حدیثی از احادیث شریف چنین گفت:

فاطمه خانم، آیا راضی هستید من وکیل شما باشم تا شما را به عقد دائم جناب علی آقا فرزند محمد با مهریه‌ای که مقدارش پانصد (۵۰۰) درهم نقد است در آورم؟ اگر به این امر راضی هستید بگوئید «آری، شما وکیل من هستید».

عروس با صدائی آرام و شرمگین پاسخ داد و گفت: «آری، شما وکیل من هستید».

وقتی عروس این جمله «شما وکیل من هستید» را گفت، همه حاضرین به ابراز شادی و سرور پرداختند و صدای هلهله‌ها و کف زدن‌ها در میان خانه مانند زنگ‌های پی در پی و گاهی منقطع بلند شد.

آنگاه آن آقای روحانی گفت: «وکالت شما را قبول کردم».

شکوفه لبخند بر رخسار همه حاضرین شکفته شده بود که آن آقا سید متین

وبا وقار رو به شوی داماد «علی آقا» نمود و گفت: «زَوَّجْتُكَ مُوَكَّلَتِي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ عَلِيٍّ مِهْرٍ قَدْرُهُ خَمْسِمِائِةٍ دِرْهَمٍ نَقْدًا». یعنی موکله خودم فاطمه خانم را با مهریه ای به مبلغ ۵۰۰ درهم به عقد تو در آوردم.

داماد یعنی: علی آقا خودش فوراً و بلا فاصله جواب داد:

«قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ بِالْمَهْرِ الْمَذْكُورِ». یعنی: این تزویج را با همان مهریه ای که گفتید قبول کردم.

- پدرجان چرا مهریه اش اینقدر کم بود؟

- چون این مقدار مهر، مهریه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ می باشد که عروس به منظور تيمَن و تبرک به آن، به همین مقدار مهریه رضایت داده و بسیار مسرور و خرسند است از اینکه از سنت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت صدیقه کبری عَلَيْهَا السَّلَامُ پیروی کرده است، چون حضرت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دختر گرامیش حضرت صدیقه کبری عَلَيْهَا السَّلَامُ سرور بانوان عالم را با مهریه ای که مقدارش ۵۰۰ درهم نقره در آن زمان - یعنی حدود (۱۴۸۷/۵) گرم نقره امروزی - تزویج فرمود.

به پدرم گفتم: آیا عروس می تواند خودش بدون وکالت این آقا سید، خودش را به عقد داماد در بیاورد؟

گفت: آری، هر دو - هم عروس، هم داماد - می توانند خودشان بدون کمک وکیل عقد را اجراء کنند و خطبه عقد را بخوانند.

و همچنین هر دو یا یکی از آندو می تواند وکیل بگیرد تا آن وکیل به نیابت از آن عقد را اجراء کند.

- لطفاً مثالی برایم بزنید تا بهتر متوجه شوم.

- مثلاً: اگر مرد وزن بخواهند خودشان خطبه را بخوانند، نخست زن می گوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي بِمِهْرِ قَدْرُهُ...» مرد باید فوراً و بلافاصله جواب دهد: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ بِالْمَهْرِ الْمَذْكُورِ».

البته توجه داشته باش، اگر خواستند ازدواج دائم بکنند باید چنین بگویند اما نوع دیگری در ازدواج داریم که به آن **مُتَّعَه** یا **ازدواج موقت** می‌گویند که عقدی است غیر دائمی و خطبه خاصی دارد که به آن می‌رسیم.

فرزندم! امر ازدواج، امری بسیار مهم است و به سبب اهمیت و آثار بسیار عمیق و گسترده فردی و اجتماعی که این امر دارد به تو و به همه جوانان توصیه می‌کنم هرگاه می‌خواهند ازدواج کنند حتماً از دواجشان را با اشراف و نظارت فردی که علم و درایت کافی به احکام فقهی ازدواج داشته باشد انجام دهند تا عقدشان صحیح واقع شود.

- آیا ازدواج غیر دائم (موقت) هم وجود دارد؟ شما الآن به ازدواج موقت اشاره‌ای کردید لطفاً برایم توضیح دهید؟

- آری! ازدواج به دو گونه است، ازدواج دائم و همیشگی و ازدواج موقت و غیر همیشگی ادله شرعی دلالت بر جایز بودن ازدواج موقت در دین اسلام دارند همانگونه که ازدواج دائم با ادله شرعی ثابت شده است، بدون هیچ فرقی.

یکی از آن ادله «نصوص و عبارات» معتبری است که جمهور مسلمانان نقل کرده‌اند، و دلیل دیگر عمل اصحاب پیامبر به ازدواج موقت است که بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات آنحضرت تا مدتی پس از وفات آنحضرت به این عقد موقت عمل می‌کردند.

در اینگونه ازدواج مانند ازدواج دائم شرایطی وجود دارد که از آن جمله آنست که باید «مدت» و «مهریه» معین باشد.

و در تعیین مدت باید بوسیله تعیین روز مثلاً و یا ماه یا سال یا مقدار زمانی از روز مثلاً و مانند اینها مدت را تعیین نمود.

در اینگونه ازدواج نیز - دقیقاً مانند ازدواج دائم - مرد وزن هر دو می‌تواند خودشان - بدون واسطه وکیل - عقد ازدواج را اجراء کنند.

و اگر هر دو (زن و مرد) بخواهند خودشان عقد غیر دائم را اجرا کنند باید بدین ترتیب باشد که: نخست مرد و زن باید در مورد مقدار مهریه و مدت زمانی که می خواهند به هم مَحْرَم باشند و عمل زناشویی انجام دهند به توافق برسند، مثلاً: اگر توافق شد که مدت یک سال و مهریه ۱۰۰ هزار تومان باشد باید زن به مرد بگوید: «رَوَّجْتُكَ نَفْسِي مُدَّةَ سَنَةٍ بِمِآةِ أَلْفِ تَومَانٍ» و مرد بلافاصله بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» در این صورت عقد موقت کامل و تمام است.

- وقتی اجراء عقد موقت تمام شد چه می شود؟

- وقتی خواندن عقد تمام شد، زن، همسر مرد می شود و بر اثر این عقد مرد و زن در مدت عقد می توانند با هم زناشویی کنند.

در ازدواج موقت بخلاف ازدواج دائم زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند و همچنین بخلاف عقد دائم خرجی زن بر مرد واجب نیست. و همچنین بخلاف عقد دائم زناشویی و همخوابی نیز بر مرد واجب نیست.

وقتی که مدت مورد توافق زن و مرد در عقد، تمام شد زن بر مرد حرام می شود ولی در ازدواج و عقد دائم اینطور نیست، بلکه زن در تمام عمر به مرد حلال و مَحْرَم می باشد. این ها یک سری مطالب مهم و قابل توجهی در ازدواج دائم و موقت بودند که گفتیم. اما ازدواج شرائطی دارد.

- چه شرائطی دارد؟

پدرم گفت: شروط عقد ازدواج عبارتند از:

۱- ایجاب و قبول: بنابر این تنها توافق و رضایت طرفین (زن و مرد) بر ازدواج بدون اجرای عقد کافی نیست بلکه باید در ازدواج دائم یا موقت صیغه یعنی: عبارتی که زن می گوید: «ایجاب» و عبارتی که مرد می گوید: «قبول» خوانده شود که در صحبتهای قبل به عبارت صیغه اشاره کردم.

۲- قصد انشاء: که باید زن و مرد در موقع اجراء و خواندن صیغه ازدواج

موقت یا دائم خودشان - در صورتی که خود زن و مرد صیغه را اجراء می‌کنند - و یا وکیل زن و مرد - در صورتی که صیغه توسط وکیل اجراء می‌شود - قصد انشاء کنند و تنها به خواندن بدون قصد انشاء اکتفاء نکنند لذا وقتی زن می‌گوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي» باید قصد کند که با گفتن این جمله، خود را همسر این مرد قرار می‌دهد و همچنین مرد وقتی می‌گوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ» باید با گفتن این جمله پذیرفتن همسری آن زن را برای خودش قصد کند.

و اگر وکیل آندو (زن و مرد) اجراء صیغه می‌نماید باید به همین صورت قصد انشاء کند به این صورت که با خواندن وکیل این زن و مرد با هم همسر می‌شوند.

۳- رضایت زن و شوهر بطور واقعی: آنچه که در صحیح بودن عقد از دواج اهمیت بسزائی دارد رضایت و توافق قلبی مرد و زن بر ازدواج است.

- گاهی اوقات زن راضی و موافق است ولی در اثر شرم و حیا خجالت می‌کشد رضایتش را ابراز نماید در این صورت آیا زن لازم است حتماً تصریح نماید؟

- اگر مرد رضایت و توافق زن را واقعاً بدست آورده باشد، همین مقدار کافی است و تصریح نکردن زن، در این صورت ضرری به صحت عقد نمی‌زند چون: شرم و حیای زن امری طبیعی و پسندیده است، به همین مناسبت فقهاء فرموده‌اند: «سکوت دختر علامت رضایت اوست».

این نکته را همیشه بخاطر داشته باش، چون این قاعده در میان علماء و فقهاء مشهور است و مردم عوام از روی نادانی این قاعده (سکوت زن علامت رضای اوست) را تعمیم داده و گمان می‌کنند در همه موارد سکوت علامت رضایت است، و حال آنکه اینطور نیست؛ زیرا در علم فقه قاعده‌ای دیگر هست که می‌گوید: «لَا يُنْسَبُ لِسَاكَةِ قَوْلٍ» یعنی به شخصی که ساکت است هیچ حرف و قولی را - اثبات یا نفی، موافقت یا مخالفت - نسبت داده نمی‌شود، لذا در مورد دختر، علماء قائل به

استثناء شده‌اند و می‌گویند: چون دخترِ نجیب طبعاً از اظهار صریح موافقت در اینگونه موارد خودداری می‌کند، و باید به شرم و حیای او احترام گذاشت، از اینرو هرگاه از قرائن و شواهد بطور یقین دانستیم که دختر قلباً و واقعاً به ازدواج کردن با مرد مورد نظر راضی است، می‌توانیم بهمین رضایت قلبی و واقعی باطنی اکتفا کنیم و نیازی به تصریح و ابراز لفظی نیست.

۴- تعیین زوج و زوجه: زن و مرد باید بطور کامل مشخص باشند بطوری که هر یک از آندو بوسیله ذکر نام یا صفت یا با اشاره به آندو از دیگران مشخص شود. در نتیجه در صورتی که شخصی بگوید: ای علی آقا - مثلاً من یکی از دخترانم را - بدون آنکه مشخص کند که کدام یک از آنها مقصودش هستند - به ازدواج تو در می‌آورم این عقد باطل می‌باشد.

۵- عقل: عقل در کسی که اجرای صیغه عقد را می‌کند شرط است چه برای خودش و چه برای دیگری به عنوان وکیل.

پدرم افزود: هرگاه در یک عقد این شروط جمع شد، آن عقد صحیح است. و بعد از اجرای عقد فوراً آن زن برای مرد حلال می‌شود و می‌توانند از یکدیگر لذت جنسی ببرند و به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

- فوراً! یعنی حتی پیش از آنکه زفاف تمام شود؟

- آری، بوسیله عقد زن برای مرد حلال می‌شود.

ولکن قبل از عقد بر دختر باکره بالغه واجب است از پدرش یا پدر بزرگش در مورد تزویجش به عقد دائم اجازه بگیرد.

- اگر پدر و پدر بزرگ نبودند، مثلاً: اگر گم شده بودند و یا دسترسی به

آنان غیر ممکن بود در اینصورت دختر چه باید بکند؟

- در اینصورت دختر می‌تواند بدون اجازه آنان ازدواج کند.

- آیا واجب است زنی که باکره نیست - یعنی: سابقاً ازدواج کرده و شوهر

سابقش با او نزدیکی کرده و سپس او را طلاق داده و یا از دنیا رفته است - برای ازدواجش از پدر یا پدر بزرگش اجازه بگیرد همانطور که دختر باکره واجب است اجازه بگیرد؟

- نه، بر او واجب نیست اجازه بگیرد، بلکه می تواند خودش مستقلاً با مردی قرار ازدواج بگذارد و به عقد او در آید.

- هرگاه مردی، زنی را به عنوان اینکه باکره است به عقد خود در آورد، سپس بعد از عقد معلوم شود که این زن باکره نبوده است در اینصورت حکمش چیست؟

- در اینصورت از قیمت مهریه اش کم می شود و تفاوت بین مهریه باکره و غیر باکره را از مهریه ای که قرار داده اند کم می کند.

- آیا مرد می تواند با هر زنی که می خواهد ازدواج کند؟

- آری، می تواند مگر با کسانی که ازدواج با آنها بر او حرام است.

زنانی که ازدواج با آنها حرام است:

۱- مادر و مادرِ مادرِ بزرگ مرد.

۲- دختر و نواده گان مرد.

۳- خواهر و دختران خواهر و دختران آنها.

۴- دختران برادر و دختران دختر برادر.

۵- عمه های مرد و خاله هایش.

۶- مادر زن و مادر بزرگ زن، اعم از پدری و مادری.

۷- دختر زنش، هرگاه با آن زن نزدیکی کرده باشد. یعنی: اگر مرد زنی را عقد کند و با او نزدیکی کند، دختر آن زن - چه در وقت عقد باشند یا آنکه بعداً بدنیابیند

- به این مرد مَحْرَم می شوند و لذا ازدواج با آنان بر این مرد حرام است.

۸- خواهرِ زنِ مرد تا وقتی که زنش در عقد اوست، چرا که جمع بین دو خواهر بعنوان همسری جایز نیست.

- اگر - مثلاً - زنش از دنیا برود، آیا در این صورت می تواند با خواهر آن

زن ازدواج کند؟

- آری، می تواند با او ازدواج کند.

۹- مادر رضاعی: اگر زنی به بچه ای با شرائطی خاص شیر بدهد، آن بچه به این زن وعده ای دیگر مَحْرَم می شود، و به این زن اصطلاحاً «مادر رضاعی» گویند، و به شوهر او که از نظر شرعی شیر مال اوست، پدر رضاعی گویند.

دختران این زن (مادر رضاعی) و تمامی کسانی که بواسطه شیر دادن به او محرم می شوند، چون یک قاعده ای در فقه است که می گوید: تمامی کسانی که بواسطه خویشاوندی به انسان محرم می شوند و ازدواج با آنها حرام است بواسطه شیر دادن محرم می شوند و ازدواج با آنها نیز حرام می باشد.

برای پدر رضاعی جایز نیست با خواهران این پسر رضاعی که از همسرش شیر خورده است ازدواج کند.

باید دانست که: هر شیر دادنی منجر به احکام رضاع و تحریم ازدواج نمی شود، بلکه شرائطی دارد تا شیر دادن اثرش را بگذارد.

شرائط شیر دادنی که منجر به محرم شدن می شود:

شیر دادنی منجر به محرم شدن می شود که سه شرط داشته باشد که عبارتند

از:

الف - شیر خوردن بچه از پستان باشد نه بواسطه چیزی مانند شیر دوش

ولذا اگر مثلاً: زن به وسیله شیشه شیر به بچه شیر بدهد اثری در محرم شدن ندارد.
ب - عمر بچه شیرخوار از دو سال بیشتر نباشد. [حتی اگر بچه را از شیر گرفته باشند].

بنابر این: اگر بعد از تمام شدن دو سال به بچه‌ای شیر بدهد به کسی محرم نمی‌شود.

ج - باید شیر دادن به درجه معینی که از «ناحیه اثر» و «از جهت تعداد دفعات شیر دادن» و «از جهت زمان» تعیین شده است برسد.

مقدار شیر دادن مؤثر آنست که مقداری شیر به طفل بدهد که از آن شیر گوشت در بدنش برآید و استخوانش محکم شود.

و از جهت تعداد دفعات: اگر پانزده مرتبه به او شیر بدهد و هر بار شیر دادن بطور کامل باشد، و بین آن پانزده مرتبه - هیچ فاصله‌ای نباشد، و بین آنها از زنی دیگر شیر نخورد [و بین آن پانزده مرتبه با غذا خوردن بچه فاصله نیفتد].

از جهت زمان، شیر دادن مؤثر آنست که: بطور مستمر یک شبانه روز شیر سیر بخورد و شیر خوردن طفل تنها غذای او در طول آن زمان مقرر (یک شبانه روز) باشد یعنی در بین آن یک شبانه روز غذای دیگر غیر از شیر مادر نخورد یا شیر زن دیگری را نخورد.

در نتیجه هرگاه یکی از این حد‌های سه گانه تحقق یافت، احکام شیردادن مترتب می‌شود.

البته در این باب احکام خاصی در مورد شیر دادن هست که کتب فقهی بطور مشروح و مستدل به بیان آنها پرداخته‌اند، اگر خواستی می‌توانی از آن احکام مفصلاً باخبر شوی به آن کتب رجوع کن.

- اگر مردی بر طبق ضوابطی که شریعت نورانی اسلام مقرر کرده است

ازدواج کند چه آثاری و چه نتایجی دارد؟

همانطور که گفتیم: در نتیجه این ازدواج زنش بر او حلال می‌شود و بر آن زن واجب است خودش را در اختیار آن مرد قرار دهد هر وقت که مرد اراده کرد را و لذا زن حق ندارد شوهرش را از هم‌خوابی و عمل جنسی منع کند. مگر وقتی که عذر شرعی داشته باشد.

بر زن دائم حرام است بدون اجازه شوهر از خانه خارج شود، مگر برای کارهای ضروری یا انجام کار واجب شرعی مانند: «حج».

- آیا بر زن واجب است در رفتن به سفری دور، از شوهرش

اطاعت کند؟

- آری، بر او واجب است که هر جا شوهرش می‌رود او همراهی کند، مگر آنکه عذر شرعی داشته باشد و نتواند به همراه شوهرش برود. مانند: ترس از ظالم و یا وجود ضرر یا حَرَج (مشقت طاقت فرسا) در سفر.

از ناحیه دیگر: بر شوهر واجب است نفقه همسر دائمش را بپردازد، یعنی باید غذا و لباس و مسکن برای او تهیه کند تا یک زندگی متعارف برایش تأمین نماید.

شوهر حق ندارد بیش از چهار ماه با همسر دائمش - بدون رضایت او - نزدیکی را ترک کند.

- اگر شوهر نفقه زنش را که مستحق آن است ندهد، حکمش چیست؟

- در این صورت مدیون زن می‌باشد و زن برای حل این مشکل می‌تواند نزد حاکم شرع شکایت کند و درخواست طلاق کند، آنگاه حاکم به شوهر امر می‌کند تا در صورتی که نمی‌تواند او را اداره کند زنش را طلاق بدهد. اگر شوهر از طلاق دادن خود داری کند، خود حاکم شرع زن را طلاق می‌دهد.

وزن می‌تواند در خواست نفقه کند، تا در اثر مطالبه او حاکم به شوهر امر می‌کند نفقه او را بپردازد.

اگر از دادن نفقه خودداری کرد، حاکم شرع خودش نفقه را از مرد می‌گیرد و به زن می‌پردازد.

این مطالبی را که در باره احکام ازدواج گفتم خوب مطالعه کن و در نظر داشته باش.

اکنون افزون بر آن مطالب چند نکته مهم دیگر این باب را بصورت نکاتی برجسته برایت می‌شمارم.

۱- حرام است مرد زن غیر همسر خود را با لذت و شهوت نگاه کند و بدن او را لمس کند، بلکه حتی اگر دختر بچه باشد.

و همچنین حرام است زن، بدن مرد غیر همسر خود را با لذت و شهوت نگاه کند و یا لمس نماید، بلکه حتی اگر پسر بچه باشد.

مگر زن و شوهر و مانند آندو، (طبیعی است که زن و شوهر می‌توانند به بدن یکدیگر با قصد لذت و شهوت نگاه کنند و لمس نمایند).

حرام است مرد با لذت و شهوت به بدن مرد دیگر نگاه کند یا او را لمس نماید، حتی اگر پسر بچه باشد.

حرام است زن با لذت و شهوت به بدن زن دیگر نگاه کند یا او را لمس کند نه تنها زن بالغ بلکه حتی اگر با شهوت دختر بچه باشد.

۲- نگاه کردن به عورت شخص دیگر حرام است مگر زن و شوهر، چرا که زن و شوهر و آنان که در حکم زن و شوهرند (یعنی: کنیز و مولایش) می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

نگاه کردن به عورت طفل جایز است مگر آنکه به سنی باشد که نگاه به عورت او قبیح باشد و نسبت به آن طفل توهین بشمار آید.

۳- بر زن واجب است بدن و موی خود را از هر مرد نامحرمی بپوشاند. و بر

مرد واجب است به بدن زن نا محرم نگاه نکند.

- آیا مرد می‌تواند به برخی از زنان نگاه کند؟

- آری، می‌تواند به زنانی که به او محرم هستند نگاه کند، زنانی همچون مادر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر، و دختر خواهر و مادر بزرگش - البته نگاه بدون لذت و شهوت جنسی - و آنهم نگاه به غیر از عورتین آنها.

- آیا «زن برادر مرد» و «دختر عموی او» و «دختر خاله مرد» و «دختر

دائی» و «دختر خاله مرد» محرم به او هستند؟

- نه، محرم نیستند و جایز نیست به آنها نگاه کند.

پدرم این سخن را گفت و آنگاه افزود:

مرد می‌تواند بدون قصد لذت و رغبت جنسی و شهوت به «زنان کفار» و «زنان بی حجاب»، حتی «زنان مسلمانی که مبتذل هستند و هر چه آنها را از بی حجابی منع می‌کنند اعتنا نمی‌نمایند و در کشف و عریان گذاردن بدن و موهایشان پروا ندارند» نگاه کند.

۴- مرد می‌تواند به بدن دختری که می‌خواهد با او ازدواج کند و او را به عنوان شریک زندگی برگزیند، نگاه کند و دختر با لباس خانگی که معمولاً می‌پوشد برای خواستگار (مرد) ظاهر شود. [و بنا بر احتیاط واجب: نباید دختر بیش از این خود را برای مرد خواستگار مکشوف نماید].

- آیا این قبل از ازدواج و اجراء عقد است؟ مقصودم این است که: آیا

برای مرد که هنوز عقد نکرده جایز است زن را نگاه کند؟

- آری، مرد می‌تواند زنی را که قصد ازدواج با او دارد قبل از اجرای عقد و حتی قبل از خواستگاری نگاه کند و با او صحبت کند، بلکه می‌تواند قبل از آنکه اقدام به عقد نماید از دختر بخواهد دستش را نشان دهد تا خودش جمال و زینت زن را ببیند - البته بدون قصد شهوت - سپس بعد از آن اقدام به خواستگاری کند.

۵- پزشک می‌تواند به بدن زن نامحرم نگاه کند و آنرا لمس نماید، البته در صورتی که معالجه زن متوقف بر لمس نمودن و نگاه کردن باشد.

و همچنین در صورتی که پزشک زن که بتواند او را معالجه کند موجود نباشد.

۶- نگاه کردن به صورت زن در فیلم سینما و تلویزیون و ویدئو و روزنامه و مجله‌ها - بدون قصد شهوت - جایز است.

۷- زن می‌تواند صورت و دو کف دستش (فقط تا مچ) را نپوشاند [و بنا بر احتیاط واجب: زن نباید قدمهایش مکشوف باشد].

۸- جایز است مرد مسلمان با زنی از اهل کتاب - یعنی: زن مسیحی یا یهودی مثلاً - ازدواج کند، چه ازدواج دائم چه موقت.

شما فرمودید: «می‌تواند با زنان اهل کتاب ازدواج دائم یا موقت کند»
ولکن زنی که از اهل کتاب است، و مسلمان شیعه نباشد ولذا عقد ازدواج موقت را قبول ندارد و چه بسا اصلاً معتقد به ازدواج دائم با مرد مسلمان هم نباشد! با اینحال چگونه مرد مسلمان می‌تواند با او ازدواج موقت یا دائم نماید؟

- با همه اینها هرگاه صیغه عقد ازدواج بین آندو (مرد مسلمان و زن کتابی) جاری و بسته شد و آندو هنگام اجرای عقد واقعاً قصد ازدواج داشتند آن عقد صحیح می‌باشد. چه دائم باشد چه موقت. حتی اگر انگیزه زن در صورت ازدواج موقت فقط پول باشد.

۹- جایز نیست مرد با بیشتر از چهار زن ازدواج دائم کند.

مرد در طلاق دادن زن حق دارد ولیکن طلاق مکروه است.

- به همین مناسبت که ذکری از طلاق به میان آمد لطفاً در باره طلاق

صحبت کنید.

-الآن وقت تنگ است لذا در جلسه آینده - ان شاء الله - در باره آن با تو صحبت خواهیم کرد.

-بسیار خوب، پس به امید دیدار تا جلسه آینده که در مورد احکام طلاق خواهد بود - ان شاء الله .
إن شاء الله تعالى.

گفتگو در باره «احکام طلاق».

در آغاز امر گمان می‌کردم که تنها فقط من هستم که از طلاق نفرت دارم. اما وقتی سخن پدرم را شنیدم و از نظر او آگاه شدم، دریافتم که تنها من از طلاق نفرت ندارم، بلکه پدرم نیز مانند من از آن متنفر است، و مردم نیز مانند ما از آن کراهت دارند و منزجرند.

مهمتر از آن، پدرم به من گفت: در نزد خداوند عزوجل طلاق مکروه و مبعوض می‌باشد، سپس چند حدیث شریف برایم نقل کرد که همگی با صراحت کامل بیانگر این مطلب بود اینک آن احادیث را برای شما نقل می‌کنم:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

«هیچ چیزی در نزد خداوند تعالی بیشتر از طلاق مبعوض نیست».

و نیز فرمودند:

«مبعوض‌ترین چیز در نزد خدای متعال خانه‌ای است که در (جامعه) اسلام در اثر طلاق خراب شده باشد».

حسن بن فضل از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

از دواج کنید و طلاق ندهید، زیرا همانا طلاق کاری است که عرش خداوند از آن به اهتزاز در می‌آید و می‌لرزد».

این بغض الهی از طلاق به شخصی که زیاد طلاق می‌دهد نیز سرایت کرده؛ زیرا: نه تنها طلاق در نزد خداوند مبعوض است، بلکه شخصی که زیاد طلاق می‌دهد نیز مبعوض خدای متعالی می‌باشد. چرا که حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«خداوند عز و جل شخصی را که زیاد طلاق می دهد، دشمن می دارد.»

به پدرم گفتم: من نیز از طلاق نفرت دارم، ولیکن علی رغم آن شایسته است به بعضی از احکام آن احاطه یابم.

پدرم گفت: آری همینطور است. آنگاه به منظور شروع بیان احکام طلاق چنین گفت:

شرائط طلاق دهنده:

در مورد طلاق دهنده چند چیز شرط است:

مردی که زن خود را طلاق می دهد باید بالغ و عاقل و رشید باشد و به اختیار خودش طلاق بدهد. بنابراین: اگر در طلاق دادن مُکرَه باشد، یا مجبور بر طلاق دادن شده باشد، طلاقش صحیح نیست، و نیز شرط است که طلاق دهنده هنگام گفتن صیغه طلاق واقعاً قصد جدا شدن را کرده باشد.

و چون قصد طلاق دادن در طلاق شرط است بنابراین: طلاق «شخصی که در حال شوخی است» و همچنین «طلاق آدم فراموشکار» و «طلاق کسی که معنای طلاق را نمی داند» صحیح نیست.

«صیغه طلاق چیست؟ و آیا مانند ازدواج نیاز به خواندن خطبه دارد؟»

- طلاق فقط در صورتی واقع می شود که با صیغه خاص خودش و به زبان عربی و در حضور دو نفر مرد عادل که خواندن صیغه طلاق را می شنوند انشاء می شود، یعنی مثلاً: مرد بگوید: «زَوْجَتِي فَاطِمَةُ طَالِقٌ». یعنی: همسر مرا که نامش فاطمه است - مثلاً - طلاق دادم.

یا مثلاً: در حالی که خطاب به همسرش می کند به او بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ» یعنی

تو را طلاق دادم.

و یا وکیل شوهر بگوید: «زَوْجَةُ مَوَکَلْتِي فَاطِمَةُ - مثلاً - طَالِقٌ» یعنی زنِ مَوَکَلَمِ را که نامش مثلاً فاطمه است طلاق دادم.

در این هنگام که به یکی از راههای ذکر شده صیغه طلاق جاری شد طلاق بین آن زن و شوهر واقع می شود.

- آیا واجب است در صیغه طلاق نام زن ذکر شود؟

- نه، واجب نیست، اگر معلوم و معین باشد لازم نیست نامش ذکر شود چنانکه: اگر مرد فقط همان یک زن را داشته باشد.

آنگاه پدرم گفت: زمانی که زن در حال حیض یا نفاس بسر می برد جایز نیست او را طلاق داد و طلاق در این زمانها باطل است. مگر در سه حالت که در کتب فقهی مفصلاً ذکر شده است.

همچنین جایز نیست شوهر زنش را در آن ایام پاکی که با او نزدیکی کرده طلاق بدهد، بلکه بر مرد واجب است صبر کند تا همسرش حیض شود و سپس از آن حیض پاک گردد، آنگاه وقتی از حیض پاک شد او را طلاق دهد.

طلاق در ازدواج موقت:

این مطالبی که در باره طلاق گفتم مربوط به زن دائمی انسان است اما زنی که با عقد موقت به ازدواج مرد در آمده باشد طلاق ندارد بلکه جدا شدن از او یا به تمام شدن مدت قرار دادی بین آندو است و یا به آنکه شوهر بطور یک جانبه بقیه مدت مزبور را به زن ببخشد بدین ترتیب که مرد به زن موقتش می گوید: «وَهَبْتُكَ الْمُدَّةَ الْبَاقِيَةَ» یعنی مدت باقیمانده را به تو بخشیدم با این کار (گفتن این عبارت) پیوند زناشویی بین آندو به پایان می رسد.

در جدائی در ازدواج موقت «وجود دو شاهد» شرط نیست و همچنین «طهارت و پاک بودن زن از خون حیض و نفاس» نیز شرط نمی باشد.

پدرم افزود:

اگر مردی زنش را که با او همسر گشته طلاق بدهد و سنّ و سال زن بیش از نه سال باشد و هنوز به سنّ یائسگی نرسیده باشد، بر او واجب است که عدّه طلاق نگه دارد. به این معنی که از تاریخ وقوع طلاق - نه از تاریخی که از طلاق باخبر شده - عدّه گرفتن را آغاز کند.

- عدّه طلاق چقدر است؟

- عدّه طلاق برای زنی که حامله نیست، سه طهر (سه پاکی) می باشد و آن پاکی که بین روز طلاق و حیضش فاصله انداخته یک پاکی حساب می شود.

- معنای این سخن این است که: به محض آنکه خونِ سوّمش را دید عدّه اش تمام می شود؟

- آری، به مجرد آنکه سوّمین حیض را دید، عدّه اش تمام می شود.

- عدّه طلاق زن حامله چقدر است؟

- عدّه طلاق برای زنی که حامله است «مدّت زمان بارداری او» می باشد به این معنی که وقتی آن زن وضع حمل کرد عدّه اش تمام می شود چه آن بارداری کامل شود و یا آنکه سقط کند.

- اگر یک روز (- مثلاً) بعد از طلاق وضع حمل کند، آیا در این صورت

نیز با ولادتِ طفل عدّه طلاق تمام می شود؟

- آری، حتّی اگر زن یک ساعت بعد از طلاق - نه یک روز - بزاید، عدّه طلاق

او تمام می شود.

- آیا زنی که به ازدواج موقت در آمده و مدّتش تمام شده بعد از

جدائیش واجب است عده نگه دارد؟

- آری، طبق همان شرایط یعنی اگر زن بالغه باشد و مرد با او نزدیکی کرده باشد و زن به سن یا سگی نرسیده در اینصورت باید عده نگه دارد و عده او (یعنی همسر موقت) دو پاکی می باشد، و آن پاکی که بین روز جدائی و حیضش فاصله انداخته یک پاکی حساب می شود، و با یک پاکی دیگر که بعد از آن واقع می شود عده اش کامل می گردد.

آنگاه پدرم در ادامه سخنانش چنین گفت:

امر طلاق فقط بدست شوهر است.

طلاق بر دو قسم است: «طلاق بائن» و «طلاق رجعی».

طلاق بائن آنست که: شوهر بعد از وقوع طلاق دیگر حق رجوع به آن زن را ندارد مگر با عقدی جدید. مانند: طلاق زن قبل از عمل همبستری با او.

طلاق رجعی آنست که: شوهر حق دارد تا زمانی که زن طلاق داده شده در عده است - بدون عقد جدیدی و مهریه جدیدی - او را برگرداند.

(باید توجه داشته باشی در صورتی که نام طلاق دیگری غیر از این دو طلاق را شنیدی - که آن طلاق خُلعی است - یکی از فروع طلاق بائن طلاقی است که «طلاق خُلعی» نامیده می شود (نه آنکه این نوع طلاق طلاقی جداگانه باشد) و آن طلاقی است که: «زن شوهرش را دوست ندارد و حقوق شوهرش را پایمال نموده و یا آن تهدید کند در اینصورت زن با بخشیدن مهریه اش به شوهر خود و یا با پرداخت مالی به او، شوهر را راضی به طلاق خود می کند.

در این مورد وقتی زن به شوهرش بگوید: «بَدَلْتُ لَكَ مَهْرِي عَلَيَّ أَنْ تَخْلِعَنِي» یعنی مهر و کابین خود را به تو بخشیدم تا مرا طلاق خُلع دهی و پس از آن شوهر - در حضور دو نفر شاهد مرد عادل - بگوید: «زَوَّجْتِي (فاطمه - مثلاً) - خَالَعْتُهَا عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ» یعنی زنم (فاطمه) را در مقابل آنچه که بخشیده طلاق خُلع

دامد و یا آنکه بگوید: «فُلَانَة (نام زن را بگوید) طَالِقٌ عَلٰی كَذَا یعنی (مثلاً) فاطمه را در مقابل مبلغی که به من بخشیده رها و آزاد و طلاق خلع دادم.

وقتی طرفین (زن و شوهر) صیغه طلاق خلع را گفتند، زن به طلاق خُلعی طلاق داده شده است.

- آیا در طلاقِ خُلعی واجب است نام زن ذکر شود؟

- اگر زن معین و معلوم باشد بُردن نام او واجب نیست.

- آیا جایز است مالی که زن به شوهرش می‌بخشد غیر از مهریه باشد؟

- آری، زن می‌تواند مالی دیگر غیر از مهریه خود به شوهرش ببخشد تا او را طلاق خُلَع بدهد.

زن و شوهر می‌توانند برای خود وکیل انتخاب کنند تا وکیل بجای زن و شوهر طلاق خُلعی را اجراء کند.

- گاهی اوقات شوهر غایب است و حضور ندارد و هیچ اثری از او نیست حتی معلوم نیست که آیا زنده است یا مُرده، در این صورت زن چه باید بکند؟

- در چنین حالتی زن می‌تواند مشکلش را به حاکم شرعی - یعنی: مجتهد عادل - بگوید و بر طبق آنچه که حاکم مقرر می‌دارد عمل کند. بدین ترتیب که: حاکم به زن چهار سال مهلت می‌دهد (اگر در این مدت خبری از شوهر نشد) بعد از اتمام چهار سال، زن حق دارد، حاکم شرعی که مجتهدی عادل است و یا وکیل مجتهد عادل که حاکم شرع به او اجازه داده است او را در غیاب شوهرش طلاق بدهد آنهم به تفصیلی که در کتب فقهی ذکر شده است.

- اگر شوهر محکوم به حبس ابد شود، و قادر به تأمین زندگی زنش

نباشد، و کسی به نیابت از او هم به امور زندگیش رسیدگی نکند و در عین حال شوهر از طلاقِ همسرش خودداری کند زن چه باید بکند؟

- اگر حاکم شرعی یقین کند آن شوهر از طلاق دادن زن به طریق شرعی خودداری می‌کند، می‌تواند در این صورت - زن را طلاق دهد، البته این در صورتی است که زن درخواست طلاق کرده باشد.

- آیا حضانت و سرپرستی طفل با مادر است؟ یا با پدر است و اگر با مادر

است چه مدتی؟

- مادر تا زمانی که طفل، شیرخوار است برای حضانت و سرپرستی طفل شایسته‌تر است و لذا شارع مقدّس حضانت طفل را به عهده مادر گذاشته است و تا زمانی که طفل از شیر گرفته می‌شود حضانت برای پدر شایسته‌تر می‌شود.

البته این بدین معنا نیست که مادر حقّ دارد در دوران شیر دادن و ایامی که حضانت طفل بر عهده اوست طفل را از دیدار با پدرش منع کند، بلکه پدر در زمان شیرخواری طفل حقّ دارد - پس از رعایت حقّ اولویّت مادر - بر طفل اشراف داشته باشد و به امور زندگیش رسیدگی کند.

چنانکه شایسته است پدر، بعد از تمام شدن دوره شیرخواره‌گی رابطه بین طفل و مادرش را همچنان برقرار سازد تا نیاز طفل به محبت و آغوش گرم مادر در او اشباع و ارضاء شود و مصلحت طفل رعایت شود مصلحتی که پدر آنرا تشخیص می‌دهد.

البته باید پدر و مادر این نکته را در نظر داشته باشند که: طفل مانند متاع و جنسی نیست که ملک و مال پدر یا مادر باشد و پدر و مادر طفل را بعنوان سلاح و حربه‌ای در مقابل یکدیگر قرار بدهند بلکه باید مصلحت او را رعایت کنند.

گفتگو در باره «احکام نذر و عهد و قسم»

امروز وقتی از مدرسه به منزل بر می‌گشتم، در بین راه شنیدم مادری به فرزندش می‌گفت: «آنزمان که برادرت بیمار بود، برای خداوند نذر کردم، اگر برادر کوچکت شفا یابد یک برّه قربانی کنم؛ الآن - الحمد لله - او شفا یافته، لذا بر من واجب شده است که به نذرم وفا کنم.

پسر گفت: مادر جان! نگفتم شما همیشه برادر کوچکم را بر من ترجیح می‌دهید و او را بیش از من دوست دارید؟!

مادر: نه پسرم اینطور نیست، چون بیماری برادرت خطرناک بود و کنترلش را از دست داده بود، بطوری که نه می‌شنوید و نه می‌دید، لذا برای شفایش نذر کردم. مگر فراموش کرده‌ای که دکتر در باره‌اش گفت:

«اگر عنایت خاصه خداوند به او نمی‌شد هرگز شفا پیدا نمی‌کرد!» آیا ... آیا ...
آیا حال او را فراموش کرده‌ای؟! آیا بر ما واجب نیست اکنون که خدای متعال او را شفا داده خدا را سپاس گوئیم؟!

به همین منظور در راه خدا یک برّه قربانی می‌کنم تا شکر این نعمتش را بجا آورده باشم. در آن زمان که دعا می‌کردم و با امید به رحمت الهی و با اصرار بسیار شفای برادرت را از آن بیماری خطرناک از خدا می‌خواستم، برای خدای عزّ و جلّ نذر کردم که اگر او را شفا داد یک برّه قربانی کنم و در راه خدا آن را بین نیازمندان تقسیم نمایم.

من هرگز برادر کوچکت را بر تو ترجیح نداده‌ام، مگر برای تو هفت روز پس از تولدت یک بره چاق و فربه عقیقه نکردیم؟! مگر برایت در عید قربان یک اُضحیه قربانی نکردیم؟ حالا متوجه شدی که برای تو هم از این کارها انجام داده‌ایم؟!

وقتی این دو کلمه «عقیقه» و «اُضحیه» را از آن مادر مهربان شنیدم تصمیم گرفتم معنایشان را از شما بپرسم.

- پدرجان! معنای «عقیقه» و «اُضحیه» چیست؟

پدرم گفت: پسر! «عقیقه» آنست که انسان برای طفلی که تازه بدنیا آمده - پسر باشد یا دختر - در روز هفتم تولدش یک گوسفند یا گاو - مثلاً - قربانی کند. امام پیشوای معصوم علیه السلام می فرماید:

«بچه را در روز هفتم نامگذاری کنید و برایش عقیقه نمائید، و موهای سرش را بتراشید و به اندازه وزن موی سرش نقره صدقه بدهید. (وقتی برایش عقیقه کردید) پا و ران قربانی را برای قابله‌ای که مادر را در زائیدن کمک کرده است بفرستید، با گوشت باقیمانده از آن عقیقه مردم را اطعام کنید، و بدان صدقه بدهید». برای پدر یا یکی از افراد خانواده‌اش مکروه است از گوشت عقیقه فرزندشان بخورند.

عقیقه کار بسیار خوب و مستحب مؤکد است، البته برای کسی مستحب مؤکد است که قادر به انجام آن باشد.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در گوش آن دو اذان گفتند و در روز هفتم ولادتشان عقیقه نمودند».

اگر کسی پدرش برای او عقیقه نکرده باشد، می تواند خودش بعد از آنکه

بزرگ شد، برای خودش عقیقه کند.

عمر بن یزید از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرد که:

بخدا قسم! من نمی دانم پدرم برایم عقیقه کرده است یا نه، چه باید بکنم؟

حضرت به او امر فرمود؛ برای خودش عقیقه کند، او در حالی که مردی

مسن و پیر بود برای خودش عقیقه کرد.

- این معنای «عقیقه» بود، اما معنای «أضحیه» چیست؟

پدرم گفت: «أضحیه» آنست که: انسان - در صورتی که قدرت مالی داشته

باشد - در روز عید أضحی (عید قربان) یک بزّه یا قوچ - مثلاً - قربانی کند؛ البتّه اگر

قربانی چاق و فربه باشد بهتر است.

اگر کسی در روز عید قربان خارج از «منی» باشد، تا سه روز برای این کار

فرصت دارد. این کار (قربانی کردن در روز عید قربان) نیز (مانند عقیقه)

مستحبّ مؤکّد است.

جایز است از جانب شخص زنده یا مرده قربانی کرد و ثوابش را به او تبرّع

نمود، و ثوابش یکسان است.

و همان ثوابی که قربانی کردن برای خود شخص دارد قربانی برای طفل نیز

همان ثواب را دارا می باشد، چنانکه دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای زنانش قربانی می کرد و همچنین برای «افراد

خانواده اش» آنانکه خودشان قربانی نکرده بودند قربانی می کرد و حتّی برای «افراد

أمتش»، آنانکه قربانی نکرده اند نیز قربانی می کرد و تبرّع می نمود.

چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر سال از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله

قربانی می کرد.

- آیا آن مادر که به نذرش وفا نموده، این وفای به نذر وگوسفند قربانی

کردن بر او واجب است یا مانند «عقیقه و اُضحیه» واجب نیست، بلکه مستحب مؤکد است؟

- بگذار تا نخست معنای «نذر» را برایت بیان کنم سپس به پاسخ سؤال بپردازم.

«نذر» آنست که بر خودت واجب کنی کار خیری را برای خدا بجا آوری یا کاری را که نکردنش بهتر است برای خدا ترک نمائی.

ولیکن همیشه وفاء به نذر واجب نیست، چون نذر شرطی دارد، لذا فقط وقتی آن شرائط تحقق یافت وفاء به آن واجب می شود.

شروط نذر:

- شروط نذر که بوسیله آنها وفاء به نذر واجب می شود چیست؟

- شروط نذر عبارتند از:

۱- نذر را باید برای خدای متعال قرار دهد، مثلاً: کسی که می خواهد برای انجام کاری نذر کند باید بگوید: «لِلّهِ عَلَيَّ أَنْ أَذْبَحَ خَرُوفاً وَأَتَصَدَّقَ بِلَحْمِهِ عَلَيَّ الْفُقَرَاءِ إِنْ شِئِنِي وَوَلَدِي».

یعنی: از برای خدا بر من است که اگر پسرم شفا یافت، یک گوسفند قربانی کنم و گوشت آنرا به فقرا بدهم.

یا اگر می خواهد برای ترک کاری نذر کند باید بگوید: «لِلّهِ عَلَيَّ أَنْ أَدَعَ وَأَتْرُكُ التَّعَرُّضَ لِجَارِيٍ بِسَوْءٍ».

یعنی: از برای خدا بر من است که خود را ملتزم کنم به اینکه دیگر با همسایه ام بد رفتاری نکنم و به او بدی ننمایم.

- اگر نذر کننده نذرش را برای «خدا» قرار ندهد، بلکه به «تیت کردن

در قلبش» اکتفاء کند بدون آنکه سخنی به زبان بیاورد یا نذرش را برای غیر خدا قرار دهد، حکمش چیست؟

- در این صورت وفاء به چنین نذری بر او واجب نیست چون شرعاً نذری تحقق نیافته تا وفای به آن واجب باشد.

۲- دومین شرط تحقق نذر: باید آن چیزی که نذر کرده است رجحان و برتری داشته باشد، و لذا اگر نذر کاری را انجام دهد یا ترک کند، چنانچه بجا آوردن یا ترک آن کار از هر جهت مساوی باشد و هیچ رجحان و برتری نداشته باشد، یا نه تنها مساوی بلکه مکروه یا زیان آور یا مباح باشد، نذرش صحیح نیست.

۳- سومین شرط تحقق نذر: شخص نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند، چنانکه: نذر در حالت عصبانیت و غضب شدید صحیح نیست.

۴- چهارمین شرط تحقق نذر: باید آنچه نذر شده برای نذر کننده مقدور و میسر باشد.

- اگر انسان نذر کند کاری را انجام دهد که برایش میسر نیست و نمی تواند آنرا انجام دهد، آیا نذرش صحیح است؟
- نه، این نذر صحیح نیست.

اگر انسان بر طبق شروطی که ذکر شد نذر کند، وظیفه اش چیست؟

- بر او واجب است به نذرش وفا کند و به آنچه که نذر کرده ملتزم باشد. چه برای انجام کاری نذر کرده باشد یا برای ترک کاری.

و لذا اگر نذر کرده کاری را برای خدا انجام دهد، واجب است آنرا بجا بیاورد چه آن کاری که نذر کرده نماز باشد یا روزه یا صدقه دادن یا زیارت یا حج یا تبرع به چیزی فرقی نمی کند باید آنرا انجام دهد.

و یا اگر نذر کرده کاری را برای خدا ترک کند، واجب است آنرا ترک کند، چه آن کاری که نذر کرده، ترک سیگار کشیدن باشد یا ترک گناه کردن یا کاری دیگر باشد فرقی ندارد، هر کاری که باشد باید به نذرش وفا کند و آن عمل را ترک نماید.

- اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، حکمش چیست؟

- بر او واجب است کفاره بدهد، و آن عبارتست از:

«آزاد کردن یک برده» یا «سیر نمودن ده فقیر» یا «پوشاندن آنها».

- اگر در اثر فقر - مثلاً - نتواند کفاره بدهد چه باید بکند؟

- بر او واجب است سه روز پشت سر هم روزه بگیرد.

- اگر انسان برای حرم مطهر یکی از امامان معصوم علیهم السلام و یا یکی از

امامزادگان مالی را نذر کند حکمش چیست؟

- باید آن مال را در تعمیر یا تهیه وسایل روشنائی یا فرش حرم یا تهویه مطبوع یا خنک کننده هوا و یا گرم کننده هوا و یا اموری مانند اینها که از شؤون آن حرم است مصرف نماید.

- اگر برای خدا نذر کند که مالی را برای خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یا خود

امام علیه السلام و یا بعضی از امامزادگان تقدیم کند، چگونه باید به مصرف برساند؟

- باید آن مال را در کارهای خیر مصرف کند، مثلاً: به فقراء صدقه بدهد و یا زواری آن حضرات را اطعام کند - البته به نیت آنکه ثوابش برای آن حضرات باشد.

- اگر انسان ظنّ قوی داشته باشد بر آنکه نذر معینی را انجام داده، آیا بر

او واجب است به آن وفا کند؟

- اگر انسان یقین دارد نذری کرده، بر او واجب است به نذرش وفا کند، اما اگر

یقین ندارد نذر کرده، بر او واجب نیست به آن وفا کند.

احکام عهد

آنگاه پدرم افزود: گاهی اوقات انسان با خدا عهد می‌کند، مثلاً می‌گوید: «عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنْ أَفْعَلَ ...» یعنی: با خدا عهد می‌کنم که فلان کار را انجام بدهم.

و یا می‌گوید: «عَلَيَّْ عَهْدُ اللَّهِ أَنَّهُ مَتَى كَانَ ... فَعَلَيَّْ ...» یعنی با خدا عهد و پیمان می‌بندم که هرگاه فلان امر محقق شد، من فلان کار را انجام می‌دهم، مثلاً: با خدا عهد می‌کنم اگر در امتحاناتم قبول شدم یک روز روزه بگیرم.

وقتی این عبارت را گفت و با خدا عهد بست، بر او واجب است به آنچه که تعهد کرده است ملتزم باشد.

[برای تحقق عهد نیازی به ذکر این عبارت نیست بلکه همینکه تصمیم آنرا گرفت و یا قصد آنرا کرد و در قلبش نیت کرد این عهد را با خدا ببندد، بر او واجب است به آن ملتزم شود و عمل نماید]

(گاهی نیز با خدا عهد می‌کند اگر به حاجت شرعی خود برسد، کار خیری را انجام دهد، باید به این نکته توجه داشت: در هر صورت، چه برای حاجت شرعی عهد کند و یا بدون آنکه حاجتی داشته باشد عهد نماید که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود و باید آنرا بجا آورد).

**- مقصودتان این است که: «عهد» مانند «نذر» باید برای خداوند باشد
ولذا اگر برای غیر خدای متعال باشد صحیح نیست؟**

- آری. عهد کردن بر کاری که شرعاً مکروه باشد، یا کاری بد و مذموم باشد - ولو به لحاظ مفسده دنیوی مذموم و ناپسند باشد نه از نظر آخروی مانند: اعتیاد به سیگار کشیدن مثلاً، صحیح نیست.

**- اگر انسان عهدی را که با خدا بسته است مخالفت کند،
حکمش چیست؟**

- اگر انسان به عهد خود با خدا عمل نکند، گناه کرده و بر او واجب است کفاره

بدهد، و کفّارهٔ شکستن عهد این است که:

باید «یک برده آزاد کند» یا شصت فقیر را سیر کند» یا «دو ماه پی در پی روزه بگیرد».

احکام قسم خوردن

پدرم پس از ذکر مطالبی در مورد «عهد» به بیان «احکام قسم» پرداخت و در ادامهٔ سخنانش چنین گفت:

وفاء به قسم نیز مانند وفاء به عهد و نذر واجب است و اگر کسی عمداً و از روی اختیار به قسمش عمل نکند، بر او واجب است کفّاره بدهد، و کفّاره قسم آنست که:

یا باید «یک برده آزاد کند» یا «ده فقیر را سیر کند» یا «ده فقیر را بیوشاند» و در صورتی که نتواند یکی از این سه کار را انجام دهد، باید سه روز پشت سر هم روزه بگیرد.

بعضی از مردم به این نکته توجه ندارند که: مخالفت و عمل نکردن به نذر یا عهد یا قسم، نافرمانی از امر خدا و گناه است، لذا آنرا سبک می‌شمارند و گمان می‌کنند با دادن کفّاره کار تمام می‌شود، از این رو به دادن کفّاره اکتفا می‌کنند، در حالی که از توبه و استغفار و طلب آمرزش از خداوند برای گناهی که مرتکب شده‌اند غافلند به همین جهت به تو توصیه می‌کنم:

«هیچگاه شتابزده و فوری نذر یا عهد نکن و یا قسم نخور».

بلکه پس از مطالعهٔ جوانب کار و شرائط و احکام این سه امر مهم به آن اقدام کن تا در اثر مخالفت با آنها مرتکب گناه و معصیت نشوی.

شروط قسم

در قسم خوردن لفظ وصیغه قَسَم شرط است یعنی باید قسم را به زبان بیاورد.

باید به خدای متعال قسم بخورد. یعنی: باید به یکی از اسمهای خداوند قسم بخورد، مثلاً: بگوید: «وَاللَّهِ» یا «بِاللَّهِ».

باید عمل کردن به آنچه که برایش قسم می خورد برای قسم خورنده ممکن و میسر باشد و هنگام وفاء به قسم قادر به انجام آن باشد.

کاری را که برایش قسم می خورد، کاری باشد که شرعاً قابل ترجیح و نیکو باشد و لو به لحاظ مصالح دنیوی، مانند حفظ از ضایع شدن و تلف گردیدن.

ولیکن اگر قسم بخورد کاری را انجام دهد، سپس ببیند ترک آن کار بهتر از انجامش است، جایز است آن کار را ترک کند و انجام ندهد.

شروط دیگر قسم

کسی که قسم می خورد باید بالغ و عاقل باشد، و از روی اختیار و قصد قسم بخورد. ولی اگر در حال خشم شدید قسم بخورد قسمش منعقد نمی شود و صحیح نیست. چون در حال عصبانیت بدون قصد قسم خورده است.

بلکه اگر به قسم خوردن عادت کرده و لذا بدون قصد قسم بر زبانش آمد قسم منعقد نشده و صحیح نیست. چنانکه متأسفانه اینگونه قسم ها در میان مردم شایع است.

- پدرجان! در مورد «قسم» - البته قسمی که صحیح است و وفاء به آن واجب است - مثالی برایم بزنید.

- بعنوان مثال: اگر انسان بگوید: «وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ»، یعنی بخدا قسم که هر آینه

فلان کار را انجام خواهم داد» یا بگوید: «بِاللَّهِ لَفَعَلَنْ...» یا بگوید: «أُقْسِمُ بِاللَّهِ...» یا بگوید: «أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمُصْحَفِ» یعنی: «قسم به پروردگار قرآن» و یا غیر اینها.

- اگر انسان برای شخص دیگر قسم بخورد، یعنی: اگر انسان به شخص دیگر خطاب کند و به او بگوید: «وَاللَّهِ لَتَفَعَلَنَّ» یعنی: بخدا قسم تو آن کار را انجام خواهی داد»، آیا این قسم در مورد مخاطب منعقد می‌شود و آیا بر شخص مخاطب واجب است که آن کار را انجام دهد؟

- نه، قسم به شخص مقابل تعلق نمی‌گیرد، همچنین قسم در مورد زمان گذشته نیز تعلق نمی‌گیرد مثلاً: اگر کسی بگوید: «وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَ الْأَمْرُ الْفِلَانِي» یعنی: بخدا قسم فلان حادثه روی داد این نوع قسم نیز منعقد نمی‌شود، و لذا بر چنین قسمی کفاره مترتب نمی‌گردد.

بنابراین: اگر کسی چنین قسمی بخورد و قسمش دروغ باشد اگرچه دروغ قسم خوردن حرام است، این شخص گناه کرده است ولی کفاره بر او واجب نیست. چنانکه اگر پدر از قسم خوردن فرزندش جلوگیری کند، قسم آن فرزند منعقد نمی‌گردد و صحیح نمی‌باشد.

و همچنین اگر شوهر از قسم خوردن همسرش جلوگیری کند، قسم آن زن منعقد نمی‌گردد و صحیح نمی‌باشد.

بلکه اگر فرزند بدون اجازه پدرش وزن بدون اجازه شوهرش قسم بخورد، قسم آنها منعقد نمی‌شود و ارزشی ندارد. و لذا مخالفتش کفاره ندارد چون بدون اجازه پدر و شوهر واقع شده و اصلاً قسمی منعقد نگردیده است تا مخالفتش کفاره داشته باشد.

- گاهی اوقات انسان برای راست بودن کلامش قسم می‌خورد در صورتی که واقعاً راست می‌گوید؛ و یا گاهی اوقات برای چیزی معین قسم می‌خورد در صورتی که واقعاً قسمش راست است؛ حکم این دو مورد چیست؟

- قسم راست خوردن حرام نیست ولی مکروه است، ولذا بهتر است انسان برای حرفِ راستِ خود نیز قسم نخورد.

اما قسم دروغ حرام است، بلکه از گناهان کبیره است؛ مگر آنکه از روی اضطرار و ضرورت مثلاً برای حفظ جانِش چنین قسمی بخورد.

- چگونه و در چه مواردی به هنگام ضرورت و اضطرار می‌توان دروغ

گفت و قسم دروغ خورد؟

- بعنوان مثال اگر انسان قصد کند بوسیله قسم دروغش خودش یا مؤمنین را از شرّ ظلم ظالمی نجات دهد در چنین موقعیتی می‌تواند قسم بخورد، چون این قسم جایز است.

بلکه گاهی اوقات گفتنِ قسمِ دروغ واجب است، چنانکه: اگر شخصِ ظالمی جانِ مؤمن یا ناموس او را تهدید کند و یا جانِ مؤمنی دیگر یا ناموس او را تهدید کند.

- اگر شخصی قسم بخورد، و بگوید: «وَاللَّهِ لَا أَعْمَلُ الْعَمَلَ الْفُلَانِي أَبَدًا»

یعنی: بخدا قسم! فلان کار را تا ابد و تا زمانی که جان در بدنم هست انجام نخواهم داد، سپس بخواهد از این قسمش خلاص شود و آن کار را انجام دهد، آیا دادنِ کفّاره کافی است؟

- قسم با دادنِ کفّاره بر طرف نمی‌شود، لذا اگر آن عمل را که قسم خورده بود انجام ندهد، انجام داد، مرتکب گناه شده است. یعنی: علاوه بر دادنِ کفّاره، باید توبه و استغفار هم بکند.

- شخصی دیگر قسم می‌خورد و می‌گوید: «وَاللَّهِ كَلَّمَا فَعَلْتُ كَذَا أَدْفَعُ مَبْلَغَ

كَذَا إِلَى الْفُقَرَاءِ» یعنی: «بخدا قسم! هرگاه فلان کار را کردم، فلان مبلغ را به فقراء خواهم داد»، بدون آنکه هیچ کوششی در ترک آن عمل نماید بطور مستمرّ آن کار را انجام می‌دهد و آن مبلغ را هم به فقراء می‌پردازد، تا آنکه

بالاخره پرداخت آن مبلغ برایش سنگین و دشوار می‌شود و نمی‌تواند بپردازد
و در چنین وضعی تکلیفش چیست؟

- در اینصورت قسمش منحل می‌شود، البته در صورتی که عمل به آن قسم
مشقت داشته و عمل به آن به حالش ضرر داشته باشد.

گفتگو در بارهٔ «احکام وصیت»^(۱)

پدرم گفتگو در بارهٔ احکام وصیت را با این حدیث شریف آغاز کرد:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«وصیت حق است، و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت فرمود، بنابراین: شایسته است هر فرد مسلمان وصیت کند».

- ولیکن پدرجان! برخی از مردم وصیت نمی کنند، چون گمان می کنند: «وصیت کردن به معنی آنست که وقتِ مُردنِ آنها نزدیک شده است» لذا بهمین جهت آن را شوم دانسته واز وصیت کردن گریزانند.

- وصیت کردن مستحب است و برخلاف آنچه که برخی از مردم نادان می پندارند، اولیاء دین فرموده اند: «وصیت کردن عمرِ شخص را طولانی می کند».

علاوه بر آن: وصیت نکردن مکروه است و کارِ خوب و علاقلانه ای نیست.

- وبعد از تمامی این مطالب، اصلاً: «مرگ حق است» آیا اینطور نیست؟

- آری فرزندم! مرگ حق است. خدای متعال در کتاب کریمش می فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (نساء / ۱۸۵، انبیاء / ۳۵، عنکبوت / ۵۷)

هر موجودی سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید.

(۱) تعریف وصیت: «وصیت» آنستکه: انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی را انجام دهند و یا سفارش کند بعد از مرگش چیزی از مال او ملوک کسی باشد و یا آنکه چیزی از اموال او را در امور خیریه صرف می کنند یا برای اولادِ صغیر خود و کسانی که تحت سرپرستی او هستند و اختیارشان با اوست «قَیِّم، و سرپرست» معین کند (مترجم).

این آیه شریفه را بسیار از زبان مردم می شنوم و در قبرستانها نیز بر روی کتیبه مقابر نوشته شده است. آری «مرگ حق است».

- اگر اینطور است، پس چرا از حقیقتی که حتماً واقع می شود فرار کنیم؟

- آیا بهتر نیست واقع بین باشیم، یا مرد عمل باشیم و خود را برای مرگ که سراغمان خواهد آمد و راه گریز و نجاتی از آن نیست» آماده کنیم و بدانیم: چه عمرمان طولانی باشد چه کوتاه، بهر حال آن لحظه فرا خواهد رسید و به قول معروف؛ مرگ شتری است که به در هر خانه ای خواهد نشست.

بنابراین: مرگ مصدر و منبع پند و اعتبار است خوشا بحال کسانی که از این پند جدی و آموزنده عبرت می گیرند و آنقدر سالم و پاک زندگی می کنند که هیچ واهمه ای از مرگ ندارند و با کمال شهامت و شجاعت می گویند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

- آری مرگ حق است و وصیت کردن کار نیک و علاقلانه ای است، ولیکن من نمی دانم انسان چگونه باید وصیت کند.

- مستحب است ابتداءً وصیت خود را با وصیتی که رسول خدا ﷺ آنرا به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام و مسلمانان تعلیم فرموده آغاز کنی.

- آن چیست؟

- پدرم از جای خود برخاست و به کتابخانه اش رفت، وقتی برگشت به همراه خود کتاب مهم و نفیسی را آورده بود که نامش «وسائل الشیعه» است.

آنگاه متن وصیتی را که پیامبر اکرم ﷺ به امیر مؤمنان علیه السلام تعلیم فرمود برایم خواند و من آنچه را خواند نوشتم و اکنون آن متن را برای شما نقل می کنم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ غَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ،
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدَّكَ لَا
شَرِيكَ لَكَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ
الْبَعْثَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْقَدَرَ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ وَأَنَّ
الْإِسْلَامَ كَمَا سَرَعْتَ وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ
الْحَقُّ الْمُبِينُ، جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا خَيْرَ الْجَزَاءِ وَحَيَا مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ بِالسَّلَامِ.

اللَّهُمَّ يَا عِدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَصَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَيَا وَلِيَّ نِعْمَتِي، إِلَهِي وَالْهَى وَالْهُ
أَبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي أَقْرَبُ
مِنَ السَّرِّ وَأَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ، فَانْسُ فِي الْقَبْرِ وَخَشْتِي وَأَجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ
الْقَاكَ مَنُشُورًا»

هر شخصی که می خواهد وصیت کند، در آغازِ وصیتش عباراتِ فوق
را بنویسد سپس به آنچه که نیاز دارد، یعنی: هر کاری را که می خواهد بعد از او انجام
شود، وصیت کند:

- انسان در مورد چه چیزهایی وصیت می کند؟

در مورد این امور که بعنوان مثال برایت می گویم وصیت می کند:
نگهداری از فرزندانِ صغیرش و کسانی که تحت سرپرستی او هستند - مثلاً.
سفارش به صِلَةُ رَحِمٍ و حفظ روابط صمیمانه با خویشان و فامیل.
سفارش در مورد پرداخت بدهی هایش و ادای امانت ها که در نزدش بوده.
سفارش در مورد بجا آوردنِ قضاء نماز و روزه ها و حجی که انجام نداده
و از او فوت شده.

سفارش در باره پرداخت خمس اموالش، اموالی که خمس آنها قبلاً پرداخت

نشده یا زکاتی که بر او واجب بوده ولی کنار نگذاشته و نداده است.
وصیت کند به نیابت از او به فقراء طعام داده شود.
و سفارش کند کارهای خاصی را پس از او انجام دهند.
وصیت کند به نیابت از او صدقه بدهند.
و... خلاصه: در مورد آنچه که می خواهد انجام یابد وصیت کند.

شرایط وصیت کننده:

پدرم این مطالب را گفت سپس در ادامه سخنانش چنین افزود:
از نظر شرعی در مورد «وصیت کننده» کسی که بخواهد وصیت کند چند شرط معتبر است:

کسی که وصیت می کند باید بالغ و عاقل باشد.

از روی اختیار وصیت کند.

بنابراین: وصیت کسی که در اثر اجبار و وصیت کرده صحیح نمی باشد.

وصیت بچه صحیح نیست مگر آنکه به ده سالگی رسیده باشد و وصیتش در مورد کارهای خیر باشد.

[بنابر احتیاط و جوبی: وصیت بچه هفت ساله در کارهای ساده خیر و نیک صحیح است و باید آنرا انجام داد].

شرط است وصیت کننده خودکشی نکرده باشد و خود را زخمی نکرده باشد یا به قصد خودکشی از روی عمد و اختیار سم نخورده باشد.

اگر کسی خود را از روی عمد زخمی کرده یا سم خورده باشد و در آن حال در مورد اموالش وصیت کند، و به سبب همان کار (آن زخم یا خوردن آن سم)

بمیرد؛ وصیتش صحیح نیست و وصیتش در مورد اموالش تنفیذ و اجراء نمی شود. [و بنا بر احتیاط و جوی: نه تنها وصیتش در مورد اموالش تنفیذ و اجراء نمی شود. بلکه حتی وصیتش را در مورد امور دیگر غیر از اموالش - مانند وصیت در مورد ولایت بر اطفالش - نیز صحیح نیست و تنفیذ نمی شود یعنی: اگر در وصیت کسی را به عنوان «قیّم» برای کودکانش انتخاب و معرفی کرده باشد تنفیذ نمی شود و حاکم شرع باید برای آنان قیّم تعیین کند].

آنگاه پدرم افزود: شخصی را که صاحبِ وصیت برای انجام وصیتش انتخاب می کند «وصی» می نامند.

وصی جایز نیست امرِ وصیت را به دیگری واگذار و تفویض کند. آری، وصی می تواند کسی را که مورد اعتمادش است برای انجام یکی از کارهای وصیت وکیل کند. البته بشرط آنکه صاحبِ وصیت نخواسته باشد که خودِ وصی شخصاً به انجام آن کار بپردازد.

- آیا وصیت حتماً باید بصورت «نوشته» باشد؟

- نه هرگز، انسان می تواند با «لفظ» یعنی با حرف زدن و بصورت شفاهی یا حتی با «اشاره البته با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند» وصیت کند.

اگر نوشته‌ای به خط یا امضای شخص میّت موجود باشد، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد آنرا بمنظور وصیت کردن نوشته است تا بعد از فوتش به آن عمل کنند، برای «وصیت» کافی است. و بر وصی واجب است مفاد آن را تنفیذ و اجراء کند.

- آیا انسان وصیتش را فقط در حال بیماری می نویسد؟

- نخیر، هم در حال بیماری می تواند وصیتش را بنویسد، هم در حال برخوردار از سلامتی و عافیت.

- آیا انسان در مورد هر چه که می خواهد می تواند وصیت کند؟

- آری انسان در مورد هر کاری که می‌خواهد می‌تواند وصیت کند، البته به شرط آنکه آن کار معصیت و گناه - مانند کمک کردن به ظالم و کارهای دیگر - نباشد.

- انسان می‌تواند در مورد تمامی اموال و چیزهایی که در ملکش هستند

وصیت کند؟

- خیر انسان می‌تواند فقط در مورد ثلث آنچه که از او باقی می‌ماند - از اموال یا غیر آنها - وصیت کند. و لذا نباید در مورد بیشتر از مقدار ثلث ما ترکش وصیت کند.

- اگر کسی بیشتر از مقدار ثلث ما ترکش (ثلث) وصیت کرده باشد حکمش

چیست؟

- وصیتش در مورد آن مقدار اضافی بیشتر از ثلثش باطل است، مگر آنکه ورثه اجازه بدهند از سهمشان در انجام وصیت صرف شود، در اینصورت وصیت بطور کامل صحیح است.

- وقتی می‌خواهیم وصیت را تنفیذ و اجرا کنیم چه باید انجام دهیم؟

- ابتدا قبل از عمل به وصیت باید چند کار انجام دهیم:

در مرحله اول باید آنچه را که میت از خود باقی گذاشته حساب کنی.

از مجموع آنچه که بجا گذاشته، حقوق مالی و بدهی‌های او را که بر ذمه‌اش

بوده جدا کنی، یعنی بعنوان مثال:

باید ببینی چقدر به دیگران بدهکار بوده، وقتی دانستی، آن مبلغ را از مجموع

آنچه که از خود بجا گذاشته است کسر کنی، و نیز ببینی چیزهایی را که نیاز داشته و خریده ولی پول آنها را نداده چقدر است.

همچنین ببینی مقدار زکات واجبی که بر ذمه‌اش بوده و آنرا نپرداخته

چقدر است.

و نیز اگر مستطیع بوده ولی به حج نرفته، باید آن مقدار پولی را که برای انجام حج واجب لازم است از مالش کنار بگذاری تا شخص قابل اعتمادی را با رعایت احکام و شرائط حج استیجاری به حج بفرستی، چه خود میت به گرفتن اجیر برای حج استیجاری وصیت کرده باشد چه نکرده باشد.

اما خمس: واجب نیست از مال او بعد از وفاتش خمس برداشته و پرداخت شود [مگر آنکه خود متوفی در زمان حیاتش قصد داشته خمس را بدهد، که در اینصورت باید قبل از تقسیم مال، خمس را بدهی].

خلاصه: تمامی بدهی‌ها و حقوقی را که مثل خمس و زکات ادا کردنشان واجب است و نیز حجی که بر میت واجب است باید همه اینها از اصل مال بجا مانده از میت داده شود.

پس از آنکه مبلغ این موارد را از ما ترک متوفی جدا کردی، آنگاه مقدار باقیمانده را به سه قسمت تقسیم کن:

ثلث (۱/۳) آن را برای «مصرف در اموری که متوفی وصیت کرده» کنار بگذار، و دو ثلث باقیمانده یعنی: (۲/۳) از اموال باقیمانده را برای ورثه قرار بده که باید بر طبق شرع بینشان تقسیم شود.

- گاهی اوقات می بینم شخص متوفی وصیت کرده است که مبلغ معینی را به شخص معینی بدهند، یا خانه یا ساختمان یا قطعه زمینی را به فرد معینی بدهند، یا سفارش می کند او را در مکان معینی دفن کنند، یا سفارش کرده او را بر طبق تشریفات خاصی تجهیز (غسل و کفن) کنند یا اموری دیگر غیر از اینها. آیا انسان می تواند چنین وصیتهایی کند؟

- آری، انسان می تواند برای انجام تمامی این کارها وصیت کند، البته به شرط آنکه انجام آن امور مستلزم صرف مالی بیشتر از ثلث ما ترکش نشود.

بطور کلی: چنانکه قبلاً گفتم: ثلث اموال متوفی برای مصرف در اموری

است که وصیت کرده و دوست داشته انجام شوند.

- گاهی اوقات چیزی از اموالِ وصیت کننده به دست وصی تلف می شود، در اینصورت وظیفه وصی چیست؟ آیا ضامن و مسئول است و باید آنرا جبران کند؟

- وصی در مورد تلف آنچه که در دستش تلف شده است ضامن و مسئول نیست، مگر در صورتی که تعدی (تجاوز) یا تفریط (کوتاهی و سهل انگاری) کرده باشد.

پدرم این سخن را گفت و افزود:

هرگاه نشانه های مرگ برای انسان آشکار نباشد، وصیت کردن مستحب است یعنی: اگر شخصی جوان و سالم باشد و هیچگونه آثار مرگ در او دیده نشود، در چنین موقعیتی وصیت کردن مستحب است.

اما اگر کسی احتمال مرگ بدهد و خوف وقوع موت را داشته باشد یا نشانه های موت ظاهر شود، در اینصورت بر او واجب است این کارها را خودش انجام دهد یا وصیت نماید وصی آنها را انجام دهد:

۱- بدهی هایش را بپردازد، البته بدهی هائی را که وقت پرداختشان رسیده و او می تواند به عهدش وفا کند و آنها را سر موعدهش بپردازد.

اما بدهی هائی که وقت پرداختشان نرسیده، بر او واجب است وصیت کند تا آنها را بپردازد.

اگر شخصی بدهی دارد که برای مردم معلوم نیست و دیگران از آن بی خبرند باید در موقع وصیت کردن آن بدهی را استشهاد کند و گواه بگیرد تا شخص بعنوان «شاهد وصیت» بدهی او را گواهی کند.

۲- امانتهائی را که از مردم در نزد اوست به صاحبانش برگرداند و یا آنکه به صاحبانش اطلاع دهد که امانت ها در نزد او موجودند و قادر به بازگرداندن آنها

می باشد یا وصیت کند آنها را به صاحبانش برگردانند.

۳- کسی که نشانه های مرگ را در خود می بیند، اگر خمس و زکات بدهکار است و می تواند بدهد باید فوراً آنها را بپردازد.

۴- اگر نماز و روزه قضا دارد باید آنها را بجا بیاورد، و اگر خودش قادر به قضای آنها نیست باید وصیت کند تا پسر ارشدش آنها را انجام دهد یا از ثلثش اجیر بگیرند تا به نیابت از او نماز بخواند و روزه بگیرد.

مهم این است که: بر او واجب است اعتماد و یقین کند که آنچه از نماز و روزه و حقوق الهی و مردم بر ذمه اش است اداء می شود، و در این مورد فرقی نیست بین آنکه «وصیت کند» یا «از فرزندان یا از افراد دیگر غیر از آنان بخواهد تا ایشان قول بدهند که از جانب او اداء خواهند کرد و ذمه اش را فارغ خواهند ساخت».

۵- [بنا بر احتیاط واجب: انسان باید هر آنچه که در نزد دیگری پنهان کرده یا در جایی خاص مخفی کرده و کسی جز او نمی داند، به وارثانش خبر بدهد تا حقتشان بعد از فوت او ضایع نشود].

- در آغاز جلسه گفتید: «وصیت کردن مستحب است» حالا اگر کسی وصیت نکرد، حکمش چیست و چه باید کرد؟

- اگر کسی وصیت نکرد، برای خود در ثلث اموالش حقی باقی نمی ماند. لذا جمیع آنچه از خود باقی می گذارد بر اساس ضوابطی خاص در میان ورثه اش تقسیم می شود.

چگونه تقسیم می شود؟

- این مطلب را در جلسه آینده که در مورد «احکام ارث» است خواهیم گفت ان شاء الله تعالی.

گفتگو در باره «احکام ارث»

پدرم بحث و گفتگو را در مورد «احکام ارث» چنین آغاز کرد و گفت:
می‌توانیم طبقات خویشانِ مُرده را از جهت ارث بردن آنها از میّت به سه
دسته و طبقه تقسیم کنیم:

طبقه اوّل:

پدر و مادر، فرزندان و نوادگان و همین‌طور هر چه پائین روند مثل نتیجه،
نوپره و... البته هر کدام که به میّت نزدیکتر است ارث می‌برد و لذا اگر فرزند باشد،
نواده گان (فرزندان فرزند) پسری و دختری از ارث محروم می‌باشند.

- پدرجان! «حَفید» و «سَبَط» یعنی چه؟

- «حَفید» یعنی: فرزندِ پسرِ انسان، و «سَبَط» یعنی: فرزندِ دخترِ انسان.

طبقه دوّم:

برادران و خواهرانِ میّت و پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها.
و در صورتی که آنان نبودند و از دنیا رفته‌اند، اولادشان ارث می‌برند.
اگر فرزندان برادر میّت متعدّد بودند، فرزندِ نزدیکتر آنان به میّت ارث بُرده و
مانع فرزند دورتر در ارث بردن می‌شود.

اگر جدّ (پدر بزرگ) و جدّه (مادر بزرگ) زنده نبودند پدران و مادرانِ جداها

و جدّه‌ها با برادر و خواهرِ میّت در ارث بردن شریکند.

- لطفاً برای مطالبی که می‌گوئید که فرزندِ نزدیکتر مانع از ارث بردن فرزندِ دورتر می‌شود مثالی بزنید!

- مثلاً: شخصی از دنیا برود و فرزند نداشته باشد بلکه فقط پسر برادر داشته باشد، این پسرِ برادر مانع رسیدن ارث به نوادگان پسر برادرِ میّت می‌شود

طبقه سوّم:

عمو‌ها، دایی‌ها، عمّه‌ها و خاله‌های میّت و اگر آنان زنده نبودند، فرزندان ایشان.

در این طبقه هرچه این افراد به میّت نزدیکتر باشند در ارث بردن مقدّم بر دیگران می‌باشند بطوریکه: با وجودِ عمو یا دایی یا عمّه یا خاله، فرزندانِ ایشان ارث نمی‌برند مگر در یک حالت که در کتبِ فقهی ذکر شده است.

- اگر شخص متوفّی عمو و دایی و پسر عمو و پسر دایی نداشته باشد چه کسی از او ارث می‌برد؟

- در اینصورت، عمو یا پدر متوفّی و عمو یا مادر و عمّه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های پدر و مادر میّت و اگر اینها نباشند، اولادشان از او ارث می‌برند.

- اگر اینها هم نبودند چه؟

در اینصورت عموهای پدر بزرگ و مادر بزرگ و دایی‌ها و عمّه‌ها و خاله‌های جدّ و جدّه ارث می‌برند. و بعد از آنان یعنی اگر اینها هم نبودند فرزندانِ این افرادی که ذکر شد ارث می‌برند.

باید دانست و در نظر داشت که: در میان این خویشاوندان در ارث بردن هر که نزدیکتر است مقدّم بر کسانی که دورترند می‌باشند.

- چرا در این بحثِ ارثِ خویشاوندانِ میّت را به طبقه طبقه تقسیم بندی می‌کنند و مانند تقسیمات گذشته - در بحث‌های گذشته - قسمت قسمت نکرده‌اند؟

منظورم این است که چرا اینجا خویشاوندانِ میّت را طبقه بندی کرده‌اند نه تقسیم بندی؟

- سؤال بسیار خوبی کرد، اینجا بحث از ارث بردن است و تا افراد نزدیکتر وجود داشته باشند افرادِ دورتر ارث نمی‌برند بهمین مناسبت کسانی که ارث می‌برند از جهت نزدیکی و دوری آنها به متوفی طبقه بندی شده‌اند و در مراتب مختلف قرار گرفته‌اند.

- چرا زن و شوهر را در هیچیک از طبقات سه گانه سابق الذکر ذکر نکردید؟!

- زن و شوهر بر اساس شرائط خاصی ارث می‌برند که ربطی به این طبقات سه گانه ندارد، بلکه در واقع می‌توان گفت: زن و شوهر با جمیع طبقات ارث می‌برند.

اکنون اجازه بدهید در مورد ارثِ هر یک از این طبقات سه گانه سؤال کنم و به ترتیب نخست از ارثِ طبقهٔ اول، سپس ارثِ طبقهٔ دوم و پس از آن ارثِ طبقهٔ سوم بپرسم.

ارث طبقهٔ اول:

- هر طور می‌خواهی بپرس.

- اگر متوفی - بجز فرزندانش - فامیل نزدیکی از طبقهٔ اول نداشته باشد،

چه کسانی از او ارث می‌برند؟

- فرزندان تمامی مال او را به ارث می‌برند.

- اگر متوفی فقط یک فرزند - پسر یا دختر - داشته باشد، چگونه؟

- همان یک فرزند تمامی اموال او را به ارث می‌برد.

- اگر تمامی فرزندان متوفی مرد باشند یا همگی زن باشند، چگونه ارث

بین آنان تقسیم می‌شود؟

- مال بطور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.

اما اگر فرزندان متوفی پسر و دختر - با هم - باشند سهم هر پسر دو برابر سهم هر دختر می‌باشد. مثلاً اگر شخصی یک پسر و دو دختر داشته باشد اموال او را به چهار سهم تقسیم کرده و سپس دو سهم را به پسر و به هر دختر یک سهم می‌دهند.

- در صحبتهایتان شما لفظ «وَلَدٌ» را بر پسر و دختر اطلاق می‌کنید و حال آنکه

در میان مردم فقط لفظ «وَلَدٌ» را بر پسر اطلاق می‌کنند نه بر دختر!

- آری، خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَيْنِ﴾ (نساء / ۱۱)

یعنی: «خداوند در مورد اولادهایتان - پسر و دختر - به شما توصیه می‌کند،

سهم هر پسر دو برابر سهم دختر است».

بنابراین همانطور که ملاحظه می‌کنی در قرآن کریم نیز لفظ «وَلَدٌ» بر پسر

و دختر - هر دو - اطلاق شده است. و استعمال مردم و اینکه فقط بر پسر و وَلَدٌ

می‌گویند مخالف استعمال قدیم می‌باشد.

- اگر فرض کنیم: مردی از دنیا رفته و یک پسر و یک دختر دارد، چگونه

ارث را بین آنها تقسیم کنیم؟

- مال مِيت و آنچه از خود باقی گذاشته است را به سه سهم تقسیم کرده، دو

سهم آن را به پسر و یک سهم را به دختر می‌دهیم.

- اگر متوفی از افراد طبقه اول بجز پدر و مادرش هیچ فامیلی نداشته باشد، و پدر و مادرش هم فقط یکی از آندو زنده هستند و دیگری مُرده است، در اینصورت به آن کسی که زنده است چقدر ارث می‌رسد؟

- آن کسی که زنده است (پدر یا مادر) تمام اموال متوفی را به ارث می‌برد.

- اگر پدر و مادر شخص متوفی - هر دو - زنده باشند و میت هم برادری نداشته باشد، ارثش چگونه تقسیم می‌شود؟

- پدر ($\frac{2}{3}$) دو ثلث مال را می‌گیرد، و مادر ($\frac{1}{3}$) ثلث باقیمانده را به ارث می‌برد.

- اگر پدر و مادر هر دو زنده باشند، و میت فقط یک دختر داشته باشد،

چگونه تقسیم می‌شود؟

- تمام مال به سی (۳۰) سهم تقسیم می‌شود، شش سهم از آن به مادر و شش

سهم به پدر و هیجده سهم باقی مانده به دختر داده می‌شود.

- اگر میت پدر یا مادرش زنده باشد و چند فرزند پسر و دختر هم داشته

باشد، چگونه ارثش را بین آنان تقسیم می‌کنند؟

- ($\frac{1}{6}$) سدس مال را به پدر یا مادرش که زنده است داده، و مقدار باقیمانده را

بین فرزندان پسر و دختر بر طبق قاعده «سهم هر پسر دو برابر سهم هر دختر» تقسیم می‌کنند.

ارث طبقه دوم:

- اجازه بدهید در مورد ارث طبقه دوم سؤال کنم:

اینطور بخاطر دارم که شما به من گفتید: «برادران میت از طبقه دومند».

- آری همینطور است.

- اگر شخصی بمیرد و یک خواهر یا یک برادر (فقط) داشته باشد ارث

چگونه تقسیم می‌شود؟

- تمام اموال (آن میّت) به همان یک برادر یا یک خواهر می‌رسد.

- اگر چند برادر و خواهر داشته باشد چگونه؟

- مال بین آنها بطور مساوی تقسیم می‌شود، البته در صورتی که تمامی آنها مرد و یا همگی زن باشند.

اما در صورتی که بعضی از آنها مرد و بعضی دیگر زن باشند سهم هر برادر دو برابر سهم خواهر می‌باشد. البته اگر همگی برادران و خواهران پدری و مادری باشند یا همگی فقط از یک پدر باشند.

اما اگر فقط، با میّت برادر و خواهر مادری باشند مال بطور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود و در این مورد سهم پسر دو برابر دختر نیست.

ارث طبقه سوّم:

- بسیار خوب، عمو و عمّه از طبقه سوّم می‌باشند اینطور نیست؟

- آری همینطور است، دائی و خاله نیز چنین است یعنی از طبقه سوّم می‌باشند.

- اگر فرض کنیم شخصی از دنیا رفته و فقط یک عمو یا یک عمّه دارد،

حکمش چیست؟

- تمام اموال او به آن عمو یا عمّه می‌رسد.

- اگر شخصی از دنیا رفته و چند عمو یا چند عمّه دارد، چگونه مال او

تقسیم می‌شود؟

- تمام مال بینشان بطور مساوی تقسیم می‌شود، البته در صورتی که هم عمّه و هم عمو داشته باشد، مال باید بین آنها بطوری تقسیم شود که سهم عموها دو برابر

عمه‌ها باشد.

- اگر میت یک عمو یا یک عمه یا بیشتر (چند عمو و عمه) با یک دائی یا یک خاله یا بیشتر (چند دائی و خاله) داشته باشد، چگونه ارث بین آنان تقسیم می‌شود؟

- (۱/۳) ثلث مال را برای دائی و خاله و یا دائیها و خاله‌های میت قرار داده و باقیمانده برای عمو و عمه است و مال بین آنان بر اساس سهم هر مرد دو برابر سهم یک زن تقسیم می‌شود.

- ارث زن و شوهر چقدر است؟

- زن در ارث حکم خاصی دارد. یعنی: بعضی از چیزهایی که مرد از خود بجا گذاشته اصلاً به زنش نمی‌رسد نه خود آن چیزها به او به ارث می‌رسد و نه قیمت آنها. بعنوان مثال:

زمین - بطور کلی هر نوع زمینی که باشد چه زمین خانه باشد و چه زمین کشاورزی مثلاً و یا زمین دیگر - که مال شوهر است و زن نه در خود زمین سهمی به ارث می‌برد و نه در قیمت آن.

این یک مطلب، مطلب دیگر آنکه: اختصاص به ارث زن دارد ...

- آن چیست که اختصاص به زن دارد؟

- بعضی از اموال شوهر، فقط قیمتش به زن می‌رسد نه عین آنها. یعنی: زن فقط قیمتش را به ارث می‌برد مانند: قیمت بنای ساختمان که بر روی زمین بنا شده است مثلاً و قیمت درختان و محصول کشاورزی را.

پس زن از خود ساختمان چیزی به ارث نمی‌برد و همچنین از خود درختان و زراعت بلکه آنها را قیمت کرده و سهم او را از قیمت آنها به او می‌پردازند.

و جایز نیست ورثه در چیزهایی که زن از شوهرش به ارث برده مانند بناء

و درختان بدون اجازه از او تصرف کنند.

و باید برای آنکه ورثه حقّ و سهم زن را از قیمت ساختمان و درختان و... بدهند باید قیمت مصالح ساختمان و یا قیمت درختان را پس از قیمت‌گذاری و بدست آوردن قیمت کلّ، مقدار سهم زن را از مجموع آن جدا کرده و به او بپردازند.

- اموال دیگر، غیر از زمین و ساختمان و درخت و کشت، از آنچه که شوهر

بجای گذاشته است، سهم زن چقدر است؟

- زن از تمام آنها ارث می‌برد، همانطور که سایر ورثه ارث می‌برند.

- آیا شوهر از زنش ارث می‌برد؟

- آری، شوهر از هر چه که زن از خود بجای گذاشته است - اموال منقول و غیر منقول، زمین، درختان، بنای ساختمان و غیر اینها - ارث می‌برد.

- اگر زنی از دنیا برود، و شوهرش زنده باشد و هیچ فرزندی هم نداشته

باشد، ارث شوهر چقدر است؟

- شوهر نصف آنچه را زن از خود باقی گذاشته به ارث می‌برد و نصف دیگر برای باقی ورثه از سایر طبقات (طبقات بعدی بترتیب) می‌باشد - البته در صورتی که موجود باشند.

- اگر زنی از دنیا برود و شوهرش زنده باشد و یک فرزند داشته باشد،

ارث شوهر چقدر است؟

- شوهر ($\frac{1}{4}$) ربع مال را به ارث می‌برد و باقیمانده به سایر ورثه می‌رسد. که اولاد او باشند.

- اگر این سؤال را بر عکس کنیم، یعنی: اگر بگوئیم: هرگاه شوهر از دنیا

برود و فرزندی نداشته باشد و زنش زنده باشد در این صورت سهم زن از مال

شوهرش چقدر است؟

- زن (¼) رُبُع مال را به ارث می برد و باقیمانده به ورثه می رسد.

- اگر شوهر فرزند داشته باشد چقدر به زن می رسد؟

- زن (⅙) ثُمْن مال را به ارث می برد و مقدار باقیمانده به ورثه می رسد.

- پدرم گفت: در اینجا مسائل و واجبات دیگری در ارث می باشد که در کتابهای فقهی بطور کامل در باره آنها بحث و گفتگو و تحقیق شده است.

اگر مشتاقی که اطلاع بیشتری در باره احکام ارث بدست آوری به آن کتب رجوع کن. البتّه من در پایان این جلسه گفتگویمان به دو مطلب مهمّ اشاره می کنم:

۱- بعضی از آنچه که متوفّی از خود باقی گذاشته است فقط به فرزند بزرگ و آژشد او داده می شود

قرآن او، انگشتری او، شمشیر او (اسلحه اش) و لباسهایش - چه متوفّی آنها را پوشیده باشد یا نه بلکه آنها را برای پوشیدن آماده کرده باشد.

۲- شخص قاتل از مقتول ارث نمی برد، البتّه اگر قتل از روی عمد و اختیار و از روی ظلم باشد [و بنا بر احتیاط واجب: نه تنها قتل عمد بلکه حتّی اگر قتل در اثر خطا و غیر عمد باشد نیز قاتل از مقتول ارث نمی برد].

گفتگو در بارهٔ «احکام وقف»

پس از آنکه پدرم در جلسه حاضر شد و در جای خود نشست در فکر آن بودم که امروز من گفتگو را آغاز نمایم به همین خاطر گفتم: من همیشه به زیارت مرقد‌های امامان معصوم علیهم‌السلام می‌روم و آداب زیارتی آن بزرگواران را بجا می‌آورم ولی گاه‌گاه چشمم به کلمهٔ «وقف» می‌افتد که در بعضی از کتابهای دعا و قرآن که در داخل حریمهای مطهر گذاشته شده‌اند و یا بر روی دستگاههای خنک‌کننده و چراغها و لوسترها و چیزهای دیگر نوشته شده است.

همینطور گاهی مواقع این کلمهٔ «وقف» را در بعضی عمارت‌ها و ساختمانها و محله‌ها و بر پنکه‌ها و چراغهای مساجد و حسینیه‌ها می‌بینم؛ و بسیاری از اوقات عبارت «وقف» را بر روی آبسردکن‌های عمومی و چیزهای دیگر که در خیابان‌های گذاشته شده‌اند می‌بینم ^(۱).

آیا انسان می‌تواند هر چیزی را که می‌خواهد وقف کند؟

- آری، انسان می‌تواند تمامی آن چیزهایی را که گفتی و چیزهایی امثال آن را بر طبق ضوابط خاصی وقف کند. و هرگاه انسان چیزی را وقف کند و وقف با تمامی

(۱) وقف: به عملی گفته می‌شود که انسان چیزی را که ملک اوست از ملکش خارج نموده و منافع آنچیز را برای منفعت عمومی یک عده‌ای خاص و یا مردم بطور عام و بدون هیچ شرطی، قرار دهد. مثلاً: ساختمانی را وقف می‌کند برای مدرسه، و یا باغی را برای فرزندان خود تا ابد وقف می‌کند.

موقوف: آنچه که وقف شده است را موقوف می‌گویند.
موقوف علیه: آن عده‌ای یا مکانی را که برای آنجا و یا آن عده وقف شده تا از منفعت آنچیز بهره‌مند شوند را موقوف علیه می‌گویند.

شرایط شرعی‌شان محقق شود، آن چیزی که وقف کرده از مِلْکِ او خارج می‌شود و لذا او و دیگران حق تصرف و بخشیدن آنرا ندارند. و دیگر با مُردنِ انسان به ارث نمی‌رسد و فروخته نمی‌شود، ولی در بعضی موارد خاصّ که در کتابهای فقهی ذکر شده فروختن آن اشکال ندارد.

پدرم این سخن را گفت و افزود: وقف بر دو گونه است:

گاهی مواقع وقف برای شخصِ موقوفِ علیه است مانند آنکه شخصی خانه‌اش را برای فرزندان‌ش و یا برای علماء یا برای فقراء یا افراد دیگری غیر از ایشان وقف می‌کند.

و گاهی اوقات اینطور نیست بلکه وقف برای عامّ می‌باشد مانند آنکه شخصی ملکش را برای آنکه مسجد باشد وقف می‌کند.

و گاهی مواقع وقف کننده (واقف) برای چیزی که وقف کرده شخصی را بعنوان سرپرست تعیین می‌کند تا به ادارهٔ امور آن پردازد و بر اساس قانونی که واقف مقرر نموده عمل نماید. که این شخص را «مُتَوَلّی» می‌نامند.

اگر واقف، کسی را به عنوان متولی تعیین نکند اگر وقف، وقفِ عده‌ای خاصّ مانند فرزندان‌ش می‌باشد در صورتی که بالغ باشند اختیار موقوفه با خود آنان است و اگر بالغ نباشند، اختیار با ولیّ و سرپرست ایشان می‌باشد.

و اگر وقفِ عامّ است و وقف کننده کسی را به عنوان متولی تعیین نکرده است اداره و اختیار آن موقوفه با حاکم شرع می‌باشد.

آیا وقف کردن صیغهٔ مشخصی دارد که هنگام وقف باید آنرا اداء کرد؟

نه، وقف صیغهٔ مشخصی ندارد و لازم نیست صیغهٔ وقف را به زبان خاصی خواند بلکه اگر شخصی ساختمانی را به قصدِ مسجد بودن بسازد و در اختیار نمازگزاران قرار دهد تا در آن نماز بخوانند وقف محقق می‌شود و آنجا «مسجد» می‌گردد.

پدرم گفت: البته در وقف شروطی معتبر است که باید به هنگام وقف کردن آنها را رعایت کرد:

۱- [وقف باید با قصد قربت و تقرب جستن به خدا باشد].

۲- وقف باید دائمی باشد. بنابراین اگر واقف وقفش را به وقت معینی محدود کند، آن وقف صحیح نیست.

- لطفاً در مورد این مطلب مثالی بزنید!

- اگر شخصی خانه‌اش را برای مدت یک سال - مثلاً - وقف کند، وقفش صحیح نیست زیرا این وقف دائمی نیست.

۳- وقف کننده باید خودش را از منافع موقوفه خارج کند یعنی انسان نمی‌تواند چیزی را برای خودش وقف کند.

- مثلاً؟

- بعنوان مثال: اگر شخصی خانه‌ای را بر خودش وقف کند تا در آمد مادی آنرا در مخارج و امور زندگی خودش خرج کند، این وقف صحیح نیست.

همچنین: اگر شخصی مغازه‌ای را - مثلاً - وقف کند تا در آمد آنرا بعد از مرگش خرج مقبره‌اش کنند، این وقف نیز صحیح نیست

- اگر انسان خانه‌اش را بر شخص معینی یا اشخاص معینی مانند اولادش یا خویشاوندانش - مثلاً - وقف کند، آیا این وقف صحیح است؟

- آری این وقف با تصرف و گرفتن آن اشخاص صحیح است؛ زیرا وقف بدون قبض موقوف علیه و یا وکیل موقوف علیه و یا ولی او صحیح نیست.

- وقتی - مثلاً: خانه‌ای را برای آن اشخاص وقف کرد چگونه باید آنرا در اختیار آنان بگذارد تا عمل قبض صورت بگیرد؟

- در قبض و تحویل گرفتن اموال غیر منقول، همین مقدار کافی است که

واقف دستش را از آن مال بردارد؛ گاهی به کلید دادن و گاهی به محضر رفتن و بنام زدن می‌باشد.

- گاهی اوقات مال وقف شده قبل از وقف نیز در اختیار موقوف علیه بوده، آیا لازم است به هنگام وقف برای تحقق وقف آن مال را دومرتبه در اختیار موقوف علیه گذاشت؟

- نه، همینکه در اختیار و تصرف آنهاست کافی است و به قبض جدید نیازی نیست.

- اوقاف عامه مانند مساجد، و حسینیه‌ها را چه کسی باید تحویل بگیرد؟

- [طریقه قبض اوقاف عامه این است که باید آنچه که وقف شده در آن موردی که برایش وقف انجام گرفته بکار رود]، مثلاً: اگر مدرسه‌ای را وقف کرده‌اند با ورود دانش آموزان و یا طلاب به آن مدرسه و شروع به تحصیل وقف تحقق یافته است.

- گفتید «در وقف، دوام و همیشگی آن» شرط است. بهمین سبب واقف نمی‌تواند مدت معینی را برای وقف تعیین نماید تا با تمام شدن آن مدت دو مرتبه مالک آنچه وقف کرده بشود» اکنون اگر کسی بخواهد مالش را برای مدت معینی در راه خیر قرار بدهد چه باید بکند؟

- آری، اگر کسی بخواهد چیزی را که در راه خیر قرار می‌دهد همیشگی نباشد، می‌تواند ملکش را حبس کند و آنرا وقف نکند، بدین صورت که:

ملکش را برای جهتی (کار و یا برنامه‌ای خاص) و یا شخصی معین، در مدت محدود که خودش آنرا تعیین می‌کند «حبس» نماید.

در این صورت دیگر جایز نیست قبل از تمام شدن آن مدت مقرر به ملکش رجوع کند و در آن تصرف نماید تا آنکه آن مدت مقرر تمام شود و همه چیز به حالت اولش باز گردد.

وقتی پدرم این مطلب را گفت مقداری سرش را پائین انداخت و مانند کسی که خاطره‌ای ناراحت‌کننده به یادش آمده باشد به فکر فرو رفت.

برای آنکه زنجیر افکار ناراحت‌کننده او را قطع کنم، گفتم: لطفاً در این مورد مثالی برایم بزنید.

- بعنوان مثال: اگر مالک یک ماشین بگوید: «ماشینم را برای ده سال، برای نقل و انتقال حجاج خانه خدا قرار دادم و آنرا در این مورد به مدت ده سال «حبس» نمودم دیگر نمی‌تواند در این مدت ده سال هیچ استفاده‌ای از آن ماشین بکند. و وقتی این مدت ده سال تمام شد، ماشین او به حالت اولش بر می‌گردد یعنی ملکش شده و می‌تواند در او تصرف نماید.

- در صورتی که: این شخص قبل از تمام شدن این ده سال بمیرد، آیا ماشینش به ورثه‌اش به ارث می‌رسد؟ تا آنرا مانند دیگر اموالش بین خود تقسیم کنند؟

- اگر حبس‌کننده قبل از تمام شدن مدت مقرر بمیرد آن مال محبوس (ماشین) بر حبسش باقی می‌ماند تا مدت ده سال تمام شود. و پس از تمام شدن آن ده سال به مالکیت وارثان آن بر می‌گردد و میراث می‌شود و بین آنها تقسیم می‌شود.

- آیا انسان می‌تواند ملکش را در طول مدت حیات و زندگی برای شخصی دیگر حبس کند؟

- آری می‌تواند این کار را بکند و همانطور که گفتم حبس‌کننده تا زمانی که زنده است نمی‌تواند به آن ملک رجوع کند و هنگامی که از دنیا رفت آن چیز حبس شده بعنوان میراث به ورثه‌اش به ارث می‌رسد.

- اگر مالک خانه‌ای به شخصی بگوید: «این خانه را برای تو و فرزندان قرار دادم تا در آن سکونت کنید» در این صورت چه حکمی دارد؟

- جایز نیست مالک - تا زمانی که آن شخص و فرزندان ساکن آن خانه

هستند به این خانه رجوع کند و در آن تصرف نماید. و وقتی آن شخص و فرزندانش از دنیا رفتند، آن خانه به مالک اصلی خود بر می‌گردد و یا اگر مالک اصلی مرده باشد به ورثه او بر می‌گردد.

- اگر مالک خانه‌ای به شخصی بگوید: «این خانه را تا زمانی که زنده هستی برای تو قرار دادم تا در آن سکونت داشته باشی»؛ اکنون اگر مالک، قبل از آن شخص از دنیا برود حکمش چیست؟

- جایز نیست وارثان مالک، آن شخص ساکن را از خانه خارج کنند بلکه باید آن خانه در اختیار آن شخص باشد تا از دنیا برود.

و هرگاه ساکن از دنیا رفت آن خانه بعنوان ارث به ورثه مالک می‌رسد.

- آیا جایز است شوهر وصیت کند مقداری کمتر از $\left(\frac{1}{3}\right)$ ثلث مالش را برای همسرش حبس کنند و تا زمانی که آن زن زنده است بوسیله آن مال تجارت کند (تا مخارج زندگی همسرش تأمین شود و وقتی از دنیا رفت بعد از وفاتش آن مال به ورثه شوهر برگردد؟

- آری برای شوهر جایز است این کار را انجام دهد.

- فرشهای مسجد، فقط برای مسجد وقف شده اند نه کار و یا جای دیگری آیا اینطور نیست؟ و آیا برای متولی مسجد جایز است که فرشهای مسجد را برای عروسی‌ها - مثلاً - و یا مناسبت‌های دیگر عاریه بدهد؟

- در صورتی که آن فرشها وقف مخصوص باشند، جایز نیست از آن فرشها در غیر از آن مواردی که وقف شده استفاده کرد.

- آیا جایز است فرشهای مسجد را اجاره کرد و یا کرایه داد؟

- خیر این کار جایز نیست.

گفتگو در باره: «احکام امر بمعروف ونهی از منکر»

پدرم گفت: اکنون با آگاهی از مطالبی که در باره احکام شرعی در ابواب مختلف برایت بیان کردم به بسیاری از احکام شرعی که به آنها نیاز داری احاطه پیدا کرده‌ای و بسیاری از آنها را یاد گرفته‌ای.

الآن بسیاری از احکام خدا را فهمیدی، و واجبات و محرمات را دریافتی و به خاطر سپردی.

الآن به احکام و اطلاعاتی دست یافتی که قبلاً از آنها بی‌خبر بودی.

الآن، همین الآن، باید گذشته را با تمام قساوت و سنگدلیش بخاطر بیاوری، آنروزی را به یاد بیاور که سرت را به آسمان بلند کردی و در حالی که قلبت سوخته بود و اشکهای تأسف ورنج و سرگردانی و حیرت و شوق از چشمانت سرازیر بود می‌گفتی:

«خدایا! من نمی‌دانم چه چیزهایی در دین تو حلال است تا آنها را انجام دهم و چه چیزهایی حرام است تا از آنها پرهیز نمایم!»

الآن، همین الآن، وقت آن رسیده است که بدانی: افراد بسیاری از جوانان هستند که هم سن و سال تو هستند و در مرحله درسی تو قرار دارند یا از تو بزرگترند و همان زندگی حسرت بار و غم انگیز گذشته تو را دارند، و همان سر درگمی و حیرتی را دارند که تو در آن زمان داشتی و همانگونه که اشک سوزان حسرت و حیرت، قلب تو را می‌سوزاند، دل آنها را هم می‌سوزاند که چرا از وظایف

و تکالیف الهی خویش بی خبرند و نمی دانند در زندگی چه انجام دهند و چه انجام ندهند، همان آرزوئی را دارند که تو داشتی، همان آرزویی را دارند که تو آنرا عاجزانه و بدین بیان به درگاه الاهی ابراز می نمودی.

«خدایا! کتابهای فقه اسلامی را واضح و روشن گردان تا مطالب و احکامِ تورا بطور رسا بیان کنند تا من بتوانم مقصودِ تورا و احکام دینت را بفهمم».

الآن آن احکام الهی را یاد گرفته‌ای و بسیاری از احکام فقه را آموخته‌ای.

الآن وقت آن رسیده که به این فرموده خدای سبحان در کتاب مجیدش عمل

کنی که می فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

ترجمه: «و باید از شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت کنند و به کارهای نیک امر کنند و از کارهای زشت و ناپسند نهی کنند و همانانند که حقیقتاً رستگار باشند»^(۱).

الآن وقت آن رسیده که به احکام «امر به معروف و نهی از منکر» عمل کنی

و مردم را به خیر و سعادت دعوت کنی و امر به معروف و نهی از منکر نمایی.

- پدرجان! مردم را به چه چیز امر کنیم؟ و از چه چیزهایی نهی نمایم؟

- آنچه را که از «اعمال نیک» می شناسی مردم را به آن امر کن و از «کارهای

زشت و ناپسند» که می دانی نهی کن!

- ولیکن پدرجان! من کاری به کار مردم و رابطه‌ای با افرادِ گناهگار

ندارم تا آنها را به ترک اعمال زشت و ناپسندشان امر کنم! گذشته از این چرا

باید در شؤون دیگران دخالت کنم و به آنان امر و نهی نمایم! همین که خودم

(۱) آل عمران / ۱۰۴.

کارهای خیر و نیک (معروف) انجام دهم و از گناه و کارهای زشت (منکر) دوری کنم، برایم کافی است؟

-پسرم! امروز باید از گفتن این سخن پرهیز کنی، و دیگر این حرف را تکرار نکنی، زیرا: «امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی^(۱) هستند».

و در صورتی که یکی از مؤمنین امر به معروف و نهی از منکر نکند، نه من و نه تو و نه شخص دیگری غیر از ما، تمام ما مرتکب حرام شده‌ایم و گناه کار خواهیم بود و مورد غضب خداوند عز و جلّ و عِقَاب و غَضَبِش قرار خواهیم گرفت .
اما اگر یکی از ما به امر به معروف و نهی از منکر - در هر موردی - پرداخت، این وظیفه از دیگران ساقط می‌شود.

آیا این فرمودهٔ خدای متعال را نخوانده‌ای که می‌فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۲).

ترجمه: «باید از شما گروهی باشند که مردم را به نیکی دعوت نمایند و به کارهای نیک امر کنند و از کارهای زشت و ناپسند نهی کنند و آنانند که واقعا رستگار می‌باشند».

آیا نشینده‌ای فرمایش نبی اکرم ﷺ را که می‌فرماید: «همواره امت من در نیکی و خوبی هستند تا آنجا که امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و بر کارهای

(۱) «واجب کفائی» به اعمال واجبی می‌گویند که باید به اندازه کافی افرادی مسئولیت آن کار را قبول کرده و آن اعمال را انجام دهند و با قبول کردن فردی یا افرادی از دیگران ساقط می‌شود؛ و در صورتی که همه از مسئولیت آن کار شانه خالی کنند، همهٔ مسلمانان گناه کار خواهند بود و مرتکب حرام شده‌اند، بعنوان مثال: دفن میت مسلمان واجب کفائی می‌باشد، امر به معروف و نهی از منکر نیز چنین است (مترجم).

(۲) آل عمران: ۱۰۴.

نیکو همیاری می کنند و هرگاه این امور را ترک کنند برکات از آنان گرفته می شود و بعضی از آنان بر بعض دیگر تسلط یافته و برای آنان یاوری نیست نه در زمین و نه در آسمان».

آیا این فرموده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را نشنیده‌ای که می فرماید:

«امر بمعروف ونهی از منکر» راه انبیاء و روش صلحاء و نیکوکاران است امر به معروف ونهی از منکر فریضه عظیمی است که به واسطه آن سایر واجبات برپا می شود و راه و روشهای درست در سایه آن در امن و رفاه خواهد بود و (در اثر رعایت احکام آن) کسب و کارها حلال می شود و ظلم و ستمها از بین خواهد رفت، زمین آباد می گردد و از دشمنان پاک می شود و تمام امور زندگی مردم در راه راست و درست قرار می گیرد».

و نیز آنحضرت می فرماید:

«امر به معروف ونهی از منکر دو مخلوق از مخلوقات الهی هستند، لذا هر کس این دو مخلوق الهی را یاری کند، خداوند او را عزیز و گرامی خواهد داشت و هر کس این دو مخلوق را خوار و ذلیل نماید خداوند او را خوار و ذلیل خواهد کرد».

آیا این فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نخوانده‌ای که می فرماید:

«همه شما چون چوپان (سرپرست گله می باشید) و همگی شما در مورد رعیتش (جامعه اسلامی) مسئول هستید».

- آری، این حدیث شریف را خوانده‌ام.

- بنابراین: تو هم در مورد جامعه‌ات همانند چوپان مسئولیت داری، و برای شخصی که مسئول و سرپرست جامعه‌اش می باشد واجباتی است که باید آنها را انجام دهد و حقوقی بر عهده اوست که باید آنها را رعایت کند و مسئولیت سنگینی دارد که باید به آن توجه نماید.

آیا بعد از روشن شدن تمامی این مسائل، باز هم می گویی:

«چرا باید من در امور مردم فضولی کنم و در اموری که به من هیچ ربطی ندارد دخالت نمایم»؟!

اما پسر! بدان که: امر به معروف و نهی از منکر کردن فضولی نیست، اگر امر به معروف و نهی از منکر کردی، آنهم در کاری که به تو مربوط نیست دخالت در امور مردم نکرده‌ای، زیرا این وظیفه تو می‌باشد. آری، وظیفه تو است که آنرا انجام دهی.

خداوندی که نماز و روزه و حج و زکات و خمس را بر تو واجب کرده است، همان خداوند «امر به معروف و نهی از منکر» را هم بر تو واجب فرموده است. - اما پدر جان! من شخص روحانی نیستم تا به دیگران امر به معروف و نهی از منکر کنم.

- چه کسی به تو گفته است: «امر به معروف و نهی از منکر» فقط وظیفه فرد روحانی است؟! همانطور که نماز بر تمام اقشار جامعه واجب است. «امر به معروف و نهی از منکر کردن» نیز بر تو، بر من، بر شخص روحانی، دانشجو، معلم، تاجر، کارگر، کارمند، صنعتگر، ارتشی، رئیس و مرئوس، عادل و فاسق، پولدار و فقیر، زن و مرد واجب است؛ البته در صورتی که شرایط امر به معروف و نهی از منکر محقق شود.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر:

- امر به معروف و نهی از منکر چه شرائطی دارد؟

- شرایط امر به معروف و نهی از منکر عبارتند از:

۱- امر به معروف و نهی از منکر فایده و اثر داشته باشد، اگر چه این فایده شامل فرد مرتکب شونده آن منکر و یا ترک کننده معروف نشود بلکه شامل افراد

دیگر می‌شود.

مثلاً: شخص سوّمی، غیر از تو و آن مرتکب شونده خطا و منکر و یا ترک کننده معروف امر به معروف و یا نهی از منکر تو را بشنود و از آن منکر خودداری کند، یا در انجام دادن آن معروف آگاه شود، در این صورت فایده و اثر کار تو اینست که باعث کم شدن کار حرام یا بیشتر شدن اطاعت خداوند می‌شود.

۲- باید انجام دهنده کار زشت و منکر یا ترک کننده کار واجب و معروف، در کارش معذور نباشد.

مثلاً: شخصی را که از نظر شرعی غیبت او جایز است و انسان در مورد غیبت کردن او معذور است نمی‌توانی نهی از منکر کنی، و یا شخصی را که از خواندن نماز بطور ایستاده معذور است نمی‌توانی امر به معروف کنی و به او بگویی بایست و نماز بخوان.

۳- امر به معروف و نهی از منکر تو ضرری نداشته باشد، نه به حال خود تو و نه به حال احدی از مسلمانان.

- اگر امر به معروف و نهی از منکر منجر به ضرری به حال خود انسان و یا فرد دیگری از مسلمانان شود، چگونه؟

- در این صورت امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست، البته در بعضی مواقع با وجود ضرر، هم امر به معروف و نهی از منکر واجب می‌شود که در اینگونه موارد باید حاکم شرع قضاوت نماید.

- گاهی مواقع انسان یقین دارد که امر به معروف و نهی از منکر کردنش تأثیر دارد، در این صورت آیا امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب است؟

- اگر انسان یقین دارد که امر و نهی تأثیر دارد، در این صورت واجب است امر به معروف و نهی از منکر کند و این امری است بسیار مهم که امیدوارم به اهمیت آن پی برده باشی.

توجه داشته باش چه می‌گوییم:

گاهی اوقات امر به معروف و نهی از منکر واجب است حتی با وجود ضرر قطعی! تا چه رسد به آنکه انسان گمان به ضرر داشته باشد یا احتمال ضرر بدهد لکن این در صورتی است که بدستور حاکم شرع باشد.

مراتب امر بمعروف و نهی از منکر:

اگر بخواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم چه باید بکنم؟

- امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد.

مرتبه اول:

انکار قلبی یا احساس و ابراز ناراحتی درونی و اظهار تنفر از ترک کار واجب و یا انجام کار زشت و گناه می‌باشد.

- چگونه انکار قلبی خود را نشان بدهم؟

می‌توانی با روشهای گوناگونی چون: روی گرداندن و دوری کردن از مرتکب شونده حرام یا ترک کننده واجب و یا با اظهار و ابراز تنفر و انزجار از او یا - مثلاً - با حرف نزدن با او ... و کارها و روشهایی دیگر انکار قلبی خود را نشان بدهی.

مرتبه دوم:

انکار با گفتار و زبان می‌باشد.

- چگونه با گفتار و زبان انکار کنم؟

- به راههای بسیار می توانی این کار را انجام دهی، مثلاً: با نصیحت کردنِ گناهکار و پند دادنِ به او و یا بازگو کردنِ انواع عذابهای الهی برای گناهکاران به او یاد آوری کنی.

و یا او را با وعده های خداوند - یعنی ثواب و پاداشی که خداوند برای فرمانبرداران و نیکوکاران قرار داده است - یاد آوری کنی و بدین وسیله او را به راه خیر و راست هدایت نمایی.

یا او را بوسیلهٔ توبیخ و تهدید و در نهایت توهین بخاطر کار زشتش و راههای زیاد و مناسب دیگر.

مرتبه سوم:

انکارِ با دست (مجازات) است. و این مرتبه فقط با مراجعه به مجتهد عادل واجب می شود.

- انکارِ عملی و با دست یعنی چه؟ چگونه عملاً نهی از منکر کنیم؟

نهی از منکر با دست، یعنی: شخص گناه کاری را که با راههای قبل هدایت نشد و بر گناه خود اصرار می ورزد با ضربهای سخت و دردناک ادب کنی، تا از آن گناه و معصیت دست بردارد و دیگر مرتکب نشود و یا واجب خود را انجام دهد.

پدرم پس از بیان این مطلب افزود:

هر یک از این مراتب سه گانه - از جهت شدت و ضعف، بر حسب مقتضیاتِ حال و زمان درجاتِ متفاوتی دارد.

- آیا باید همیشه با مرتبهٔ اول شروع کنیم؟ و اگر کافی نبود به مرحله

و مرتبهٔ دوم بروم؟

- هرگاه خواستی نهی از منکر کنی، باید نخست آن راه و روشی را که

سودمندتر است و تأثیر بیشتر و بهتری در دفع منکر دارد اتخاذ نمایی و با آن آغاز کنی. یا اگر می خواهی امر به معروف کنی باید از آن مرتبه ای شروع کنی که هم نفعش بیشتر است و هم اثرش. و همیشه به هنگام امر به معروف و نهی از منکر از زورگویی خود داری کن، مخصوصاً اگر باعث نفرت و انزجار مخاطب می شود، خدای متعال می فرماید:

﴿وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾

«بوسیله حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت (که راهی راست و حق است) دعوت کن!»^(۱).

- در صورتی که انکار با زبان و قلب تأثیر و سودی نداشت، چه باید کرد؟

- باید برای وارد شدن به مرحله سوم (زدن و...) به مجتهد عادل مراجعه کنی و به تدریج از زدن خفیف شروع کنی و کم کم (در مراحل بعد) زدن شدیدتر را تا زخمی کردن یا شکستن استخوانها و یا شل کردن و غیر اینها را آغاز نمایی.

پدرم وقتی این سخن را گفت برای تأکید مطلب افزود:

امر به معروف و نهی از منکر واجب است، ولیکن اگر شخص ترک کننده معروف و یا انجام دهنده منکر - خدای ناکرده - یکی از افراد خانواده ات باشد، این واجب در حق تو تأکید بیشتری خواهد داشت؛ - بعنوان مثال - در میان افراد خانواده ات کسی را ببینی که در انجام بعضی از واجباتش مانند نماز یا روزه یا خمس و زکات سهل انگاری و یا بی اعتنایی می کند.

شاید گاهی اوقات مشاهده کنی یکی از افراد خانواده ات در وضو سهل انگاری می کند و بطور صحیح انجام نمی دهد، یا بطور صحیح تیمم نمی کند و یا غسل جنابت را بطور صحیح انجام نمی دهد، یا لباس و بدنش را بطور صحیح از

نجاسات آب نمی‌کشد، یا در نمازش سوره‌ها را نمی‌خواند یا ذکرهای واجب در نماز را به طور صحیح نمی‌خواند، یا خمس و زکات نمی‌پردازد و حال آنکه باید بپردازد.

شاید گاهی اوقات یک نفر از افراد خانواده‌ات را ببینی که مرتکب بعضی از کارهای حرام می‌شود، مثلاً: مبتلا به استمناء است، یا لواط می‌کند، یا زنا می‌کند، یا شراب‌خوار است، یا میته می‌خورد، یا مال مردم را به زور و از طریق حرام و باطل می‌خورد یا در معاملاتش غش و کلاهبرداری می‌کند یا دزدی می‌کند.

گاهی ممکن است در میان زنان خانواده‌ات کسی را مشاهده کنی که حجاب ندارد و موها و بدنش را نمی‌پوشاند، یا در میان آنها کسی هست که موقع وضو گرفتن و یا غسل کردن اثر لاک انگشت را از انگشتانش پاک نمی‌کند.

و شاید گاهی در میان ایشان مشاهده کنی که برای غیر شوهرش، و برای مردان دیگر عطر می‌زند، یا موها یا بدنش را از دید پسر عموها و یا پسر عمه‌ها، پسر خاله‌ها و یا برادر شوهرش و یا دوستان شوهرش نمی‌پوشاند و برای توجیه این گناهش می‌گوید: «آنها با ما در یک خانه زندگی می‌کنند» و یا می‌گوید: «مثل برادرم است» و یا بهانه‌های واهی و پوچ دیگر.

گاهی ممکن است در میان خانواده‌ات فردی پیدا شود که دروغ می‌گوید، غیبت می‌کند، به حقوق دیگران تجاوز می‌کند، اموالش را بیهوده هدر می‌دهد، ستمگران را بر ظلمشان کمک و یاری می‌نماید ..

و گاهی ..

و گاهی ..

- اگر چنین افرادی را دیدم چه باید بکنم؟

- هرگاه چنین فردی را دیدی که یکی از گناهانی که بر شمردم و یا ذکر نکردم مرتکب می‌شود ابتدا به همان مرحله اول و دوم از مراتب سه گانه، امر به معروف

و نهی از منکر کن و او را تذکر بده یعنی: بوسیله انکار قلبی، سپس با انکار زبانی وارد شو! اگر فایده‌ای نداشت، وارد مرحله و مرتبه سوم شو - یعنی: انکار عملی (زدن) - به تدریج از زدن خفیف و ملایم تا شدید - او را مجازات کن تا دست از گناهِش بردارد. البته با مراجعه مجتهد عادل.

مایلم الآن به نکته‌ای مهم که در زندگانی دینی تو بسیار تأثیر دارد اشاره کنم و آن «انکار با قلب» است، یعنی: رنجش قلبی و روحی در اثر مشاهده «کار حرام» و «حالت دور کردن خود از جسارت و جرأت بر خدای تعالی».

زیرا: یکی از اموری که بر تو واجب است آنست که: نفس خویش را آگاه کنی و از کارهای ناروا و حرام بر حذر بداری، بطوری که وقتی گناهی را می‌بینی ناراحت شوی و به نفس خودت هشدار بدهی تا مرتکب آن گناه نشود.

زیرا: جرأت و جسارت بر خداوند و گناه را کوچک و امری عادی دانستن گناه بسیار بزرگی است. و جرأت و جسارت در انجام گناه از کارهای بسیار قبیح می‌باشد حتی از ارتکاب گناه قبیح‌تر است.

- گاهی اوقات کاری که نیک و خیر (معروف) است مستحب می‌باشد، آیا در مورد آن نیز باید امر به معروف کرد یا امر به معروف منحصر در واجبات است؟

- در اینصورت امر به معروف به متابعت از معروف مستحب مستحب می‌باشد و واجب نیست، بنابراین: اگر کسی را به انجام آن کار معروف و مستحب امری کردی، شایسته ثواب و پاداش الهی خواهی بود. ولی اگر کسی را بدان امر مستحب سفارش نکردی، مستحق عذاب الهی نیستی.

بدلیل آنکه: «کسی که راهنمای مردم بر انجام کارهای خیر و نیک (مستحب) است مانند کسی است که آن کار خیر را انجام داده است».

- پدرجان! به من گفتید که: «امر به معروف و نهی از منکر - هر دو - واجبند»،

و در خلال مثالهایی که زدید بعضی از کارهای واجب را که باید به آنها امر کنم و بعضی از کارهای حرام را که باید از آنها نهی کنم را شناختم.

اکنون دوست داشتم بطور دقیق «اموری را که واجبند و امر کردن به آنها بر من واجب است» و یا «مستحبند و امر به آنها بر من مستحب است» و نیز کارهایی را که حرامند و نهی کردن از آنها بر من واجب است» برایم ذکر و تعریف نمائید.

البته بجز اموری که اندکی پیش فرمودید و غیر از آن اموری که در جلسه پیش

گفتید!

- اکنون بطور دقیق «کارهای نیک (معروف) سپس در مرحله دوم «کارهای زشت و ناروا» (منکرات) را برایت بیان می‌کنم.

البته پیش از آنکه سؤال را پاسخ دهم یک شرط با تو دارم.

- چه شرطی؟

شرط من با تو این است که:

به کارهای نیکو و خیری که می‌گویم در ابتدا خودت عمل کنی، چه مستحب باشند و چه واجب و در مرحله بعد دیگران را نیز به آن کارها دعوت نمایی و امر به آنها کنی. و همچنین از کارهای زشت و ناروا ابتدا خودت دوری کنی و سپس دیگران را از آن کارها پرهیز دهی و نهی نمایی.

- به شما قول می‌دهم این کارها را انجام دهم.

- در مرحله اول به ترتیب به امور و کارهایی می‌پردازم که نیک و خیرند که اصطلاحاً به آنها «معروف» می‌گویند؛ و هر یک از این کارهای خیر را تحت عنوان خاصی بیان می‌کنم.

تا آنکه بالاخره پدرم به بیان کارهای معروف پرداخت و بیان آن مطالب به این شکل بود که: ابتدا با کمک گیری از حافظه‌اش و سپس در مورد هر یک از آنها با

رجوع به مصادر و منابع معتبری که در پیش خود قرار داده بود و به آنها مراجعه می‌کرد شروع به بیان کارهای نیک و معروف نمود:

۱- توکل بر خدای تعالی:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾

«هر کس بر خدای متعال توکل نماید یقیناً خداوند او را کفایت می‌کند» (۱).

شخصی از یکی از ائمه معصومین علیه السلام در مورد این آیه و تفسیر آن سؤال کرد، آن حضرت علیه السلام فرمودند:

«توکل بر خدا درجاتی دارد: یکی از درجات توکل بر خدا این است که: در تمامی کارهای زندگیّت بر خدا توکل کنی، یعنی هر چه را که او با تو انجام داد، از او راضی و خرسند باشی و یقین کنی که خداوند هرگز تو را از خیر و صلاح محروم نمی‌فرماید، و یقین بدانی حکم خدا در آن مورد، حقّ خدا بوده و با این اعتقاد بر خدا - با سپردن تمام کارها به او - توکل کن و در آن کار و غیر از آن کار نیز به خداوند اعتماد کامل داشته باش.»

۲- اعتصام به خدای تعالی:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

«کسی که به خداوند پناه ببرد، بر راستی که به راه راست حقّ هدایت

شده است» (۲).

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

(۱) طلاق ۳/

(۲) آل عمران ۱۰۱/

خدای عزّوجلّ به داود علیّه السلام وحی فرمود:

«هرگاه بنده‌ای از بندگان من فقط به من پناه برد، و به هیچیک از مخلوقاتم پناه نجوید، من این اخلاص را از نیت او در می‌یابم، آنگاه اگر تمامی آسمانها و زمین و تمامی موجوداتی که در آنها هستند بخوانند بر ضدّ این بنده مخلص من که به من پناهنده شده مکر و حيله کنند، من برای او از میان تمامی آن حيله‌ها راه نجات قرار خواهم داد.

اما اگر بنده‌ای از بندگان من به یکی از مخلوقاتم پناه ببرد، من این مطلب را از نیت او می‌فهمم و قطعاً تمامی اسباب آسمانها از دستش قطع خواهند شد و زمین در زیر پایش رافرو خواهم بُرد (بطوری که نابود شود و هیچ امیدی به هیچ جایی نداشته باشد) و من هیچ اعتنا نخواهم کرد که او در کدام بیابان و سرزمین هلاک شده است».

۳ - شکر خدای تعالی بر نعمتهای بی حدّ و اندازه او و نعمتهای

پیوسته‌اش:

خداوند سبحان در کتاب کریمش می‌فرماید:

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾

«هر نعمتی که دارید قطعاً از جانب خداست»^(۱).

خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: حضرت سلیمان چنین دعا نمود:

﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ ضَالِحًا تَرْضَاهُ﴾.

«پروردگارا! به من توفیق ده، تا شکر نعمتهایی را که بر من و پدرم عطا فرمودی بجا بیاورم، و کارهای نیکو و شایسته‌ای را که تو می‌پسندی انجام

حضرت امام جعفر صادق عليه السلام می فرماید:

«هیچ نعمت کاملی را خداوند به بنده اش نمی دهد - مگر آنکه وقتی آن نعمت به بنده می رسد خداوند را بر آن نعمت شکرگذاری می کند؛ این تشکر بنده از خدا با فضیلت تر از آن نعمت و بزرگتر و سنگین تر از آن نعمت می باشد».

۴ - حُسن ظنّ به خداوند متعال و خوش گمانی به او:

یعنی: به یقین بدانی که خداوند همیشه برای تو آنچه را که خیر و صلاح است در آن است مقدر می فرماید.

حضرت امام محمد باقر عليه السلام می فرماید:

«در کتابی از حضرت علی عليه السلام دیدم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر فرمودند: قسم به آن خدایی که معبود حقی جز او نیست، هر مؤمنی که خداوند به او خیر دنیا و آخرت عطا می فرماید، این عطای الهی در اثر چند خصلت نیکوی مؤمن است: «حُسنِ ظنّ او به خداوند» و «امید به وی» و «نیکوئی اخلاقش».

۵ - یقین داشتن به خداوند متعال در رِزق و عُمر و نفع و ضرر:

یعنی انسان به یقین بداند که روزی او بدست خداوند است و قطعاً آن مقداری که خدا برایش مقرر نموده است نه بیشتر و نه کمتر به او خواهد رسید و همچنین بداند که عمر او بدست خداست و نه بدست خودش و یا غیر خودش و بداند که نفع و ضررش بدست خداوند است و فقط به تجارت و شغل خود امیدوار نباشد بلکه اول به خدا و سپس به فعالیت و انجام وظیفه اش است.

حضرت امام امیر المؤمنین «علیه أَفْضَلُ صَلَوَاتِ الْمُصَلِّينَ» می فرماید:

«بنده فقط زمانی طعم ایمان را می چشد که به یقین بداند هر ضرری که به وی ضرر رساننده و نفع دهنده همانا خداوند عزوجل است».

۶- خوف از خدای عزوجل همراه با امیدواری به او:

خدای سبحان در کتاب کریمش مؤمنین را چنین توصیف می فرماید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱)

«مؤمنین کسانی هستند که شبانگاهان از بستر خود برمی خیزند و در حال خوف و رجاء (بیم و امید) به درگاه و پروردگارشان دعا می کنند و از آنچه که به آنان روزی عطا کرده ایم، انفاق می کنند (صدقه و زکات و سایر حقوق شرعی خود را می پردازند) و این مؤمنین در قبال اعمال نیکی که انجام می دهند هیچکس نمی داند که آن پادشاهی که برای ایشان در آخرت ذخیره شده چقدر نعمتهای ارزنده و گوارا و لذت بخشی هستند که موجب روشنایی دیده گان ایشان می شود».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«هرکس از گناه دوری کند و مراقب اعمال خود باشد و بداند که خداوند ناظر بر اعمال اوست و از ملائکه ای که خداوند نگهبان او قرار داده حیا کند و مرتکب گناه نشود، خداوند عزوجل تمامی گناهان او را - اگرچه به اندازه گناهان تمامی جن و انس باشد - می بخشد.

حضرت علیه السلام فرمود:

«به خداوند امیدوار باش، البته نه امیدواری که تو را بر نافرمانی و معصیت او جسور کند، و از خدا بترس اما نه ترسی که تو را از رحمت او مأیوس و ناامید گرداند.

۷- صبر و فرو نشاندن آتش غضب:

(۱) سجده آیه: ۱۶

خداوند تبارک و تعالی در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (۱)

«همانا خداوند پاداش افراد صبور و شکیبا را بطور کامل و بیشمار عطا می فرماید.»

و همچنین می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (۲)

«همانا خداوند یار و یاور صبر کنندگان است.»

و در توصیف مؤمنین می فرماید:

﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۳)

«مؤمنین کسانی هستند که: ... خشم و غضب خود را فرو می نشانند و از گناه

مردم چشم پوشی می نمایند، و بتحقیق خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «هیچ عملی نیست که از بنده سر بزند و ثوابش

بیشتر از این باشد که انسان برای کسب رضای خدا آتش خشم خود را فرو بنشانند.

و نیز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

محبوبترین راهها بسوی خدا فرو نشاندن دو جرعه است: یکی فرو نشاندن

جرعه خشمی که انسان آنرا با بردباری فرو بنشانند، و دیگری فرو نشاندن جرعه

مصیبتی که انسان آنرا با صبر و شکیبائی تحمل نماید

حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از فرزنداناش فرمود:

فرزندم! هیچ چیز چشم پدرت را بیشتر از «جرعه غیظی که در اثر شکیبایی

(۱) زمر آیه: ۱۰

(۲) بقره آیه: ۱۵۳

(۳) آل عمران آیه: ۱۳۴

فرو نشانده شود روشن نمی‌کند».

۸- صبر در مورد محرمات الهی و انجام ندادن کارهای حرام:

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«صبر بر دو گونه است:

صبر به هنگام مصیبت که بسیار نیکو و زیباست.

و بهتر از آن، صبر و خودداری از اموری که خداوند متعال آنها را بر تو حرام

فرموده است».

و نیز می‌فرماید: «از ارتکاب گناه و نافرمانی خدا در خلوت پرهیز کنید؛ زیرا

همان کسی که حاکم است شاهد و گواه اعمال شما نیز می‌باشد».

۹- عدل:

خدای تعالی در کتاب کریمش می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^(۱)

«همانا خداوند (همه شما را) به عدل و نیکوکاری امر می‌کند».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

«در میان مردم سه گروهند که در روز قیامت از همه مردم به خدا نزدیکترند تا

آنکه از حساب بنده گان فارغ شود:

۱- مردی که قدرتش او را وادار نکند در حال غضبش حق زیر دستانش را

نادیده بگیرد.

۲- مردی که بین دوستانش تبعیض قائل نمی‌شود بطوریکه اگر با دو نفر راه

می‌رود به هیچیک از آنها بیش از دیگری توجه کند و لوبه اندازه تار مویی (یکی را

(۱) نحل/ ۹۰

بر دیگری با این عملش ترجیح دهد).

۳- مردی که حق بگوید حتی در موردی که به ضرر خودش باشد»

۱۰- غلبه دادن عقل بر شهوت:

خداوند متعال در کتاب کریمش می فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَآءِ * قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ (۱)

«در نظر مردم (کوته بین و دنیاپرست) دلبستگی به شهوات نفسانی مانند: میل به زنها و علاقه به فرزندان و دلبستن به همیانهای زر و سیم و اسبهای نشاندار نیکو و چهارپایان و مزارع و املاک زیبا و دلفریب جلوه نموده و حال آنکه اینها همه متاع زندگی فانی و زودگذر دنیاست (و آنچه را که نباید، دلبستگی بدان نشاید)، و خداست که بازگشتگاه نیکو نزد او می باشد.

(ای پیامبر!) بگو آیا می خواهید شما را به بهتر از اینها که محبوب شما مردم است آگاه گردانم (بدانید): برای آنانکه تقوی پیشه کنند، نزد پروردگارشان باغهای بهشتی است که از زیر درختان آن نهرها جاری است و در آن جاوید متنعم هستند و زنان پاکیزه و آراسته ای در کنارشان خواهند بود (از همه آنها مهمتر) رضا و خرسندی خدا شامل حالشان می باشد، و خداوند به حال بندگان بصیر است.

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید:

«خوشا بحال کسی که شهوت حاضر را برای خاطر و عده ای که خداوند به او

داده و نمی بیند؛ ترک کند».

حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

«چه بسیار شهوتی که فقط ساعتی اندک لذت دارد ولی اندوهی بسیار از خود
بجای می گذارد و در پیش می آورد».

۱۱ - تواضع:

نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

«محبوبترین شما نزد من و نزدیکترین شما به من در روز قیامت از نظر مقام
و مرتبه، خوش اخلاق ترین شما و متواضع ترین شما می باشد».

حضرت امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَام به هنگام دعا به درگاه پروردگارش چنین
می گفت:

«خداوند! بر محمد و آل او صلوات فرست و وقتی مرا در میان مردم بلند
مرتبه می کنی، به همان اندازه مرا در نظر خودم فروتن و حقیر گردان، و هرگاه مرا به
عزتت آشکار عزیز می داری به همان مقدار در باطنم خشوعی باطنی ایجاد فرما (تا
خود را برتر از دیگران ندانم).

۱۲ - میانه روی در خوردن و آشامیدن و اموری مانند آنها:

خداوند متعال می فرماید:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^(۱)

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده روی نکنید چرا که خداوند اسراف
کاران را دوست ندارد»

حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

(۱) اعراف / ۳۱

«پیامبر خدا ﷺ در روز پنج شنبه، شب هنگام در مسجد قبا افطار فرمود،
و فرمود: آیا چیزی برای نوشیدن هست؟»

اوس پسر خولی انصاری کوزه‌ای که در آن شیر با عسل مخلوط بود برای آن
حضرت حاضر کرد. وقتی حضرت آنرا بر لبانش گذارد و مزه کرد دور نمود و سپس
فرمود:

دو آشامیدنی است که یکی از آنها کافی است و می‌توان به یکی از آن دو اکتفا
کرد. من آن را نمی‌خورم اما حرام هم نمی‌کنم، ولیکن برای خداوند سبحان تواضع
می‌کنم، هر که برای خداوند تواضع و فروتنی کند، خداوند او را بلند مرتبه
می‌گرداند، و هر که تکبر بورزد خداوند او را پست و خوار خواهد فرمود، و هر که
در زندگانش میانه روی کند خداوند به او رزق و روزی عطا می‌فرماید، و هر که
تبذیر نماید خداوند او را محروم می‌فرماید، و هر که زیاد به یاد مرگ باشد خداوند
او را دوست دارد.»

۱۳ - انصاف با مردم اگرچه با از خود گذشتگی همراه باشد:

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

«هر که از مالش با فقیر مساوات کند و از خود مایه بگذارد و با مردم با انصاف
باشد این فرد واقعاً مؤمن است» و نیز می‌فرماید:

«بهترین اعمال: انصاف به خرج دادن نسبت به مردم، و کمک کردن به برادران
دینی - آنهم برای خدا و در همه حال - می‌باشد.»

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«بدانید و آگاه باشید: هر که از خودش مایه بگذارد و با مردم منصف باشد
خداوند بر عزت او می‌افزاید.»

۱۴ - عفت:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«بهترین عبادت عفت شکم و فزج است (یعنی: خویشتن داری در مقابل شکم پرستی و فحشاء)».

۱۵ - انسان به عیب خود مشغول باشد بطوری که از عیوب مردم بیخبر باشد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«خوشا بحال کسی که ترس از خدای بزرگ او را از ترس از مردم غافل ساخته و خوشا بحال کسی که سرگرم عیب خویش است و از عیوب مؤمنین غافل است».

۱۶ - تخلّق و آراستن خویش به مکارم و نیکی های اخلاقی:

خدای تعالی پیامبر گرامیش را چنین توصیف می فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

«همانا تو دارای بهترین اخلاق می باشی»^(۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«خُلُق و خوی نیکو خلق خداوند اعظم است».

«آیا به شما بگویم شبیه ترین شما به من چه کسی است؟

عرض کردند: آری یا رسول الله!

فرمود: خوش اخلاق ترین شما و خوش رفتارترین شما، نیکوکارترین شما به خویشتان و با محبت ترین شما نسبت به برادران دینیش، شکیباترین شما بر حق،

بردبارترین شما که خشم خود را فرو می‌نشانند

باگذشت‌ترین شما

در حال خرسندی و خشم و غضب با انصاف‌ترین شما.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد:

«کدام مؤمن از نظر ایمان برترین است؟»

فرمودند: «خوش‌اخلاق‌ترین آنان».

و نیز می‌فرماید:

«بیشترین صفتی که باعث می‌شود امت من بواسطه داشتن آن صفت به

بهشت بروند: «تقوای خدا» و «خوش‌اخلاقی» است.

۱۷ - حلم و بردباری:

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«هیچگاه خداوند بواسطه جهل کسی را عزیز نمی‌کند و همچنین هیچگاه

خداوند بواسطه حلم و بردباری کسی را خوار و ذلیل نمی‌گرداند».

حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء می‌فرماید:

«مرد هرگز عابد (بنده حقیقی خدا) نمی‌شود، مگر آن که حلیم و بردبار

باشد».

۱۸ - حفظ قرآن، و عمل به آن، و خواندن آن:

خداوند متعالی در کتاب کریمش می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾

«بدرستی آنانکه کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را بپا می‌دارند و از آنچه

خدا روزیشان فرموده در پنهان و آشکار انفاق می کنند امید به تجارتی دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت» (۱)

پیامبر اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می فرماید:

«اهل قرآن در بالاترین درجه از درجات آدمیان - به جز انبیاء و رسولان - قرار دارند».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«حافظ قرآن و عمل کننده به آن، همراه با سفیران خداوند که گرامی و بزرگوارند قرار دارد».

و نیز می فرماید:

«هر که در جوانی و با ایمان قرآن بخواند، قرآن با خون و گوشتنش عجین می شود و خداوند او را با سفیران گرامی و بزرگوارش قرار می دهد، و قرآن در روز قیامت از او دفاع خواهد کرد».

برای قرائت بعضی از سوره های قرآن کریم ثواب خاصی در کتب حدیث ذکر شده، اگر مایلی که آنها را بدانی به آن کتب مانند: کتاب اصول کافی و بحار الانوار، قسمت کتاب القرآن مراجعه کن.

۱۹ - زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر امامان معصوم علیهم السلام:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«حضرت امام حسین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند:

پدرجان! ثواب کسی که شما را زیارت کند چیست؟

آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که مرا زیارت کند یا پدر تو را زیارت کند، یا تو را زیارت کند، یا برادرت امام حسن علیه السلام را زیارت کند، بر من سزاوار و حق است که او را در روز قیامت زیارت کنم تا از گناهانش نجات دهم».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«هر که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را در حالی که معرفت به حق آن حضرت دارد زیارت کند، مقام او در مقام علین نوشته می شود».

و نیز می فرماید:

«هر که یکی از ما (اهل بیت) را زیارت کند مانند کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است».

۲۰- زهد در دنیا:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«نسبت به دنیا زهد بورز تا خداوند تو را دوست داشته باشد»

و نیز می فرماید:

«از خداوند حیا کنید و حق حیا را بجا آورید (یعنی حقیقتاً از خدا حیا کنید) عرض کردند: ما از او حیا می کنیم».

حضرت فرمودند: اینطور نیست، چرا که: خانه ای می سازید که در آن سکونت نمی کنید، مال جمع می کنید ولی آنرا به مصرف نمی رسانید و نمی خورید».

و نیز می فرماید:

«هرگاه خداوند چیزی برای بنده اش اراده بفرماید (و بخواهد او را به درگاهش نزدیک کند)، او را نسبت به دنیا زاهد می فرماید و نسبت به آخرت راغب و مشتاق می گرداند و نسبت به عیوب خویش آگاهش می سازد».

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«یکی از صفت‌هایی که به دین انسان بیشترین کمک و یاری را می‌رساند، زهد در دنیا است».

و نیز می‌فرماید:

«نشانه‌ی کسی که به ثواب آخرت مشتاق است زهد او نسبت به فریبه‌ها و زیبایی‌های این دنیای زودگذر است».

و حضرت زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

«پس از شناخت خدای عزوجل و شناخت پیامبرش، هیچ عملی بهتر از دوست نداشتن دنیا (و وارستگی از تعلقات دنیوی) نیست».

مردی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت:

«من در اثر دوری راه توفیق آن را ندارم که هرگاه بخواهم بتوانم به زیارت شما شرفیاب شوم، لذا فقط در طول چند سال فقط یکبار به زیارت شما می‌آیم، پس مرا به کاری توصیه فرمائید تا به آن عمل کنم.»

حضرت فرمودند: تو را به تقوای خدا و ورع و سعی و کوشش در راه خدا توصیه می‌کنم و مواظب باش تا به هر کس که (از جهت مادی) بالاتر از توست طمع نکنی (و به آنچه که داری راضی باش) و به آنچه که خداوند عزوجل به رسولش صلی الله علیه و آله فرموده توجه کنی، (آنجا که می‌فرماید):

﴿وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

«هرگز به این متاع ناقابل دنیوی و خوشی زندگانی دنیا که به طایفه‌ای از مردم کافر، و نااهل برای امتحان داده‌ایم چشم آرزو مگشا».^(۱)

(در جایی دیگر از قرآن کریم) می‌فرماید:

﴿وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾

(۱) طه / ۱۳۱

«مبادا از کثرت اموال و اولاد آنها به شگفت آئی!». (۱)

و اگر از زهد در دنیا می ترسی و گمان می کنی زندگی زاهدانه میسر نیست پس زندگانی رسول خدا ﷺ را به یاد بیاور، چرا که به تحقیق خوراک آن حضرت از جو بوده و شیرینی او از خرما و آتش اجاق او از چوب درخت خرما بود و وقتی مصیبتی در مورد خودت یا اموالت یا فرزندان تو رسید، مصائب پیامبر خدا ﷺ را به یاد آور، چرا که به تحقیق هیچیک از بندگان خدا هرگز مانند آن حضرت مصیبت ندیده است».

حضرت امام کاظم علیه السلام بر قبری ایستاد و فرمود:

«موجودی که آخر عاقبتش این است شایسته است در اول (زندگانش) زهد پیشه کند، و موجودی که مرحله اولش (پس از مرگ) این است شایسته است از آخر و عاقبتش (روز قیامت) بترسد (و نسبت به آن نگران باشد و در صدد نیکو ساختن عاقبتش بر آید)».

۲۱ - کمک و یاری به برادر مؤمن و غمخواری برای او و از بین بردن غم و اندوهش و شاد کردن دلش او و اطعام به او و برآوردن حاجات و رفع مشکلات او:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«اگر کسی مؤمن مظلومی را کمک کند، این کار او از روزه در ماه رمضان و اعتکاف در مسجد الحرام افضل و بهتر (و ثوابش بیشتر) است، و اگر مؤمنی برادر مؤمنش را - در حالی که قادر است کمکش کند - یاری و کمک نماید خداوند او را در دنیا و آخرت یاری می فرماید، و اگر مؤمنی برادر دینیش را - در حالی که قادر به کمکش است - کمک نکند و خوار و ذلیل سازد، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار و ذلیل خواهد ساخت».

و نیز می فرماید:

«هر مؤمنی که غم و اندوه مؤمنی را بزداید، خداوند هفتاد غم از غم‌های دنیا و غم‌های روز قیامت را از او زایل خواهد کرد».

و می فرماید:

«هر کس بر مؤمنی آسان بگیرد در حالی که خودش در سختی و تنگدستی است، خداوند برای او تمامی حوائجش را در دنیا و آخرت آسان خواهد ساخت».

و می فرماید:

«خداوند عزّوجلّ یاور مؤمن است تا زمانی که او به برادر مؤمنش یاری می‌رساند».

و می فرماید:

«هر که دل کسی را شاد کند، خداوند در روز قیامت دل او را شاد خواهد کرد و به او گفته می‌شود: هر چه می‌خواهی بر خداوند منت گذار، زیرا: تو در عالم دنیا دوست داشتی که دل دوستان خدا را شاد کنی».

و می فرماید:

«هر کسی دل مؤمنی را شاد کند در حقیقت قلب مبارک رسول الله را شاد نموده است، و هر که دل رسول خدا را شاد کند، قطعاً آن خیر و سرور به خداوند می‌رسد (و موجب رضایت و خرسندی حضرت حق می‌شود).

و همچنین هر که دل مؤمنی را غمگین و ناراحت کند (بدون شک آن ناراحتی را در قلب رسول خدا ﷺ داخل کرده و حتماً آن شرّ و ناراحتی به خداوند می‌رسد و موجب عذاب و غضب خداوند خواهد شد)»!

و می فرماید:

«هر که مؤمنی را که گرسنه است سیر کند، خداوند او را از میوه‌های بهشتی

اطعام خواهد کرد، و هر که مؤمن تشنه‌ای را سیراب نماید، خداوند او را از آبهای بهشتی سیراب خواهد کرد، و هر که مؤمنی را لباس بپوشاند خداوند او را از لباسهای سبز بهشتی می‌پوشاند».

ومی فرماید:

«هرگاه مسلمانی حاجت و نیاز مسلمانی دیگر را بر آورد، خداوند به او ندا می‌فرماید: ثواب و پاداش تو بر من است (یعنی هیچ کس قادر به جبران این کار نیست مگر من)، و من راضی نمی‌شوم مگر با داخل کردن تو در بهشت».

۲۲ - محاسبهٔ نفس در هر روز:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر (رضوان الله تعالی علیه) وصیت فرمود که:

«ای ابوذر! حساب خودت را (در دنیا) بررسی کن قبل از آنکه (در آخرت) به حسابت رسیدگی شود، چرا که این کار برای حسابت در روز قیامت آسانتر است، و اعمال خودت را وزن کن قبل از آنکه (در روز قیامت) با میزان الهی وزن شوی، و خودت را برای تحویل کارنامهٔ اعمالت در روز قیامت - روزی که هیچ امری بر خداوند پوشیده نیست - آماده کن».

و همچنین می‌فرماید:

«ای ابوذر! مرد وقتی از اهل تقوی و پرهیزکاری خواهد بود که حساب خویش را برسد و سخت‌تر از محاسبه‌ای که شریک نسبت به حساب شریکش دارد، خود را محاسبه می‌نماید و ببیند که خوراکش را از کجا بدست می‌آورد و از کجا می‌نوشد و لباس و پوشاکش را از چه راهی بدست می‌آورد آیا از راه حلال بدست آورده یا از راه حرام؟»

ای ابوذر! هر که نسبت به درآمدش اعتنا نداشته باشد، و لا ابالی باشد و هیچ توجهی نداشته باشد به اینکه مال را از کجا کسب می‌کند، خداوند نیز به او اعتنا نخواهد داشت که از کجا به آتش جهنم وارد می‌شود».

حضرت امام زین العبادین علیه السلام می فرماید:

«ای پسر آدم! تا زمانی که در درونت از جانب خودت موعظه کننده ای داشته باشی تا در مورد کارها و فعالیت‌هایت به حسابرسی اعمالت بپردازد بر راه راست و خیر و صلاح هستی.

ای پسر آدم! تو سرانجام می میری و در روز قیامت از قبر برانگیخته خواهی شد و در برابر خداوند برای حسابرسی خواهی ایستاد، پس خودت را برای پاسخ به محاسبه و سؤال‌های دادگاه الهی آماده کن.»

۲۳ - اهتمام داشتن نسبت به امور مسلمانان:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«هر که صبح کند در حالی که نسبت به امور مسلمین اهتمام نداشته باشد، بدون شک مسلمان نیست.»

ومی فرماید:

«هر که صبح کند و نسبت به امور مسلمین اهتمام نداشته باشد، از مسلمانان نیست، و اگر کسی صدای فریاد و درخواست مسلمانی را بشنود که می گوید: «ای مسلمانان، مرا کمک کنید» و به فریاد او نرسد، بدون شک مسلمان نیست.»

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«اگر مؤمن مشاهده کند که برادر دینیش نیازمند است ولی چیزی ندارد که به او کمک کند به همین خاطر قلبش آزرده شود (چرا نتوانسته او را یاری کند) خداوند تبارک و تعالی به سبب همین غمگین شدنش او را وارد بهشت می فرماید.»

۲۴ - سخاوت و کرم و گذشت:

خداوند سبحان در کتاب کریمش می فرماید:

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾

«هرگاه به چیزی نیازمند باشند مؤمنان را بر خویش مقدم می‌دارند، (و قلب پاکشان بکلی از بخل و حسد و حرص پاک است)»^(۱)

نبی اکرم ﷺ می‌فرماید:

«خداوند اولیائش را فقط بر اساس سخاوت و حُسن خلق انتخاب می‌کند».

ومی‌فرماید:

«از کارهایی که موجب آموزش خداوند است: بذل و بخشش غذا، سلام کردن، و خوشگفتاری می‌باشد».

ومی‌فرماید:

«از گناه شخص سخاوتمند بگذرید، چرا که خداوند او را به دست قدرتش نگهداشته است، بطوریکه هرگاه بلغزد (و خطائی از او سرزند خداوند او را بلند خواهد فرمود)».

ومی‌فرماید:

«بهشت خانه سخاوتمندان است».

ومی‌فرماید:

«بزرگوارترین مردم از جهت ایمان، گشاده دست‌ترین ایشان است».

۲۵ - انفاق بر خانواده و عیال:

رسول گرامی ﷺ می‌فرماید:

«کسی که برای تأمین زندگی خانواده‌اش (و کسب حلال برای آنها) زحمت می‌کشد، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند».

ومی‌فرماید:

«بهترین. شما کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد».

ومی فرماید:

«هرآنچه که مرد برای خانواده‌اش خرج می‌کند، صدقه بشمار می‌آید».

ومی فرماید:

«اگر یک دینار برای خانواده‌ات خرج کنی، و یک دینار در راه خدا انفاق کنی، و یک دینار برای آزادی برده‌ای بپردازی، و یک دینار به فرد مسکینی بدهی، بیشترین ثواب را آن دیناری دارد که برای خانواده‌ات خرج کرده‌ای».

۲۶ - توبه از گناهان، چه گناه صغیره باشد چه کبیره و پشیمانی از آنها:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به درگاه خدا توبه نصوح (توبه با خلوص و دوام) کنید تا خداوند گناهانتان را محو گرداند و شما را در باغهای بهشتی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل کند»^(۱).

و نیز می‌فرماید:

﴿ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾

«ای مؤمنان! همگی بسوی خدا رو آورید و توبه کنید تا راستگار شوید».^(۲)

و نیز می‌فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴾

(۱) تحریم ۸/

(۲) نور/ ۳۱

«خداوند افرادی را که پیوسته بدرگاهش توبه و انابه می‌کنند دوست دارد و نیز کسانی را که پاکیزه هستند (واز هر آلاشی بدورند) دوست می‌دارد.»^(۱)

ومی فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾

«او همان خدایی است که توبهٔ بندگانش را قبول می‌کند و از گناهان در می‌گذرد و بر هر آنچه می‌کنید با خبر و آگاه است.»^(۲)

ومی فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾

«ای پیامبر! به آن بندگانم که در عصیان زیاده‌روی کردند بگو: هرگز از رحمت بیکران خدا ناامید و مأیوس نشوید، (و چون توبه کنید) خداوند همهٔ گناهان را خواهد بخشید که او خدائی بسیار آمرزنده و مهربان است.»^(۳)

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند:

«ای محمد بن مسلم! گناهان مؤمن زمانی که از آنها توبه می‌کند بخشیده می‌شود، (در این هنگام) مؤمن باید برای آنچه که بعد از توبه و بخشش لازم است عمل کند (و مواظب باشد تا دیگر مرتکب گناه نشود).

بخدا قسم! این بخشش خداوند فقط برای اهل ایمان می‌باشد.

(محمد بن مسلم می‌گوید): عرض کردم: او بارها این کار را می‌کند - یعنی بارها گناه می‌کند و سپس توبه می‌نماید و از خدا طلب آمرزش می‌کند!

(۱) بقره/ ۲۲۲

(۲) شوری/ ۲۵

(۳) زمر/ ۵۳

حضرت فرمودند: هر زمانی که مؤمن با استغفار و توبه به سوی خدا باز می‌گردد، خداوند نیز با آمرزش به سوی او بر می‌گردد».

و نیز فرمود:

«کسی که از گناه توبه کرده مانند کسی است که گناه ندارد، و کسی که بر یک گناه اصرار داشته و مرتب آنرا انجام دهد در حالی که از آن استغفار نموده، این شخص مانند کسی است که خدا را مسخره خود قرار داده است!»

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هر کس گناه کند و پشیمان شود قبل از آنکه استغفار کند، خداوند او را می‌آمرزد».

و فرمود:

«خداوند به توبه بنده مؤمنش - زمانی که توبه می‌کند - شاد می‌شود، همانطور که یکی از شما وقتی گشوده‌اش را پیدا کند شاد می‌شود».

غیر از این اموری که گفتم، کارهای خیر بسیاری هست که در کتب فقه و حدیث بیان شده‌اند.

اگر می‌خواهی اطلاع بیشتری بدست بیاوری به آن کتب مراجعه کن.

به پدرم گفتم: این کارهایی که گفتید کارهای معروف بود، اما منکرات و کارهای زشت کدامند؟ یا چه کارهایی منکر و زشت بشمار می‌آید؟

پدرم گفت: کارهایی که منکر و زشت می‌باشند بسیارند، اکنون بعضی از آنها را برایت بر می‌شمارم ولیکن به همان شرطی که قبلاً برایت گذاشتم.

گفتم: منظور تان اینست که تعهد بدهم که از آنها دوری کنم و دیگران را نیز از این کارها نهی کنم؟

گفت: آری.

گفتم: قول می‌دهم.

گفت: بنابراین، اینک بعضی از کارهائی را که منکرند برایت برمی‌شمارم. پدرم به همان روشی که کارهای خیر و معروف را ذکر کرده بود، کارهای شرّ و نارو را بیان کرد، یعنی در ابتدا نام آنها و سپس دلیلی از قرآن و یا احادیث از کتابهایی که در مقابلش بود می‌آورد.

کارهای منکری که پدرم برایم برشمرد از این قرارند:

۱ - ظلم و ستم:

خداوند متعال در کتاب کریمش می‌فرماید:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾

«آنانکه در حق آل رسول ﷺ و اهل ایمان ظلم و ستم روا داشتند بزودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی در دوزخ بازگشت می‌کنند.» (۱)

حضرت امام امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«بزرگترین گناه بزور گرفتن مال شخص مسلمان به غیر حقّ است.»

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید:

«وقتی حضرت زین العابدین علیه السلام در حال وفات بود مرا به سینه‌اش

چسبانید و فرمود:

فرزندم! همانا تو را توصیه می‌کنم به همان چیزی که پدرم مرا به آن توصیه

نمود که پدرش نیز او را به آن توصیه نمود و آن اینست که فرمود:

«فرزندم! مراقب باش تا به کسی که یاوری جز خدا ندارد ستم مکنی.»

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«هرکس به دیگری ستمی بکند، مکافات آن ظلم را در جان خودش یا مالش و یا در فرزندش خواهد دید».

و فرمود:

«هرکس مال برادر مسلمانش را از روی ظلم و ستم بخورد و به او برنگرداند، در روز قیامت از شعله‌های آتش خواهد خورد».

۲ - کمک کردن به ظالم برای انجام ظلم و رضایت داشتن به آن ظلم:

نبی اکرم ﷺ می فرماید:

«هرکس بسوی ظالم و ستمگری قدم بردارد برای آنکه او را یاری کند و بداند او ظالم است در واقع از اسلام خارج شده است».

ومی فرماید:

«بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد، و بدتر از او کسی است که آخرتش را برای دنیای دیگران بفروشد».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

«کسی که ظلم می کند و کسی که به او یاری می رساند و کسی که به ظلم او راضی است هر سه نفر در ظلم شریکند»^(۱).

ومی فرماید:

«کسی که از ظلم کردن ظالمی دفاع کند و برای آن ظالم عذر و بهانه بیاورد (و ستم ظالم و ستمگر را توجیه کند)، خداوند کسی را بر او مسلط می فرماید تا بر او

(۱) در زیارت عاشورا می خوانیم: فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَ رَضِيَتْ بِهِ، یعنی خداوند لعنت کند امتی را که تو را به قتل رساندند و خداوند لعنت کند امتی که به تو ظلم کردند و خداوند لعنت کند امتی که این ظلم را شنیدند. و به آن راضی شدند. (مترجم)

ستم کند، و هرگاه دعا کند مستجاب نمی شود».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وصیتش به اصحابش فرمود:

«مواظب باشید که هیچگاه ظالمی را در ظلمش بر مسلمان مظلوم کمک و یاری نکنید چرا که آن مظلوم شما را نفرین خواهد کرد و نفرینش در مورد شما مستجاب می شود، همانا پدرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود:

«نفرین شخص مسلمانِ مظلوم مستجاب است».

و فرمود:

«اگر کسی ظالمی را بر قتلِ مؤمنی کمک و یاری کند حتی اگر با گفتن یک کلمه، وقتی روز قیامت وارد محشر می شود بر روی پیشانی‌اش نوشته شده: «این فرد از رحمت خداوند محروم است».

و فرمود:

«روز قیامت شخصی به طرف دیگری می رود و او را با خونش آلوده می کند (یعنی: او را محکوم به قتلش می کند)، آن شخص می گوید: ای بنده خدا من با تو چه کرده: و دم که با من چنین کردی؟ (و مرا در قتل خودت شریک می دانی)؟
در جواب گوید: تو در فلان روز با گفتنِ یک کلمه قاتلِ مرا کمک کردی و من کشته شدم.

۳- انسان از کسانی باشد که دیگران از او به سبب شرّش پرهیز کنند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بدترین مردم در نزد خدا در روز قیامت کسانی هستند که مردم به آنها احترام می گذاشتند تا از شرّشان در امان باشند».

و حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

«یکی از منفورترین مخلوقات خدا بنده‌ای است که مردم از زبانش در

هراس باشند».

۴ - قطع ارتباط با خویشاوندان:

خداوند متعال در کتاب کریمش می فرماید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ﴾

«شما منافقان اگر از فرمان خدا و اطاعت قرآن روی بگردانید یا در زمین فساد نمائید و قطع رحم کنید باز هم امید نجات دارید؟!»^(۱)

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

«با خویشاوندان و فامیلت هرگز قطع رابطه نکن اگر چه آنها با تو قطع رابطه کرده باشند».

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شده که:

«سه خصلت است که دارنده آنها هرگز نخواهد مُرد مگر آنکه نتیجه و آثار بد آنها را ببیند:

۱- زنا کردن

۲- قطع ارتباط با خویشاوندان.

۳- به دروغ قسم خوردن، کسی که به دروغ قسم می خورد همانا با خدا به مبارزه و جنگ پرداخته است».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«مردی از قبیله حَتَم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرضه داشت:

یا رسول الله! چه چیز در اسلام افضل است؟

(۱) محمد (ص) / ۲۲

حضرت فرمودند: ایمان به خدا.

عرض کرد: پس از ایمان به خدا چه چیز افضل است؟

حضرت فرمودند: ارتباط با خویشاوندان.

عرض کرد: پس از ارتباط با خویشاوندان چه چیز در اسلام افضل است؟

حضرت فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر کردن.

سپس عرض کرد: اکنون بفرمائید کدامیک از اعمال در نزد خداوند

مبغوض ترین عمل می باشد؟

حضرت فرمودند: شرک و رزیدن به خدا.

عرض کرد: پس از شرک به خدا کدام عمل منفورترین اعمال در نزد

خداست؟

حضرت فرمودند: قطع ارتباط با خویشاوندان.

عرض کرد: پس از قطع ارتباط با خویشاوندان کدام عمل نزد خدا

منفورترین اعمال می باشد؟

حضرت فرمودند: امر کردن به کار زشت و منکر و نهی کردن از کار نیک

و خیر و معروف.

۵ - خشم و غضب:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند:

«وقتی انسان خشمگین می شود (و در تلاش بر فرونشاندن آتش غضبش بر نمی آید و به آن دامن می زند)، در اثر خشم (آنقدر کارهای زشت و ناروا می کند و سخنان زشت می گوید تا آنکه به حدی می رسد که) راضی نمی شود تا آنکه به آتش جهنم داخل شود، به همین خاطر هرگاه شخصی بر قومش غضب کرد و خشمگین شد (برای فرونشاندن خشمش اگر ایستاده است) فوراً بنشیند (و تغییر حالت

بدهد) چرا که تغییر حالت دادن در حال غضب موجب می‌شود پلیدی شیطان (خشم) از او بیرون رود.

وهرگاه شخصی بر یکی از فامیلش خشم و غضب کرد، فوراً به او نزدیک شود و او را مسّ نماید (مثلاً: با او دست بدهد یا او را به آغوش بگیرد) زیرا وقتی انسان رَجِم و فامیل خویش را لمس کند، آرام می‌گیرد».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«غضب کلید هر شَرِّی می‌باشد».

۶- خودخواهی و تکبر ورزیدن:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می‌فرماید:

﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾

«پس آنگاه فرشتگان خطاب کنند که: از هر درِ دوزخ داخل شوید که در آنجا همیشه معذّب خواهید بود که جایگاه متکبران در دوزخ بسیار بد منزلگاهی است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصْمِرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾

«هرگز با تکبر و ناز از مردم رُخ متاب و در زمین با غرور و تبختر قدم بر مردار که خدا هرگز مردم متکبر و خودپسند را دوست نمی‌دارد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اکثر اهل دوزخ متکبران می‌باشند».

و نیز می‌فرمایند:

«هر که بر روی زمین با غرور و تکبر راه برود، زمین و موجودات زیرزمین و روی زمین او را لعنت می‌کنند».

و فرمود:

«هرکس خودش را بزرگ ببیند و در راه رفتن با تکبر راه برود در حالی خدا را ملاقات می کند که خداوند بر او غضب نموده است».

و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرموده اند:

«هرگز کسی که حتی به اندازه ذره ای کبر و خودپسندی در او وجود داشته باشد وارد بهشت نخواهد شد».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

«دورترین مردم به خداوند در روز قیامت افراد خودپسند و سرکش می باشند»

۷- با ظلم و ستم مال یتیم خوردن:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا
وَسَيَصْلُونَٰ سَعِيرًا﴾

«آنان که اموال یتیمان را به ظلم و ستمگری می خورند، در حقیقت آنها آتش جهنم را در شکم خود فرو می برند و بزودی به دوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد».

۸- به دروغ قسم خوردن:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام از کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نقل

می فرمایند که:

«قسم دروغ خوردن و قطع ارتباط با خویشاوندان موجب می شوند خیر و برکت از اهل آن سرزمین برود».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند:

«هرکس قسم بخورد در حالی که می داند دروغ می گوید، در حقیقت با خدای عزّ و جلّ به مبارزه و جنگ پرداخته است».

۹- شهادت و گواهی دروغ دادن:

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«کسی که گواهی دروغ می دهد مانند کسی است که بت می پرستد».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

«اگر شخصی به ضرر مال کسی شهادت دروغ بدهد (و موجب از دست رفتن مال او شود)، خداوند عزّ و جلّ برای او جایگاه بسایر سخت و بلائی در آتش جهنّم قرار خواهد داد».

۱۰- مکر و فریب:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«کسی که مسلمانی را فریب دهد از ما نیست».

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«اگر اهل مکر و خدعه در آتش غضب الهی نمی بودند من مکارترین فرد عرب بودم»^(۱).

۱۱- تحقیر و کوچک کردن برادر مؤمن، مخصوصاً کوچک کردن افراد

فقیر و تهیدست و توهین به آنان.

(۱) باید به این نکته توجه داشت که حضرت علی علیه السلام حتی مکر و حیل را در جنگ ها، و صحنه های سیاسی دولت اسلام بکار نمی بست و این سیره در زندگانی آن حضرت بخوبی مشاهده می شود، آنحضرت هیچگاه مصلحت را بر حق مقدم نمی داشت، و همیشه حق را بر مصلحت ترجیح می داد (مترجم).

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«هرگز مؤمن فقیر را تحقیر نکنید، زیرا اگر کسی مؤمن را تحقیر کند و به او توهین نماید، خداوند او را تحقیر خواهد کرد و همیشه مورد خشم خدا خواهد بود تا آنکه از تحقیرش دست بردارد و (از این کار زشت) توبه نماید.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«اگر کسی مؤمن را به سبب تهیدستی و فقرش خوار نماید و او را تحقیر کند، خداوند او را در روز قیامت در برابر تمامی مخلوقات رسوا خواهد کرد».

۱۲ - حسد:

خدای تعالی در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

«ای پیامبر!» بگو: پناه می جویم به پروردگار فروزنده صبح روشن از شر مخلوقات شریر و بد اندیش ... و از شر حسود بدخواه آنگاه که آتش رشک و حسدش برافروخته می شود». (۱)

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«حسد ایمان را می خورد (واز بین می برد) همانطوری که آتش هیزم را می خورد (واز بین می برد).

و همچنین می فرماید:

«مؤمن غبطه می خورد ولی هرگز حسادت نمی ورزد، اما منافق حسادت می ورزد ولی غبطه نمی خورد».

توضیح آنکه: اگر مؤمن ببیند دیگری صاحب نعمتی یا صفتی نیکو است از

اینکه او دارای این نعمت است ناراحت نمی‌شود، بلکه از خدا می‌خواهد که ای کاش من هم این نعمت را داشتم، اما منافق از اینکه دیگری دارای نعمت است ناراحت می‌شود اگر چه خودش آن نعمت را هم دارا باشد.

و همچنین آنحضرت می‌فرماید:

«ریشه کفر سه چیز است: «حرص و آز»، «تکبر و خودبینی» و «حسد».

۱۳ - غیبت:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾

«هرگز در امور یکدیگر تجسس نکنید (وجاسوسی بر احوال خلق مگمارید) و غیبت یکدیگر را روا مدارید، آیا شما دوست دارید که گوشت برادر مرده خود را بخورید البته از این کار بدتان می‌آید و کراهت دارید (پس بدانید غیبت کردن از دیگران در حقیقت خوردن گوشت مرده آنان است).

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«از غیبت کردن خودداری کنید، زیرا غیبت بدتر از زنا می‌باشد، به دلیل آنکه شخص وقتی زنا می‌کند می‌تواند توبه کند و خداوند توبه او را می‌پذیرد ولی کسی که غیبت می‌کند آمرزیده نمی‌شود مگر آنکه کسی که غیبتش را کرده از او بگذرد (ورضایت بدهد)».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

«غیبت کردن بر هر مسلمانی حرام است، و همانا غیبت تمامی کارهای حسنه و ثوابی که انسان انجام داده است از بین می‌برد همانطوری که آتش هیزم را از بین می‌برد».

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«اگر کسی در نزدش غیبت برادرِ مؤمنش را کنند - در حالی که می تواند از او دفاع کرده و او را کمک و یاری نماید - ولی یاری و کمکش نکند و از او دفاع ننماید خداوند او را در دنیا و آخرت خوار و ذلیل خواهد نمود.»

۱۴ - حَبِّ مَالٍ وَ حِرْصِ وَأَزْ دَاشْتَنِ بَرِ دُنْيَا:

خداوند سبحان در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! مبادا اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا غافل کند، آنانکه این کار را بکنند (و در اثر دلبستگی به اموال و اولاد از یاد خدا غافل شوند) قطعاً زیانکار خواهند بود.»

همچنین می فرماید:

﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ﴾

«بدانید! همانا اموال و فرزندان شما برای آزمایش و امتحان الهی به شما داده شده اند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«اگر کسی صبح کند در حالی که بزرگترین هم و غمّش فقط دنیا باشد، هیچ بهره ای از خدا (و دوستی با خدا) نبرده است.»

و نیز می فرماید:

«پس از من افراد پستی (و دنیا پرستی) خواهند آمد که ایمان شما را از بین خواهند برد همانظوری که آتش هیزم را از بین می برد.»

و می فرماید:

«دنیا را برای اهلش واگذارید، هر که از دنیا بیش از آنچه که نیاز دارد آخذ کند، در واقع او زیانش را آخذ نموده ولی نمی فهمد که چه کار می کند (و چگونه به خود و آخرتش ضرر می زند)».

ومی فرماید:

«دینار و درهم، دلبستن به اموال، اقوام پیش از شما را به هلاکت کشانید و شما را نیز هلاک خواهد کرد».

ومی فرماید:

«کسی که دنیایش را دوست بدارد به آخرتش ضرر رسانده».

و حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید:

«چنین دیدم که تمام خیر در آنست که انسان نسبت به آنچه در دست مردم است طمع نداشته باشد».

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

«چه بد بنده ای است، بنده ای که دارای طمعی است که آن طمع او را بدنبال خویش می کشاند، و بد بنده ای است کسی که نسبت به دنیا رغبتی دارد که او را خوار و ذلیل می نماید».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

«دوست داشتن دنیا (و آنچه در اوست) سر منشاء تمام گناهان است».

۱۵ - فحش و تهمت زدن و افترا زدن، ناسزاگوئی زبانی و سبّ و دشنام

دادن:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود:

«ای عایشه! اگر فحش و ناسزاگویی صورت و مثالی داشت (و در قالب چیزی

دیدنی در می آمد) بدون شک این مثال و صورت، بسیار زشت و بد بود».

و فرمودند:

«خداوند شخص فحّاش و بد زبان و گدای سیمج را دوست ندارد».

و فرمود:

«همانا یکی از بدترین بندگان خدا کسی است که به سبب بد زبانی و فحّاشی (که دائماً به آن مبتلاست) همنشینی با او مورد کراهت و نفرت دیگران باشد».

و فرمود:

«فحش دادن به مؤمن گناه است و جنگ و کشتن او کفر است، خوردن گوشت او (غیبت او) معصیت است، احترام مال مؤمن مانند احترام خون او می باشد».

عَمْرُو بنِ نَعْمَانِ جُعْفَى روایت کرده است که:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دوستی داشت که پیوسته همراه آنحضرت بود، یک روز به غلامش گفت: ای پسر زناکار! کجا بودی؟!

راوی می گوید: تا حضرت این کلام را از او شنید از فرط ناراحتی دست مبارکش را بلند کرد و بر پیشانی خود زد و فرمود:

«سبحان الله! تو مادر او را مَتَّهَم به زنا کردی و حال آنکه گمان می کردم تو شخص با ورع و با تقوائی هستی، اکنون می بینم که هیچ تقوی و ورعی نداری.

عرض کرد: فدایت شوم، مادر این غلام زنی است سِنْدی و مشرک.

حضرت فرمود: آیا نمی دانی هر قوم و ملتّی برای خود نکاحی دارند؟! اینک از من دور شو!

راوی می گوید: دیگر ندیدم حضرت با او راه برود تا آنکه مرگ بین آن دو جدائی انداخت».

۱۶ - عاق والدین:

خداوند سبحان در کتاب کریمش می فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾.

«و پروردگارت چنین حکم فرموده است که: جز او هیچکس را نپرستید و در باره پدر و مادر نیکوئی کنید و چنانکه هر دو یا یکی از آندو پیر و سالخورده شدند (بطوریکه موجب رنج و زحمت شما گردیدند) مبادا کلمه بگوئید که موجب رنجش خاطرشان شود و کمترین آزار را به آنها نرسانید و حتی به ایشان آف نگوئید و به اکرام و احترام با آنها سخن گوئید».

رسول خدا ﷺ در این باره می فرماید:

«مواظب باشید هرگز عاق و الدین نشوید».

و فرمود:

«اگر کسی صبح کند در حالی که مورد غضب پدر و مادرش باشد، دو درب بزرگ آتش برویش گشوده می شود».

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

«پدرم (امام سجاد علیه السلام) مردی را دید که فرزندش همراه او راه می رود در حالی که پسر بر بازوی پدرش تکیه داده است».

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: آن پسر مورد غضب پدرم قرار گرفت و پدرم تا زمانی که از دنیا رفت هرگز با او سخن نگفت».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

«کسی که به پدر و مادرش - در حالی که آندو به او ستم کرده باشند - به دید خشم و غضب نگاه کند، خداوند نماز او را قبول نخواهد کرد!»

و نیز می فرماید:

«اگر خداوند چیزی پائین تر و سبک تر از کلمه آف می دانست قطعاً از آن نهی

می فرمود^(۱)، و همین گفتن کلمه اُف از پائین ترین چیزهایی است که سبب عاق والدین می شود، و یکی از مواردی که شخص عاق والدین می شود آنست که به پدر و مادرش با نظر بد و خمشگین نگاه کند».

۱۷ - دروغ گفتن:

خداوند متعال در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

«جز این نیست دروغ را آنکس به خدا می بندد که ایمان به آیات خدا نیاورد».

و می فرماید:

﴿فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾

«در نتیجه تکذیب حق و نقض عهد، خداوند هم دل آنها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که ببابند آنرا به سبب آنچه خلاف کردند با خدا آنچه وعده کردند او را و به سبب آنچه دروغ می گفتند».

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

«خیانت بزرگی است که با برادر دینی خود صحبت کنی و در حالی که او تو را شخصی راستگو می داند و سخنت را تصدیق می کند، تو به او دروغ بگویی».

و می فرماید:

«دروغ گفتن رزق را از انسان کم می کند».

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«بنده هرگز طعم ایمان را نمی چشد، مگر آنکه دروغ گفتن را ترک نماید، به

(۱) اشاره به آیه ای است که در طلیعة بحث (عاق والدین) آورده شد. (مترجم).

شوخی دروغ بگوید یا جدی».

حضرت امام سجاده علیه السلام می فرماید:

«از دروغ بپرهیزید، کوچک باشد یا بزرگ، در حال جدی باشد یا شوخی، زیرا وقتی انسان در کارهای کوچک دروغ بگوید بر دروغ‌های بزرگ‌تر جرأت پیدا می‌کند».

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«تمام خیانت‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن خانه دروغ می‌باشد».

۱۸ - بد قولی کردن و وفای به عهد نکردن:

خدای تعالی در کتاب کریمش می فرماید:

﴿فَاعْتَبِهِمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ﴾

«در نتیجه تکذیب حق و نقض عهد، خداوند هم دل آنها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که ببینند آنها را به سبب آنچه خلاف کردند با خدا آنچه وعده کردند او را».

نبی اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرماید:

«کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد بدون شک وقتی قول و وعده داد باید به آن وفا کند».

ومی فرماید:

«چهار صفت است که اگر در کسی باشد منافق است و اگر در کسی یکی از این چهار صفت وجود داشته باشد در حقیقت یکی از صفات نفاق را دارا می‌باشد، تا آنکه آن را ترک کند. (آن چهار صفت عبارتند از:)

در هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید

وقتی قول می‌دهد وفانمی‌کند.

وقتی با کسی قرار داد و معاهده می‌بندد خیانت می‌کند.

وقتی با کسی به خصومت و دشمنی بیفتد گناه می‌کند (بطوری که برای ضربه زدن به او از هیچ گناهی دریغ ندارد).

۱۹ - اصرار ورزیدن بر گناه و تکرار گناه و ترک نکردن و پشیمان نشدن از انجام گناه:

خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّاهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾

«نیکان کسانی هستند که هرگاه کار ناشایستی از ایشان سرزند یا ظلمی به خود بکنند خدا را به یاد می‌آورند و از گناه خود به درگاه خدا استغفار می‌کنند، (چون می‌دانند) هیچکس جز خدانمی‌تواند گناه خلق را ببامرزد، و نیکان کسانی هستند که در کار زشت اصرار نمی‌ورزند؛ چون به زشتی معصیت آگاه هستند. پاداش آنان آمرزشی است از جانب پروردگارشان و سزاوار باغهایی هستند که نهرها در آن جاری است و همیشه در آن باغها متنعم خواهند بود و چه خوب است پاداش عمل کنندگان.»

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«یکی از علامات شقاوت و بدبختی اصرار ورزیدن بر گناه است.»

و حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«بزرگترین گناهان، گناهی است که شخص مرتکب آن بر ارتکابش اصرار

ورزد.»

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

«نه، بخدا قسم! خداوند هیچیک از طاعات و عبادات کسی را که بر ارتکاب گناه اصرار ورزیده نمی پذیرد»

۲۰- احتکار طعام به قصد زیاد شدن قیمت آن:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«اگر کسی طعامی را بخرد (و به قصد زیاد شدن قیمت آن) چهل روز آن را احتکار کند و سپس آن را بفروشد و با پولش صدقه بدهد، آن صدقه به عنوان کفاره گناهی که مرتکب شده حساب نمی شود».

و نیز می فرمایند:

«اگر کسی بیش از چهل روز جنسی را احتکار کند، خداوند حتی نسیم و بوی بهشت را بر وی حرام می فرماید»^(۱).

و نیز می فرمایند:

«اگر کسی جنس خوراکی (مردم) را به قصد آنکه قیمتش زیاد شود بیش از چهل روز احتکار کند، با این کارش از خداوند دوری جسته و خداوند نیز از او بیزار است».

۲۱- غش و فریب در معاملات:

نبی اعظم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«اگر کسی مسلمانی را در خرید یا فروشش فریب دهد از ما نیست».

و نیز می فرمایند:

(۱) با آنکه در بعضی از روایات آمده است که: نسیم بهشت تا پانصد هزار سال راه به مشام می رسد، یعنی این شخص بیش تر از این حد از بهشت دور می باشد (مترجم).

«آگاه باشید که: هر که ما را فریب دهد (مؤمنین و شیعیان ما را فریب دهد) از ما نیست» حضرت این جمله را سه بار تکرار فرمود و فرمود:

«هر کس برادرِ مسلمانش را فریب دهد، خداوند برکت را از رزق و روزیش قطع خواهد کرد و زندگانی را بر او سخت و فاسد خواهد کرد و او را به خودش وا خواهد گذاشت».

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمایند:

«روزی نبی اکرم صلی الله علیه و آله در بازار مدینه از مقابل فروشنده‌ای که طعام می فروخت ردّ شد، حضرت به فروشنده آن جنس فرمود: خوراک خوب و اعلائی داری، قیمتش چقدر است؟

در این هنگام خداوند عزّوجلّ به آن حضرت وحی فرمود که دستش را در آن طعام داخل کند - حضرت دست مبارکش را در آن طعام وارد کرد و وقتی خارج نمود دید غذای فاسدی است. آنگاه به آن فروشنده فرمود:

«در این کارت دو گناه کرده‌ای: هم خیانت کرده‌ای و هم مسلمین را فریب داده‌ای».

۲۲ - اسراف و زیاده روی و میانه روی نکردن و تبذیر و تلف کردن مال اگر چه کم باشد:

خداوند متعال در کتاب مجیدش می فرماید:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده روی نکنید، چرا که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد».^(۱)

و نیز می فرماید:

﴿وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴾

«وهمانا کسانی که اسراف می کنند اهل دوزخند». (۱)

ومی فرماید:

﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾

«همانا کسانی که تبذیر می کنند برادران شیاطینند و شیطان نسبت به پروردگارش نمک شناس و کفور بود». (۲)

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وقتی خداوند خیر و صلاح بنده ای را اراده فرماید میانه روی و حُسن تدبیر را به او الهام می کند و او را از سوء تدبیر و زیاده روی دور می نماید».

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

«آیا گمان می کنی خدای تعالی به کسی اموالی عطا می کند تا به او اکرام نماید، و دیگری را از مال دنیا محروم می کند تا او را خوار نماید؟! ولیکن مالِ خداست و خداوند آنرا به عنوان امانت در نزد انسان می گذارد و به او اجازه می دهد تا آنرا به اعتدال و مقتصدانه خرج کند، بخورد و بیاشامد وزن بگیرد، مَرکَب فراهم کند و مقدار اضافی را به نیازمندان بدهد تا سختی آنان بر طرف گردد».

و هر کسی بامالی که خداوند به او عطا فرموده چنین مقتصدانه عمل کند هر آنچه که می خورد و می آشامد و هر مرکبی که سوار می شود وزنی که با او زناشوئی می کند همگی حلال است، و غیر از اینها هر آنچه که زیاده روی کند حرام است. سپس حضرت فرمود:

﴿وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾

(۱) غافر / ۴۳

(۲) الاسراء / ۲۷

«اسراف و زیاده روی نکنید، زیرا خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد»^(۱).

و فرمودند:

«میانه روی کاری است که خدای عزوجل آنرا دوست دارد، و اسراف و زیاده روی کاری است که خداوند از آن ناراضی است حتی اگر چه (خیلی اندک باشد مثلاً) یک هسته را که فایده دارد بدور بیندازی، یا مقدار آب آشامیدنی را که اضافه آمده به زمین بریزی».

۲۳ - ترک یکی از کارهای واجب مانند: ترک نماز یا روزه یا غیر از اینها که از واجبات بشمار می رود:

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

«اگر کسی نماز را عمداً ترک کند، از ذمه خدا و رسول خدا محروم و دور شده است».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

«اگر بنده ای یکی از واجبات خدا را ترک کند، یا یکی از گناهان کبیره را مرتکب شود، خداوند به او نظر نمی فرماید و او را از گناه پاک نمی فرماید».

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود چنین افزود که:

«خداوند انسان را بکاری امر می فرماید و شیطان نیز انسان را به کاری مخالف آن دستور می دهد، اگر انسان کاری را که خداوند امر فرموده ترک کند و به انجام کاری که شیطان به او دستور داده پردازد، این شخص (مطیع شیطان است و) در (پائین ترین طبقات جهنم یعنی: طبقة هفتم دوزخ همنشین ابلیس خواهد بود)». غیر از این امور، منکرات دیگری وجود دارد که در این فرصت کم مجال ذکر

(۱) انعام / ۱۴۱

آنها نیست، اگر مایلی آنها را بدانی به کتب حدیث و فقه مراجعه کن.

پدرم این مطلب را گفت و سپس با قاطعیت تمام و با تأکید در حالی که تارهای صوتیش را آرام کرد و پرده‌ای از صراحت متین و مؤثر سخنانش را پوشانده بود گفت:

گفتگو در باره امر به معروف و نهی از منکر را با کلامی از یکی از بزرگان مجتهدین رضی الله عنه به پایان می‌برم، در آن کلام چنین آمده است:

«یکی از بزرگترین دلائل یا شواهد امر به معروف و نهی از منکر، و عالی ترین نمونه آن و محکم ترین و قوی ترین آن - مخصوصاً نسبت به رؤسای دین - این است که: انسان خودش عملاً رداء کارهای نیک و خیر را - واجب و مستحبش را - بر تن کند، و رداء کارهای زشت و ناروا (منکرات) را - حرام و مکروهش را - از تن بدر آورد، و یا اخلاق کریمه خودش را به کمال برساند، و از اخلاق و ردائیل و صفات زشت و نکوهیده پرهیز کند، چراکه با این عمل خویش سبب می‌شود مردم به انجام کارهای خیر و نیک (معروف) بپردازند و از ارتکاب کارهای زشت (منکر) خودداری کند، خصوصاً اگر این موعظه عملی را با مواعظ حسنه بیانی کامل کند و مردم را به انجام کارهای خیر مشتاق سازد و از کارهای ناروا بر حذر دارد.

هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد، هر دردی درمانی دارد، طب روح و خرد و معالجه مشکلات روحی و حل مسائل عقلی اهمیتش بمراتب از طب ابدان و معالجه بیماری‌های جسمی بیشتر است.

بنابراین: کسی که طبیب روحانی و طبیب نفوس و عقول است باید به عالی ترین و بهترین روش امر بمرعوف و نهی از منکر کند».

پدرم گفت: با گفتگوی امر به معروف و نهی از منکر جلساتمان را به پایان می‌رسانیم و از خداوند عز و جل می‌خواهیم این خدمت ما را خالصانه برای خودش و برای شما و برادران دینی شما مفید و سودبخش قرار دهد و جلسه فردا را برای

پاسخ به سؤالات گوناگونی که گهگاه من از جواب به آنها در گفتگوهای گذشته غفلت کرده و یا بخاطر کمی دقت آنها را خلاصه کرده‌ام و یا سؤالاتی که خارج از بحث‌های گذشته بوده ... خواهم داد.

گفتم: این فکر بسیار خوبی است و امیدوارم که مفید واقع شود.

پدرم گفت: پس به امید دیدار تا جلسه فردا، تا جلسه فردا و گفتگو در مورد «مسائل عمومی و مطالب گوناگون».

جلسه اول در باره احکام و مطالب گوناگون

به محض آنکه پدرم از من خدا حافظی کرد و رفت، اوراق خاطراتم در باره احکام امر به معروف و نهی از منکر را مرور کردم تا بدینوسیله آخرین جلسه فقهی خود را به پایان برسانم و آن جلسه را برای موضوع مستقلی قرار بدهم.

و پس از آن می خواهم یک پرونده خاصی در مورد مطالب گفتگوی آینده قرار بدهم. همان گفتگویی که اکنون باید پرسش‌ها و گفتگوها و مباحثاتش را تعیین کنم تا فردا در آن جلسه، جلسه‌ای که پدرم وعده‌اش را به من داده مطرح شود.

ساعتی نگذشته بود که توانستم مجموعه‌ای از پرسشهای گوناگون را که هسته اولی سؤالات جلسه فردا را تشکیل می‌داد تدوین و تنظیم نمایم. و پس از آن ساعت به بررسی آن سؤالات پرداختم.

وقتی زمان جلسه فردا رسید، پدرم آمد، سلام کرد و پس از بسم الله و حمد و ثنای خداوند گفتگو در باره «احکام متفرقه در باره مسائل گوناگون» را آغاز نمود و از من خواست تا پرسشهایم را مطرح کنم تا به پاسخ آنها بپردازد.

اولین سؤال را در باره «چرمهای طبیعی» که در کشورهای غیر اسلامی مانند: اروپا و غیر آنجا ساخته شده و به کشورهای اسلامی وارد شده‌اند شروع کردم.

برای طرح این سؤال به پدرم گفتم:

اگر مردی ساعتی بدست کند که بند آن ساعت از چرم طبیعی باشد و از کشورهای غیر اسلامی وارد شده و نمی‌داند آیا این چرم بند ساعت از پوست

حیوانی است که بطریق شرعی ذبح شده تا نماز خواندن با آن اشکال نداشته باشد و نجس نباشد و یا نه بلکه وقتی می‌خواهد با آن نماز بخواند نمازش اشکال داشته و باطل است و آن بند ساعت نجس می‌باشد؟

پدرم گفت: نمازش با آن بند ساعت صحیح نیست، مگر آنکه یقین داشته باشد که این بند ساعت از پوست حیوانی است که به طریقه شرعی ذبح شده است.

- کمر بندِ شلوار و کیف بغلی که برای پول‌های نقد و اسکناس است و آنرا در جیب می‌گذارند و در وقت نماز آن کیف در جیب لباس است چطور؟ آیا اگر اینگونه چیزها (کمر بند و کیف بغلی) مانند آن بند ساعت که از چرم طبیعی وارد از آن کشورها باشد، حکمش چیست؟

- نماز با اینها نیز صحیح نیست مگر در صورتی که یقین کند از پوست حیوانی درست شده که آن حیوان بطریقه شرعی ذبح شده است.

فرض کنیم: اگر کسی در اثر فراموشی با آن کمر بند و کیف نماز بخواند، سپس یادش بیاید و آن ساعت و کمر بندش را در بیاورد، در این صورت نیز، نمازش باطل است.

- ماشین‌های رختشویی بعد از آن که جریان آب کَرّ از آن قطع شد لباسها را خشک می‌کنند و بوسیله نیروی گریز از مرکز لباسها را می‌چرخاند - نه فشار دادن - تا خشک شود، آیا برای پاک کردن لباسها همین قدر کافی است؟ آری، کافی است - البته با رعایت شرائط تطهیر که قبلاً در بحث مطهّرات گفته شد.

بارها اتفاق افتاده است که در حالی که دستم تر است با بعضی اشخاص دست داده‌ام و نمی‌دانستم که آیا این شخص که با او دست دادم مسلمان است یا کافر، آیا بر من واجب است از او سؤال کنم «مسلمان است یا کافر» تا یقین به پاکی دستم داشته باشم یا واجب نیست سؤال کنم؟

- نه، هرگز واجب نیست از او پیرسی، می توانی دستت را پاک بدانی و بگوئی «دستم پاک می باشد».

- دانشجوی دانشگاهی یا تاجر یا خلبان یا کسانی که مانند ایشان معمولاً به کشورهای غیر اسلامی - مانند اروپا مثلاً - سفر می کند و معمولاً در زندگانی روز مره اش ناچار است با ساکنین آنها تماس داشته باشد مثلاً: در قهوه خانه یا هنگام آرایش در آرایشگاه یا پزشک یا اتوشوئی یا ... غیر اینها که با آنها سر و کار دارد و داد و ستد می کند، وظیفه اش چیست؟ وجه باید بکند؟

- اگر مردم آن شهر مسیحی یا یهودی یا زردشتی هستند یعنی: از اهل کتاب هستند، در این صورت می تواند بنایش را بر طهارت آنان بگذارد - مگر آنکه قطعاً بداند در اثر نجاستی خارجی نجس شده اند.

- اگر وارد خانه ای بشوم که قبل از من افرادی غیر مسلمان در آنجا ساکن بوده اند آیا می توانم حکم به طهارت تمامی اشیایی که در آن خانه است بکنم؟

- آری، بطور کلی در مورد هر چیزی که نمی دانی نجس است یا قبلاً نجاستی به آن خورده است باید به طهارت و پاکی آن حکم کنی.

- اجازه بدهید به موضوعی دیگر بپردازم. اگر شخصی نماز می خواند و روزه می گیرد ولیکن در غسل خیلی خطا و اشتباه می کند، ولذا الآن کاملاً یقین دارد که بعضی از غسلهایی که در گذشته انجام داده باطلند، ولیکن تعداد آنها را نمی داند، حکم این شخص چیست؟

- حکم او در مورد روزه هایش اینست که: همه روزه هایش صحیح می باشد، اگر چه غسلش باطل بوده است.

اما در مورد نماز هایش: بر او واجب است هر نمازی را که با غسل باطل خوانده است اعاده کند و دوباره بجا بیاورد.

گاهی اوقات که می‌خواهم نماز بخوانم در جیمیم اسکناس است، آیا سجود بر آن صحیح است؟

- سجود بر آن جایز نیست مگر زمانی که اسکناس از چیزی ساخته شده باشد که سجود بر آن صحیح است.

- آیا سجده کردن بر سیمان و موزائیک به تمامی انواعش صحیح است؟
- آری، سجده کردن بر این چیزها - تا زمانی که پاک باشند - صحیح و جایز است.

- معمولاً از دستگاه ضبط صوت یا رادیو یا دستگاه تلویزیون نواری را که از قاری قرآن ضبط شده گوش می‌دهم، آیا وقتی که قاری آیه‌ای که سجده واجب دارد تلاوت کند بر من سجده واجب است؟
- نه بر تو سجده واجب نیست.

- اگر زنی به هنگام نماز خواندن نمی‌داند که مقداری از مویش از زیر روسریش بیرون آمده و پیداست، آیا بر من واجب است - در اثناء نمازش یا بعد از نمازش - به او خبر دهم؟

- نه، هرگز بر تو واجب نیست به او خبر بدهی و تا زمانی که او نمی‌داند مویش پیداست نمازش صحیح می‌باشد.

- شخصی چند دقیقه قبل از داخل شدن وقت نماز صبح بیدار می‌شود و می‌بیند هنوز تا نماز صبح چند دقیقه وقت دارد، آیا می‌تواند دو مرتبه بخوابد، البته اگر یقین دارد یا احتمال قوی دهد که اگر بخوابد بعد از طلوع آفتاب بیدار خواهد شد و نمازش قضا خواهد شد، آیا می‌تواند با این حال دومرتبه بخوابد؟
- آن خواب بر او حرام است.

- دانشجویی یا کارگری یا کارمندی در منطقه‌ای درس می‌خواند یا کار

می‌کند که از شهر و خانه و محلّ اقامتش بیش از ۴۶ کیلومتر فاصله دارد و لذا هر روز برای رفتن به محلّ کارش به آنجا می‌رود و دوباره به خانه‌اش برمی‌گردد و یک سال یا بیشتر به همین نحو می‌گذرد حکمش چیست؟
- باید نمازش را تمام بخواند و روزه بگیرد.

- اگر کسی بطور دائم و پیوسته در هر هفته دو بار یا سه بار به سفر می‌رود بطوری که اکثر اوقاتش یا نصف وقتش را در سفر می‌گذراند حکمش چیست؟
- باید نمازش را تمام بخواند و روزه بگیرد.

- تاکنون در باره سفر سخن گفتیم، اجازه بدهید تا در باره حکم شخصی که در ماه مبارک رمضان بعد از زوال خورشید (یعنی بعد از اذان ظهر) - در حالی که روزه‌دار است - به سفر رفته سؤال کنم حکمش چیست؟
- باید روزه‌اش را تمام کند و تا غروب افطار نکند.

- اگر قبل از اذان ظهر سفر کند و از شب آن روز قصد مسافرت داشته در اینصورت حکمش چیست؟

- بعد از آنکه به حدّ ترخص رسید می‌تواند در آنروز افطار کند و واجب است پس از ماه رمضان قضایش را بجا بیاورد.

- اما اگر قبل از اذان ظهر سفر کند، ولی از شب قصد سفر نداشته باشد در اینصورت حکمش چیست؟

- در اینصورت باید روزه‌اش را تمام کند.

- اگر کسی که در ماه رمضان روزه داشته ولی چون به سفر رفته افطار کند و در همان روز بعد از اذان ظهر به وطنش یا محلّ اقامتش بازگردد، حکمش چیست؟

- بر او واجب نیست بقیه آن روز را روزه بگیرد.

- اگر قبل از اذان ظهر به وطنش ویا محل اقامتش برگردد وظیفه‌اش

چیست؟

در این صورت نیز بر او واجب نیست ساعات بقیه آنروز را روزه بگیرد.

- اگر به وطنش ویا محلّ اقامتش بازگردد وقبل از اذان ظهر به آنجا

برسد ودر ضمن سفر تا آن لحظه افطار نکرده باشد، وظیفه‌اش چیست؟

- بر او واجب است نیت روزه کند وبقیه آنروز را روزه بگیرد وبر او قضائی

واجب نیست.

- اگر شخصی در ماه رمضان سالها روزه بگیرد، ودر اثر جهالت نداند

غسل جنابت بر او واجب است ولذا غسل نکند وبدون غسل جنابت روزه

بگیرد، آیا روزه‌اش صحیح است؟

- روزه‌اش صحیح است، وکفاره بر او واجب نیست.

- بعضی از بیماران مبتلا به حسّاسیت مانند حسّاسیت سینه از دستگاهی

استفاده می‌کنند که برای تنفس راحت می‌باشد که ما به آن «اسپری»

می‌گوئیم، این دستگاه بعد از آنکه بیمار آنرا در دهان خود می‌گذارد چیزی

شبيه گاز فشرده به حلق بیمار می‌فرستد تا بتواند براحتی نفس بکشد، آیا با

استفاده از این دستگاه می‌توان روزه گرفت؟

- آری، شخص روزه‌داری که از این دستگاه استفاده می‌کند می‌تواند به

روزه‌اش ادامه بدهد. البته تا آنجا که نداند از این دارو چیزی به معده می‌ریزد

آیا جایز است در ماه رمضان - در رستوران‌ها یا منازل - از کسانی که در

روزه نگرفتن معذورند وهمچنین از کسانی که معذور نیستند پذیرایی کرد

وغذا برایشان آورد، البته در صورتی که این کار موجب هتک حرمت به این ماه

مبارک نشود؟

- فقط پذیرائی و آوردن غذا برای کسانی که معذورند جایز است.

- سرمهای غذایی یا تصفیه شده تقویتی - کیسه‌هایی است از پلاستیک حاوی مقداری آب و شکر و بعضی از داورها - که تزریق می‌کنند و مواد اینگونه سرم‌ها را به وسیله آمپول از طریق خون به مریض تزریق می‌کنند آیا شخص روزه‌دار باید برای بیماری یا بدون بیماری از تزریق آنها اجتناب کند؟

- آری، ولی واجب نیست، و اگر مریض با استعمال این سرمهای غذایی می‌تواند روزه بگیرد، روزه گرفتن بر او واجب است.

اجازه بدهید در باره حجّ سؤالاتی را مطرح کنم. اولین سؤال اینست که:

- مردی از جهت مادی در یکی از سالهای زندگیش مستطیع شده ولی از سفر کردن ممنوع است و نمی‌تواند برای حجّ آن سال ویزا بگیرد و به حجّ نمی‌رود، بعد از مراسم حجّ در اثر نیاز حیاتی‌ش به خرج آن پولی که برای حجّ گذاشته بود، آن پول را خرج می‌کند و سپس بعد از آن دیگر مستطیع نمی‌شود و نمی‌تواند آن مقدار پولی را که برای حجّش کافی است بدست آورد، حکم این شخص چیست؟

- اگر در سال‌های آینده مستطیع شد بر او واجب است به حجّ برود، اما اگر مستطیع نشد حجّ بر او واجب نیست.

- در گفتگو و بیان احکام حجّ گفتید: باید در جمره عقبه هفت سنگ بیندازم اما نگفتید از کدام جهت بیندازم؟

- از هر جهتی که بخواهی می‌توانی بیندازی.

- نیز گفتید: باید بعد از آنکه با هواپیما به شهر جدّه رسیدی برای حجّ از میقاتی که «جُحفه» نام دارد احرام ببندی و مُحرم شوی، حالا اگر کسی این حکم را نداند و مستقیماً از جدّه مُحرم شود نه از جُحفه، حکمش چیست؟

- بر او واجب است وقتی از میقات عبور می‌کند یا در جایی که به موازات میقات است دو مرتبه احرام ببندد.

و اگر از آنجا گذشته بود و با همان احرام به مکه وارد شده باید به یکی از میقات‌ها برگردد و از آنجا احرام ببندد.

- گفتید «بعد از طواف و سعی باید تقصیر کنی» حالا اگر یکی از دوستانتان از شما خواهش کرد برایش تقصیر کنید، و شما قبل از آنکه برای خودتان تقصیر کنید برای او تقصیر کردید حکمش چیست؟
- نمی‌توانم قبل از آنکه برای خودم تقصیر کنم برای دیگری تقصیر نمایم.

- اجازه بدهید از این موضوع بگذریم و در مورد بعضی از موضوعات در بارهٔ فرضهای مخصوص تجارت پردازم. نخست در مورد معامله کردن با بانکهای غیر دولتی که بعضی از اشخاص اموالشان را برای سود به آنها می‌سپارند آغاز کنم. آیا این کار جایز است؟

- این کار جایز است و گرفتن سود از بانک نیز جایز است، ولیکن مال و سودهایی که می‌گیرد باید در هنگام گرفتن آن را به عنوان مجهول المالک بگیرد و برای تصرف در آن پول باید از حاکم شرعی نیز اجازه بگیرد.

- اگر نمی‌داند که آن اموال مجهول المالک است و لذا آن را به نیت قرض برای صندوق و بخاطر بدست آوردن سود و استفاده‌ای که از فوایدی که بر آن مترتب است در صندوق پس انداز بگذارند حکمش چیست؟

- در اینصورت جایز نیست این کار را بکند بدلیل آنکه در این شرایط به قصد ربا این کار را انجام می‌دهند.

- بعضی از اشخاص از بانکهای دولتی پول قرض می‌کنند و بانک با آنها شرط می‌کند که سود معینی را در مقابل قرضشان بپردازد و احیاناً قرض همراه با رهن است آیا این کار جایز است؟

- گرفتن مال از بانک - بعنوان اینکه آن مال مجهول المالک است و با اذن حاکم شرعی یا وکیل او جایز است حتی با آنکه می‌داند بانک بزودی از او به قهر و زور

سود را مطالبه می‌کند. لذا اگر بانک از آنان طلب سود کرد، آنان می‌توانند هرگاه بانک سود را از آنها مطالبه کرد بپردازند چون ناچارند و نمی‌توانند آنرا به بانک ندهند و در اینصورت دیگر ربا نیست چون به اجبار از آنها گرفته می‌شود.

اکنون می‌خواهم این مطلب را به تو بگویم که:

تصرف در اموال بانکها - مانند همین موردی که ذکر شد - بدون اجازه حاکم شرع یا وکیل او جایز نیست.

بنابراین اگر خواستی مالی را از حساب جاری خود برداری حتماً با اجازه حاکم شرعی یا وکیلش آنرا بگیر.

و هرگاه خواستی چکی را نقد کنی پول آن چک را با اجازه حاکم شرعی یا وکیلش بگیر. و همچنین غیر از چک در سایر موارد نیز همین کار را بکن.

شخصی خانه‌ای برای سکونت ندارد، آیا می‌تواند از بانک پول با سود قرض کند؟

- جایز نیست چنانکه پیش از این گفتم.

قرض کردن از بانک یا هر شخص حقیقی یا حقوقی با قصد پرداخت سود و فایده جایز نیست. چنانکه گفته شد. ولیکن جایز است مال را از بانکهای دولتی - اسلامی در کشورهایی که دولتهایشان بر اساس ادعای ولایت شرعی باشد - بعنوان آنکه مجهول المالك است با اجازه حاکم شرعی بگیرد، و در اینصورت به اعتبار آنکه مجبور است هرگاه بانک طلبش را خواست به او بدهد، لذا مانعی ندارد سودش را نیز به بانک بدهد.

- آیا گشایش اعتبار در بانکهای دولتی برای کار واردات و صادرات جایز

است؟

- بله، گشایش اینگونه اعتبارات جایز است حتی اگر بانک در مقابل انجام این کار و گشودن این اعتبارات سود بگیرد.

- کفالت یا تعهد مالی کردن در آن بانکها (بانکهای دولتی) - مانند آنکه بانک متعهد شود یکی از مشتریان را در برابر جھتی رسمی مثلاً یا غیر اینها کفالت کند - آیا این کار جایز است؟

- جایز است حتّی اگر بانک از مشتری خودش در برابر این کفالت و تعهدش بر آن کار مزد بگیرد.

- آیا خرید و فروش سهام شرکتها به منظور سهیم شدن مثلاً یا غیر اینها جایز است؟

- خرید و فروش سهام مال هر شرکتی که باشد جایز است به شرط آنکه معاملات آن شرکت معاملات ربائی یا حرام نباشد.

- گاهی اوقات شرکتهای سهامی در فروش سهامی که دارند بانک را واسطه قرار می دهند و بانک بعنوان واسطه عمل می کند و برای این وساطت مبلغی معین بعنوان کارمزد می گیرد، آیا این کار جایز است؟

- بانک می تواند این کار (اخذ کارمزد) را بکند و این معامله ای که بانک می کند (وساطت در فروش سهام شرکتها و اخذ کارمزد در قبال آن) جایز است.

- عملیات بانکی مربوط به حواله های داخلی و خارجی، جایز است یا نه؟

- سؤالت را دقیقاً برایم واضح و روشن برایم بیان کن یا برایش مثالی بزن تا در مورد آن مورد مشخص بطور دقیق جوابت را بدهم.

- بانک چکی را برای مشتری صادر می کند تا مبلغ آن چک را به حسابش از شعبه ای دیگر داخلی یا خارجی، یا وکیل آن بانک تحویل بگیرد، البته اگر مشتری صورت حساب یا پشتوانه و اعتبار مالی در بانک داشته باشد می تواند پول بگیرد - سپس بانک در قبال این خدمت بانکی که برای او انجام داده مبلغ معینی را بعنوان کارمزد از او می گیرد. آیا این عملیات بانکی و اخذ کارمزد جایز است؟

- جایز است بانک اینگونه خدمات بانکی را انجام بدهد و در قبالتش ک
ارمزد بگیرد.

شخصی مبلغی را به یکی از نقود (مثلاً ریال ایران) در شهری (مثلاً
تهران) به بانک می‌دهد و همان مبلغ یا معادل آنرا در ایران یا در خارج از
ایران تحویل می‌گیرد، سپس بانک در برابر این کاری که برای او کرده مقدار
معینی پول بعنوان «کارمزد» می‌گیرد، آیا پرداختن آن کارمزد جایز است؟
- می‌تواند این کار را انجام دهد و پرداخت کارمزد اشکالی ندارد.

- بانک با خرید و فروش اسکناسهای خارجی پول بیشتری می‌گیرد آیا
این کار (صرافی) برای بانک جایز است؟
- بانک می‌تواند این کار را بکند.

- شخصی طلبی دارد که به ذمه فرد دیگری است، ولذا از او سفته یا
سندی معتبر در قبال آن بدهی می‌گیرد، سپس مایل می‌شود آن سند مدت دار
را با مبلغی کمتر از آن بفروشد و پول نقد بگیرد، آیا این کار جایز است؟
- [بنابر احتیاط واجب: این کار جایز نیست].

- قرار دادهای بیمه برای بیمه حیات، و زندگی یا بیمه اموال یا بیمه غرق
یا بیمه آتش سوزی یا بیمه ماشین یا بیمه هواپیما یا ... آیا جایز است؟
- تمامی قرار دادهای بیمه‌ای که با شرکتهای بیمه دولتی برقرار می‌شوند جایز
است زیرا اموالشان از اموال دولت است و حکم مجهول المالك را دارد چنانکه قبلاً
گفته شد.

بانکها و معاملات آنها را کنار می‌گذارم تا از شما در باره این مسأله بپرسم که:
- آیا فروش یک منقال طلای ساخته شده در برابر یک منقال طلای
ساخته نشده با گرفتن اجرت ساخت جایز است؟

- این کار حرام است و جایز نیست، بر خلاف آنچه که این روزها در میان طلاسازها رایج است و من قبلاً نیز جواب این سؤال را به تو داده‌ام و الآن نیز تأکید می‌کنم؛ این کار حرام است و جایز نیست.

- بعضی از حلقه‌های ازدواج از طلای سفید ساخته شد، آیا برای مردان استفاده آنها جایز است؟

- طلا، به تمامی اقسامش و تمامی عیارهایش تا زمانی که در نزد مردم «طلا» نامیده می‌شود - بر مرد استعمالش حرام است.

- ولیکن بعضی از طلاسازان می‌گویند طلای سفید از پلاتین است و در واقع طلا نیست؟

- پلاتین اصلی و واقعی که فلزی است غیر از طلا و پوشیدنش برای مردان جایز است ولی پوشیدن طلا جایز نیست.

- آیا جایز است قرآن را به غیر مسلمان فروخت یا هدیه کرد بمنظور آنکه بعضی از آنان به آگاهی یافتن از معارف قرآن کریم ترغیب شوند؟
- تا زمانی که این کار (فروش یا هدیه قرآن به کافر) منجر به توهین نشود جایز است.

- آیا ساختن عروسک به صورت انسان یا حیوان جایز است؟

- نه جایز نیست.

- آیا خرید و فروش مجسمه انسان و حیوان و گذاشتن آن برای تزئین جایز است؟

- آری جایز است.

- بعضی از لباسهای لطیف و نازک که فروشنده آنها «حریر» می‌نامد ولی من نمی‌دانم آن واقعاً حریر طبیعی است یا نه، آیا واجب است تحقیق و جستجو

کنم تا یقین کنم آن لباس از حریر طبیعی (ابریشم) است؟

- نه واجب نیست تحقیق و تفحص کنی تا یقین کنی حریر طبیعی است،
و چون نمی‌دانی حریر طبیعی است می‌توانی آنرا بپوشی.

- خرید و فروش آلات موسیقی و لهو طرب - مانند پیانو، نی، تار، و طبل -
حرام است. ولی آلات و وسائلی هستند که شبیه آلات موسیقی هستند و برای
اطفال ساخته شده‌اند به منظور سرگرمی آنان، آیا خرید و فروش اینگونه آلات
- که در واقع اسباب بازی بچه‌ها هستند - جایز است؟

- آری، خرید و فروش آلات موسیقی که برای اطفال به منظور سرگرمی آنان
ساخته می‌شوند، اگر واقعاً عنوان آلت موسیقی بر آن صدق نکند، جایز است، ولی
اگر این عنوان بر آنها صدق کند حرام است.

- مالکی در مورد یک قطعه زمین با پیمانکار قرار داد می‌بندد تا پیمانکار
خانه‌ای برای صاحب آن قطعه زمین بسازد و در مقابل، مبلغ معینی، مالک به
پیمانکار بپردازد و صاحب خانه شرط می‌کند که این خانه را باید به مدت یک سال -
مثلاً - بسازد و اگر به تأخیر انداخت برای هر ماه تأخیر، پیمانکار باید به عنوان
خسارت مبلغی بعنوان خسارت به مالک بپردازد.

و همچنین پیمانکار با صاحب زمین شرط می‌کند که این خانه را در مدت
یکسال بسازد به شرط آنکه صاحب زمین در خلال مدت کار مصالح و وسائل
ساختمانی را به موقع آماده کند و در اختیار پیمانکار بگذارد و اگر مالک از شرطش
تخلّف نمود و در انجام وظیفه‌اش تأخیر انداخت باید مبلغ معینی را به عنوان
خسارت مالی به پیمانکار بپردازد.

اکنون یک سال تمام شده و ساختمان خانه تمام نشده است و سبب تأخیر از
جانب صاحب زمین است لذا پیمانکار به مالک تأکید می‌کند که خسارت مالی او را
به صورت ماهیانه یا بطور یکجا بپردازد، چه مدت تأخیر زیاد باشد یا کم؛

- آیا در هر دو صورت، گرفتن آن مقدار پول اضافی که بابت خسارت تعیین شده است جایز است یا نه؟ با آنکه می‌دانیم هر دو در ضمن عقد لازم و قطعی این (پرداخت خسارت در صورت تأخیر) را شرط کرده‌اند؟
- گرفتن مقدار زیادی (خسارت) در هر دو صورت جایز است.

- دولت برای تأسیس شرکت‌ها، نشر مجلات، تأسیس کارخانه‌ها و صنعتگری‌ها و کارهای دیگر مانند اینها اجازه صادر می‌کند و این اجازه‌ها در میان مردم، ارزش مالی دارد و تا زمانی که اعتبار دولتی آنها لغو نشده خرید و فروش می‌شوند. آیا خرید و فروش و اجازه این اجازه‌نامه‌های دولتی شرعاً جایز است؟

- آری، این کار جایز است.

- آیا مومیائی کردن حیوانات «که اصطلاحاً به این کار تاکسی درمی‌گویند» و ارائه آنها به سالن‌های نمایش و سالن پذیرایی یا سالن‌های نشیمن بعنوان تزئین و دکور جایز است؟

- آری جایز است.

- خرید و فروش خون برای معالجه بیمار جایز است؟

- آری جایز است.

- آیا فروش حیوانی که چون گوشتش حرام است خورده نمی‌شود - مانند سگ ماهی - به کسی که مذهبش خوردن آنرا حلال می‌داند جایز است؟

- [بنا بر احتیاط واجب: جایز نیست].

- حیوانات خشکی که خوردنشان جایز است کدامند؟

- مهمترین آنها عبارتند از: شتر و گاو میش و گاو اهلی و گاو وحشی و گوسفند و میش کوهی و آهو و گور خر و الاغ وحشی و همچنین الاغ اهلی و اسب و قاطر.

باید دانست: خوردن سه حیوان اخیر (اسب و قاطر و الاغ اهلی) مکروه است.

- در جلسات پیشین گفتید که: «حرام است بر سفره‌ای که در آن شراب می‌نوشند بنشینی»، آیا می‌توانم با صاحب مغازه‌ای که در آن مغازه شراب و آبجو و میته را با سایر اشیایی که فروششان جایز نیست می‌فروشد در مورد انجام کاری قرارداد ببندم و از او حق العمل بگیرم، با توجه به اینکه، من فقط چیزهای حلال می‌فروشم.

- جایز است این کار را بکنی.

- آیا می‌توانم در رستورانی کار کنم که وظیفه‌ام در آنجا پختن گوشتی است که بطور شرعی تذکیه نشده، با آنکه من آن غذا را برای مشتریان نمی‌برم، زیرا کار من فقط پختن آن است؟

- این کار برای تو جایز نیست.

- اکنون به چند پرسش در باره خوردن آشامیدنی‌ها می‌پردازم.

اولین سؤال من در مورد:

جواز خوردن و خرید و فروش مرغ‌های وارداتی از کشورهای اسلامی است که بر روی آنها نوشته شده «به طریقه اسلامی ذبح شده است» آیا خوردن و خرید و فروش اینگونه مرغ‌ها جایز است؟

- آری، خوردن و خرید و فروش اینگونه مرغ‌های وارداتی جایز است.

- اگر مرغ وارداتی از کشورهای غیر اسلامی وارد شود، ولی بر روی آنها اینجمله را نوشته‌اند که «بطور شرعی ذبح شده است» در اینصورت نیز آیا خوردن و خرید و فروشش جایز است؟

- نه، تا وقتی که یقیناً ندانی که آنها واقعاً به طور شرعی ذبح شده‌اند نه بطور

ادعائی، خوردن آنها بر تو جایز نیست.

- پنیری که از کشورهای غیر اسلامی وارد می‌شود، وقتی دقیقاً طریقهٔ ساختن آنها و محتویاتش را نمی‌دانم آیا خوردنش جایز است؟
- خوردنش جایز است.

- بعضی از اقسام ماهی‌ها در قسمتی از بدنشان فلس دارند، آیا خوردن اینگونه ماهی‌ها جایز است؟

- آری، خوردن آنها - حتی اگر در تمام بدنش یک فلس پیدا کنی جایز است.
- ماهی کنسرو که از خارج وارد می‌شود و نمی‌دانم آیا فلس یا پوست دارد یا ندارد، ولیکن اسم آن ماهی بیانگر این است که بر روی پوستش یک فلس دارد، آیا در اینصورت می‌توانم بر آن نام ماهی اعتماد کنم و آنرا بخورم؟
- می‌توانی فقط بر آن نام ماهی اعتماد کنی، مگر آنکه شرکت نویسندهٔ آن نام، متهم به دروغ‌گویی باشد و بگویند برای فروش به مسلمین به دروغ این نام را نوشته است.

- در این شهر رستورانهای گوناگونی در بازار مسلمین است که برای مشتریانشان گوشت می‌آورند، آیا می‌توان به آنها اعتماد کرد و آن گوشت را خورد؟

- آری خوردن گوشت آنها جایز است.

- حتی بدون سؤال کردن از صاحب رستوران؟

- جایز است حتی بدون سؤال کردن از صاحب رستوران در مورد گوشت می‌توانی آنرا بخوری.

- چنانکه لازم نیست در مورد دین کارگران رستوران از صاحبش سؤال کنی.

- آیا واجب است پیش از خوردن دارو در مورد سالم بودن مواد ترکیبی

آن تحقیق کنیم تا بفهمم حاوی موادّ حرام هست یا نه؟

- نه تحقیق و جستجو کردن لازم نیست.

- گاهی اوقات بعضی از داروها حاوی مواد مست کننده است آیا می توانم

آنها را بخورم؟ و آیا آن دارو نجس است؟

- نه نمی توانی آن دارو را بخوری، فقط وقتی می توانی آن دارو را بخوری که

زندگیت در خطر باشد البته در صورت قطعی بودن خطر.

- و اگر آن ماده مست کننده ای که در آن دارو هست مسکر مایع باشد، آن دارو

نجس می باشد.

- در اینجا در مورد مسائل گوناگون سؤالات عمومی بسیاری هست!

- پیرس هر چه می خواهی.

- ابتدا با این سؤال پرسشهایم را آغاز می کنم که:

آیا بخشیدن کلیه از یک انسان زنده به انسان زنده دیگر جایز است؟

- آری، برای نجات جان مؤمن از مرگ - اگر کلیه دهنده به خطر نمی افتد -

جایز است کلیه اش را به دیگران هدیه کند.

- گاهی اوقات رگهای تخم دان که داخل بدن زن است را بخاطر آنکه

حامله شدن زن برای سلامتی او خطرناک است - می بندند، البته امکان

بازکردن مجدد را نیز دارد، آیا این کار جایز است؟

- در صورتی که باز کردن دوباره آن رگها امکان داشته باشد این کار جایز

است.

بعضی از شرکتها برای آزمایش دارو وبه منظور آنکه بفهمند آیا این

دارو فعال و مفید است یا مضر، بدون آنکه خود مریض بدانند آنرا به او

می دهند؛ آیا این کار جایز است؟

- نه جایز نیست این کار را بکنند.

- آیا تشریح بدن انسان بعد از مرگ اگر برای کار معقولی باشد مثلاً:

برای کشف جرم یا آموزش پزشکی یا اموری مانند اینها باشد، جایز است؟

- تشریح فقط در مورد بدن غیر مسلمان یا کسی که اسلامش مشکوک است

و همچنین در کشورهای غیر اسلامی زندگی می کرده جایز است.

- چنین رسم شده است که به مناسبت تولد مولود جدید به خانواده او

هدایایی تقدیم می شود و آن هدیه معمولاً یا بصورت اشیاء طلائی است یا

چیزهای خوراکی (مانند شیرینی) آیا این هدیه مال آن مولود جدید است یا

مال پدر و مادر اوست؟

- هدایایی که تقدیم می شوند مختلفند، و حکمشان با یکدیگر فرق دارد، زیرا

بعضی از چیزهاست که خودش گواه بر آن است که مال مولود جدید است، مثلاً:

بعضی از چیزهایی که با طلا ساخته شده است و فقط برای مولود مناسب است مانند

پلاک های طلائی و... اینگونه هدایا قطعاً مال مولود است. و آن هدایائی که غیر از

مولود از آن استفاده می کنند - مانند خوردنی ها - این گونه هدایا مال والدین است.

- پول نقد چگونه؟

تابع عرف و ظاهر حال هدیه کننده است در بعضی از جوامع در میان مردم

شایع است که پول نقد مال والدین است اما در بعضی جوامع دیگر چنین رسم است

که مال مولود است.

- آیا جایز است والدین در مال فرزند نابالغشان برای مصلحت

فرزندشان تصرف کنند؟

- آری، البته اگر برای مصلحت فرزند باشد جایز است پدر در مال او تصرف

کند. اما اگر تصرف در مال فرزند موجب می شود زیانی به او برسد جایز نیست. و بر

پدر واجب است از اموال فرزندش نگهداری کرده تا بزرگ شود.

اما مادر: بر او واجب است در مورد تصرف در مال فرزند به پدر رجوع کند، زیرا پدر ولی فرزند است.

- جادوی سفید که برای کارهای نیک از آن استفاده می‌شود - بر خلاف جادوی سیاه که افراد تبهکار از آن استفاده می‌کنند - جایز است؟

- جادو به تمام اقسامش حرام است؛ البته اگر برای باطل کردن جادو [یا وجود اضطرار] باشد، جایز است.

- آیا حاضر کردن ارواح برای پرسش از حال صاحبش و از احوال برزخ واموری دیگر جایز است؟

- حاضر کردن ارواح - هرگاه مستلزم اذیت رساندن به مؤمن باشد و یا بطریق جادو این کار انجام شود - حرام است. و اعتماد کردن بر اخباری که ارواح در هنگام حضور ادعائی ارواح! می‌گویند حرام است.

باید بدانی: حاضر کردن ارواح گاهی از کارهای جن‌ها و شیاطین است.

- آیا صورت‌هایی که به عنوان تمثال پیامبر خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام نقاشی می‌کنند جایز است در خانه نصب شود؟

- نصب آنها جایز است (اما باید توجه داشت: تمامی اینها تمثال خیالی از آن حضرات علیهم السلام است نه تمثال واقعی)

- مردم نشریه‌ها و مجلات و بعضی از کتاب‌های محترم را در جاهای نامناسبی می‌ریزند، و حال آنکه در آنها بعضی از آیات قرآنی یا اسماء خداوند نوشته شده، آیا این کار جایز است؟

- نه، این کار جایز نیست، و واجب است آنها را از این وضع رها سازند.

- متأسفانه بعضی اشخاص نادان هنگام وقوع مشاجرات لفظی الفاظ زشت و رکیک در مورد خدای متعال و معصومین علیهم السلام به زبان می‌آورند

حکمش چیست؟

- حکمش قتل است یعنی: کسی که نسبت به خداوند و معصومین علیهم السلام فحاشی و ناسزا بگوید جزایش مرگ است.

- چند سؤال گوناگون از اینجا و آنجا باقی مانده با اجازه شما آنها را مطرح می‌کنم:

آیا برای زن جایز است در نزد مرد اجنبی (نامحرم) رانندگی ماشین بیاموزد، با آنکه این کار مستلزم آن است که: آن زن به تنهایی با آن مرد اجنبی به رانندگی بپردازد، و با او به جاهای مناسب آزمایش و تمرین رانندگی - یعنی اماکن و جاهایی که معمولاً خلوت است - برود؟

- برای زن جایز است به یادگیری رانندگی بپردازد، البته بشرط آنکه این کار مستلزم مرتکب گناه و کار حرام نشود.

- آیا جایز است حیوان را از پشت سر ذبح کنند؟

نه، هرگز، این کار جایز نیست.

- آیا نبش قبر میّت - اگر مستلزم هتک حرمت به میّت نباشد -

جایز است؟

- اگر در این کار مصلحتی برای میّت باشد مثلاً برای انتقال جسد او به جوار مرقد‌های مقدّسه باشد - جایز است.

- اگر از زنی که حجاب را رعایت می‌کند یکی از محارم او عکس بدون

حجاب از او بگیرد، آیا می‌توان آن فیلم را برای ظهور و چاپ در اختیار یک

مرد نامحرم که صاحب عکس را نمی‌شناسد قرار داد؟

- جایز است، و لکن جایز نیست با شهوت به آن عکس نظر کند.

- اگر مالی (پول یا جنسی) در جایی عمومی - در خیابان یا بازار یا ایستگاه اتوبوس یا قطار یا در تاکسی - مثلاً - پیدا کنم و یقین داشته باشم نمی‌توانم صاحبش را پیدا کنم، وظیفه‌ام چیست؟

اگر احتمال بدهی که می‌توانی صاحبش را پیدا کنی ولو به صورت اتّفاقی، واجب است در انتظارش باشی و یک سال کامل به تعریف آن پردازی (اعلان کنی).

- یک سؤال اعتقادی مطرح کنم:

آیا جایز است از حضرات معصومین علیهم‌السلام رزق و روزی یا فرزند یا حفظ و نگهداری یا شفا بخواهم؟

- بگذار تا در مرحله اول از آنکه به پاسخ این سؤال پردازم این سؤال را از تو بپرسم که: شما که این چیزها را از ایشان طلب می‌کنی با چه مبنای اعتقادی است:

باین اعتقاد است که آنها مستقلاً خالق موجوداتند، یا رازق موجوداتند و یا حافظ موجوداتند؟

- نه هرگز چنین اعتقادی ندارم، بلکه اینکه از ایشان طلب می‌کنم بدلیل آنست که معتقدم: ایشان واسطه بین خداوند متعال و بندگان و شفیعان درگاه الهی هستند. بهمین مناسبت برای قضاء حاجات به ایشان متوسّل می‌شوم و آن حضرات علیهم‌السلام هر کاری انجام می‌دهند به اذن خدای عزّوجلّ است.

مقصودت این است که: چون در نزد خدای عزّوجلّ مقام و محبوبیت بیشماری دارند ویر ما بندگان حقّ ولایت دارند لذا شفیع خدا هستند و خداوند تمامی دعاها و خواسته‌های ایشان را می‌پذیرد و به بهترین صورت انجام می‌دهد، از اینرو ایشان از خدا می‌خواهند و او خلق می‌کند و یا از خدا می‌خواهند که به بنده‌ای

روزی دهنده و او عطا می فرماید.

- آری، آری، مقصودم همین است که با بیانی عالی و دلنشین و عباراتی دقیق و متین و در عین حال جذاب بیان کردید.

- این جایز است چرا که خداوند می فرماید:

﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾.

یعنی: (برای توسل به خدا وسیله طلب کنید) «به خدا توسل جوئید»،
و آنحضرات عليهم السلام وسیله توبه سوی خداوند سبحانه و تعالی هستند.

بنابراین: این کار جایز است.

جلسهٔ دوّم در بارهٔ احکام و مطالب گوناگون

سؤالات بسیاری در اذهان مردم، مخصوصاً جوانان مطرح می‌شود که بر من فشار می‌آورند تا به یافتن پاسخ آنها بپردازم و من اکنون می‌خواهم همان سؤالات را مطرح کنم چرا که در جلسهٔ قبل عمداً آنها را مطرح نکردم تا برای پاسخ و توضیح آنها در آینده یک جلسهٔ مستقل قرار بدهید، و اکنون وقت آن رسیده است که آرزویم تحقق یابد.

گفتگوی ما در جلسهٔ قبلی بقدری طول کشید که با پدرم قرار گذاشتیم برای بقیهٔ مسائل بحث جداگانه‌ای بگذاریم.

پدر مهربانم این پیشنهاد مرا پذیرفت و نه تنها پذیرفت بلکه گفت: پیشنهاد خوبی است. الآن این پدرم است که به خواهش من پاسخ مثبت داد و برای ادامهٔ مسائل گوناگون یک جلسهٔ مستقل قرار داد تا در مورد موضوعات مختلف سؤال نمایم.

به خودم گفتم، گفتگوی امروز را با سؤال در مورد سؤالات فقهی دانشجویان که در سطوح مختلف علمی هستند و من دوست دارم دیدگاه شارع اسلامی را در مورد آن مسائل بدانم؛ برای طرح سؤالاتم به پدرم گفتم:

- در دانشکده‌های پزشکی، دانشجو باید به مشاهده و بررسی بدن زن - زن غریبه و نامحرم - و بدن مرد بپردازد، واکثر اوقات این مطالعات به آلات تناسلی مردانه یا زنانه یا مخرج می‌رسد، اگر دانشجو آنها را انجام ندهد در امتحان مردود خواهد شد. آیا این کار (دیدن بدن نامحرم برای آموزشهای

پزشکی) جایز است؟ و آیا جایز است دانشجوی پزشکی به این تحقیقات در مورد بدن انسان (مرد و زن نامحرم) بپردازد؟

- آری، این کار برای دانشجوی پزشکی اشکال ندارد، البته در صورتی که بداند در آینده برای درمان بیماری زنان مؤمن و حفظ جان ایشان به این کار نیازمند است و به شرط آنکه این تحقیقات او به تحریک جنسی و شهوانی منجر نشود.

در بیمارستان‌ها معمولاً برای معاینه بیماران زن نبضشان گرفته می‌شود و برای فهمیدن مقدار فشار و خونشان بررسی می‌شود، اگر جانی زخم باشد آنرا پانسمان می‌کنند و ضماد می‌گذارند و کارهایی دیگر.

در این مورد چند سؤال مطرح می‌شود:

الف: اگر بیمار مرد باشد آیا بر او واجب است از معاینه دکتر یا پرستار زن جلوگیری کند و نگذارد پرستار زن به بدن او دست بزند؟

ب: اگر پرستار مرد نباشد و دسترسی به پرستار مرد میسر نباشد آیا در این صورت شرعاً مریض واجب است چه کند؟

ج: اگر قسمتی از عورت مرد زخم باشد و نیاز به مرهم و پانسمان داشته باشد و پرستار مرد نباشد که این کار را انجام دهد در این صورت مریض چه بکند؟

د: اگر وضع بر عکس باشد یعنی: اگر این سه حالتی که گفته شد برای یک زن اتفاق بیفتد و پرستار زن نباشد تا به معاینه و پرستاری او بپردازد در اینصورت وظیفه‌اش چیست و چه باید بکند؟

- مرد بیمار در تمامی این حالات می‌تواند از پرستار زن بخواهد تا کارهایش را انجام دهد و همچنین زن بیمار می‌تواند از پرستار مرد بخواهد کارهایش را انجام دهد البته با پوشیدن دستکش یا قرار دادن یک مانع و حائل مانند دستمال یا لفاف یا تکه‌ای پارچه یا چیزی شبیه آن تا مانع لمس بدن باشد.

- گاهی اوقات این کار (پوشاندن دست یا گذاشتن مانع) میسر نیست چون بیماری مریض ایجاب می‌کند بدن او را لمس کند در اینگونه موارد حکمش چیست؟

- اگر این کار ضروری است و ناچار است بدون هیچگونه مانع و حائل بدن بیمار لمس شود جایز است ولی اگر ضرورت ایجاب نمی‌کند حرام است.

- اگر در مورد حالاتی که ذکر شد بجای لمس؛ نظر و دیدن بدن زن نامحرم مطرح شود حکمش چیست؟

- حکم نظر کردن به بدن زن نامحرم در حالات مختلفی که گفته شد همان حکم لمس کردن است؛ بنابراین: فقط در صورت ضرورت جایز است.

- بعضی از مردان از زنشان می‌خواهند که نمازشان را ترک کنند یا حجاب شرعی را بردارند یا شراب یا آبجو برای میهمانان بیاورند یا در بازی قمار با او همراهی کند، یا با میهمانانی که بر آنها وارد می‌شوند دست بدهند و از این جور کارها و در صورتی که زن از این جور کارها خودداری کند با او زندگی نمی‌کنند آیا در اینصورت زن می‌تواند خانه‌اش را برای حفظ شوون دینی و انجام واجبات شرعی ترک کند؟

- آری، زن می‌تواند آن خانه را ترک کند و مستحق نفقه از شوهر نیز می‌باشد.

- اگر زنی حجاب شرعی را رعایت می‌کند، ولیکن شوهرش او را از حجاب منع کند و او را بین حجاب و طلاق مخیر می‌سازد این زن چه باید بکند؟

- اگر امر دائر باشد بین طلاق و بی حجابی در اینصورت زن باید طلاق را انتخاب کند.

- استعمال وسائل جلوگیری از حاملگی در این روزها رایج و شایع است، اگر در اثر استعمال داروهای ضد حاملگی و چیزهایی مانند آن موجب حرج

وزحمت شود بطوری که مجبور شود از دستگاه‌های ضد حاملگی استفاده کند
و برای قرار دادن آن دستگاه ناچار باشد آن موضع را در نزد پزشک مرد یا
پزشک زن مکشوف سازد.

با توجه به این که باردار شدن برای این زن ضرر دارد و بهمین سبب
مجبور است از حاملگی جلوگیری کند در چنین شرائطی کشف موضع برای این
زن آیا جایز است؟

- جایز است البتّه تا زمانی که در باردار شدن ناراحتی یا خطر و ضرری
برای وی باشد وزنی که بیمار است باید به پزشک زن مراجعه کند البتّه اگر برایش
ممکن باشد.

- آیا جایز است زن به منطقه محصوره زن دیگر - یعنی بین ناف تا زانوی
او - نگاه کند البتّه به استثناء آلت تناسلی؟

- آری، برای زن جایز است.

- بعضی از زنان بدون اجازه شوهر از باردار شدن جلوگیری می‌کنند، آیا

این کار جایز است؟

- [بنا بر احتیاط واجب: جایز نیست زن بدون اجازه شوهرش از باردار شدن
خود جلوگیری کند] مگر آنکه باردار شدن برایش ضرر داشته باشد و او از ترس
ضرر بارداری این کار را انجام می‌دهد که در اینصورت لازم نیست از شوهر اجازه
بگیرد.

اگر سؤال را بر عکس کنیم و بگوئیم: آیا شوهر می‌تواند همسرش را

مجبور کند که باردار نشود با آنکه خود زن می‌خواهد باردار شود؟

مثلاً: مرد زنش را مجبور کند از داروی ضد حاملگی استفاده کند تا

بدینوسیله از باردار شدنش جلوگیری نماید. آیا این کار مرد

جایز است؟

- هرگز مرد حق ندارد چنین کاری کند.

- بعضی از داروهای طبی که زنان برای جلوگیری از عادت ماهیانه مصرف می‌کنند آیا استفاده از آنها برای زنان جایز است؟

- آری جایز است.

- در روزهای اول بارداری سقط کردن جنین آسان است، آیا جایز است مادر جنین را سقط کند؟

- نه هرگز جایز نیست.

گاهی اوقات زنان در جاهای عمومی - مانند فرودگاهها و خیابانهای شلوغ و میدانها و بازارها دست به گردن یکدیگر می‌گذارند و با هم روبوسی می‌کنند،

آیا این کار جایز است؟

- دست به گردن یکدیگر انداختن و روبوسی زنان با یکدیگر جایز است، ولی بشرط آنکه به هیچ وجه موجب انجام کار حرامی - مانند خود نمائی - نشود.

- در این روزها رایج و معمول شده که زنان خود را بطور غلیظ آرایش کرده و در بازارها و خیابانها در معرض دید مردم قرار می‌گیرند، آیا این کار جایز است؟

- این کار جایز نیست.

حالا که در باره حجاب صحبت می‌کنیم اجازه بدهید این سؤالات را مطرح کنم که:

- بعضی از زنان وقتی از خانه بیرون می‌آیند پاهایشان پوشیده نیست

ونمایان است و افراد غریب و نامحرم آنها را می بینند، آیا اینطور خارج شدن از منازل جایز است؟

- [جایز نیست زنان اینطور از خانه خارج شوند].

- بعضی دیگر از زنان که متدین و نماز خوان هستند) هنگام نماز خواندن قدمهایشان پوشیده نیست و نمایان است آیا این کار جایز است؟

این کار برای زن جایز است بنابراین پیدا بودن قدم هنگام نماز جایز است.

- بعضی از زنان به تنهایی سوار ماشین کرایه می شوند به طوری که هیچکس بجز او و راننده در ماشین نیست آیا این کار جایز است؟

آیا این کار موجب برانگیختن شهوت می شود یا موجب می شود آندو مرتکب گناه و کار حرام شوند؟

- نه هرگز، من در مورد یک مسأله عادی و رایج که این روزها بطور معمول و بدون اشکال انجام می شود سؤال می کنم.

- در اینصورت تازمانی که سوار شدن زن با مرد در یک ماشین منجر به انجام کار حرام نشود، این کار جایز است.

- اگر زنی بخواهد رانندگی یاد بگیرد یک راننده مرد اجنبی و نامحرم - بدون آنکه شخص دیگری در ماشین باشد - به او رانندگی یاد بدهد آیا این کار جایز است؟

- گفتم: این کار جایز است، ولی به شرط آنکه تنها بودن آندو منجر به حرام نشود.

- یک حلقه فیلمی است که از زنان در جشن برداشته شده است آیا جایز است برای ظاهر کردن آن به مرد غریبه اجنبی و نامحرم بدهند؟

- جایز است، البته در صورتی که آن فیلم بگونه ای نباشد که آن مرد اجنبی را

بحرام بیندازد و در آن ایجاد شهوت نماید.

- بعضی از جوانان استمناء می‌کنند آیا این کار آنان جایز است؟

- استمناء به هر نوع و شکل انجام شود حرام است و چنانکه پزشکان می‌گویند: برای تندرستی انسان بسیار ضرر دارد و چه بسا منجر به عقیم شدن انسان گردد.

- وزن ... آیا اگر استمناء کند حرام است؟

- بر زن نیز حرام است استمناء کند.

- اگر مرد مرضی داشته باشد که پزشک منی از او بخواهد تا آنرا مورد بررسی و آزمایش قرار دهد و برای آن مریض میسر نباشد بطریق شرعی منی از خود خارج نماید زیرا ناچار است در حضور پزشک منی از خود خارج کند، آیا در اینصورت اضطراری جایز است استمناء کند تا منی از او خارج شود و در اختیار پزشک قرار دهد؟

- اگر مریض باشد و ناچار باشد این کار را انجام دهد جایز است - البته در صورتی که برایش مقدور نباشد که از طریق شرعی یعنی بوسیله همبستری با همسرش - این کار را انجام دهد.

- اگر شخصی بخواهد آزمایش کند و ببیند مقدار قدرتش بر بارور کردن زن چقدر است لذا پزشک از او بخواهد استمناء کند تا آنرا ملاحظه و مورد بررسی و آزمایش قرار بدهد؛ آیا جایز است استمناء کند؟

- تا زمانی که مضطر و ناچار به این کار نباشد جایز نیست استمناء کند.

- آیا بارور کردن مصنوعی زن، یا وارد کردن منی مرد غریب «نامحرم» به داخل رحم زنی که همسرش مرد نازا است، بطریق تزریق یا طرق دیگر جایز است؟

- حرام است.

- بر فرض آنکه این تلقیح مصنوعی انجام شد وزن آبستن گردید
وبچه دار شد آیا این بچه مال شوهر این زن است؟

- نه مالِ صاحب آن منی می باشد.

- بار دیگر به سراغ دانشجویان و قضایای ایشان می روم و در باره زدن
بچه ها در مدرسه سؤال می کنم آیا جایز است بچه راکتک زد؟

- این کار جایز نیست. آری اگر ولی بطور صریح به معلمش اجازه این کار را
بدهد جایز است، ولیکن جایز نیست او را بیش از نیاز - از روی انتقام و خشم یا
تحقیر برای ضعف و ناتوانیش - بزند. و اگر ولی بطور صریح به معلمش چنین
اجازه ای را ندهد که طفل را تربیت و تأدیب نماید، بلکه این امر از رفتن شاگرد به
مدرسه فهمیده شود، در اینصورت برای معلم جایز نیست به هنگام نیاز بیش از سه
ضربه به شاگرد بزند.

- اگر مردی بخواهد با دختری ازدواج کند، آیا جایز است به
او نگاه کند؟

- آری جایز است.

و نیز جایز است آن دختر با لباس خانگی معمولی به نزد او برود [و بنا بر
احتیاط واجب: پیش از آن برای او خود را نشان ندهد].

- و اما توپ بازی: آیا بازی با توپ به تمامی اشکال و انواعش (فوتبال،
والیبال، بسکتبال و...) در ضمن مسابقات بدون شرط بندی جایز است؟

- آری جایز است.

- آیا کشتی و بوکس، بدون شرط بندی جایز است؟

ایندو ورزش جایزند البتّه بشرط آنکه منجر به وقوع ضرر بدنی قابل توجه

نشوند.

- از جمله مسائلی که برای مردان حائز اهمیت است ریش تراشیدن است بعضی از مردان ریش خود را می تراشند و فقط موی چانه را باقی می گذارند، آیا شرعاً این مقدار ریش گذاشتن کافی است؟

- آری، شرعاً این مقدار کافی است.

- این تیغ زدن در روزِ دوّم جایز است؟

- این کار حرام است.

- اجازه بدهید در مورد رابطه بین پدر و فرزندش سؤال کنم پس از پوزش خواستن از شما می خواهم در مورد حدود اطاعت فرزند از دستورهای پدر و مادرش سؤال کنم، یعنی تا چه اندازه بر فرزند واجب است از دستورات والدینش اطاعت کند؟

- اسلام بر فرزند واجب فرموده است که با والدینش خوش رفتاری کند.

- بسیار خوب، اما بفرمائید: آیا شرعاً باید در هر چیزی - حتی در امور حیاتی روزانه - از والدینش اطاعت کند؟ مثلاً: اگر پدر به پسرش بگوید «این میوه را بخور» یا «در ساعت ۱۰ بخواب» یا اوامری مانند آن؛ آیا پسر باید اطاعت کند؟

- آری، اطاعت از پدر و مادر حتی در اینگونه موارد خوب است ولی واجب نیست.

- اگر پدر پسرش را از انجام کار معینی نهی کند چون احتمال می دهد اگر پسر آن کار را انجام دهد ضرری به آن پسر خواهد رسید، و حال آنکه پسر می داند در واقع پدر در این پندار خویش دچار اشتباه شده است آیا در چنین مواردی اطاعت واجب است؟

- اگر انجام آن کار - به جهت متعارف - در رابطه او با پدرش خدشه وارد نکند و پدر رنجیده خاطر نشود و بی احترامی و جسارت به شمار نیاید در اینصورت جایز است آن کار را انجام دهد.

- اینک به موضوعی می پردازم که بسیاری از جوانان امروزی را بخود سرگرم کرده است و آن بازی با شطرنج و نرد است البته بدون شرط بندی آیا جایز است؟

- جایز نیست.

- بعضی از مردم با ورق یا آلات ساخته شده برای قمار، بازی می کنند، البته فقط برای سرگرمی و بدون شرط بندی آیا جایز است؟

- بازی کردن با هر وسیله ای که برای قمار ساخته شده حرام است حتی اگر بدون شرط بندی باشد.

- بعضی از بازی ها، الکترونی که بوسیله دستگاهی به نام «آتاری» بر صفحه تلویزیون ظاهر می شود، و شخص بوسیله کنترل که فقط برای سرگرمی است با آن دستگاه بازی می کند، البته بدون شرط بندی بازی می کند، آیا این بازی جایز است؟

- جایز است.

- اینک از موضوع قمار به موضوع «رقص» می پردازم و در باره رقصیدن زن برای شوهرش بخاطر شادی ولدت او سؤال می کنم آیا جایز است؟

- آری، جایز است زن برای شوهرش برقصد.

- اگر زن در محفلی - مثلاً - در حضور گروهی از زنان در مقابل شوهرش برقصد چگونه؟

- این کار نیز برای زن جایز است، ولیکن جایز نیست زن در برابر مردان

دیگر غیر از شوهرش بر قصد.

- اکنون در مورد «جواز گوش دادنِ موسیقی دینی» سؤال می‌کنم آیا جایز است؟

- بگذار پیش از آنکه به سؤال جواب دهم سؤالی بکنم:

آیا آهنگ آن موسیقی مناسب مجالس اهل گناه و خوشگذرانی است یا نه؟
- آری.

- بنابراین گوش دادنِ به آن حرام است. و (بطور کلی): هر آهنگی که مناسب و شبیه آهنگ‌های مجالس اهل خوشگذرانی و گناه باشد، گوش دادنِ به آن حرام است.

- آیا ممکن است این مطلب را توضیح دهید.

چون آهنگ‌ها و موسیقی‌ها انواع بسیاری دارد، بعضی از آنها در زمان گذشته جالب بوده ولی الآن دیگر مرغوب و مطلوب نیست؟
- مهم نیست که فلان نوع موسیقی در حال حاضر در میان اهل موسیقیِ مطرب و لهُو و لعب مطلوب است.

بلکه نکته مهم این است که: آهنگ موسیقی مبتنی بر تحریک مشاعر و حالات روحی می‌باشد و روح آدمی را از عالم واقع حاضر دور کند و به سوی بیهودگی‌ها و غفلت و شهوات شیطانی میکشاند و غرائز حیوانی انسان را بیدار و تحریک کند و بطوری که خواهان هیجان یا غم و اندوه و بیتابی یا حالاتی مانند آن گردد.

- آیا جایز است زن با حجاب برای انجام بعضی از کارها از خانه خارج شود در حالی که عطر استعمال کرده و بوی آن به مشام نامحرم برسد؟

- جایز نیست زن هنگام بیرون رفتن از خانه عطر استعمال کند اگر استعمال

عطر موجب شود شهوت نامحرم تحریک شود.

- زنان برای سوگواری در مصیبت فوت عزیزی که از دست داده‌اند لباس سیاه می‌پوشند و بی‌تابی و جزع و فزع می‌کنند بطوری که گاهی به صورت وسینۀ و بدن خود می‌زنند، آیا این کارها جایز است؟
- آری جایز است ولی مکروه می‌باشد.

اجازه بدهید آخرین سؤال خود را از شما بپرسم:

- اگر شخصی یک چیز برّنده‌ای را مانند شیشه مثلاً در وسط راه بیندازد و کسی از روی آن عبور کند و زخمی شود، یا ماشین از روی آن بگذرد و تایش پاره شود آیا آن شخصی که شیشه را انداخته ضامن این حوادث است؟
- اگر انداختن شیشه در وسط جاده مزبور معمول نباشد، در اینصورت آن شخص که آن شیشه را انداخته ضامن و مسئول خسارات وارده است.

والحمد لله ربّ العالمین

انه حسبنا ونعم الوکیل

فهرست مندرجات

۷	پیشگفتار مؤلف
۸	چگونگی نگارش کتاب
۱۰	یاد آوری
۱۱	پیشگفتار
۱۱	بلوغ یا بهار زندگی
۱۶	تعریف احکام پنجگانه
۱۷	روش شناخت احکام دینی
۲۰	بررسی مشکلات
۲۴	سرآغاز فرخنده صمیمیت و گفتگوی فقهی با پدر
۲۴	علائم بلوغ
۲۵	سرآغاز گفتگوی سازنده
۲۷	گفتگو درباره «احکام تقلید»
۲۷	معنای تقلید
۲۷	دلیل وجوب تقلید
۳۳	راههای شناخت مجتهد
۳۴	شروط لازم در مجتهد مقلد
۳۵	موارد تقلید از مجتهد
۳۶	راههای آگاهی از آراء مرجع تقلید
۳۹	گفتگو درباره «احکام نجاسات»
۴۳	چهار قاعده مهم در باب طهارت
۴۷	گفتگو درباره «پاک کننده‌ها»
۵۹	گفتگو درباره احکام جنابت
۶۵	گفتگو درباره احکام حیض
۶۷	شرایط حیض

۷۱	احکام زن حائض
۷۳	گفتگو درباره «احکام نفاس»
۷۶	شرایط واحکام نفساء
۷۷	گفتگو درباره «احکام استحاضه»
۷۹	اقسام استحاضه
۷۹	حکم استحاضه کثیره
۷۹	حکم استحاضه متوسطه
۸۰	حکم استحاضه قلیله
۸۱	احکام مستحاضه
۸۳	گفتگو درباره «احکام موت»
۸۹	احکام مختصر
۹۱	کیفیت غسل میت
۹۳	احکام حنوط
۹۳	احکام کفن میت
۹۴	نماز میت
۹۶	احکام دفن
۹۷	نماز لیلۃ الدفن یا نماز وحشت
۱۰۱	گفتگو درباره «احکام وضو»
۱۰۲	شرایط آب وضو
۱۰۲	نحوه وضو گرفتن
۱۰۶	سه قاعده مهمّ درباره وضو
۱۰۹	گفتگو درباره «احکام غسل»
۱۱۰	اقسام غسل
۱۱۱	شرایط غسل کردن
۱۱۵	گفتگو درباره «احکام تیمم»
۱۱۸	نحوه تیمم
۱۲۳	گفتگو درباره «احکام جبیره»
۱۲۷	گفتگوی اول درباره «احکام نماز»
۱۳۱	مقدمات نمازهای یومیّه
۱۳۳	تذکر بسیار مهمّ

۱۳۹	اجزاء نماز
۱۴۰	اذان و اقامه
۱۴۲	نیت
۱۴۲	تکبیرة الاحرام
۱۴۳	قرائت
۱۴۷	رکوع
۱۴۸	سجود
۱۵۰	تشهّد
۱۵۰	تسلیم
۱۵۱	مبطلات نماز (یا چیزهایی که نماز را باطل می‌کنند)
۱۵۳	شکیات نماز گزار
۱۵۴	پنج قاعده کلی در مورد شک در نماز
۱۵۸	سجده سهو
۱۷۱	گفتگوی دوم درباره «احکام نماز»
۱۷۱	نماز مسافر
۱۷۷	گفتگو درباره احکام «نماز جماعت»
۱۷۸	شرایط امام جماعت
۱۸۳	گفتگو درباره «نماز جمعه»
۱۸۴	شرایط وجوب نماز جمعه
۱۸۸	گفتگو درباره «نماز آیات»
۱۸۹	طریقه دوم خواندن نماز آیات
۱۹۱	نمازهای مستحبی
۱۹۷	گفتگو درباره احکام روزه
۲۰۱	راه ثابت شدن اول ماه مبارک رمضان
۲۰۳	چیزهایی که روزه را باطل می‌کنند یا «مفطرات»
۲۰۷	مقدار کفاره
۲۱۳	گفتگو درباره «زکات فطره»
۲۱۳	مقدار زکات فطره
۲۱۴	موارد مصرف زکات فطره
۲۱۵	گفتگو درباره «احکام حج»

۲۲۵	گفتگو در باره «احکام زکات»
۲۲۷	شروط وجوب زکات در طلا و نقره
۲۲۸	نصاب نقره
۲۲۹	زکات گندم، جو، خرما، و کشمش
۲۳۰	زکات شتر، گاو، گوسفند
۲۳۰	نصاب شتر
۲۳۱	نصاب گاو و گاو میش و مقدار زکات آن
۲۳۲	کسانی که باید زکات را به آنها پرداخت
۲۳۵	گفتگو در باره احکام خمس
۲۴۷	مصرف خمس
۲۴۹	گفتگو در باره «احکام تجارت»
۲۴۹	وامور مربوط به آن
۲۵۱	کسب‌های حرام
۲۵۲	معاملات مکروه
۲۵۳	کارهای مستحب
۲۵۴	مستحبات خرید و فروش
۲۵۷	شرایط فروشنده و خریدار
۲۵۹	مواردی که انسان می‌تواند معامله را بهم بزند
۲۶۷	احکام شرکت
۲۷۱	احکام وکالت
۲۷۱	شرایط وکیل و موکل
۲۷۲	احکام اجاره
۲۷۷	احکام هدیه
۲۷۹	احکام مالی که انسان آنرا پیدا می‌کند
۲۸۱	احکام غصب
۲۸۳	صدقه
۲۸۷	گفتگو در باره
۲۸۷	احکام ذبح حیوانات و شکار آنها
۲۸۸	مکروهات ذبح
۲۹۱	شرایط ذبح حیوانات

۳۰۳	احکام شکار با اسلحه
۳۱۱	کارهای مستحب هنگام غذا خوردن
۳۱۳	گفتگو در باره «احکام ازدواج»
۳۲۹	زنانی که ازدواج با آنها حرام است
۳۳۰	شرایط شیر دادنی که منجر به محرم شدن می شود
۳۳۷	گفتگو در باره «احکام طلاق»
۳۳۸	شرایط طلاق دهنده
۳۳۹	طلاق در ازدواج موقت
۳۴۵	گفتگو در باره
۳۴۵	«احکام نذر و عهد و قسم»
۳۴۸	شروط نذر
۳۵۱	احکام عهد
۳۵۲	احکام قسم خوردن
۳۵۳	شروط قسم
۳۵۳	شروط دیگر قسم
۳۵۷	گفتگو در باره «احکام وصیت»
۳۶۰	شرایط وصیت کننده
۳۶۷	گفتگو در باره «احکام ارث»
۳۶۷	طبقه اول
۳۶۷	طبقه دوم
۳۶۸	طبقه سوم
۳۶۹	ارث طبقه اول
۳۷۱	ارث طبقه دوم
۳۷۲	ارث طبقه سوم
۳۷۷	گفتگو در باره «احکام وقف»
۳۸۳	گفتگو در باره «احکام امر بمعروف ونهی از منکر»
۳۸۷	شرایط امر به معروف ونهی از منکر
۳۸۹	مراتب امر بمعروف ونهی از منکر
۳۸۹	مرتبه اول
۳۸۹	مرتبه دوم

۳۹۰ مرتبه سوم
۴۳۹ جلسه اول در باره احکام و مطالب گوناگون
۴۶۱ جلسه دوم در باره احکام و مطالب گوناگون
۴۷۳ فهرست مندرجات